



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# تَسْكِينُ الْمَطَاعِينَ

تَرْغِيبٌ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَتَنْهَى عَنِ كُفْرِهِ

بِإِذْنِ الْمَوْلَانِ  
مَوْلَانِ مُحَمَّدٍ عَمْرٍو

المجلد الحادي عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تشید المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی )

نویسنده:

علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کنتوری

لكهنوی

ناشر چاپی:

كشمیری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۱	تشديد المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی ) - جلد ۱۱
۱۱	مشخصات كتاب
۱۱	اشاره
۱۳	مطاعن عمر ادامہ طعن ۱۱ بخش متعه الحج
۲۹	وجوه بطلان تمسك به اجماع بر تحريم فسخ حج
۲۹	اشاره
۲۹	اول :
۳۰	دوم :
۳۱	سوم :
۴۳	چهارم :
۴۶	پنجم :
۴۹	ششم :
۵۳	هفتم :
۵۴	هشتم :
۵۷	نهم :
۵۹	دهم :
۶۵	يازدهم :
۶۹	دوازدهم :
۷۲	سيزدهم :
۷۵	چهاردهم :
۷۶	پانزدهم :
۷۸	شانزدهم :
۸۰	هفدهم :

۸۳ ..... هجدهم :

۸۹ ..... نوزدهم :

۹۶ ..... بیستم :

۱۲۸ ..... وجوه بطلان تمسک به روایت صبی بن معبد

۱۲۸ ..... اول :

۱۲۸ ..... دوم :

۱۲۸ ..... سوم :

۱۲۸ ..... چهارم :

۱۲۸ ..... پنجم :

۱۲۹ ..... ششم :

۱۳۰ ..... هفتم :

۱۳۰ ..... هشتم :

۱۳۱ ..... نهم :

۱۳۳ ..... دهم :

۱۴۱ ..... وجوه بطلان تمسک به روایت سنن ابو داود

۱۴۱ ..... اول :

۱۴۳ ..... دوم :

۱۴۳ ..... سوم :

۱۴۴ ..... چهارم :

۱۴۵ ..... پنجم :

۱۴۷ ..... ششم :

۱۴۸ ..... هفتم :

۱۴۹ ..... هشتم :

۱۵۲ ..... نهم :

۱۵۳ ..... دهم :

۱۵۴ ..... یازدهم :

۱۵۵ ..... : دوازدهم

۱۵۵ ..... : سیزدهم

۱۵۶ ..... : چهاردهم

۱۵۶ ..... : پانزدهم

۱۵۸ ..... : شانزدهم

۱۶۰ ..... : هفدهم

۱۶۱ ..... : هجدهم

۱۶۲ ..... : نوزدهم

۱۶۲ ..... : بیستم

۱۷۳ ..... : وجوه خدشه در تعلیل حکم فسخ به مصلحت دفع رسم جاهلیت -

۱۷۳ ..... : اول

۱۷۳ ..... : دوم

۱۷۴ ..... : سوم

۱۸۳ ..... : چهارم

۱۸۳ ..... : پنجم

۱۸۳ ..... : ششم

۱۸۴ ..... : هفتم

۱۸۴ ..... : هشتم

۱۸۴ ..... : نهم

۱۸۵ ..... : دهم

۱۹۴ ..... : یازدهم

۱۹۵ ..... : دوازدهم

۲۰۰ ..... : دوازدهم

۲۰۲ ..... : سیزدهم

۲۰۳ ..... : چهاردهم

۲۰۶ ..... : پانزدهم

- ۲۱۰ ..... : شانزدهم
- ۲۱۴ ..... : هفدهم
- ۲۱۵ ..... : هجدهم
- ۲۱۷ ..... : نوزدهم
- ۲۲۰ ..... : بیست و یکم
- ۲۲۰ ..... : بیست و دوم
- ۲۲۱ ..... : بیست و سوم
- ۲۲۳ ..... : بیست و چهارم
- ۲۲۵ ..... : بیست و پنجم
- ۲۲۶ ..... : بیست و ششم
- ۲۲۶ ..... : بیست و هفتم
- ۲۳۷ ..... : بیست و هشتم
- ۲۳۷ ..... : بیست و نهم
- ۲۳۹ ..... : سی ام
- ۲۴۱ ..... : ردّ علمای عامه بر تعلیل فسخ حج به دفع رسم جاهلیت
- ۲۶۳ ..... : قلیل الاجر نبودن متعه الحجّ
- ۲۶۷ ..... : بطلان خوف استمرار عادت جاهلیت
- ۲۷۰ ..... : حقانیت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در مخالفت عثمان و بطلان نهی او
- ۲۷۷ ..... : صحابه - تقلیداً للكفار و خلافاً لرسول الله ( صلی الله علیه وآله وسلم ) - عمره را در اشهر حج از افجر فجور دانستند!
- ۲۸۳ ..... : بطلان اختصاص فسخ حج و حج تمتّع به صحابه
- ۲۹۸ ..... : بطلان استدلال به روایت حارث بن بلال : فسخ الحج لنا خاصه
- ۲۹۸ ..... : اول
- ۳۰۳ ..... : دوم
- ۳۰۵ ..... : سوم
- ۳۰۷ ..... : چهارم
- ۳۰۸ ..... : پنجم



ششم : ..... ۳۰۸

هفتم : ..... ۳۱۱

هشتم : ..... ۳۱۶

نهم : ..... ۳۱۸

دهم : ..... ۳۲۳

یازدهم : ..... ۳۲۵

دوازدهم : ..... ۳۲۷

سیزدهم : ..... ۳۲۹

چهاردهم : ..... ۳۳۱

پانزدهم : ..... ۳۳۱

وجوه استدلال به کلام ابو موسی ..... ۳۳۴

اول : ..... ۳۳۴

دوم : ..... ۳۳۴

سوم : ..... ۳۳۴

چهارم : ..... ۳۳۵

پنجم : ..... ۳۳۵

ششم : ..... ۳۳۶

وجوه بطلان استدلال به قول جابر : أهللنا أصحاب محمد [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] ..... ۳۴۰

اشاره ..... ۳۴۰

وجه اول : ..... ۳۴۰

وجه دوم : ..... ۳۴۲

وجه سوم : ..... ۳۴۲

وجه چهارم : ..... ۳۴۴

وجه پنجم : ..... ۳۴۴

وجه ششم : ..... ۳۴۶

عذرهای دیگر مانعین فسخ حج و ابطال آن ..... ۳۴۷

- سرقَت وخیانت صاحب تحفه در کلام نووی ..... ۳۷۶
- بطلان حمل نهی عمر و عثمان بر اولویت و تنزیه ..... ۳۸۱
- بطلان تأویل کلام عمر ..... ۳۸۱
- نزول نشدن تحریم متعه النساء در قرآن ..... ۴۰۷
- دلالت نداشتن آیه شریفه : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) بر تحریم متعه الحج ..... ۴۱۰
- توهین صاحب تحفه اثنا عشریه به صحابه و تابعین ..... ۴۱۹
- اعتراف صاحب تحفه به لزوم نصب امام عقلا من حیث لا یشعر ..... ۴۲۲
- اشکالات کلام دهلوی که گوید : ترس از سلطان در مردم مؤثر است نه قرآن و حدیث ..... ۴۳۱
- اشکال اول : ..... ۴۳۱
- اشکال دوم : ..... ۴۳۱
- اشکال سوم : ..... ۴۳۳
- اشکال چهارم : ..... ۴۳۴
- اشکال پنجم : ..... ۴۳۴
- اشکال ششم : ..... ۴۳۴
- اشکال هفتم : ..... ۴۳۵
- اشکال هشتم : ..... ۴۳۵
- اشکال نهم : ..... ۴۳۶
- اشکال دهم : ..... ۴۳۸
- درباره مرکز ..... ۴۴۳

## تشید المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی ) - جلد ۱۱

### مشخصات كتاب

سرشناسه : ككتورى لكهنوى سید محمد قلى، ۱۱۸۸-۱۲۶۰ هـ-ق.

عنوان و نام پدید آور : تشید المطاعن لكشف الضغائن ( فارسی ) / علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى. گروه تحقیق: برات على سخی داد، میر احمد غزنوى، غلام نبى باميانى

مشخصات نشر : [هندوستان]: کشمیری، ۱۲۴۱ هـ.ق. [چاپ سنگی]

مشخصات ظاهرى : ۷۸۸۸ ص.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندى كنگره : BP۹۳/۵ / ق ۲ ت ۹ ۱۲۸۷

رده بندى ديوبندى : ۲۹۷/۱۷۲۴

ص : ۱

### اشاره

تشید المطاعن لكشف الضغائن ( ردّ باب دهم از كتاب تحفه اثنا عشریه ) علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى ( ۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ هـ . ق ) والد صاحب عبقات الأنوار تحقیق برات على سخی داد ، میر احمد غزنوى غلام نبى باميانى جلد یازدهم



مطاعن عمر ادا مه طعن ١١ بخش متعه الحج



بسم الله الرحمن الرحيم قال عز من قائل :

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

و برای آنچه به دروغ بر زبانتان جاری میشود نگویید : این حلال است و آن حرام تا بر خدا افترا بندید ، به یقین کسانی که به خدا دروغ میبندند رستگار نخواهند شد .

سوره النحل ( ۱۶ ) : ۱۱۶ .





ص : ۷

قال أبو موسى الأشعري لعمر :

ما الذي أحدثت في شأن النسك ؟

ابو موسى اشعري در اعتراض به عمر گفت :

این چه چیزی است که در مناسک حج از پیش خود اختراع کرده ای ؟ !

مراجعه شود به : صحیح مسلم ۴ / ۴۵ ، مسند احمد ۱ / ۳۹ ، سنن نسائی ۵ / ۱۵۵ - ۱۵۴ ، السنن الکبری نسائی ۲ / ۳۵۰ - ۳۴۹ ، کنز العمال ۵ / ۱۶۳ ، الدر المنثور ۱ / ۲۱۶ ، مسند ابی داود : ۷۰ ، فتح الباری ۳ / ۳۳۲ ، المحلی ۷ / ۱۰۰ - ۱۰۴ ، زاد المعاد ۲ / ۱۹۶ .



عن ابن شهاب : أن سالم بن عبد الله حدثه : أنه سمع رجلاً من أهل الشام وهو يسأل عبد الله بن عمر عن التمتع بالعمرة إلى الحج ، فقال عبد الله بن عمر : هي حلال .

فقال الشامي : إن أباك قد نهى عنها !

فقال عبد الله بن عمر : رأيت إن كان أبي نهى عنها وصنعها رسول الله ، أمر أبي يتبع أم أمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم ؟ !

فقال الرجل : بل أمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم .

فقال : لقد صنعها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم .

قال الترمذی : هذا حديث حسن صحيح .

کسی از عبد الله پسر عمر از متعه حج پرسید ، او فتوا به جواز آن داد ، سائل گفت : پدرت عمر از آن نهی کرد ! او پاسخ داد : اگر پدرم از آن نهی کند و پیامبر ( صلی الله علیه وآله وسلم ) آن را بجا آورده باشد به نظر تو از چه کسی پیروی باید نمود ؟ !

آن شخص گفت : باید از فرمان پیامبر ( صلی الله علیه وآله وسلم ) پیروی کرد .

پسر عمر گفت : قطعاً پیامبر ( صلی الله علیه وآله وسلم ) حج تمتع بجا آورده است .

سنن ترمذی ۲ / ۱۵۹ ، مسند ابویعلی ۹ / ۴۱۵ ، تذکره الحفاظ ۱ / ۳۶۸ .

و مراجعه شود به :

مسند احمد ۲ / ۹۵ ، سنن بیهقی ۵ / ۲۱ ، الاستذکار ۴ / ۶۱ ، ۱۰۷ ، المجموع نووی ۷ / ۱۵۸ ، المغنی ابن قدامه ۳ / ۲۳۹ ، الشرح الکبیر ابن قدامه ۳ / ۲۳۹ ، الاحکام ابن حزم ۲ / ۱۴۷ .



ص: ۱۱

نمونه نسخه (ج)، خطی



ص: ۱۳

نمونه نسخه (ج)، خطی





نمونه نسخه ( الف ) ، سنگی



محقق محترم !

لطفاً قبل از مطالعه ، به چند نکته ضروری توجه فرمایید :

۱. این کتاب ، ردّیه ای است بر باب دهم از کتاب تحفه اثنا عشریه ، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمه تحقیق گذشت .
۲. مؤلف ( رحمه الله ) ، در ابتدای هر بخش ، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است . وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان ( اما آنچه گفته ... ) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ گویی آن میپردازد .
۳. ایشان از نویسنده تحفه ، با عنوان ( مخاطب ) و گاهی ( شاه صاحب ) یاد مینماید .
۴. مشخصات مصادر و منابع - جز در موارد ضرورت - در آخرین جلد ذکر خواهد شد .
۵. سعی شده که در موارد مشاهده اختلاف میان مطالب کتاب با منابع ، فقط به موارد مهم اشاره شود .
۶. مواردی که ترضی ( لفظ : رضی الله عنه ) ، و ترخم ( لفظ : رحمه الله یا رحمه الله علیه ) ، و تقدیس ( لفظ : قدس سرّه ) - چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع - بر افرادی که استحقاق آن را نداشته اند اطلاق شده بود ؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف - یعنی سه نقطه ( ... ) - استفاده شده است .

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل میباشد :

۱. نسخه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمه تحقیق آمده است عبارت اند از :

[ الف ] رمز نسخه چاپ سنگی مجمع البحرین .

[ ب ] رمز نسخه چاپ حروفی پاکستان که ناقص میباشد .

[ ج ] رمز نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیه والسلام که متأسفانه آن هم ناقص میباشد .

۲. رمز ( ح ) در پاورقیها ممکن است علامت اختصاری ( حامد حسین فرزند مؤلف ) و نشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت ( ح ) است .

۳. رمز ( ۱۲ ) و رمز ( ر ) معلوم نشد که علامت چیست .

۴. به نظر میرسد ( ف ) به صورت کشیده در حاشیه ها اشاره به ( فائده ) باشد ، لذا در گروه به صورت : [ فائده ] به آن اشاره شد .

۵. مواردی که تصلیه ، تحیات و ترضی با علائم اختصاری ( ص ) ، ( ع ) ، ( رض ) ، نوشته شده بود ، به صورت کامل : صلی الله علیه وآله ، علیه السلام و رضی الله عنه آورده شده است .

در مواردی که نقل از عامه بوده و به صورت صلوات بترأء نوشته شده بود ، در گروه [ وآله ] افزوده شده است .

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده ایم ، نشانگر شماره صفحات بر طبق نسخه [ الف ] میباشد .

۷. علامت \* نشانه مطالب مندرج در حواشی نسخه های کتاب میباشد که آنها را به صورت پاورقی آورده ایم .

اما آنچه گفته : و بر همین است اجماع امت که این متعه الحجّ بلا عذر حرام است و جایز نیست .

پس حق آن است که مخاطب نحیر علاوه بر تبخّر و تمهّر و کمالات و مقامات و کرامات کشف و شهود - که معتقدینش ادعای آن دارند - در صدق لهجه و امانت و دیانت و تورع و تقدس هم گوی مسابقت از اقران و امثال ربوده که در مباحث علمیه و مسائل دینیه بی محابا دعاوی ظاهره البطلان و جزافات صریحه الهوان بر زبان میراند !!

### وجوه بطلان تمسک به اجماع بر تحریم فسخ حج

#### اشاره

بالجمله ظاهر است که : کذب ادعای اجماع امت بر تحریم فسخ حج ظاهرتر از آن است که محتاج بیان باشد ، و دلائل بطلان آن فزون تر از آن است که احصا کرده شود .

و این افاده اش مخدوش است به وجوه عدیده :

#### اول :

اول : آنکه اهل حق - بأجمعهم سلفاً عن خلف - اجماع دارند بر بطلان تحریم فسخ حج ، پس به مقابله ایشان دعوی اجماع امت بر تحریم فسخ حج بر زبان آوردن داد دانشمندی دادن است !

## دوم:

دوم: آنکه جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر اهل بیت (علیهم السلام) تجویز فسخ حج فرموده اند، پس اگر اهل حق را از امت خارج سازند، درباره جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) - که معادن طهارت و عصمت و ینابیع علوم و حکمت و سادات امت اند - چه حرف بر زبان خواهند آورد؟!

بارالها! مگر آنکه بگویند که: این حضرات مقتدایان امت [هستند] نه خود امت، پس بنا بر این اجماع بی اصل مقتدیان بر خلاف مقتدایان چگونه لایق اعتنا خواهد بود؟! و التفات به آن نخواهد کرد مگر مجنون مختل الحواس.

و تجویز اهل بیت (علیهم السلام) فسخ حج را هر چند به روایات مستفیضه اهل حق ظاهر و عیان است، لکن - الله الحمد والمنة که - ابن القیم هم به آن اعتراف نموده، کما سبق (۱).

و ابن تیمیه در "منهاج" گفته:

وقد قيل: إنه - یعنی عمر - نهی عن الفسخ، والفسخ حرام عند كثير من الفقهاء، وهو من مسائل الاجتهاد، فالفسخ يحرمه أبو حنيفة ومالك والشافعي؛ لكن أحمد وغيره من فقهاء الحديث

۱- عن زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .

[ و غیرهم ] (۱) لا یحرّمون الفسخ ، بل یستحبّونه ، بل یوجبہ بعضهم ، ولا یأخذون بقول عمر فی هذه المسأله ، بل بقول (۲) علی [ ( علیه السلام ) ] و عمران بن حصین و ابن عباس و ابن عمر .. و غیرهم من الصحابه (۳) .

و نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” در ذکر متعه الفسخ گفته :

وقد قال ببقائها - أي بقاء متعه الفسخ - علی بن أبی طالب [ ( علیه السلام ) ] ، وسعد بن أبی وقاص ، و ابن عمر ، و ابن عباس ، و أبو موسی ، و سعید بن المسیب .. و جمهور التابعین (۴) .

### سوم :

سوم : آنکه (۵) اگر - به سبب مزید ابتلا به ضیق خناق - < ۱۳۷۲ > اظهار کمال ناصیبت و عداوت و کفر و نفاق خود را سهل انگارند ، و مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و دیگر اهل بیت ( علیهم السلام ) را مانع از تصویب خلافت مآب ، و ثبوت این اجماع بی اصل نپندارند ، و تکذیب خود [ را ] در مفاخرات

۱- الزیاده من المصدر .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( یقول ) آمده است .

۳- [ الف ] الوجه الخامس من الفصل الثانی فی أن مذهب الإمامیه واجب الاتباع . ( ۱۲ ) . [ منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ ] .

۴- [ الف ] فصل العذر الثانی .. إلى آخره من فصول فسخ الحجّ . [ زاد المعاد ۲ / ۱۹۶ ] .

۵- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

بی ثبات بر اتباع اهل بیت (علیهم السلام) روا دارند، به حیرتم که از مخالفت امام احمد بن حنبل چه عذر پیش خواهند کرد !

غالباً مخاطب امام احمد بن حنبل را [ بلکه دیگر علمای عامه که اسامی آنها گذشت و ] خصوصاً ابن تیمیه و ابن قیم و امثالشان را (۱) از امت مرحومه خارج ساخته، به زمره ملاحده و کفار و معاندین اشرار خواهد انداخت تا صیانت خود از کذب و بهتان پیش معتقدین خود نماید، مگر غالباً جمعی از علمای اهل سنت بلکه طلبه علوم ایشان هم که اندک تتبع کتب دین و ایمان خود کرده اند، و گونه اطلاعی بر حال اسلاف خود به هم رسانیده، در این صورت برای نهایت تجهیل و تضلیل مخاطب نبیل مستعد و آماده شوند که کسی که احمد بن حنبل را از امت خارج سازد چگونه نزد ایشان بهره [ ای ] از ایمان و جلالت و صدق و دیانت داشته باشد؟!

و خود مخاطب امام احمد بن حنبل را به تعظیم و اکرام تمام یاد نموده، و او را به امام عالی مقام وصف فرموده، چنانچه در “بستان المحدثین” - که از شروع آن واضح است که در ذکر کتب مشهوره و مصنفین آن قصد تبرک و تزیین این رساله داشته - [ گفته: ] “مسند” حضرت امام احمد بن حنبل هر چند تصنیف و تسوید خود آن

---

۱- در [ الف ] اشتهاً اینجا: (واو) آمده است.



امام عالی مقام است ، لیکن در وی زیادات بسیار از پسر ایشان عبدالله است ، و بعضی از زیادات ابوبکر قطعی - که راوی آن کتاب از پسر ایشان است - نیز هست . (۱) انتهی .

و نیز مخاطب در “ بستان المحدثین ” در ذکر ابن ابی شیبہ گفته :

ابوزرعہ رازی گفته که : در زمان ما علم حدیث منتهی شده بود به چهار کس : ابوبکر بن ابی شیبہ که در سرد حدیث یکتا بود ، و احمد بن حنبل در فقه حدیث و فهم آن مستثنی ... الی آخر (۲) .

و نیز مخاطب در خاتمه باب یازدهم ادعا کرده که :

پیشوایان اهل سنت خواه در فروع او (۳) ، خواه در اصول عقاید ، و خواه در سلوک طریقت ، بلکه در تفسیر و حدیث نیز همه از اهل بیت اخذ نموده اند و به تلمیذ اهل بیت مشهور و معروف ، و ائمه اهل بیت [ علیهم السلام ] همیشه در حقشان ملاطفات و مباسطات فرموده اند ، بلکه بشارت داده ... الی آخر (۴) .

پس کمال عجب است که چگونه مخاطب حیا نمیآرد ، و از مخالفت چنین امام عالی مقام - که خود تبرک به ذکر او میجوید ، و افضلیت او در فقه

۱- [ الف ] صفحه : ۲۵ / ۱۱۲ . [ تعریب بستان المحدثین : ۴۸ ] .

۲- [ الف ] ذکر مصنف ابن ابی شیبہ . [ تعریب بستان المحدثین : ۷۶ - ۷۷ ] .

۳- در مصدر ( فقه ) .

۴- [ الف ] صفحه : ۴۱ / ۱۱۲ . [ تحفه اثنا عشریه : ۳۸۰ ] .

حدیث و فهم آن بر ملا- میگوید ، و ادعای ملاطفت و مباسطات و بشارت ائمه اهل بیت ( علیهم السلام ) در حق او دارد - حسابی بر نمیدارد .

و از دیگر مناقب و محامد عظیمه و فضائل و مدایح فخریه امام احمد بن حنبل که دیگر علمای قوم ذکر کرده چه میپرسی که - علاوه بر اثبات نهایت کمال و ورع و مهارت و نعت و جلالت و عظمت و سیادت و حذق و نبالت و تقدم و امامت او در علوم دینی - او را مقابل و مساهم خلفاء راشدین گردانیده اند ، بلکه این هم در کنار است او را قائم مقام انبیاء معصومین ( علیهم السلام ) ساخته اند !

نووی - ممدوح مخاطب کثیر الحیا! (۱) - در " تهذیب الاسماء " گفته :

أحمد بن حنبل ؛ تکرّر فی المهدّب والوسیط والروضه ، هو الإمام البارِع ، المجمع علی إمامته وجلالته وورعه وزهادته وحفظه ، ووفور علمه وسیادته ، أبو عبد الله أحمد ، بن [ محمد ، ابن ] (۲) حنبل ، بن هلال ، بن أسد ، بن إدريس ، بن عبد الله ، بن حیّان - بالمشاه - ، بن عبد الله ، بن أنس ، بن عوف ، بن قاسط ، بن مازن ، بن شیبان ، بن زهل ، بن ثعلبه ، < ۱۳۷۳ > بن عکابه ، بن صعّب ، بن علی ، بن بکر ، بن وائل ، بن قاسط ، بن هنب - بکسر الهاء ، وإسکان النون ، وبعدها موحد - ، بن أفصی - بالفاء

۱- عبارت او از تعریب العجاله النافعه : ۶۱ - ۶۳ قبلا گذشت .

۲- الزیاده من المصدر .

والصناد المهملة - ، بن دعوى ، بن جديله ، بن أسد ، بن ربيعه ، بن نزار ، بن معبد (١) ، بن عدنان الشيباني المروزي ثم البغدادي ، أبو عبد الله ، خرج من مرو حملاً ، وولد ببغداد ونشأ بها إلى أن توفي بها ، ودخل مكة والمدينة والشام واليمن والكوفة والبصرة والجزيرة ، سمع سفيان بن عيينه وإبراهيم بن سعد ويحيى بن سعد (٢) ويحيى القطان وهيثماً (٣) ووكيعاً وابن عُلَيْه وابن مهدي وعبد الرزاق . . وخلائق . . روى عنه شيخه عبد الرزاق ويحيى بن آدم وأبو الوليد وابن مهدي ويزيد بن هارون وعلى بن المديني والبخاري ومسلم وأبو داود والذهلي وأبو زرعه الرازي والدمشقي وإبراهيم الحربي وأبو بكر أحمد بن محمد بن هاني الطائي - الأثرم - والبغوي وابن أبي الدنيا ومحمد بن إسحاق الصاغانى وأبو حاتم الرازي وأحمد بن أبي الحواري وموسى بن هارون وحنبل بن إسحاق وعثمان بن سعيد الدارمي وحجاج بن الشاعر وعبد الملك بن عبد الحميد الميموني وبقي بن مخلد الأندلسي ويعقوب بن شيبه . . وخلائق .

روينا - من طرق - عن إبراهيم الحربي ، قال : رأيت ثلاثه لم نر

١- في المصدر : ( معدّ ) .

٢- لم يرد في المصدر : ( يحيى بن سعد ) .

٣- في المصدر : ( وهيثماً ) .

مثلهم أبدأ : أبا عبيد القاسم ما مثله إلا بحبل ينفخ فيه الروح ، وبشر بن الحارث ما شبّهته إلا برجل عُجِن من قرنه إلى قدمه عقلا ، وأحمد بن حنبل كان الله عزّ وجلّ جمع له علم الأولين من كلّ صنف .

وروينا عن أبي مسهر ، قال : ما أعلم أحداً يحفظ على هذه الأمّة أمر دينها إلاّ شاباً بالمشرق ، يعنى أحمد بن حنبل .

وروينا عن على بن المديني ، قال : قال لى سيدى أحمد بن حنبل : لا تحدث إلاّ من كتاب .

وروينا عن إبراهيم بن جابر (١) ، قال : كنا نجالس أحمد فيذكر الحديث ونحفظه ونتقنه ، فإذا أردنا أن نكتبه قال : الكتاب أحفظ [ شىء ] (٢) ، فيثب ويجيء بالكتاب .

وروينا عن الهيثم بن جميل ، قال : وددت أنه نقص من عمرى وزيد فى عمر أحمد بن حنبل .

وروينا عن أبى زرعه ، قال : ما رأيت من المشايخ أحفظ من أحمد بن حنبل ، حرزت كتبه اثنا عشر حملا وعدلا ، كلّ ذلك كان يحفظه عن ظهر قلبه . وذكر ابن أبى حاتم - فى كتابه الجرح والتعديل - أبواباً من مناقب أحمد . . . فيها حمل من نفائس أحواله .

١- فى المصدر : ( خالد ) .

٢- الزيادة من المصدر .

منها : عن عبد الرحمن بن مهدي ، قال : أحمد أعلم الناس بحديث سفيان الثوري .

وعن أبي عبيد ، قال : انتهى العلم إلى أربعه : أحمد بن حنبل ، وهو أفقهم فيه ، وعلى بن المديني ، وهو أعلمهم به ، ويحيى بن معين ، وهو أكتبهم له ، وأبو بكر بن أبي شيبة ، وهو أحفظهم له .

وسئل أبو حاتم عن أحمد وعلى بن المديني ، فقال : كانا في الحفظ متقاربين ، وكان أحمد أفقه .

وقال أبو زرعه : ما رأيت أحداً أجمع من أحمد بن حنبل ، وما رأيت أحداً أكمل منه ، اجتمع فيه زهد وفقه وفضل وأشياء كثيرة . وقال قتيبه : أحمد إمام الدنيا .

وعن الهيثم بن جميل ، قال : إن عاش هذا الفتى < ١٣٧٤ > - يعني أحمد بن حنبل - فيكون (١) حجّه على أهل زمانه .

وقال ابن المديني : ليس في أصحابنا أحفظ من أحمد [ بن ] (٢) حنبل . وقال عمرو بن محمد الناقد : إذا وافقني (٣) أحمد على حديث لا أبالي (٤) من خالفني .

١- في المصدر : ( فسيكون ) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- در [ الف ] ( وفقني ) آمده است .

٤- در [ الف ] اشتبهاً : ( لا أبالي ) آمده است .

وقال الشافعي : ما رأيت أعقل من أحمد بن حنبل وسليمان بن داود الهاشمي .

وقال ابن أبي حاتم (١) : كان أحمد بن حنبل بارع الفهم بمعرفه صحيح الحديث وسقيمه .

وقال صالح بن أحمد بن حنبل : قال أبي (٢) : حججت خمس حجج (٣) ، ثلاث منها راجلا ، أنفقت في إحداهن ثلاثين درهماً .

قال : وما رأيت أبي قطّ اشترى رماناً ولا سفرجلاً ولا شيئاً من الفاكهه إلا أن يشتري بطيخه فيأكلها بخبز أو عنب أو تمر ، قال : وكثيراً ما كان يأتدم بالخلّ ، قال : وأمسك أبي عن مكاتبه إسحاق بن راهويه لما أدخل كتابه إلى عبد الله بن طاهر وقرأه .

قال : وقال أبي : إذا لم يكن عندي قطعه أفرح (٤) .

قال : وربما اشترينا الشيء نستره عنه لئلا يوبّخنا عليه .

وقال الميموني : ما رأيت مصلياً قطّ أحسن صلاة من أحمد بن حنبل ، ولا أكثر (٥) اتباعاً للسنن منه .

١- في المصدر : ( أبو حاتم ) .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( انى ) آمده است .

٣- در [ الف ] اشتبهاً : ( حجّ ) آمده است .

٤- في المصدر : ( أفرخ ) .

٥- في المصدر : ( أشدّ ) .

وعن الحسين بن الحسن الرازى قال : حضرت بمصر عند بقال فسألنى عن أحمد بن حنبل ، فقلت : كتبت عنه ، فلم يأخذ ثمن المتاع منى ، وقال : لا آخذ ثمناً ممن يعرف أحمد بن حنبل .

وقال قتيبه وأبو حاتم : إذا رأيت الرجل يحب أحمد فاعلم أنه صاحب سنّه .

وقال إبراهيم بن الحارث - من ولد عباده بن الصامت - : قيل لبشر الحافى - حين ضرب أحمد بن حنبل فى المحنة - : لو قمت وتكلّمت كما تكلم ؟ فقال : لا أقوى عليه ، إن أحمد قام مقام الأنبياء .

وقال ابن أبى حاتم : سمعت أبا زرعه يقول : بلغنى أن المتوكل أمر أن يمسح الموضع الذى وقف الناس فيه للصلاه على أحمد بن حنبل ، فبلغ مقامهم ألفى ألف وخمس مائه ألف .

قال : وقال الوركاني : أسلم يوم وفاه أحمد عشرون ألفاً من اليهود والنصارى والمجوس ، ووقع المآتم فى أربعه أصناف : المسلمين ، واليهود ، والنصارى ، والمجوس . وأحوال أحمد بن حنبل . . . ومناقبه أكثر من أن تحصر ، وقد صنّف فيها جماعه ، ومقصودى فى هذا الكتاب الإشاره إلى أطراف المقاصد ، ولد . . . فى شهر ربيع الأول سنه أربع وستين ومائه ، وتوفى فى ضحوه يوم الجمعة الثانى عشر من شهر ربيع الأول سنه إحدى وأربعين ومأتين ، ودفن ببغداد ، وقبره مشهور معروف يتبرك به .

ورويانا في تاريخ دمشق جملا متكاثرات مما روى له قبل وفاته وبعدها من المنامات الصالحات . . . (١).

وعلامه تاج الدين عبدالوهاب بن علي بن عبدالكافي السبكي - كه محامد و فضائل او از " درر كامنه " عسقلاني و امثال آن ظاهر است (٢) - در " طبقات فقهاء شافعيه " به ترجمه احمد بن حنبل گفته :

هو الإمام الجليل أبو عبد الله الشيباني ، المروزي ، ثمّ البغدادي ، صاحب المذهب ، الصابر على المحنة ، الناصر للسنه ، شيخ العصابه ، ومقتدى الطائفه ، ومن قال فيه الشافعي - فيما رواه حرمله - : خرجت من بغداد وما خلفت بها أفقه ولا أورع ولا أزهد ولا أعلم من أحمد .

وقال المزني : أبو بكر يوم الردّه ، وعمر يوم السقيفه ، وعثمان يوم الدار ، وعلى [ ( عليه السلام ) ] يوم صفين ، وأحمد بن حنبل يوم المحنة . < ١٣٧٥ > وقال عبد الله بن أحمد : سمعت أبا زرعه يقول : كان أبوك يحفظ ألف [ ألف ] (٣) حديث ، فقلت : وما يدريك ؟ فقال : ذاكرته فأخذت عليه الأبواب .

١- [ الف ] باب أحمد من حرف الألف . [ تهذيب الأسماء ١ / ١٢٢ - ١٢٤ ] .

٢- الدرر الكامنه ١ / ٣٣٣ .

٣- الزيادة من المصدر .



وعن أبي زرعه : حرز كتب أحمد يوم مات فبلغتُ إثنا عشر حملاً وعدلاً ، ما كان على ظهر كتاب منها : حدّث (١) فلان ، ولا في بطنه : حدّثنا فلان إلا وكلّ ذلك كان يحفظ على ظهر قلبه .

وقال قتيبه بن سعيد : كان وكيع إذا كانت العتمه ينصرف معه أحمد بن حنبل ، فيقف على الباب فيذاكره ، فأخذ ليله بعضادي الباب ، ثم قال : يا أبا عبد الله ! أريد أن ألقى عليك حديث سفيان . قال : هات . قال : تحفظ عن سفيان ، عن سلمه بن كهيل . . كذا ؟ قال : نعم ، حدّثنا يحيى ، يقول سلمه : . . كذا وكذا .

[ فيقول : حدّثنا عبد الرحمن ، فيقول : وعن سلمه : . . كذا وكذا ، فيقول : أنت حدّثنا حتّى يفرغ من سلمه ، ثم يقول أحمد : فتحفظ عن سلمه . . كذا وكذا ؟ ] (٢) فيقول وكيع : لا- ، ثم يأخذ في حديث شيخ شيخ . . قال : فلم يزل قائماً حتّى جاءت الجارية ، فقالت : قد طلع الكوكب أو قالت : الزهره .

وقال عبد الله : قال لي أبي : خذ كتاب أيّ كتاب شئت من كتب وكيع ، فإن شئت أن تسألني عن الكلام حتّى أخبرك بالإسناد ، وإن شئت بالإسناد حتّى أخبرك عن الكلام .

وقال الخلال : سمعت أبا القاسم بن الخنلي - وكفاك به ! - يقول :

١- في المصدر : ( حديث ) .

٢- الزيادة من المصدر .

أكثر الناس يظنون أن أحمد إذا سئل كان علم الدنيا بين عينيه .

وقال إبراهيم الحري : رأيت أحمد كأن الله جمع له علم الأولين والآخرين .

وقال عبد الرزاق : ما رأيت أفقه من أحمد بن حنبل ولا أروع .

وقال عبد الرحمن بن مهدي : ما نظرت إلى أحمد بن حنبل إلا تذكرت به سفيان الثوري .

وقال قتيبه : خير أهل زماننا ابن المبارك ، ثم هذا الشاب ، يعني أحمد بن حنبل .

وقال أيضاً : إذا رأيت الرجل يحب أحمد فاعلم أنه صاحب سنه .

وقال أيضاً - وقد قيل له : تضم أحمد إلى التابعين ؟ - فقال : إلى كبار التابعين .

وقال أيضاً : لولا الثوري لمات الورع ، ولولا أحمد لأحدثوا في الدين .

وقال أيضاً : أحمد إمام الدنيا .

وقال أيضاً - كما رواه الدارقطني في أسماء من روى عن الشافعي - : مات الثوري ومات الورع ، ومات الشافعي ومات السنن ،

ويموت أحمد بن حنبل وتظهر البدع .

وقال أبو مسهر - وقد قيل له : هل تعرف أحداً يحفظ على هذه

الأمة أمر دينها؟ - قال : لا أعلمه إلا شاكاً في ناحيه المشرق ، يعنى أحمد بن حنبل .

وعن إسحاق : أحمد حجّه بين الله وخلقّه .

وقال أبو ثور - وقد سئل عن مسأله - : قال أبو عبد الله أحمد بن حنبل شيخنا وإمامنا فيها : .. كذا وكذا .

فهذا يسير من ثناء الأئمة عليه ... (۱).

### چهارم :

چهارم : آنکه حضرات حنبله أتباع و اشياع امام احمد بن حنبل که جمعی کثیر و جمی غفیرند قاطبتاً به فسخ حج قائل اند ، و تحریم آن را باطل و بی اصل میدانند ؛ پس چگونه بر خلاف این جماعت علما و فضلا و اعظم ائمه و کملا دعوی اجماع امت میتوان نمود ؟ !

قسطلانی در " ارشاد الساری " در شرح حدیث سراقه : ( ألكم هذه خاصة (۲) یا رسول الله ! فقال : « لا بل للأبد » (۳) ) گفته :

ومعناه كما قال النووي - عند الجمهور : إن العمره يجوز فعلها في أشهر الحج إبطالا لما كان عليه أهل الجاهلية .

وقيل : معناه جواز فسخ الحج إلى العمره .

---

۱- [ الف ] طبقه اولی . [ طبقات الفقهاء الشافعيه ۲ / ۲۸ - ۲۹ ] .

۲- در [ الف ] اشتهاً اینجا : ( هذه ) آمده است .

۳- صحيح بخاری ۲ / ۲۰۱ .

قال : وهو ضعيف ، وتعقب بأن سياق السؤال يقوى هذا التأويل ، بل الظاهر أن السؤال < ١٣٧٦ > وقع عن الفسخ ، وهو مذهب الحنابلة .

قال المرادى (١) - في كتابه الانصاف في معرفه الراجح من الخلاف ، وهو شرح المقنع لشيخ الإسلام موفق الدين بن قدامه - : إن فسخ القارن والمفرد حجّهما إلى العمره مستحب بشرط (٢) ، نصّ عليه في الأم (٣) ، وعليه الأصحاب قاطبه ، قال : وهو من مفردات المذهب ، لكن المصنف - أي ابن قدامه - هنا ذكر الفسخ بعد الطواف والسعى ، وقطع به الخرقى ، وقدمه الزركشى ، وقال : هذا ظاهر الأحاديث ، وعن ابن عقيل : الطواف بنيه العمره هو الفسخ ، وبه حصل رفض الإحرام لا غير ، قال : فهذا تحقيق فسخ الحجّ وما يفسخ به .

وقال في الكافي : ليس لهما إذا لم يكن معهما هدى أن يفسخا نيتهما بالحجّ وينويا عمره منفردة ويحلّلا من إحرامها بطواف وسعى وتقصير ليصيرا متمتعين .

وقال في الانتصار : لو ادّعى مدّع وجوب الفسخ لم يبعد .

١- في المصدر : ( المرادوى ) .

٢- في المصدر : ( بشرطه ) .

٣- لم يرد في المصدر : ( في الأم ) .

وقال الشيخ تقى الدين : يجب على من اعتقد عدم مساغه أن يعتقده ، ولو ساق [ هدياً ] (۱) فهو على إحرامه ، لا يصح فسخه الحج إلى العمرة على الصحيح عندهم ، وحيث صحّ الفسخ لزم دم على الصحيح من مذهبهم ، نصّ عليه ، وعليه أكثر الأصحاب . (۲) انتهى .

و نیز علامه قسطلانی در “ ارشاد الساری ” در شرح حدیث نهی عثمان از متعه و ردّ جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) بر آن گفته :

ولا يقال : إن هذه الواقعة دليل مسأله اتفاق أهل العصر الثانی بعد اختلاف أهل العصر الأول ، وإن ذكره ابن حاجب وغيره ؛ لأن نهی عمر عنه إن كان المراد به الاعتمار فى أشهر الحج قبل الحج ، فلم يستقرّ الإجماع عليه ؛ لأن الحنفیه يخالفون فيه ، وإن كان المراد فسخ الحج إلى العمرة فكذلك ؛ لأن الحنابله يخالفون فيه (۳) .

و ابن حجر عسقلانی در “ فتح الباری ” گفته :

تنبيه ، ذكر ابن الحاجب حدیث عثمان فى التمتع دليلاً لمسأله

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [ الف ] باب عمره التنعيم من أبواب العمرة . ( ۱۲ ) . [ ارشاد الساری ۳ / ۲۷۰ ] .

۳- [ الف ] باب التمتع و الإقران و الإفرا . . إلى آخره من كتاب المناسك . [ ارشاد الساری ۳ / ۱۳۰ ] .

اتفاق أهل العصر الثاني بعد اختلاف أهل العصر الأول ، فقال : وفي الصحيح : أن عثمان كان ينهى عن المتعه . قال البغوي : ثم صار إجماعاً ، وتعقب بأن نهى عثمان عن المتعه إن كان المراد به الاعتمار في أشهر الحج (۱) ، فلم يستقر الإجماع عليه ؛ لأن الحنفية يخالفون فيه ، وإن كان المراد به فسخ الحج إلى العمره فكذلك ؛ لأن الحنابلة يخالفون فيه (۲) .

### پنجم :

پنجم : آنکه ابن تیمیه حنبلی - که از اجله و اکابر مشایخ اسلام ایشان است ، و نهایت اهتمام در ذبّ حریم خلفا دارد ، و از متعصبین متکلمین قوم است - نیز به تجویز فسخ حج قائل است ، چنانچه در " منهاج السنه " جواب " منهاج الکرامه " گفته :

ثم الأقوال التي خولف فيها الصديق بعد موته . . قوله فيها أرجح من قول من خالف بعد موته ، و طرد ذلك : الجدد والإخوه ؛ فإن قول الصديق وجمهور الصحابه وأكابرهم إنه يسقط الإخوه ، وهو قول طوائف من العلماء ، وهو مذهب أبي حنيفة وطائفة من

۱- في المصدر : ( قبل الحج ) .

۲- [ الف ] این عبارت در نسخه " فتح الباری " به خط عرب در شرح حدیث قوله : ما كنت أدع . . إلى آخره از حدیث ثانی از باب التمتع و الإقران و الأفراد فی الحج از کتاب المناسک مذکور است ، و با آن مقابله کرده شد . ( ۱۲ ) ح . [ فتح الباری ۳ / ۳۳۷ ] .

أصحاب الشافعي وأحمد كأبي العباس بن شريح (١) من الشافعيه وأبي حفص البرمكي من الحنابلة ، ويذكر ذلك روايه عن أحمد <sup>٢</sup> والذين قالوا بتوريث الإخوه مع الجدّ كعلي [ ( عليه السلام ) ] وزيد وابن مسعود اختلفوا اختلافاً معروفاً ، وكلّ منهم قال < ١٣٧٧ > قولاً خالفه فيه الآخرون ، وانفرد بقوله عن سائر الصحابه ، وقد أطنبنا الكلام على ذلك في غير هذا الموضوع في مصنف مفرد ، وبيننا أن قول الصديق وجمهور الصحابه هو الصواب ، وهو القول الراجح الذي يدلّ عليه الأدله الشرعيه من وجوه كثيره ليس هذا موضع بسطها .

وكذلك ما كان عليه الأمر في زمن صديق الأئمّه . . . من جواز فسخ الحجّ إلى عمره التمتع ، وإن من طلق ثلاثاً بكلمه واحده لا يلزمه إلاّ طلقه واحده ، هو الراجح دون من يحرم الفسخ ويجعل الطلاق الثلاث ، فإن الكتاب والسنه إنّما تدلّ على ما كان عليه الأمر في عهد النبيّ [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] وخلافه أبي بكر دون القول المخالف كذلك (٢) .

١- في المصدر : ( سريج ) .

٢- في المصدر : ( لذلك ) . [ الف ] جواب قول : ( وخفي عليه أكثر أحكام الشريعه ) من مطاعن أبي بكر ، از وجه سادس از فصل ثانی . ( ١٢ ) . [ منهاج السنه ٥ / ٤٩٩ - ٥٠٠ ] .

از این عبارت ظاهر میشود که ابن تیمیه جواز فسخ حج را از جمله آن اقوال میدانند که ابوبکر را در آن بعد موت او مخالفت کردند، و قول او ارجح است از قول مخالفین او، و به تصریح تمام افاده کرده که: جواز فسخ حج که در زمان صدیق امت یعنی ابوبکر بود (۱) ارجح است نه قول کسی که تحریم فسخ میکند، و کتاب و سنت دلالت نمیکند مگر بر آنچه استقرار امر بر آن در عهد نبی (صلی الله علیه و آله وسلم) و خلافت ابی بکر واقع شده، و کتاب و سنت بر قول مخالف آن دلالت نمیکند؛ پس شک نماند در آنکه ابن تیمیه هم جواز فسخ حج را به عمره تمتع ارجح میدانند، و آن را در عهد خلیفه اول ثابت میگرداند، و دلالت کتاب و سنت بر جواز فسخ ظاهر میسازد، و قول مخالف سنت و کتاب (۲) [را] خارج از دایره حق و صواب مینماید.

و از اینجا کمال شناخت حکم عمر ظاهر و باهر میگردد که مثل ابن تیمیه - که تعصب شدید در حمایت حمای عمری دارد، و عرق ریزیها و جان فشانیها در صیانت او مینماید - آخر کار ناچار گردیده از حکم عمری دست برداشته، و چون عمر در این هر دو حکم مخالفت عهد خلیفه اول هم نموده؛ لهذا بالاضطرار حامیان آن تیزرو مضممار ردّ و انکار احکام سرور مختار - صلی الله علیه و آله الاطهار - نیز تاب محامات او نیافتند، و دست از اعانت و نصرت و حمایت او برداشتند، و به سبب مزید مخالفت او با حق

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: (واو) آمده است.

۲- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: (واو) آمده است.



عاجز و حیران گردیده ، او را به وادی هلاک و بوار به اظهار مخالفت حکم او با حکم ایزد قهار و رسول مختار ( صلی الله علیه و آله وسلم ) انداختند !

و عجب که خلیفه ثانی را در این باب چندان مخالفت حق و صواب و ابطال حکم سنت و کتاب مطمح نظر انور گردید که از مخالفت خالفه هم استحیا نوزید ، حال آنکه خودش درباره کلاله استحیای خود از مخالفت آن معدن جهالت ظاهر کرده !

(۱)

### ششم :

ششم : آنکه دانستی و میدانی که ابن قَیْم حنبلی - که از اکابر محققین ایشان است - دادِ تحقیق و تدقیق و بسط و ایضاح در اثبات جواز فسخ و ردّ شبهات منکرین و مبطلین داده ، ابواب صنوف لوم و ملام بر روی متعصبین لئام گشاده ، پس کمال حیرت است که مخاطب بهره اطلاع از این افادات رشیکه بر نداشته ، به فکر تخلیص امام خود و دیگر مقتدایان و اعظام اساطین خود از تشنیعات حقه آن محقق نحیر نیفتاده ، به مفاد ( ضغث علی اباله ) (۲) زبان به دعوی اجماع امت بر خلاف حق واگشاده .

۱- کنز العمال ۱۱ / ۷۹ .

۲- الضغث : ملء الید من الحشیش المختلط . وقیل : الحزمه منه . انظر : النهایه ۳ / ۹۰ . والإیاله : الحزمه من الحطب ، قاله الجوهری فی الصحاح ۴ / ۱۶۱۹ ، وغیره فی غیره . وفى المثل : ( ضغث علی اباله ) . . . . . أى بلیه علی آخری کانت قبلها . انظر : الصحاح ۴ / ۱۶۱۹ ، تاج العروس ۱۴ / ۶ ، لسان العرب ۱۱ / ۶ ، تاج العروس ۱۴ / ۶ . وغیرها .

و جلائل فضائل ابن القَيم بر متبعين مخفى نىست ، علامه سيوطى - كه شيخ مشايخ مخاطب و والد او است - در كتاب " بغيه الوعاة فى طبقات النحويين والنحاه " گفته :

محمد بن أبى بكر بن أيوب بن سعيد بن جرير (١) الشمس ابن قَيم الجوزيه الحنبلى ، العلامه ، < ١٣٧٨ > و (٢) ولد فى سابع صفر سنه أحد وتسعين وستمائيه ، وقرأ العربيه على المجد التونسى وابن أبى الفتح البعلى ، والفقه والفرائض على ابن التيميه ، والأصلين عليه وعلى الصّفى الهندى ، وسمع الحديث من التقى سليمان وأبى بكر بن عبد الدائم وأبى نصر بن الشيرازى وعيسى المطعم . . وغيرهم ، وصنّف وناظر واجتهد وصار من الأئمه الكبار فى التفسير والحديث والفروع والأصلين والعربيه ، وله من التصانيف : زاد المعاد ، مفتاح دار السعاده ، مهذب (٣) سنن أبى داود ، سفر النجدين (٤) بين (٥) رفع اليدين فى الصلاه ، معالم (٦) الموقعين عن

- 
- ١- فى المصدر : ( حريز الزرعى ) .
  - ٢- لم ترد ( الواو ) فى المصدر .
  - ٣- فى المصدر : ( تهذيب ) .
  - ٤- فى المصدر : ( الهجرتين ) .
  - ٥- لم يرد فى المصدر : ( بين ) .
  - ٦- فى المصدر : ( إعلام ) .

ربّ العالمين ، الكافيه و (١) الشافيه ، نظم الرساله الجليه (٢) في الطريقه المحمديه [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] ، تفسير الفاتحه ، [ تفسير ] (٣) أسماء القرآن ، الروح ، بيان الاستدلال على بطلان محلل السباق والنضال ، جلاء الأفهام في حكمه الصلاه والسلام على خير الأنام ، معانى الأدوات والحروف ، بدائع الفوائد ، مجلّدان وهو كثير الفوائد وأكثره مسائل نحويه ، مات في رجب سنه أحد (٤) وخمسين وسبعمائه (٥) .

و محمد بن ابراهيم الوزير - كه قاضى محمد بن على بن محمد الشوكانى در رساله " اتحاف الأكابر باسناد الدفاتر " سند اجازه روايت كتاب " الإيثار " او و سائر مصنفات او ذكر نموده (٦) - در كتاب " روض باسم فى الذبّ عن سنّه أبى القاسم " گفته :

وروى حديث الرؤيه علماء الحديث كلّهم فى جميع دواوين الإسلام من طرق كثيره حتّى روه من طريق زيد بن على -

١- لم ترد ( الواو ) فى المصدر .

٢- فى المصدر : ( الحلبيّه ) .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فى المصدر : ( إحدى ) .

٥- [ الف ] باب المحمدين ، أوّل الكتاب . [ بغيه الوعاہ ١ / ٦٢ - ٦٣ ] .

٦- اتحاف الأكابر ، ورق : ٦ .

رضى الله عنهما - وفي الصحيحين منها ثلاثة عشر حديثاً ، اتفقا منها على ثمانية أحاديث ، وانفرد البخارى بحديثين ، ومسلم بثلاثة أحاديث ، ولولا خوف التطويل لذكرت ما فى كتب السنن منها والمسانيد منها (١) ، وقد استوفاهما شيخنا الحافظ النفيس العلوى اليمنى . . . فى كتاب الأربعين وذكر كثيراً ، منها الحافظ الكبير البارع الشهير ب : ابن قيم الجوزيه فى كتابه حادى الأرواح إلى دارالأفراح . . وغيرهما (٢) .

ومحمد بن يوسف الشامى الدمشقى الصالحى تلميذ علامه سيوطى - كه فضائل و محامد او از " لواقح الأنوار " شعرانى ظاهر است (٣) - در كتاب " سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد " در ذكر مآخذ كتاب خود گفته :

أو زاد المعاد فزاد المعاد فى سيره (٤) خير العباد للإمام العلامه أبى عبد الله محمد بن أبى بكر بن القيم (٥) .

- ١- لم يرد فى المصدر : ( منها والمسانيد منها ) .
- ٢- [ الف ] المسأله الأولى من الوجوه التفصيليه من كلام المعترضه على الحديث . ( ١٢ ) . قوبل على أصل الروض الباسم ، ونسخته الحاضره عندى عتيقه بخط العرب . ( ١٢ ) . [ الروض الباسم ١ / ٩٢ ] .
- ٣- الطبقات الصغرى : ٧٣ .
- ٤- فى المصدر : ( هدى ) .
- ٥- [ الف ] ديپاچه كتاب . [ سبل الهدى والرشاد ١ / ٤ ] .

## هفتم :

هفتم : آنکه اهل حدیث سنیان نیز تجویز فسخ مینمایند - چنانچه از عبارت ابن قیم قبل این ظاهر شد (۱) - پس حیرت است که چگونه مخاطب المعی اهل حدیث خود را - که اساطین دین اویند ، و مدار تمام دین و ایمان و مسائل اصول و فروع سنیان بر ایشان است - از امت خارج ساخته به کفار و ملحدین نواخته !

و از افادات شیخ الإسلام سنیان ابن تیمیه - استاذ ابن قیم - نیز ظاهر است که : فقهای حدیث و ائمه حدیث سنیان ، قائل به تحریم فسخ حج نیستند ، بلکه آن را مستحب میدانند چنانچه قبل از این شنیدی که او گفته :

و كذلك أحمد بن حنبل يستحب المتعه : متعه الحج ، ويأمر بها ويستحب هو وغيره من الأئمة - أئمة الحديث - لمن أحرم مفرداً أو قارناً أن يفسخ ذلك إلى العمره ، ويصير متمتعاً (۲) .

و نیز از عبارت ابن تیمیه - که آنفاً گذشته - ظاهر است که : أحمد بن حنبل و غیر او از فقهای حدیث فسخ حج را تحریم نمیکنند ، بلکه آن را مستحب میدانند ، بلکه بعضی ایشان فسخ حج را واجب میدانند ، و به قول عمر در این باب اخذ نمیکنند ، < ۱۳۷۹ > بلکه به قول جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و عمران بن حصین و ابن عباس و ابن عمر و غیر ایشان از صحابه اقتدا مینمایند (۳) .

۱- از زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ گذشت .

۲- منهاج السنه ۴ / ۱۵۱ - ۱۵۲ .

۳- منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ .

و از دیگر عبارت ابن تیمیه - که می‌آید - نیز ظاهر است که احمد بن حنبل و غیر او امر میکنند به فسخ حج استحباباً ، و بعضی از ایشان مثل اهل ظاهر ایجاب آن مینمایند ، و همین است قول ابن عباس (۱) .

### هشتم :

هشتم : آنکه اهل ظاهر نیز - که از اسلاف اکابر و مقتدایان ذوی المفاخر ایشانند - به بقای فسخ حج قائل اند ، و تحریم آن را باطل میدانند چنانچه از عبارت ابن القیم ظاهر شد موافقت اهل ظاهر با مذهب اهل بیت ( علیهم السلام ) در این باب .

و از عبارت ابن تیمیه واضح است که اهل ظاهر ایجاب فسخ حج میکنند ، و بعضی افادات رشیکه ابن حزم قبل این شنیدی ، و بعضی آن در ما بعد مذکور خواهد شد (۲) - إن شاء الله تعالی - ، پس کذب مخاطب در ادعای اجماع امت به سبب مخالفت اهل ظاهر هم ظاهر است ، و امام ظاهریه - که داود است - نیز قائل به جواز فسخ حج میباشد .

عینی در “ عمده القاری ” در شرح حدیث جابر - که در باب ( تقضی الحائض المناسک کلها إلا الطواف بالبيت ، وإذا سعی علی غیر وضوء بین الصفا والمروه ) مذکور است - گفته :

وفیه فسخ الحجّ إلى العمرة ، لكن نقول إنه كان مخصوصاً بهم فی

۱- منهاج السنه ۴ / ۱۸۳ - ۱۸۴ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( شنید ) آمده است .

تلك السنه ، وإنه لا يجوز اليوم إلا عند ابن عباس ، وبه قال أحمد وداود الظاهري (١) .

و داود ظاهري از اكابر علما و اعظم فضلا است و ائمه سنیه او را به مدائح جلیله و مناقب جمیله ستوده اند ، تاج الدین سبکی در “طبقات شافعیه” گفته :

داود بن علی بن خلف بن سلیمان البغدادی الإصبهانی ، إمام أهل الظاهر ، ولد سنه مائتین - وقیل : سنه اثنتین ومائتین - وكان أحد أئمة المسلمين وهداتهم ، وله في فضائل الشافعي . . . مصنفات ، سمع سليمان بن حرب والقعنبی وعمرو بن مرزوق ومحمد بن كبير (٢) العبدی ومسدداً وأبا ثور الفقيه وإسحاق بن راهويه ، رحل إليه إلى نيسابور ، فسمع منه المسند والتفسير ، وجالس الأئمة ، وصنّف الكتب ، قال أبو بكر الخطيب : كان إماماً ، ورعاً ، ناسكاً ، زاهداً ، وفي كتب حديث كثير ، لكن الروايه عنه عزيزه جداً ، روى عنه ابنه محمد وزكريا الساجي ويوسف بن يعقوب الداودي الفقيه وعباس بن أحمد المذكر . . وغيرهم .

وقال أبو إسحاق الشيرازي : ولد سنه اثنتین ومائتین ، وأخذ العلم عن إسحاق وأبي ثور ، وكان زاهداً متقللاً .

قال أبو العباس ثعلب : كان داود عقله أكثر من علمه .

١- [ الف ] كتاب المناسك . [ عمده القارى ٩ / ٢٩٤ ] .

٢- فى المصدر : ( الكثير ) .

قال الشيخ أبو إسحاق : وقيل : كان في مجلسه أربع مائه صاحب طيلسان أخضر ، وكان من المتعصبين للشافعي ، صنّف كتابين في فضائله والثناء عليه .

قال أبو إسحاق : وانتهت إليه رياسه العلم ببغداد ، وأصله من اصفهان ، ومولده (١) بالكوفه ، ومنشأه ببغداد ، وقبره بها (٢) .

و يافعى در “مرآه الجنان” در سنه سبعين و مائتين گفته :

وفيها داود بن على الفقيه الإمام الإصبهاني الظاهري (٣) صاحب التصانيف ، سمع القعنبى وسليمان بن حرب وطبقتهما ، وتفقه على أبى ثور وابن راهويه ، وكان ناسكاً متقللاً - كثير الورع ، وكان من أكثر الناس تعصباً للإمام الشافعى ، وصنّف في فضائله والثناء عليه كتابين ، وكان صاحب مذهب مستقل بنفسه ، وتبعه جمع < ١٣٨٠ > كثير يُعرفون ب : الظاهريه ، وكان ولده أبو بكر على مذهبه ، - وسيأتى ذكره إن شاء الله تعالى - وانتهت إليه رياسه العلم ببغداد ، وقيل كان يحضر مجلسه أربع مائه صاحب طيلسان أخضر (٤) .

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( ومولد ) آمده است .

٢- [ الف ] طبقه ثانيه . [ طبقات الشافعيه ٢ / ٢٨٤ - ٢٨٥ ] .

٣- در [ الف ] اشتبهاً : ( الظاهري ) آمده است .

٤- مرآه الجنان ٢ / ١٨٤ .



و نیز یافعی گفته :

وكان داود من عقلاء الناس ، قال أبو العباس ثعلب في حقه : كان عقل داود أكثر من علمه ، وتوفى في ذي القعدة - وقيل : في شهر رمضان - وقال ولده أبو بكر : رأيت أبي في المنام ، فقلت : ما فعل الله بك ؟ فقال : غفر لي وسامحني . فقلت : غفر لك ، فبم سامحك ؟ فقال : يا بني ! الأمر عظيم ، والويل كل الويل (۱) لمن لم يسامح (۲) .

### نهم :

نهم : آنکه از عبارت ابن قیّم و ابن حزم دریافتی که قاضی عبیدالله بن الحسن العنبری نیز تجویز فسخ حج میکند ، و این بزرگ از اکابر و اعظام ائمه سنیان است ، ذهبی در “ کاشف ” گفته :

عبیدالله بن الحسن بن حصین التمیمی العنبری ، قاضی البصره ، عن الحریری (۳) وطبقته ، وعنه عبد الرحمن بن مهدی وطائفه ، وثقه النسائی وقال : فقیه ، توفي ۱۶۸ (۴) .

و ابن حبان در کتاب “ تاریخ الثقات ” گفته :

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( لویل ) آمده است .

۲- مرآة الجنان ۲ / ۱۸۵ .

۳- فی المصدر : ( الحریری ) .

۴- الکاشف ۱ / ۶۷۹ .

عبيد الله بن الحسن بن الحصين بن [ أبي الحصين ] (١) الخشخاش العنبري التميمي ، قاضي البصره ، يروى عن حميد الطويل ، روى عنه أبو مهدي وأهل بلده ، مات سنه خمس وستين ومائه ، وكان فقيهاً (٢) .

ونووى در “ تهذيب الأسماء ” به ترجمه عبيد الله بن الحسن العنبري گفته :

قال محمد بن سعد : كان محموداً ، ثقة ، عاملاً (٣) .

و علامه ابن حجر عسقلاني در “ تهذيب التهذيب ” گفته :

( مسلم ، أبو داود فى الناسخ والمنسوخ ) عبيد الله بن الحسن بن حصين بن أبى الحرّ مالك بن الخشخاش بن جناب بن الحرث بن خلف بن الحرث بن مجفى (٤) بن كعب بن العنبر بن عمرو بن تميم العنبري القاضى ، روى عن خالد الحذاء وداود بن أبى هند وسعيد الجريرى وهارون بن رباب . . [ وآخرين ] (٥) ، وعنه ابن مهدي وخالد بن الحارث وأبو همام بن الزبيرقان ومعاذ بن معاذ العنبري

١- الزيادة من المصدر .

٢- الثقات ٧ / ١٥٢ .

٣- تهذيب الأسماء ١ / ٢٨٢ .

٤- فى المصدر : ( الخشخاش بن حباب بن الحارث بن خلف بن الحارث بن مجفر ) .

٥- الزيادة من المصدر .

ومحمد بن عبد الله الأنصاري . . . وغيرهم .

قال الآجری : قلت لأبي داود : عبيد الله بن الحسن عندك حجّجّه ؟ قال : كان فقيهاً . وقال النسائي : فقيه ، بصري ، ثقة . وقال ابن سعد : ولي قضاء البصره ، وكان ثقةً ، محموداً ، عاقلاً من الرجال . وقال العجلي : لمّا مات سوار بن عبد الله (۱) طلبوا عبيد الله بن الحسن فهرب ، ثمّ استقضى . وقال أبو خليفه - عن محمد بن سلام - : قال أتى رجل عبيد الله بن الحسن فقال : كنا عند الأمير محمد بن سليمان فذكرت بكلّ جميل إلّا المزاح . فقال : والله إنني لأمزح ، وما أقول إلّا الحقّ . . إلى أن قال : وذكره ابن حبان في الثقات وقال : من سادات أهل البصره فقيهاً وعلماً (۲) .

### دهم :

دهم : آنکه اسحاق بن راهويه که مخاطب در جواب همين طعن به نسبت افضليت افراد - به او تمسك نموده - قائل به فسخ حجّ است ، چنانچه از عبارت ابن حزم واضح گردید که : عطا و مجاهد روايت کرده اند که : ابن عباس امر میکرد قارن را که حج خود را عمره بگرداند هرگاه سيق هدی نکرده باشد . و همين است مذهب اسحاق بن راهويه (۳) .

۱- في المصدر : ( عبيد الله ) .

۲- [ الف ] حرف العين . [ تهذيب التهذيب ۷ / ۷ ] .

۳- المحلّي ۷ / ۱۰۱ .

و از افاده علامه ابن حجر عسقلانی در “فتح الباری” - [ که ] در شرح حدیث عروه که بخاری نقل کرده ، و در مابعد در کلام ولی الله مذکور میشود - ظاهر است که ابن عباس قائل است به آنکه هر کسی که اهلال به حج کند و سیاق هدی نکند ، هرگاه طواف بیت نماید او مُحَلّ < ۱۳۸۱ > میشود ، و اسحاق بن راهویه و غیر او موافقت ابن عباس در این مذهب کرده اند (۱) ، پس ادعای اجماع امت بر حرمت فسخ نمودن ، در حقیقت راه تکفیر و تضلیل ابن راهویه پیمودن است .

کمال عجب است که مخاطب اولاً- اسحاق بن راهویه را به آسمان برین میرساند که او را مقارن شافعی و سفیان ثوری میگرداند ، و به مذهب او - مخالفه لارشاد والده ، و نکثاً لعهوده - تمسک مینماید ، و باز در همین مبحث او را به اسفل درکات بی اعتباری میاندازد تا آنکه او را از امت مرحومه خارج میسازد !

اللهم إلا أن يعتذر ، و يقول : إن جنابه الجهول لم يدر مذاهب ائمتة الفحول ، واجترأ خساره و كذباً على البهتان المرذول .

و فضائل و محامد اسحاق بن راهویه واضح تر از آن است [ که ] محتاج اظهار باشد ، علامه سبکی در “طبقات شافعیه” گفته :

إسحاق بن إبراهيم بن مخلد بن إبراهيم بن مطر الحنظلي ،

أبو يعقوب المروزي بن راهويه ، أحد أئمة الدين وأعلام المسلمين وهداه المؤمنين ، الجامع بين الفقه والحديث والورع والتقوى ، نزيل نيسابور وعالمها ، ولد سنة إحدى - وقيل : ست - وستين ومائة . . إلى أن قال : وقال محمد بن أسلم الطوسي : حين مات إسحاق ، ما أعلم أحداً كان أخشى لله من إسحاق ، يقول الله : ( إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ) (١) ، وكان أعلم الناس .

قلت : كان محمد بن أسلم يركب هذا من الضرب الأول من الشكل الأول في المنطق ، فإنه ينحلّ إلى قولك : كان ابن راهويه أعلم الناس . وكلّ من كان أعلم الناس كان أخشى الناس . ينتج : كان إسحاق أخشى الناس .

والمقدمه الصغرى ينبغي أن تكون محققه باتفاق أو غيره ، فكأنّ كونه ( كان أعلم الناس ) أمر مفروغ منه حتى استنتج منه كونه أخشى الناس .

قال محمد بن أسلم : ولو كان الثوري في الحياه لاحتاج إلى إسحاق .

وقال الدارمي : ساد إسحاق أهل المشرق والمغرب بصدقه .

وقال أحمد بن حنبل - وذكر إسحاق - : لا أعرف له بالعراق نظيراً .

وقال مژه - وقد سئل عنه - : مثل إسحاق يُسأل عنه ؟ ! إسحاق عندنا إمام .

وقال النسائي : إسحاق بن راهويه أحد الأئمة ، ثقة مأمون ، سمعت سعيد بن ذؤيب يقول : ما أعلم على وجه الأرض مثل إسحاق .

وقال ابن خزيمة : والله لو كان إسحاق في التابعين لأقرّوا له بحفظه وعلمه وفقهه .

وقال علي بن خشرم : حدّثنا ابن فضيل ، عن ابن شبرمه ، عن الشعبي ، قال : ما كتبت سوداء في بيضاء إلى يومى هذا ، ولا حدّثنى رجل بحديث قطّ إلا حفظته ، فحدّثت بهذا إسحاق بن راهويه ، فقال : تعجب من هذا ؟ قلت : نعم . قال : ما كنت أسمع شيئاً إلا حفظته ، وكأنى أنظر إلى سبعين ألف حديث - أو قال : أكثر من سبعين ألف حديث - في كتبي !

وقال أبو داود الخفاف : سمعت إسحاق بن راهويه يقول : لكأنى أنظر إلى مائه ألف حديث في كتبي ، وثلاثين ألفاً أسردها .

قال : وأملى علينا إسحاق أحد عشر ألف حديث من حفظه ، ثم قرأها علينا ، فما زاد حرفاً ولا نقص حرفاً .

وعن إسحاق : ما سمعت شيئاً إلا وحفظته ولا حفظت شيئاً قطّ فنسيته .

وقال أبو يزيد محمد بن يحيى : سمعت إسحاق يقول : أحفظ سبعين ألف حديث < ١٣٨٢ > عن ظهر قلبي .

وقال أحمد بن سلمه : سمعت أبا حاتم الرازي يقول : ذكرت لأبي زرعه إسحاق بن راهويه وحفظه ، فقال أبو زرعه : ما نرى (١) أحفظ من إسحاق .

قال أبو حاتم : والعجب من إتقانه ، وسلامته من الغلط مع ما رزق من الحفظ . قال : فقلت لأبي حاتم : إنه أملى التفسير عن ظهر قلبه ، فقال أبو حاتم : وهذا أعجب ؛ فإن ضبط الأحاديث المسنده أسهل وأهون من ضبط أسانيد التفسير وألفاظها .

وقال محمد بن عبد الوهاب : كنت مع يحيى بن يحيى ، وإسحاق يعود (٢) مريضاً ، فلما حاذينا الباب تأخر إسحاق وقال ليحيى : تقدّم . فقال يحيى لإسحاق : بل أنت تقدّم .

فقال : يا أبا زكريا ! أنت أكبر مني . قال : نعم أنا أكبر منك ، ولكنك أعلم مني . قال : فتقدّم إسحاق .

وقال أبو بكر محمد بن النضر الجارودي : حدّثنا شيخنا ،

١- في المصدر : ( روى ) .

٢- في المصدر : ( نعود ) .

وكبيرنا ، ومن تعلمنا منه وتعلمنا به : أبو يعقوب إسحاق ابن إبراهيم . . . .

وقال الحاكم : هو إمام عصره فى الحفظ والفتوى .

وقال أبو إسحاق الشيرازى : جمع بين الحديث والفقه والورع .

وقال الخليلى - فى الإرشاد - : وكان يسمّى : شهنشاہ الحديث .

وقال أحمد بن سعيد الرباطى فى إسحاق :

قربى إلى الله دعانى إلى \* حبّ أبى يعقوب إسحاق لم يجعل القرآن خلقاً كما \* قد قاله زنديق فساق يا حجّه الله على خلقه \*  
فى سنه الماضين للباقر أبو كك إبراهيم محض التقى \* سباق مجد وابن سباق قال أبو يحيى الشعرانى : إن إسحاق كان يخضب  
بالحناء ، قال : وما رأيت بيده كتاباً قطّ ، إنّما كان يحدث من حفظه ، وقال : كنت إذا ذكرت إسحاق العلم وجدته فرداً ، فإذا  
جئت إلى أمر الدنيا وجدته لا رأى .

توفى إسحاق ليله نصف شعبان سنه ثمان وثلاثين ومائتين .

قال البخارى : وله سبع وسبعون سنه .

قال الخطيب : فهذا يدلّ على أن مولده سنه إحدى وستين . وفى ليله موته يقول الشاعر :



يا هذه ما هَدَّنَا ليله الأحد \* في نصف شعبان لا تنسى مدى الأبد قال أبو عمرو المستملى النيسابورى : أخبرنى على بن سلمه الكرابيسى - وهو من الصالحين - قال : رأيت ليله مات إسحاق الحنظلى كان قمراً ارتفع من الأرض إلى السماء من سكه إسحاق ، ثم نزل فسقط فى الموضع الذى دفن فيه إسحاق ، قال : ولم أشعر بموته ، فلما غدوت إذا بحفار يحفر قبر إسحاق فى الموضع الذى رأيت القمر وقع فيه (۱) .

### يا زدهم :

يا زدهم : آنكه از تصريح ابن القيم دريافتى كه سعيد بن المسيب قائل به بقاء فسح حج است (۲) ، يعنى نسخ و اختصاص آن را باطل محض ميداند و فتوى به جواز آن الى يوم القيامة ميدهد ؛ پس چگونه مخاطب حميد بر تكفير و تضليل و تنديد (۳) آن امام مجيد و مقتداى وحيد و علامه فريد - أعنى سعيد سعيد - جسارت خواهد نمود ؟! و از تكذيب و تفضيح اسلاف اساطين و اخلاف محققين شرم نخواهد كرد ؟!

۱- طبقات الشافعية الكبرى ۲ / ۸۳ - ۸۸ .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .

۳- در [ الف ] كلمه : ( تنديد ) خوانا نيست . قال ابن منظور : نَدَّدَ بالرجل : أسمعته القبيح ، وصرَّح بعيوبه ، يكون فى النظم والنثر . قال أبو زيد : نَدَّدت بالرجل تنديداً وسمعت به تسميماً . . إذا أسمعته القبيح ، وشتمته ، وشهرته ، وسمعت به . والتنديد : رفع الصوت . انظر : لسان العرب ۳ / ۴۲۰ .

علامة نووى در " تهذيب الأسماء " گفته :

سعيد بن المسيب الإمام ، تكرر في المختصر والمهذب والوسيط ، هو الإمام الجليل أبو محمد سعيد بن المسيب بن حزن بن عمرو بن وهب بن عمرو بن عائذ - بالذال المعجمه - بن محزوم بن يقظه بن مرّه بن كعب بن لوى بن غالب القرشى ، المخزومى ، التابعى ، إمام التابعين ، < ١٣٨٣ > وأبوه المسيب وجدّه حزن صحبايان ، أسلما يوم فتح مكه ، ويقال : المسيب بفتح الياء وكسرهما ، والفتح هو المشهور ، وحكى عنه أنه كان يكرهه ، ومذهب أهل المدينة الكسر .

ولد سعيد لسنتين مضتا من خلفه عمر بن الخطاب . . . - وقيل : لأربع سنين - ، ورأى عمر ، وسمع منه ومن عثمان وعلى [ ( عليه السلام ) ] وسعد بن أبى وقاص وابن عباس وابن عمر وجبير بن مطعم وعبد الله بن زيد بن عاصم وحكيم بن حزام وأبى هريره ومعاويه وعبد الله بن عمرو بن العاص وأبى موسى الأشعري وصفوان بن أمية وأبيه والمسور بن مخرمه وجابر بن عبد الله وأبى سعيد الخدرى وزيد بن ثابت و عثمان بن أبى العاص وعائشه وأم سلمه . . وغيرهم من الصحابه . . .

روى عنه جماعات من أعلام التابعين منهم عطا بن أبى رباح ومحمد الباقر [ ( عليه السلام ) ] وعمرو بن دينار ويحيى الأنصارى والزهرى وأكثر عنه . . وخلائق غيرهم .

واتفق العلماء على إمامته وجلالته وتقدمه على أهل عصره في العلم والفضيله ووجوه الخير .

قال محمد بن يحيى بن حبان : كان رأس أهل المدينة في دهرهم (١) المقدم عليهم في الفتوى سعيد بن المسيب ، [ ويقال له : فقيه الفقهاء .

وقال قتاده : ما رأيتُ أحداً أعلم بحلال الله وحرامه من سعيد بن المسيب .

وقال مكحول : طفئت الأرض كلها في طلب العلم فما لقيتُ أحداً أعلم من سعيد بن المسيب . [ (٢) وقال سليمان بن موسى : كان سعيد بن المسيب أفقه التابعين ، وروينا عن سعيد ، قال : كنت أرحل الأيام والليالي في طلب الحديث الواحد .

وقال علي بن المديني : لا أعلم في التابعين أحداً أوسع علماً من سعيد بن المسيب ، وإذا قال سعيد : مضت السنه ، فحسبك به ؛ قال : وهو عندي أجلّ التابعين .

وقال أحمد بن حنبل : أفضل التابعين سعيد بن المسيب ، فليل له : فعلقمه والأسود ، فقال : سعيد ، وعلقمه ، والأسود .

١- في المصدر : ( دهره ) .

٢- الزيادة من المصدر .

وقال أبو طالب : قلت لأحمد بن حنبل : سعيد بن المسيّب ، فقال : ومن مثل سعيد ، ثقه من أهل الخير . قلت : فسعيد عن عمر حجّه ، قال : هو عندنا حجّه ، قد رأى عمر وسمع منه ، إذا لم يقبل سعيد عن عمر فمن يقبل ؟ !

وقال يحيى بن معين : قد رأى عمر وكان صغيراً .

قال يحيى بن سعيد : كان سعيد بن المسيّب لا يكاد يفتى فتياً ، ولا يقول شيئاً إلا قال : اللهم سلّمني وسلّم مني .

وقال أبو حاتم : ليس في التابعين أنبل من سعيد بن المسيّب ، وهو أثبتهم في أبي هريره .

قال الحفّاظ : كان أعلم الناس بحديث أبي هريره سعيد بن المسيّب ، وكان زوج بنت أبي هريره .

قال أحمد بن عبد الله : كان سعيد فقيهاً ، صالحاً ، لا يأخذ العطاء ، له بضاعة أربعمائه دينار يتّجر فيها في الزيت .

وروى له البخارى - في تاريخه - : أن ابن المسيّب حجّ أربعين حجّه .

وأقوال السلف والخلف متظاهره على إمامته وجلالته وعظم محلّه في العلم والدين ، توفي سنة ثلاث وتسعين - وقيل سنة أربع وتسعين - وكان يقال : لهذه السنه سنه الفقهاء ؛ لكثرة من مات فيها من الفقهاء ، وقد ذكرنا مرّات أن سعيد بن المسيّب أحد فقهاء

المدينه السبعه (۱)، وسبق بيانهم فى ترجمه خارجه بن زيد ، وأما قول الإمام أحمد بن حنبل وغيره : أن سعيد بن المسيب أفضل التابعين فمرادهم أفضلهم فى علوم الشرع ، وإلا ففى مسلم : عن عمر بن الخطاب . . . قال : سمعت رسول الله [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] < ۱۳۸۴ > : « أن خير التابعين رجل يقال له : أويس ، وكان به بياض ، فمروه فيستغفر لكم » (۲) .

### دوازدهم :

دوازدهم : آنکه از افاده ابن حزم دانستی که : حسن بصرى نیز قائل است به فسخ حج (۳) ، پس ادعای اجماع امت بر تحریم فسخ باوصف قول حسن بصرى به جواز فسخ حج ، در حقیقت تضلیل و تکفیر آن امام نحریر است ، و که را تاب و طاقت است که احصای فضائل جلائل درر غرر محامد و مناقب حسن بصرى نماید ؛ به طور قطره از بحار و نمونه از خروار بعض عبارات اعلام کبار نوشته میشود ، نووی در “ تهذيب الأسماء ” گفته :

الحسن البصرى ، تکرّر فى المختصر والمهذب ، هو الإمام المشهور ، المجمع على جلالته فى كلّ شيء (۴) ، أبو سعيد الحسن بن

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( الشعبه ) آمده است .

۲- [ الف ] حرف السين . [ تهذيب الأسماء ۱ / ۲۱۲ - ۲۱۴ ] .

۳- المحلّى ۷ / ۱۰۳ .

۴- فى المصدر : ( فقّ ) .

أبى الحسن يسار ، التابعى ، والبصرى - بفتح الياء وكسرهما - الأنصارى ، مولاهم ، مولى زيد بن ثابت - وقيل مولى جميل بن قطبه - وأمه اسمها : خيره ، مولاة لأُم سلمة أم المؤمنين - رضى الله عنها - ، ولد الحسن لسنتين بقيتا من خلافة عمر بن الخطاب ... ، قالوا : فربما خرجت أمه فى شغل فيكى ، فتعطيه ام سلمة رضى الله عنها ثديها ، فيدرّ عليه ، فيرون أن تلك الفصاحه والحكم من ذلك .

ونشأ الحسن بوادى القرى ، وكان فصيحاً ، رأى طلحه بن عبيد الله وعائشه ، ولم يصح له سماع منهما ؛ وقيل : إنه لقى على بن أبى طالب [ ( عليه السلام ) ] ولم يصح ، وسمع ابن عمر ، وأنساً ، وسمره ، وأبابكره ، وقيس بن عاصم ، وجندب بن عبد الله ، ومعقل بن يسار ، وعمرو بن تغلب - بالمشناه والغين المعجمه - وعبد الرحمن بن سمره ، وأبا برزه الأسلمى ، وعمران بن الحصين ، وعبد الله بن مفضل ، وأحمر بن جزء ، وعائذ بن عمرو المزنى الصحابييين . . . ، وسمع خلائق [ من ] (١) كبار التابعين ، روى عنه خلائق من التابعين وغيرهم .

روينا عن الفضل بن عياض . . . قال : سألت هشام بن حسان :

كم أدرك الحسن من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ؟ قال : مائه وثلاثين . قلت : وابن سيرين ؟ قال : ثلاثين .

وروينا عن الحسن ، قال : غزونا غزوه إلى خراسان معنا فيها ثلاث مائه من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وكان الرجل منهم يصلّي بنا ، يقرأ الآيات من السوره ، ثم يركع .

قال يحيى بن معين ، وأبو حاتم ، وابن أبي خيثمه ، وغيرهم : ولم (١) يصحّ للحسن سماع من أبي هريره . فقيل ليحيى : يجيء في بعض الحديث : ( عن الحسن ، قال : حدّثنا أبو هريره ) قال : ليس بشيء ، قيل له : فسالم الخياط قال : سمعت الحسن يقول : سمعت أبا هريره . فقال : سالم الخياط ليس بشيء .

وأثنى على بن المدينى وأبو زرعه على مراسيل الحسن .

روينا عن مطر الوراق ، قال : كان الحسن كأنما كان في الآخرة : فهو يخبر عما رأى وعانين .

وقال أبو برده : لم أر من [ لم ] يصحب النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أشبه بأصحابه من الحسن .

وروينا عن الربيع بن أنس ، قال : اختلفت إلى الحسن عشر سنين أو ما شاء الله ، ما من يوم إلا أسمع منه ما لم أسمع قبله .

---

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( ولو لم ) آمده است .

وروینا عن محمد بن سعد، قال : كان الحسن جامعاً ، عالماً ، رفيعاً ، فقيهاً ، ثقةً ، مأموناً ، عابداً ، ناسكاً ، كثير العلم ، فصيحاً ، جميلاً ، وسيماً ، وقدم مكة ، فأجلسوه على سرير ، واجتمع الناس إليه ، فيهم طاووس وعطا ومجاهد وعمرو بن شعيب ، < ۱۳۸۵ > فحدّثهم ، فقالوا و (۱) قال بعضهم : لم نر مثل هذا قطّ .

وقال بكر بن عبد الله : الحسن أفتق من رأينا ، ومناقبه كثيره مشهوره ، توفي سنه عشر ومائه (۲) .

### سيزدهم :

سيزدهم : آنکه علامه جلیل صاحب فضل و صلاح عطا بن ابی رباح نیز قائل است به : جواز فسخ حج که تصدیق حسن اُفتیق نموده (۳) ؛ پس ادعای اجماع است نظر به لزوم تضلیل عطا بن رباح هم ، ضلال بواح و جور صراح است ، و فضائل عطا قبل از این مکرر شنیدی (۴) .

و از افاده علامه نووی در “ تهذیب الاسماء ” دانستی که :

عطا از مفتیان اهل مکّه و ائمه مشهورین ایشان است ، و از جمله شیوخ اصحاب شافعیه در سلسله فقه متصله ایشان به جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) میباشد .

۱- فی المصدر : ( أو ) .

۲- [ الف ] حرف الحاء المهمله . [ تهذیب الأسماء ۱ / ۱۶۵ - ۱۶۶ ] .

۳- المحلّی ۷ / ۱۰۳ .

۴- در طعن یازدهم بخش متعه النساء گذشت .



و سلمه بن كهيل رؤيت طلب ما عند الله به علم خود در عطا و طاووس و مجاهد حصر کرده (۱).

و سعيد بن أبي عروبه او را از ائمه امصار دانسته ، و بعد اجتماع او و حسن بصری و سعيد بن المسيب و ابراهيم بر امری به مخالفت کسی مبالات نکرده .

و ابن ابی لیلی ارشاد کرده که : عطا هفتاد حج ادا کرده .

وامام شافعی فرموده که : نیست در تابعین کسی زیاده تر از روی اتباع برای حدیث از عطا (۲) .

و حضرت عبد الله بن عمر بر اهل مکه به سبب رفع مسائل به خدمت بابرکت او باوصف بودن عطا در ایشان انکار کرده !

و ربیعہ فرموده که : فائق شد عطا اهل مکه (۳) را در فتوی .

و بالای همه مناقب و محامد آن است که نووی از جناب حاوی علوم اوائل و اواخر ، برهان الله الزاهر و نوره الباهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام الفاخر میآرد که - پناه به خدا - : آن حضرت نفی وجود اعلمی از او به امر حج مینمود .

---

۱- حيث قال : ما رأيت من يطلب بعلمه ما عند الله تعالى غير عطاء و طاووس و مجاهد .

۲- قال الشافعي : ليس في التابعين أحد أكثر اتباعاً للحدیث من عطاء .

۳- در [ الف ] اشتباهاً : ( اهله ) آمده است .

و وصف او به اطاله صمت ، و تخیل تأیید او به وقت تکلم - یعنی تأیید او به الهام ربانی - ظاهر میفرمود .

و آواز دادن صائحه در زمان بنی امیه که : فتوی ندهد مردم را مگر عطا بن ابی رباح ، و اتفاق علما بر توثیق و جلالت و امامت او که نووی ذکر نموده علاوه بر این است (۱) .

پس کاش قدم ثبات بر این اغراقات و افتراءات فاحشات خود میزدند ، و عطا بن ابی رباح را در فتوی به فسخ حج هم مؤید به تأیید الهام الهی میدانستند ، و اعلیت او را در این حکم مسلم میداشتند ، و عَلم خلاف و عناد [ بر ] او در این باب نمیافراشتند .

کمال عجب که چندان انهماک در مخالفت اهل بیت ( علیهم السلام ) دارند که اصغا به مدح اهل بیت ( علیهم السلام ) ، ائمه ایشان را هم - که خود بافته اند - نمیکنند ، و آن را حجت نمیدانند و التفات به آن نمیکنند ، و الاچسان با وصف نقل چنین مدح عظیم از حضرت امام محمد باقر ( علیه السلام ) در حق عطا آن همه تشنیعات فاحشه و استهزئات شیعه بر تجویز متعه و تحلیل - که عطا به آن قائل است - مینمودند ، لکن کاش نظر بر دیگر مدایح و مناقب عطا - که از دیگر ائمه سنیه نقل کرده اند - میانداختند ، و از این خرافات دست بر میداشتند .

**چهاردهم :**

چهاردهم : آنکه از عبارت ابن قیم دریافتی که : جمهور تابعین قائل به بقاء فسخ حج اند (۱) ، پس کمال عجب است که مخاطب چگونه جسارت بر اخراج این حضرات از امت مرحومه خواهد نمود ، و این اساطین دین را از جمله کفار و ملحدین و اهل ضلال و مبتدعین قرار خواهد داد ، و زبان به ادعای صدق خود در ادعای اجماع امت بر تحریم فسخ خواهد گشاد ؟ !  
و لطیف تر آن است که خود مخاطب در باب دوم این کتاب گفته است :

و چون اهل بیت و کبرای صحابه که علو درجه ایشان در ایمان به نصوص قرآنی ثابت است < ۱۳۸۶ > روایتی را ادا نمایند ، و مؤید آن از دیگران - که هنوز نفاق ایشان هم به ثبوت نرسیده - مروی شود ، اخذ به آن روایت چه بدی دارد ؟ ! علی الخصوص قرن صحابه و تابعین که به شهادت امام الأئمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه [ و آله ] وسلم در حدیث : ( خیر القرون قرنی ، ثم الذین یلونهم ) صدق و صلاح آنها ثابت گشته . (۲) انتهى .

مقام غایت استغراب است که مخاطب به مقابله اهل حق و یقین به غرض تصحیح روایات منافقین و اُکذوبات مطعونین علی الإطلاق ، صدق و صلاح تابعین به شهادت جناب سید المرسلین - صلی الله علیه و آله اجمعین - ثابت گرداند و خود اصغا به مذهب جمهور تابعین نفرماید ، و علی زعمهم اجماع امت را بر تحریم فسخ ادعا نماید !

۱- زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .

۲- [ الف ] کید ۶۸ از باب دوم . [ تحفه اثنا عشریه : ۶۲ ] .

**پانزدهم :**

پانزدهم : آنکه اگر بالفرض مخاطب این همه علمای اعلام ، مثل : قاضی عنبری و احمد بن حنبل و اتباع و اشیاع عظام او و اسحاق بن راهویه و سعید بن المسیب و حسن بصری و عطا بن ابی رباح ، و جمهور تابعین فخام را از امت مرحومه جناب سرور انام - صلی الله علیه و آله الکرام - خارج سازد و اصلاً مبالغات به معاندتِ صراحت و ارتکاب غایتِ وقاحت ننماید ، مقام غایت حیرت آن است که از تجویز عمران بن حصین فسخ حج را چه جواب خواهد داد (۱) که او از أجله صحابه عظام و زمره سنیه واجب الإکرام است که ازرا و تحقیرشان دلیل الحاد و زندقه و خروج از اسلام است !!

و علاوه بر این - و دیگر مناقب عامه صحابه اعیان - عمران به مرتبه [ ای ] جلیل الشأن است که - العیاذ بالله ! حسب افتراءات قوم - ملائکه مقربین و ارواح مقدسین بر آستانه فیض کاشانه او برای زیارتِ با برکت او حاضر میشدند و او را در حالت وحدت و وحشت و غلبه مرض مولم ، انس میدادند و سلام بر او میکردند ، از مکالمه او حظ وافر میربودند !

و ابن القیم در " زاد المعاد " تصریح کرده به آنکه : عمران اعظم است از ابوذر و عثمان (۲) و ناهیک به من مدیح فاخر ، و ثناء باهر .

علامه نووی در " تهذیب الاسماء " به ترجمه ابن حصین گفته :

وبعثه عمر بن الخطاب إلى البصره لیفقه أهلها ، وکان من

۱- انظر : منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۹۵ .

فضلاء الصحابه ، و كان مجاب الدعوه ، ولم يشهد تلك الحروب ، و كان أبيض الرأس واللحيه ، وله عقب بالبصره . .

وفي صحيح مسلم : عن عمران ، قال : قد كان يسلم على حتى اکتويت ، فتركت ، ثم تركت الكتي فعاد . . يعني كانت الملائكه تسلم عليه ، و يراهم عياناً ، كما جاء مصرحاً به في غير صحيح مسلم (۱).

و شيخ عبدالحق در “ رجال مشكاه ” (۲) گفته :

عمران بن حُصَيْن - بضم الحاء ، وفتح الصاد المهملتين - - أبو نُجَيْدٍ - بضم النون ، وفتح الجيم ، و سکون التحتانيه بالبدال المهمله - الخزاعي الكعبي ، أسلم عام خبير مع أبي هريره ، و كان من فضلاء الصحابه و قدمائهم ، بعثه عمر إلى البصره ليفقههم ، فكان يسكنها حتى مات بها سنه اثنتين وخمسين ، وقيل سنه ثلاث .

و كان ابن سيرين يقول : لم يكن بالبصره أحد من أصحاب رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] أقدم وأفضل من عمران بن حصين ، روى عنه أبو رجاء العطاردي و زراره بن أوفى و مطرف بن الشخير . . و جماعه ، و كانت الملائكه تسلم عليه .

۱- تهذيب الأسماء ۲ / ۳۵۱ .

۲- کتاب تحصیل الکمال - معروف به رجال مشکاه - چاپ نشده و از نسخه های خطی آن هیچ اطلاعی در دست نیست ، در طعن نهم ابوبکر به اختصار شرح حال مؤلف و کتاب گذشت .

كذا في الكاشف ، وبيانه : إنه . . . كان قد استسقى بطنه ، فبقى ملقى على ظهره سطيحاً ثلاثين سنة لا يقوم ولا يقعد ، قد نقب له على سرير من جريد كان تحته لغائطه وبوله ، فدخل عليه مطرف أو أخوه العلاء بن الشخير فجعل يبكي لما رأى من حاله ، فقال : لِمَ تبكي ؟ قال : لأنني أراك على هذه الحالة < ۱۳۸۷ > العظیمه . قال : لا- تبك ، فإن أحبّه إلّی أحبّه إلى الله تعالى ، ثم قال : أحدثك بشيء لعل الله ينفعك به ، واكتم عليّ حتّى أموت : إن الملائكة تزورني فأنس بها ، وتسلم عليّ . . أسمع تسليمها !

ويروى : أن الناس قالوا له بالكى ، فلم يفعل حتّى بالغوا فيه ، وأثبتوا عليه جوازه ، ففعل ، فاستترت الملائكة الذين كان يراهم فلما ترك (۱) الكى عادوا له (۲) .

### شانزدهم :

شانزدهم : آنکه ابوموسی اشعری هم - حسب افاده ابن حزم و ابن القیّم - تجویز فسح حج مینمود و فتوا به آن میداد (۳) .

و ابوموسی اشعری هم از أجله اصحاب ممدوحین ائمه نصاب است تا آنکه او را مقارن جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در قضا گردانیده اند ! و این هم بر ارباب جهل سهل است ، او را مماثل ابن خطاب هم مینمایند ، و میگویند

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( تری ) آمده است .

۲- رجال مشکاه :

۳- المحلّی ۷ / ۱۰۲ ، زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .

که : قضات امت چار کس اند : عمر و علی [ ( علیه السلام ) ] و ابو موسی و زید بن ثابت . و شعبی انتهای علم به شش کس میدانند ، و ابو موسی را از جمله شان می‌شمارد . و ابو بکر بن ابی داود برای او فضیلت سه هجرت ثابت میگرداند ، و از جمیع اصحاب آن حضرت ، آن را لطفی (۱) نموده ، مزیت او بر همه این حضرات واضح مینماید . . . الی غیر ذلك .

علامه ابن حجر عسقلانی در “ اصابه ” به ترجمه عبدالله بن قیس گفته :

وكان عمر إذا رآه قال : ذكّرنا ربّنا يا أبا موسى ! وفي رواية : شوّقنا إلى ربّنا . . . فيقرأ عنده .

وكان أبو موسى هو الذي فقه أهل البصره وأقرأهم .

وقال الشعبي : انتهى العلم إلى سته ، فذكره فيهم . وذكره البخاري من طريق الشعبي بلفظ : العلماء .

قال ابن المديني : قضاه الأئمّه : الأربعة : عمر ، وعلی [ ( علیه السلام ) ] ، وأبو موسى ، وزید بن ثابت .

وأخرج البخاري - من طريق أبي الساج - ، عن الحسن قال : ما أتاها - یعنی البصره - راکب خیر لأهلها منه . . یعنی من أبی موسی (۲) .

۱- در [ الف ] کلمه : ( لطفی ) خوانا نیست ممکن است چیز دیگری باشد .

۲- [ الف ] ترجمه عبد الله بن قیس بن سلیم ، من القسم الأول ، من حرف العين . ( ۱۲ ) . [ الإصابه ۴ / ۱۸۲ ] .

علامه نووی در “تهذیب الأسماء” گفته :

قال الإمام الحافظ أبو بكر بن أبي داود السجستاني - في كتابه شريعته القاري - : لأبي موسى . . . مع حسن صوته بالقرآن ، فضيله ليس لأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : هاجر ثلاث هجرات : هجره من اليمن إلى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وهجره من مكّه إلى الحبشه ، [ و ] هجره من الحبشه إلى المدينه (۱) .

### هفدهم :

هفدهم : آنکه سعد بن ابی وقاص که به زعم قوم از اکابر اصحاب بااخلاص است نیز از مجوزین فسخ است ، و قائل به بقای آن میباشد چنانچه از عبارت ابن القیم دریافتی (۲) .

و فضائل زاهره و مناقب فاخره سعد بر متتبعین مخفی نیست به طریق انموذج بر بعض عبارات اکتفا میشود ، نووی در “تهذیب الأسماء” گفته :

سعد بن أبی وقاص أحد العشره تكرر في هذه الكتب ، هو أبو إسحاق سعد بن مالك بن وهب - ويقال : أهيب - بن عبد مناف بن

۱- [ الف ] ترجمه أبی موسی . [ تهذیب الأسماء ۲ / ۵۴۵ ، ولاحظ أيضاً تاریخ مدینه دمشق ۳۲ / ۱۴ ] .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .



زهره بن كلاب بن مره بن كعب بن لؤى القرشى ، الزهرى ، المكى ، المدني ، أحد العشره الذين شهد لهم رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالجئه ، وتوفى وهو عنهم راض ، وأحد الستة أصحاب الشورى الذين جعل عمر بن الخطاب أمر الخلفه إليهم ، وأسلم قديماً بعد أربعة - وقيل : بعد ستّه - وهو ابن سبع عشره سنه .

وأول من رمى بسهم (١) فى سبيل الله تعالى ، وأول من أراق دمماً فى سبيل الله تعالى ، وهو من المهاجرين الأولين ، هاجر إلى المدينه قبل قدوم < ١٣٨٨ > رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إليها ، شهد مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بدرأً وأحد (٢) والخندق . . وسائر المشاهد [ كلها ] (٣) ، و كان يقال له : فارس الإسلام ، وأبلا يوم أحد بلائاً شديداً .

وكان مجاب الدعوه ، وحديثه فى دعائه على الرجل الكاذب عليه من أهل الكوفه - وهو أبو سعده ، وأجيبت دعوته فيه فى ثلاثه أشياء - مشهور فى الصحيحين .

روى له عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم مائتان

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( بسم ) آمده است .

٢- فى المصدر : ( وأحدأ ) .

٣- الزيادة من المصدر .

وسبعون حديثاً ، اتفق البخارى ومسلم [ منها ] (١) على خمسة عشر ، وانفرد البخارى بخمسه ، ومسلم بثمانيه عشر ، وروى عنه ابن عمر وابن عباس وجابر بن سمره والسائب بن يزيد وعائشه . . . ، وروى عنه من التابعين أولاده الخمسه - محمد ، وإبراهيم ، وعامر ، ومصعب ، وعائشه - وجماعات آخرون ، واستعمله عمر بن الخطاب . . . على الجيوش التى بعثها لقتال الفرس ، وهو كان أمير الجيش الذين هزموا الفرس بالقادسيه وبجلولاء وغنموهم ، وهو الذى فتح المدائن / مدائن كسرى ، وهو الذى بنى الكوفه ، وولاه عمر العراق .

روينا - فى صحيحى البخارى ومسلم - ، عن على ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] قال : ما سمعت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم جمع أبويه لأحد إلا لسعد بن مالك ، فإنى سمعته يوم أحد يقول : إرم فداك أبى وأمى . . ! وقد جمعهما النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - أيضاً - للزبير بن العوام . . .

قال الزهرى : رمى سعد يوم أحد ألف سهم ، ولما قتل عثمان اعتزل سعد الفتى ، فلم يقاتل فى شىء من تلك الحروب .

توفى سنه خمس [ و ] (٢) خمسين - وقيل : سنه إحدى وخمسين ،

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

وقیل : سنه أربع ، وقیل : ستّ ، وقیل : سبع ، وقیل : ثمان وخمسين - توفي بقصره بالعقيق على عشرة أميال - وقيل : سبعة من المدينة - ، وحمل على أعناق الرجال إلى المدينة ، وصلى عليه في المدينة ، ودفن بالبقيع ، وكان آدم ، طوالا ، ذا هامه ، لما حضرتة الوفاه دعى بخلق جبه له من صوف ، فقال : كفّونى فيها ، فإنى كنت لقيت المشركين فيها يوم بدر وهى على ، وإنما كنت أحبها لهذا (۱).

### هجدهم :

هجدهم : آنکه ابن عباس به اهتمام تمام اثبات جواز فسخ مینمود ، و بر منکرین آن تشنیع و تغلیظ میکرد ، و به وضوح تمام صحت آن ثابت میفرمود ، و از افاده ابن القیم در “ زاد المعاد ” ظاهر است که ابن عباس فتوی به فسخ حج میداد ، و در طول عمر خود به مشهد خاصّ و عامّ مناظره در این باب مینمود ، و کسی از اصحاب رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) - که متوافر بودند - اختصاص فسخ حج به خودشان بیان نمیکرد (۲).

و از عبارت علامه عینی - که آنفاً گذشته - نیز ظاهر است که نزد ابن عباس فسخ حج الیوم جایز است (۳).

۱- تهذیب الأسماء ۱ / ۲۰۷ - ۲۰۸ .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۹۳ .

۳- عمدہ القاری ۹ / ۱۹۸ .

و از عبارت ابن تیمیه هم جواز فسخ حج نزد ابن عباس واضح است ، كما سبق (۱).

و قرطبی در “ مفهم ” گفته :

قوله : ( كان ابن عباس يأمر بالمتع ، وكان ابن الزبير ينهى عنها ) ، هذه المتعه التي اختلفا فيها هي فسخ الحج في العمرة التي أمرهم بها النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فكان ابن عباس يرى ان ذلك جائز لغير الصحابه ، وكان ابن الزبير يرى ان ذلك خاص بهم (۲).

و ابن عباس - كما علمت سابقاً - شخصی است که ملاذ و ملجأ خودِ خودِ خلافت مآب در مشکلات صعاب بود که در حالت اضطرار ناچار رجوع به او می‌آوردند ، و دست تمسک به دامان او می‌زدند ، و او را < ۱۳۸۹ > برای معضلات مهیا می‌داشتند ؛ بلکه اعتراف به عجز از معارضه و مقابله او مینمودند ، و ( حبر امت ) و ( بحر ) آن ، و ( ترجمان القرآن ) از القاب مشهوره اوست ، و خود مخاطب قبل از این اتباع ابن عباس را به موجب نجات دانسته (۳).

۱- منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ .

۲- [ الف ] باب ما جاء في فسخ الحج في العمرة ، من كتاب المناسك . [ المفهم ۳ / ۳۱۷ ] .

۳- تحفه اثنا عشرية : ۳۰۳ .

و از عبارت عینی سابقاً ظاهر شده که : قول ابن عباس محتج به است ، و هیچ مجتهدی را بعد صحابه سرتابی و استنکاف از تقلید ابن عباس نمیرسد ، و هیچ کس از مجتهدین به درجه او نمیرسد ، و قریب مرتبه او نیست (۱) .

و در " اصابه " ابن حجر عسقلانی مسطور است :

روی الترمذی من طریق لیث ، عن أبي جهضم ، عن ابن عباس : أنه رأى جبرئيل ( عليه السلام ) مرتين .

وفی الصحيح عنه : أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ضمّه إليه ، وقال : اللهم علّمه الحكمة .

وكان يقال له : خير (۲) العرب ، ويقال : إن الذي لقبه بذلك جرجير ملك العرب (۳) ، وكان قد غزا مع عبد الله بن أبي سرح إفريقيه ، فتكلم مع جرجير ، فقال له : ما ينبغي إلا أن تكون خير (۴) العرب ، ذكر ذلك ابن دريد في الأخبار المنثوره له .

۱- ظاهراً مؤلف ( رحمه الله ) قبلاً- چنین عبارتی از عینی نقل نکرده اند ، اشاره است به کلام او : فإن مثل ابن عباس كيف لا يحتج بقوله ؟! وأى مجتهد بعد الصحابه يلحق ابن عباس أو يقرب منه حتى لا يقلده ؟! راجع : عمدہ القاری ۹ / ۲۰۵ - ۲۰۶ .

۲- فی المصدر : ( خبر ) .

۳- فی المصدر : ( المغرب ) .

۴- فی المصدر : ( خبر ) .

وقال الواقدي : لا خلاف عند أئمتنا أنه ولد بالشعب حين حصرت قريش بنى هاشم ، وكان له عند موت النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ثلاث عشرة سنة .

وروى أبو الحسن المدائني ، عن ثحيم (١) بن حفص ، عن أبي بكره ، قال : قدم علينا ابن عباس البصره ، وما في المغرب مثله حشماً ، وعلماً ، وثياباً ، وجمالاً ، وكمالاً (٢) .

و نیز در " اصابه " مسطور است :

وفي فوائد أبي الطاهر الذهلي - من طريق سليمان الأحول - ، عن سعيد بن جبیر ، عن ابن عباس : أنه سكب للنبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وضوءاً عند خالته ميمونه ، فلما فرغ قال : من وضع هذا ؟ فقالت : ابن عباس . فقال : اللهم فقّهه في الدين ، وعلّمه التأويل .

وفي مسند أحمد : من طريق غانم بن أبي صغيره ، عن عمرو بن دينار : إن كريياً أخبره أن ابن عباس قال : صلّيت خلف رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فأخذ بيدي ، فجزّني حتى جعلني حذاه (٣) ، فلما أقبل على صلاته ، خنست ؛ فلما انصرف قال

١- في المصدر : ( سحيم ) .

٢- [ الف ] ترجمه عبد الله بن عباس . [ الإصابه ٤ / ١٢٢ ] .

٣- في المصدر : ( حذاءه ) .

لى : ما شأنك ؟ فقلت : يا رسول الله [ ص ] ! أو ينبغي لأحد أن يصلى حذاك (١) وأنت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ؟ قال : فدعا لى أن يزيدنى الله علماً وفهماً .

وقال ابن سعد : حدّثنا الأنصارى ، حدّثنا اسماعيل بن مسلم ، حدّثنى عمرو بن دينار ، عن طارق (٢) ، عن ابن عباس : دعا لى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فمسح على ناصيتى ، وقال : اللهم علّمه الحكمة ، و تأويل الكتاب .

وقال ابن سعد : حدّثنا محمد بن عبيد ، حدّثنا اسماعيل بن أبى خالد ، عن شعيب بن يسار ، عن عكرمه ، قال : أرسل العباس عبد الله إلى النبىّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فانطلق ، ثمّ جاء ، فقال : رأيت عنده رجلاً لا أدرى [ ليت ] (٤) من هو ؟ فجاء العباس إلى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فأخبره بالذى قال عبد الله ، فدعاه ، فأجلسه فى حجره ، ومسح رأسه ، ودعا له بالعلم .

وروى الزبير بن بكار - من طريق داود بن عطا - ، عن زيد بن

١- فى المصدر : ( حذاء ك ) .

٢- فى المصدر : ( طاووس ) .

٣- فى المصدر : ( دعانى ) .

٤- الزيادة من المصدر .

أسلم ، عن ابن عمر : دعا النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لابن عباس فقال : اللهم بارك فيه ، وانشر منه .

وروى ابن سعد - من طريق بشر بن سعيد - ، عن محمد بن أبي بن كعب ، عن أبيه : أنه سمعه يقول - وكان عنده ابن عباس ، فقام ، قال - : هذا < ١٣٩٠ > يكون حبر هذه الأمة ، أوفى (١) عقلاً ، وجسماً ، ودعا له رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن يفقهه (٢) في الدين .

وقال ابن سعد : حدثنا ابن نمير ، عن زكريا بن عامر - هو الشعبي - قال : دخل العباس على النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فقال له ابنه عبد الله : لقد رأيت عنده رجلاً ، فقال : ذاك جبرئيل (٣) .

وقال عبد الرزاق : ( أنا ) معمر ، عن الزهري ، قال المهاجرون لعمر : ألا تدعوننا (٤) كما تدعو ابن عباس ؟ قال : ذاكم فتى الكهول ، له لسان سؤول ، وقلب عقول (٥) .

١- في المصدر : ( أوتى ) .

٢- في المصدر : ( يفقهه ) .

٣- هنا زياده لم يذكرها المؤلف ( رحمه الله ) .

٤- في المصدر : ( تدعو أبناءنا ) .

٥- الإصابه ٤ / ١٢٤ - ١٢٥ .



و نیز در “اصابه” مسطور است :

و فی المجالسه - من طریق المدائنی - : قال علی [ ( علیه السلام ) ] - فی ابن عباس - : أنه لينظر إلى الغيب (۱) من ستر رقيق لعقله و فطنته (۲) .

و نیز در آن مذکور است :

وأخرج ابن سعد - بسند حسن - عن سلمه بن كهيل ، قال : قال عبد الله : نعم ترجمان القرآن ابن عباس (۳) .

### نوزدهم :

نوزدهم : آنکه فرزند ارجمند خود خلافت مآب - اعنی عبد الله بن عمر - هم تجویز فسخ حج میفرمود ، و به صراحت تمام او به مخالفت والد بزرگوار خویش مبالات نمینمود (۴) ؛ پس کاش مخاطب از آزار روح پر فتوح آن سلاله الاطیاب و فرخ الانجاب بر خود میلرزید ، و به دعوی کاذب اجماع امت متفوه نمیگردید ؛ و لکن به این کذب واضح و بهتان لایح تیشه بر پای خود زده ، بلکه خود را به اسفل درکات سعیر رسانیده که ذات بابرکات [ خویش ] را در جمله مکفرین آن مقتدای مسلمین گنجانیده ، و این سزای

۱- فی المصدر : ( إنا لننظر إلى الغيب ) ، والظاهر ما فی الأصل .

۲- الإصابه ۴ / ۱۲۴ - ۱۲۵ .

۳- الإصابه ۴ / ۱۲۷ .

۴- لاحظ - مثلا - : زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ ، منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ .

مخالفت اهل بیت (علیهم السلام) است که چون در صدد ابرام خلاف ارشادشان بر آمده در بالای تزییل و تکفیر ائمه نحاریر ، و توهین و تهجین اساطین دین خود گرفتار شده .

و ذکر فضائل ابن عمر هر چند از قبیل ایضاح و اضحات و تزییع اوقات است ، لکن برای مزید تفضیح و تخجیل مخاطب نبیل بعضی مناقب آن امام جلیل نوشته میشود :

ابن حجر عسقلانی در "اصابه" گفته :

وفی الشعب للبيهقي : عن أبي سلمه بن عبد الرحمن ، قال : مات ابن عمر ، وهو مثل عمر في الفضل .

ومن وجه آخر عن أبي سلمه : كان عمر في زمان له فيه نظراء ، وكان ابن عمر في زمان ليس له فيه نظير .

وفی معجم البغوی - بسند حسن - عن سعید بن المسیب : لو شهدت لأحد من أهل الجنة لشهدت لابن عمر .

ومن وجه صحيح : كان ابن عمر حين مات خيرا من بقي .

وقال يعقوب بن سفيان : حدثنا قبيصة ، حدثنا سفيان ، عن ابن جريح ، عن طاووس : ما رأيت رجلا أروع من ابن عمر (۱) .

۱- [ الف ] ترجمه عبد الله بن عمر ، من القسم الأول ، من حرف العين . [ الإصابه ۴ / ۱۵۸ ] .

و نیز در "اصابه" مذکور است :

وأخرج البغوی - من طریق ابن القاسم - ، عن مالک ، قال : أقام ابن عمر بعد النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ستین سنه ، یقدم علیه وفود الناس .

وأخرجه البیهقی - فی المدخل من طریق ابراهیم بن دیزیل - ، عن عتیق بن یعقوب ، عن مالک ، عن الزهری ، وزاد : فلم یخف علیه شیء من أمر رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ولا أصحابه .

وأخرجه ابن منده - من طریق الحسن بن جریر - ، عن عتیق ، فلم یذكر الزهری .

وأخرج یعقوب بن سفیان - من طریق ابن وهب - ، عن مالک نحوه ، وزاد : وكان ابن عمر من أئمة الدين .

ومن طریق حمید بن الأسود ، عن مالک : كان إمام الناس عندنا بعد عمر زید بن ثابت ، وكان إمام الناس عندنا بعد زید ابن عمر .

وأخرج < ١٣٩١ > البیهقی - من طریق یحیی - قلت لمالک : أسمعت المشایخ یقولون من (١) أخذ بقول ابن عمر لم یدع من

---

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( عن ) آمده است .

الاستقصاء شيئاً؟ قال : نعم (١) .

و نووی در “ تهذيب الأسماء ” گفته :

عبد الله بن عمر بن الخطاب القرشي ، العدوي ، المدني ، الصحابي الزاهد ابن الصحابي الزاهد (٢) ، أمه وأم أخته - حفصه - : زينب بنت مضعون بن حبيب الجمحيه ، أسلم مع أبيه قبل بلوغه ، وهاجر قبل أبيه ، وأجمعوا أنه لم يشهد بدرأ لصغره ، وقيل شهد أحداً ، وقيل لم يشهدا .

وثبت في الصحيحين عنه أنه قال : عرضت على النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام أحد ، وأنا ابن أربع عشرة سنة ، فلم يجزني ؛ وعرضت عليه يوم الخندق وأنا ابن خمس عشرة [ سنة ] (٣) ، فأجازني .

وشهد الخندق وما بعدها من المشاهد مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وشهد غزوه مؤتة ، واليرموك ، وفتح مصر ، وفتح إفريقيه .

وثبت في صحيح البخاري ، عن ابن عمر ، قال : أول يوم شهدته يوم الخندق .

١- [ الف ] ترجمه عبد الله بن عمر . [ الإصابه ٤ / ١٦٠ ] .

٢- لم يرد في المصدر : ( ابن الصحابي الزاهد ) .

٣- الزيادة من المصدر .

وكان شديد الاتباع لأنار رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حتى أنه ينزل منازل ، ويصلي في كل مكان صلى فيه ، ويبرك ناقته في مبرك ناقته . ونقلوا أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم نزل تحت شجره ، فكان ابن عمر يتعاهدها بالماء لثلاثين .

روى له عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ألف حديث وستمائه حديث وثلاثون ، اتفق البخاري ومسلم منها على مائه وسبعين ، وانفرد البخاري بأحد وثمانين ، ومسلم بأحد وثلاثين ، روى عنه أولاده الأربعة - سالم ، وحمزه ، وعبد الله ، وبلال - وخلائق لا يحصون من كبار التابعين وغيرهم .

ومناقبه كثيرة مشهوره ، بل قل نظيره في المتابعه لرسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في كل شيء من الأقوال والأفعال ، وفي الزهاده في الدنيا ومقاصدها ، والتطلع إلى الرياسة وغيرها .

روينا عن الزهري ، قال : لا يعدل برأى ابن عمر ، فإنه أقام بعد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ستين سنة ، فلم يخف عليه شيء من أمره ، ولا من أمر الصحابه .

وعن مالك قال : أقام ابن عمر ستين سنة تقدم عليه وفود (١) الناس .

---

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( وفور ) آمده است .

وروينا عن البخارى الإمام - فى كتابه ، كتاب رفع اليدين فى الصلاه - قال : قال جابر بن عبد الله : لم يكن أحد منهم أُلزم لطريق النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ولا أتبع من ابن عمر .

وفى صحيح البخارى ومسلم : عن ابن عمر ، قال : رأيت فى المنام كان فى يدي قطعه استبرق ، وليس مكان أريد من الجنة إلا طارت بى إليه ، فقصصته على حفصه ، فقصّته على النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فقال النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : أرى عبد الله رجلاً صالحاً .

وفى روايه فى الصحيح : أن أخاك رجل صالح ، أو أن عبد الله رجل صالح (١) .

و عبد الحق دهلوى در “ رجال مشكاه ” به ترجمه عبد الله بن عمر گفته :

وكان من أهل الورع والزهد ، شديد التحرى والاحتياط والتوقى فى فتياه ، وكل ما يأخذ به نفسه ، وكان مستقيماً قوياً فى اتباع السنه ، قال له النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : إن عبد الله رجل صالح ، وجاء فى روايه : إن عبد الله رجل صالح لو كان يكثر الصلاه بالليل . وكان . . . شاباً يغلبه النوم ، ولما قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم هذا لم يكن ينام بالليل إلا قليلاً .

وقال جابر : ما مَنَّ أحدٌ إلا مالت بالدنيا أو مال بها إلا ابن عمر .

وقال ابن المسيب : < ١٣٩٢ > مات ، وما أحدٌ أحبَّ إليَّ أن ألقى الله بمثل عمله منه .

وقال الزهري : لا يعدل برأى ابن عمر ، وأنه أقام بعد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ستين سنة ، فلم يخف عليه شيء من أمره ، ولا من أمر أصحابه (١) .

و نيز عبد الحق در “ رجال مشكاه ” گفته :

وعن وهب بن أبان القرشي ، عن ابن عمر : أنه خرج في سفر فبينما هو يسير إذا قوم وقوف ، فقال : ما بال هؤلاء ؟ قالوا : أسد على الطريق ، قد أخافهم ، فنزل عن دابته ، ثم مشى إليه حتى أخذ بأذنه ، فعرکها ، ثم أخذ قفاه ، ونحاه عن الطريق .

ثم قال : ما كذب عليك رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، سمعت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يقول : لو أن ابن آدم لم يخف إلا الله ، لم يسلط عليه غيره ؛ ولو أن ابن آدم لم يرج إلا الله ، لم يكله إلى غيره .

وعن نافع : أن ابن عمر كان يتبع آثار رسول الله صلى الله

علیه [ وآله ] وسلم وکلّ مکانه صلی الله علیه [ وآله ] وسلم حتّی أن النبی صلی الله علیه [ وآله ] وسلم نزل تحت شجره ، فکان ابن عمر یتعاهد تلک الشجره ، فیصب فی أصلها الماء لکی لا تیبس ، کذا ذکره السیوطی (۱).

مقام نهایت استغراب است که در مقام مدح و ستایش ، ابن عمر را بر آسمان برین رسانند تا آنکه اعتراف به متابعت او برای جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) در جمیع أقوال و افعال نمایند ، و ادعای عدم خفای امری از احکام جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و امور اصحاب آن حضرت بر او فرمایند ، و رأی او را واجب الاتباع و الانقیاد گردانند ، و دیگر محامد و مناقب علاوه بر این ؛ و باز فسخ حج را که مذهب جناب او است ناجایز و حرام دانند ، و بر آن هم اکتفا نکرده ، ادعای اجماع امت بر [ حرمت ] آن نمایند ، و از تحقیر و تعبیر حضرتش نهراسند .

### بیستم :

بیستم : آنکه بسیاری از صحابه تجویز فسخ حج مینمودند و حکم به آن فرمودند ، ابن تیمیه در “ منهای السنه ” - جایی که علامه حلی طاب ثراه ذکر متعه الحجّ فرموده - گفته :

وإن أراد بالتمتع فسخ الحجّ إلى العمرة ، فهذه مسألة نزاع بین فقهاء الحديث كأحمد بن حنبل وغيره يأمرون بفسخ الحجّ إلى

---

۱- [ الف ] ترجمه عبد الله بن عمر . [ رجال مشکاه : ] .



العمره استجباً ، ومنهم من يوجهه كأهل الظاهر ، وهو قول ابن عباس و مذهب الشيعة / وأبو حنيفة ومالك والشافعي لا يجوزون الفسخ ، والصحابه كانوا متنازعين في هذا ، فكثير منهم كان يأمر به ، ونقل عن أبي ذرّ وطائفه أنهم منعوا منه .

فإن كان الفسخ صواباً فهو من أقوال [ أهل ] (١) السنّه ، وإن كان خطأ فهو من أقوال الشيعة (٢) أيضاً ، فلا يخرج الحقّ عنهم .

وإن قدحوا في عمر لكونه نهى عنها فأبو ذرّ كان أعظم نهياً عنها من عمر ، وكان يقول : إن المتعه كانت خاصّه بأصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وهم يتولّون أبا ذرّ ويعظّمونه ، فإن كان الخطأ في هذه المسأله يوجب القدح فينبغي أن يقدحوا في أبي ذر ، وإلا كيف يقدح في من هو (٣) دونه ؟ ! وعمر أفضل وأفقه وأعلم منه (٤) .

پس اگر حضرات اهل سنت اندك درد دين داشته باشند ، ودر دعاوى سترگ خود در تعظيم و تبجيل صحابه قدم ثبات فشرند ، ميبايد كه مخاطب را به سبب اين جسارت فاحش - كه به مذهب بسيارى از صحابه كرام اعتنا

١- الزيادة من المصدر .

٢- في المصدر : ( السنّه ) .

٣- في المصدر : ( عمر ) بدل ( من هو ) .

٤- [ الف ] جواب وجه خامس از فصل ثانی . [ منهاج السنه ٤ / ١٨٣ - ١٨٤ ] .

نموده ، دعوی اجماع امت بر خلاف آن نموده ، ایشان را از امت مرحومه خارج ساخته - از اهل اسلام به در سازند ، و به ملاحظه و زنادقه و طاعنین صحابه اندازند .

عجب که مخاطب < ۱۳۹۳ > در باب امامت اجماع مفسرین را بر نزول آیه : ( إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ ) (۱) در حق وصی مطلق منع کند (۲) ، با آنکه اجماع جمیع اهل حق که به انضمام اتفاق جمعی کثیر از ائمه سنی به آن ، اجماع مقبول الطرفین میشود ، متحقق است قطعاً و حتماً ؛ و خود به مقابله اهل حق دعوی اجماع امت بر چنین حکم - که کافه اهل حق مخالف آنند بالقطع و یقین ، و بسیاری از صحابه و جمهور تابعین و بسیاری [ از ] اساطین دین سنیان نیز به خلاف آن قائل اند - آغاز مینهد و شرم نمیآرد !

و بالجمله ؛ اگر چه مخاطب به سبب این قول شنیع و این تقوّل فظیخ در طعن و تشنیع بر صحابه کرام و تابعین عظام و علمای اعلام و اخراجشان از اهل اسلام ، به غایت قصوای لوم و ملام رسیده ؛ و نیز به سبب عود این تشنیع به اهل بیت ( علیهم السلام ) از نصب و عداوتِ عترتِ طاهره هم حظّ وافر برداشته ، لکن در حقیقت به تضلیل و تکفیر خلیفه اول هم دل داده است ! زیرا که از عبارت ابن تیمیه که آنفاً گذشته ظاهر میشود که تجویزِ فسخ از جمله آن اقوال است

۱- المائده (۵) : ۵۵ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۹۸ - ۱۹۹ .

که مخالفت کرده شد ابوبکر در آن بعد موت او ، و قول او در آن ارجح است از قول کسی که خلاف کرده بعد موت او (۱) ، و این تجویز فسخ مثل قول ابی بکر درباره جدّ و اخوه است ، و در زمان صدیق امت - یعنی ابو بکر - استقرار امر بر آن بوده و کتاب و سنت بر آن دلالت میکنند ، و هرگاه جواز فسخ حج نزد خلیفه اول ثابت گردید ، مصیبت عظمی و قیامت کبری بر سر مخاطب کثیر الحیاء ! قائم گردید که حسب دعوی کاذب او لازم آمد خروج خلیفه اول و اتباع او از امت جناب رسالت مآب - صلی الله علیه و آله الاطیاب - و دخول ایشان در جمله کفار افساب !

پس مخاطب در حمایت حمای عمری چندان سرگرم گردیده و در ذبّ حریمش به مثابه [ ای ] بی خود و سراسیمه شده که از تکفیر و تضلیل خلیفه اول و اتباع او هم نمیهراسد !

و عبارات سابقه ائمه قوم برای ثبوت اختلاف در این باب و تکذیب مخاطب عالی نصاب هر چند کافی و وافی است ، لکن بنا بر مزید ایضاح نبذی دیگر از عبارات اساطین قوم که صریح است در ثبوت اختلاف در این باب و حکم ائمه سنیان به جواز فسخ نوشته میآید ، نووی در " شرح صحیح مسلم " گفته :

---

۱- قسمت : ( و قول او در آن ارجح است از قول کسی که خلاف کرده بعد موت او ) در نسخه [ الف ] اشتباهاً تکرار شده است .

وقد اختلف العلماء في هذا الفسخ : هل هو خاصٌّ للصحابه تلك السنه خاصّه ؟ أم باق لهم ولغيرهم إلى يوم القيامه ؟

فقال أحمد وطائفه من أهل الظاهر : ليس خاصّاً بل هو باق إلى يوم القيامه ، فيجوز لكل من أحرم بحجّ وليس معه هدى أن يقلّب إحرامه عمرهً يتحلّل بأعمالها .

وقال مالك والشافعي وأبو حنيفه وجماهير العلماء من السلف والخلف : هو مختص بهم في تلك السنه ، لا يجوز بعدها ، وإنما أُمرُوا به تلك السنه ليخالفوا ما كانت عليه الجاهليه من تحريم العمره في أشهر الحجّ (١) .

علامه طيبي در “ كاشف شرح مشكاه ” در شرح حديث جابر متضمن ذكر فسخ حج گفته :

شرح مسلم للنووي (٢) : اختلفوا في هذا هو خاصٌّ للصحابه تلك السنه أم باق لهم ولغيرهم إلى يوم القيامه .

فقال أحمد وطائفه من أهل الظاهر : ليس خاصّاً بل هو باق إلى يوم القيامه ، فيجوز لكل من أحرم بحجّ وليس معه هدى أن يقلّب إحرامه عمرهً ويتحلّل بأعمالها .

١- [ الف ] آخر باب بيان وجوه الإحرام .. إلى آخره من كتاب الحجّ . ( ١٢ ) . [ شرح مسلم نووي ٨ / ١٦٧ ] .

٢- در [ الف ] علامت ( مح ) آمده كه رمز شرح مسلم نووي است .

وقال مالك والشافعي وأبو حنيفة : هو مختص بهم في تلك السنه ، لا يجوز بعدها ، وإنما أمروا به ليخالفوا ما كانت عليه الجاهليه من تحريم العمره في أشهر الحج ، واستدل بحديث أبي ذرّ : كانت المتعه في الحج لأصحاب < ١٣٩٤ > محمد [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] خاصه . يعنى فسخ الحج إلى العمره . فى كتاب النسائي عن أبى بلال : قلت : يا رسول الله [ ص ] ! فسخ الحج لنا خاصه أم للناس عامه ؟ فقال : بل لنا خاصه (١) .

و در “مرقاہ شرح مشکاہ“ تصنیف علی قاری مذکور است :

قال جابر - فى حديثه عن حجّه الوداع - : فقدم النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم مكّه ، فدخلها يوم الأحد صبح رابعه مضت من ذى الحجّه ، فأمرنا أن نحلّ أن (٢) نفسخ الحجّ إلى العمره (٣) ونتحلّل بأعمالها ، ثمّ نفعل كلّ ما كان حرم علينا .

واختلفوا فى هذا ؛ فقال بظاھرہ أحمد وجماعه من الظاھريه ،

١- [ الف ] الفصل الثالث من باب قصه حجّه الوداع من كتاب الحجّ . ( ١٢ ) . [ شرح الطيبى على مشكاه ٥ / ٢٦٣ ] .

٢- فى المصدر : ( أى ) .

٣- إلى هنا جاء فى مرقاہ المفاتيح ٥ / ٤٨٣ ، ولم نجد بقیه المطلب فى الكتاب بشتی طبعاة ، والذى يهون الخطب وجودها فى سائر المصادر ، كما مرّ ويأتى .

فجوزوا لكل من أحرم بالحج ولا هدى معه أن يفسخه إلى العمرة ويتحلل بأعمالها .

وقال الأئمة الثلاثة وغيرهم : هو خاص بالصحابه تلك السنه لحديث النسائي وغيره المصرح بذلك ، وحكمته زياده التأكيد لإخراج ما رسخ في نفوسهم من امتناع العمرة في أشهر الحج وحدها أو معه (١) .

و عيني در “ عمده القارى ” در شرح حديث جابر گفته :

قال الطحاوى . . . : احتج بهذا الحديث قوم على جواز فسخ الحج في العمرة ، وقالوا : من طاف من الحجاج بالبيت قبل وقوفه بعرفه ولم يكن ممن ساق الهدى ، فإنه يحل . .

قلت : هؤلاء القوم جماعه الظاهريه وأحمد (٢) .

و على بن برهان الدين حلبى در “ انسان العيون ” بعد ذكر سؤال سراقه و جواب آن گفته :

وأجاب عنه ائمتنا بأن ذلك - أى فسخ الحج إلى العمرة - كان من خصائص الصحابه فى تلك السنه ؛ ليخالفوا ما كان عليه

١- [ الف ] فصل ثالث ، من باب قصه حجّه الوداع ، من كتاب حجّه الوداع . [ مراجعه شود به پاورقى قبل ] .

٢- [ الف ] باب تقضى الحائض المناسك كلها إلا الطواف بالبيت . . إلى آخره ، من كتاب المناسك . ( ١٢ ) . [ عمده القارى

الجاهليه من تحريم العمره فى أشهر الحج ، ويقولون : إنه من أفجر الفجور . وبهذا قال أبو حنيفه ، ومالك ، وإمامنا الشافعى ، وجماهير العلماء من السلف والخلف .

وفى مسلم عن أبى ذر ( رضى الله عنه ) : لم يكن فسخ الحج إلى العمره إلا لأصحاب محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وخالف الإمام أحمد . . . وطائفه من أهل الظاهر ، فقالوا : بل هذا ليس خاصاً بالصحابه فى تلك السنه . . أى بل باق لكل أحد إلى يوم القيامه ، فيجوز لكل من أحرم بالحج وليس معه هدى أن يقلب إحرامه عمره ، ويتحلل بأعمالها (١) .

وخلخالى در " شرح مصابيح " گفته :

واختلف العلماء فى جواز فسخ الحج إلى العمره ؛ منعه الأ-كثـر ، فمنهم من أنكر أن إحرامهم كان بالحج معيناً ، وقال : كان إحرامهم موقوفاً على إحرامه ، فأمرهم أن يجعلوه عمره ، ويحرموا بالحج بعد التحلل منها .

ومنهم من قال : إن إحرامهم بالحج ، فأمروا بالفسخ ، ولكن ذلك من خاصه تلك السنه ؛ إذ المقصود منه كان صرفهم عن سنه الجاهليه وتمكين جواز العمره فى أشهر الحج فى نفوسهم ، وقد

١- [ الف ] حجّه الوداع . [ السيره الحلبيه ٣ / ٣٢١ ] .

حصل ، ويشهد له ما روى : أن بلال بن حارث قال : يا رسول الله ! فسخ الحج لنا خاصة أو لمن بعدنا ؟ قال : لكم خاصة .  
وقوم جوزوه إذا لم يسق الهدى لظاهر الحديث (۱) .

و قسطلانی در “ ارشاد الساری ” در شرح حدیث انس : ( فلما قدمنا مكة أمر الناس فحلوا ) گفته :

وإنما أمرهم بالفسخ وهم قارنون ؛ لأنهم كانوا يرون العمره في أشهر الحج منكره كما هو رسم الجاهليه ، فأمرهم بالتحلل من حجهم والإنفساخ إلى عمره ، تحقيقاً لمخالفتهم ، وتصريحاً بجواز الاعتمار في تلك الأشهر ؛ وهذا خاص بتلك السنه عند الجمهور خلافاً لأحمد ... (۲) .

و نیز (۳) قسطلانی در “ ارشاد الساری شرح صحيح بخاری ” - در شرح قول بخاری : ( باب التمتع والإقرا ن والإفراد في الحج وفسخ الحج لمن لم يكن < ۱۳۹۵ > معه هدى ) - گفته :

وفسخ الحج إلى العمره - أي قلبه عمره - بأن يحرم به ، ثم يتحلل منه بعمل عمره ، فيصير متمتعاً لمن لم يكن معه هدى ؛

۱- المفاتيح في شرح المصايح ، ورق : ۱۰۱ .

۲- [ الف ] باب التمتع والإقرا ن والإفراد .. إلى آخره ، من كتاب المناسك . [ اين آدرس صحيح نيست ، رجوع شود به : ارشاد الساری ۱۱۶ / ۳ ] .

۳- در [ الف ] اشتهاً اينجا : ( در ) آمده است .



وجوّزه أحمد وطائفه من أهل الظاهر (١)، [ وقال مالك والشافعي ] (٢) وأبو حنيفة . . . وجماهير العلماء من السلف والخلف هو مختصّ بهم في تلك السنه لا يجوز بعدها ، وإّما أمرؤا به تلك السنه ليخالفوا ما كانت عليه الجاهليه من تحريم العمره في أشهر الحجّ (٣) .

و ابن حجر عسقلاني در “فتح الباري شرح صحيح بخارى” - در شرح قوله : ( باب التمتع والإقران والإفراد في الحجّ ، وفسخ الحجّ لمن لم يكن معه هدى ) - گفته :

أما القران ؛ فوقع في روايه أبى ذرّ : الإقران بالألف ؛ وهو خطأ من حيث اللغه - كما قاله عياض وغيره - وصورته : الإهلال بالحجّ والعمره معاً ، وهذا لا خلاف في جوازه و (٤) الإهلال بالعمره ، ثمّ يدخل عليها الحجّ أو عكسه ، وهذا مختلف فيه .

وأما الإفراد ؛ فالإهلال بالحجّ وحده في أشهره عند الجميع ،

١- در [ الف ] اشتبهاً اينجا : ( الخ ) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [ الف ] باب التمتع والإقران والإفراد . . إلى آخره ، من كتاب المناسك . [ ارشاد السارى ٣ / ١٢٧ ] .

٤- في المصدر : ( أو ) .

وفى غيره (۱) عند من يجيزه ، والاعتماد بعد الفراغ من أعمال الحج لمن شاء .

وأما فسخ الحج ؛ فالإحرام بالحج ، ثم يتحلل منه بعمل عمره ، فيصير متمتعاً ؛ وفى جوازه اختلاف أيضاً ، وظاهر تصرف المصنف إجازته ، فإن تقدير ترجمه : باب مشروعيه التمتع .. إلى آخره ؛ ويحتمل أن يكون التقدير : باب حكم التمتع .. إلى آخره ، فلا يكون فيه دلالة على أنه يجيزه (۲) .

به غایت غریب است که مخاطب با این همه جلالت و عظمت که مقتدای خواص و عوام و ملجأ محصلین و اعلام سنیان است ، در بسیاری از مقامات این کتاب دعاوی کاذبه و تقولات باطله بر خلاف افادات ائمه محققین و اساطین منقّدین و شرّاح صحاح “ - که مخالفت آن نزد ائمه سنیّه نهایت شنیع و قبیح است ، و مدار دین و ایمان ایشان بر آن است - بر زبان میآرد ، و از افتضاح و رسوایی اصلاً نمیهراسد ، بلکه از مخالفت افادات خود هم نمیترسد که مدح بعضی از این حضرات که از مشایخ اجازه اویند به غایت قصوی نموده ، کما لا یخفى علی ناظر بستان المحدثین ، و رسالته فی أصول الحدیث .

۱- فی المصدر : ( غیر أشهره أيضاً ) .

۲- [ الف ] باب التمتع و الإقران و الأفراد .. إلى آخره ، من کتاب المناسک . [ فتح الباری ۳ / ۳۳۴ - ۳۳۵ ] .

و لطیف تر آن است که والد مخاطب هم از این افادات ائمه و اساطین خود غفلت ورزیده ، به کذب و بهتان نسبت انکار جواز فسخ حج به جمیع امت نموده ، در تفضیح خود مبالغه فرموده ، لکن از خدا ترسیده اختلاف را در این باب به ابن عباس و غیر وی هم نسبت کرده بود ، چنانچه در “ قره العینین ” در ذکر مطاعن عمر گفته :

از آن جمله آن است که : فاروق و ذو النورین نهی میکردند از متعه الحج و قران ، و آن ثابت است به کتاب و سنت و اجماع ، و در این معنا صحابه بر ایشان انکار کردند خصوصاً حضرت مرتضی [ ( علیه السلام ) ] بر حضرت ذی النورین اشد انکار نموده ، باید دانست که اصحاب مذاهب مشهوره روایت کرده اند قصه صبی بن معبد [ را ] :

عن أبي وائل : إن رجلاً كان نصرانياً يقال له : الصبي بن معبد ، أسلم ، فأراد الجهاد ، فقيل له : ابدأ بالحج ، فأتى الأشعري ، فأمره بالعمرة والحج جميعاً ، ففعل ، فبينما هو يلبي إذ مرّ بزید بن صوحان وسلمان بن ربيعة ، فقال أحدهما لصاحبه : لهذا أضلّ من بعير أهله (۱) . فسمعها الصبي ، فكبر ذلك عليه ، فلما قدم أتي (۲) عمر ،

۱- در کتب امثال و لغت معنایی برای آن نیافتیم گر چه این تعبیر و تعابیر مشابه آن مانند ( أضلّ من حمار أهله ) و ( أضلّ من الأنعام ) شایع است . عظیم آبادی در نظیر آن گوید : ما هذا بأفقه من بعيره ، أي أن عمر منع عن الجمع ، واشتهر ذلك المنع ، وهو لا يدري به فهو والبعير سواء في عدم الفهم . وفي رواية للنسائي : لأنت أضلّ من جملك هذا . انظر : عون المعبود ۵ / ۱۶۰ .

۲- فی المصدر : ( إلى ) .

فذكر ذلك له ، فقال له عمر : هديت لسنته نبيك .

قال : وسمعتة مره أُخرى يقول : وُقِّت لسنه نبيك ، أخرجاه أحمد .

وعن أبي موسى : أن عمر . . . قال : هي سنه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - يعنى المتعه - ، ولكن أخشى أن < ١٣٩٦ > يعرسوا بهنّ تحت الأراك ، ثم يروحوا بهنّ حجّاجاً . أخرجاه أحمد (١) .

و این قصه دلالت میکند بر آنکه : فاروق انکار نمیکرد متعه را ، بلکه آن را مشروع میدانست ، و علما مختلف اند در معنی قول فاروق و ذی النورین بر دو قول :

قال النووی : قال المازری : اختلف فی متعه الحجّ التي نهى عنها عمر فی الحجّ ، فقيل : هي فسخ الحجّ [ إلى العمره ] (٢) ، وقيل : هي العمره فی أشهر الحجّ ، ثم الحجّ من عامه ، وعلى هذا إنّما نهى عنها ترغيباً فی الأفراد الذي هو أفضل لا أنه يعتقد بطلانها أو تحريمها .

١- انظر : مسند احمد ١ / ٤٩ .

٢- الزيادة من المصدر .

وقال العياض : ظاهر حديث جابر وعمر وأبي موسى أن المتعه التي اختلف فيها إنما هي فسخ الحج إلى العمرة ، قال : ولهذا كان عمر . . . يضرب الناس عليها ، ولا يضرب على محض التمتع في أشهر الحج ، وإنما ضربهم على ما اعتقده هو وسائر أصحابه أن فسخ الحج إلى العمرة كان مخصوصاً في تلك السنه ؛ للحكمه التي قدمنا ذكرها .

قال ابن عبد البر : لا خلاف بين العلماء أن التمتع - المراد بقول الله تعالى : ( فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ) (١) - هو الاعتمار في أشهر الحج قبل الحج ، قال : ومن التمتع أيضاً القرآن ؛ لأنه تمتع بسقوط النسك (٢) الآخر من بلده ، قال : ومن التمتع أيضاً فسخ الحج إلى العمرة ، هذا كلام القاضي .

قلت : والمختار أن عمر وعثمان نهوا عن المتعه التي هي الاعتمار في أشهر الحج ، ثم الحج من عامه ، ومرادهم نهى أولويه للترغيب في الأفراد ؛ لكونه أفضل ، وانعقد الإجماع بعد هذا على جواز الأفراد والتمتع والقران من غير كراهه ، وإنما اختلفوا في الأفضل منها ، وقد سبقت هذه المسأله في أوائل هذا الباب مستوفاه ، والله أعلم (٣) . انتهى .

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- في المصدر : ( بسقوط السفر للنسك ) .

٣- انظر : شرح مسلم نووى ٩ / ١٧٩ - ١٨٠ .

و این فقیر میگوید که : هر یکی از این دو قول کفایت نمیکند تطبیق جمیع اختلافات ایشان را ، بلکه اصوب آن است که بگوییم که : مذهب حضرت فاروق و ذو النورین دو چیز بود معاً :

یکی : آنکه فسخ حج به عمره نباید کرد که مخصوص بود به زمان آن حضرت صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، و همین است قول جمیع امت ، و در آن باب اختلافی بود از ابن عباس و غیر وی ؛ بعد از آن ، آن اختلاف مضمحل شد .

عن عروه : أنه قد حجَّ النبي صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، فأخبرتني عائشه : أن أول شيء بدأ به - حين قدم - أنه توضأ ، ثم طاف بالبيت ، ثم لم يكن عمره ؛ ثم حجَّ أبو بكر ، فكان أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم يكن عمره ؛ ثم عمر مثل ذلك ؛ ثم حجَّ عثمان ، فرأيته أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم يكن عمره ؛ ثم معاوية وعبد الله بن عمر ؛ ثم حججت مع أبي الزبير بن العوام ، فكان أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم يكن عمره ؛ ثم رأيت المهاجرين والأنصار يفعلون ذلك ، ثم لم تكن عمره ؛ ثم آخر من رأيت فعل ذلك ابن عمر ، ثم لم ينقضها عمره ، وهذا ابن عمر عندهم ، فلا يسألونه ولا أحد ممن مضى ما كانوا يبدؤون بشيء حين يضعون أقدامهم من الطواف بالبيت ، ثم لا- يحلون ؛ وقد رأيت أُمِّي وخالتي حين تقدمان لا تبدءان بشيء أول من البيت

تطوفان به ، ثم إنهما لا تحلان ، وقد أخبرتنى أُمِّي : أنها أهلت هي وأختها والزبير وفلان وفلان بعمره ، فلما مسحوا الركن حلوا ، أخرجہ البخاری (۱) .

دیگر : آنکه ادای نُسکین به آنکه میقاتین باشند و عمره در غیر اشهر حج باشد ، افضل است . . . الی آخره (۲) .

از این عبارت ظاهر است که : ولی الله باوصف نسبت انکار فسخ حج به جمیع امت از دار و گیر بر خود لرزیده ، اعتراف به اختلاف ابن عباس و غیر وی نموده بود ، ولکن دل مخاطب جسور < ۱۳۹۷ > به ذکر آن نداد ، و انکار و اخفای حق به غایت قصوی نهاد ، و باوصف اخذ بعض افادات پدر خود - که او را آیتی از آیات الهی ، و معجزه [ ای ] از معجزات نبوی میدانند (۳) - اعتنا به این اعتراف او نکرد ، و در صدد کمال تعصب و تصلب و عناد و ستر حق برآمده ، تفضیح خود به اقصی الغایه رسانید ، فله الحمد که کذب مخاطب از افاده والدش به کمال ظهور و وضوح ثابت است .

و ولی الله در “ازاله الخفا” نیز مکرراً ثابت کرده که نزد ابن عباس فسخ حج

۱- انظر : صحیح البخاری ۲ / ۱۶۸ - ۱۶۹ .

۲- [ الف ] مطاعن عمر از فصل شبّهات قومی که در حدیث ناظرند . . . الی آخر از فصول ثلاثه از بقیه کلام ، بعد تقریر دلیل نقلی و عقلی بر افضلیت شیخین . [ قره العینین : ۲۱۱ - ۲۱۲ ] .

۳- مراجعه شود به تحفه اثنا عشریه : ۱۸۴ .

جایز است ، چنانچه در مآثر عثمان گفته :

گاهی لفظ تمتع اطلاق کرده میشود بر فسخ حج به عمره اگر طواف به بیت کند ، و هدی با خود نداشته باشد کما هو مذهب ابن عباس . . . الی آخره (۱).

و نیز ولی الله در “ازاله الخفا” در مآثر عمر گفته : و ابن عباس با کمال علم خود نزدیک به پنجاه مسأله ، مخالف جمیع مجتهدین شد .

أخرج الدارمی ، عن إبراهيم ، قال : خالف ابن عباس أهل القبلة فی امرأه وأبوین ، قال : للأُمّ الثلث من جمیع المال .

و همچنین در مسأله عول و مسأله متعه الحج و متعه النساء و بیع صرف و غیره ، چنانکه بر متبعین فن حدیث مخفی نیست . (۲)

پس نهایت حیرت که مخاطب بر خلاف این تصریحات و افادات مکرره ، ادعای اجماع امت بر حرمت فسخ نموده ، تکذیب والد ماجد خود هم میخواهد !

بار الها ! مگر آنکه بفرماید که (۳) خود ولی الله تکذیب افاده مکرره “ازاله الخفا” به نسبت انکار فسخ حج به جمیع امت در “قره العینین” (۴) نموده

۱- [ الف ] جواب مطاعن عثمان از مآثر او . ( ۱۲ ) . [ ازاله الخفاء ۲ / ۲۴۵ ] .

۲- [ الف ] اما آنکه نسبت فقه او با فقه سایر صحابه ، به منزله مصحف اوست با مصحف سایر صحابه ، از مآثر عمر . ( ۱۲ ) . [ ازاله الخفاء ۲ / ۸۳ ] .

۳- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( چون ) افزوده شده است .

۴- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( تکذیب این تکذیب ) نوشته شده است .



است که اولاً نسبت انکار فسخ حج به جمیع امت مینماید، و باز بلافاصله اختلاف ابن عباس و غیر او ثابت مینماید.

و ظاهر است که برای تکذیب نسبت این انکار به جمیع امت قول خودش کافی است [ زیرا ] که هرگاه ابن عباس و غیر وی در این باب اختلاف داشتند، نسبت این انکار به جمیع امت کذب صریح و بهتان فضح است.

و افادات سابقه ائمه سنیه - که از آن تجویز بسیاری از اکابر و اعظم مقتدایان و ائمه سنیه فسخ حج را ظاهر است - خود ادلّ دلیل بر تکذیب این نسبت باطل، و ابطال این بهتان لا حاصل است، فلله الحمد که کذب مخاطب و کذب خود ولی الله به قول خودش - که مخاطب او را آیتی از آیات الهی و معجزه [ ای ] از معجزات نبوی میدانند، و خودش در " تفهیمات " دعوی حصول مقامات جمیع انبیاء ( علیهم السلام ) برای خود دارد، و دیگر خرافات غریبه که عاقل لیب را به زعفران زار میاندازد، بر زبان میآرد (۱) - ظاهر و باهر گردید.

و ظاهراً مخاطب به سبب همین تهافت و تناقض او پی به اختلال عقلش برده، او را در اظهار اختلاف ابن عباس و غیر وی خرف و سفیه دانسته،

۱- بخشی از عبارات او چنین است: تعلیم اسماء مردم را من بودم، آنچه ابراهیم [ ( علیه السلام ) ] را گلزار گشت من بودم، تورات موسی [ ( علیه السلام ) ] من بودم، احیاء عیسی [ ( علیه السلام ) ] میت را من بودم، قرآن مصطفی [ ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ] من بودم. مراجعه کنید به: التفهیمات الالهیه ۱۷ / ۴.

حضرت او را در صنعت تلمیح و ترویج باطل قاصر پنداشته ، خود در تخدیع و تضلیل عوام کالانعام ، و ازلال همج رعاغ اغثام (۱) چست بر آمده ، بر محض دعوی اجماع امت بر حرمت فسخ اکتفا کرده ، و ذکر اختلاف ابن عباس و غیر وی را از میان برداشته ، و عذر اضمحلال را - که این پیر فرتوت به سبب اضمحلال نور عقل بر زبان آورده - صریح الاضمحلال و واضح الاختلال دانسته ، از ذکر آن شرم نموده ، مصلحت در انکار کل دیده .

بالجمله ؛ ظاهر است که : دعوی اضمحلال اختلاف ابن عباس و غیر وی صریح الاختلال است ، و در حقیقت کذب و بهتان ، و محض ضلال و اضلال و تخدیع و ازلال جهال است ؛ زیرا که خلاف اختلاف ابن عباس و غیر وی

۱- قال الخلیل - فی العین ۳ / ۳۹۶ - : همج الناس : ردالتهم . وقال ابن السکیت - فی ترتیب اصلاح المنطق : ۴۱۰ - یقال للرعاع من الناس الحمقی : إنما هم همج . ولاحظ أيضاً : معجم مقاییس اللغه ۶ / ۶۴ ، النهایه ۵ / ۲۷۳ ، لسان العرب ۲ / ۳۹۲ . و غیرها . ورعاع الناس : سقاطهم وسفلتهم . انظر : لسان العرب ۸ / ۱۲۸ . وأما الأغثام فلم نجده فی کلام العرب ، ولعله مصحف ( أغثام ) . نعم نقل ابن منظور فی ماده ( غثم ) عن ابن مالک : انه نبت مغثوم ومغثمر . . . ای لیس بجثید . وقد غثمته وغثمرته : إذا خلطت کل شیء . انظر : لسان العرب ۱۲ / ۴۳۴ . وفی تاج العروس للزبیدی ۱۷ / ۵۱۵ : المغثوم : المختلط من کل شیء .

در این باب ، کسی از متعنتین متکلمین سنیه هم - که به هر غث و سمین دست میاندازند - نقل نکرده ، و چنانچه در باب رجوع ابن عباس از متعه نسا ، بعض اکاذیب میآرند ، مثل آن هم در این باب ذکر نمیکنند ، پس ادعای < ۱۳۹۸ > اضمحلال در این اختلاف ناشی از اختلال عقل و نپختگی سودای خبط است .

و اگر غرض از اضمحلال اختلاف آن است که : کسی بعد ابن عباس (۱) عمل به قول او نکرده لهذا مضمحل گردید ، پس این معنا هم کذب محض است چه سوای ابن عباس جمعی از صحابه ، و جمهور تابعین ، و امام احمد بن حنبل و اتباع و اشیاع او ، و قاضی عنبری ، و غیر ایشان به این قول قائل اند . با آنکه از قائل نشدن کسی دیگر به قول ابن عباس و غیر او - علی تقدیر فرض الباطل - اضمحلال آن لازم نمیآید .

و عجب است از وقاحت ولی الله که دعوی اجماع امت بر حرمت فسخ میدارد ، و آن را محض صواب و عین حق میانگارد ، و از مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - که خودش در تفهیمات به اهتمام تمام عصمت آن حضرت ثابت ساخته (۲) - باکی بر نمیدارد ، و ضلال خود به قول خود ثابت مینماید .

و لطیف تر آن است که : خود ولی الله در " حجه الله البالغه " چنین اجماع را - که اصل از کتاب و سنت نداشته باشد - از اسباب تحریف دین شمرده ، و

۱- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

۲- التفهیمات الإلهیه ۱۹ / ۲ .

تمسك را به چنین اجماع ، عین تمسك كفار در عدم ایمان بما أنزل الله تعالى ، و تمسك یهود در نفی نبوت حضرت عیسی [ ( علیه السلام ) ] و جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) دانسته ، و بسیاری از شرایع باطله نصاری را که مخالف تورات و انجیل است نیز مستند به اجماع سلفشان دانسته .

در “ حجه الله البالغه ” در تعدید اسباب تحریف دین گفته :

ومنها : اتّباع الإجماع ؛ و حقیقته أن يتفق قوم من حملة الملة الذين اعتقد العامه فيهم الإصابه - غالباً أو دائماً - على شيء ، فيظنّ أن ذلك دليل قاطع على ثبوت الحكم ، وذلك في ما ليس له أصل من الكتاب والسنة ، وهذا غير الإجماع الذي أجمعت الأمة عليه ؛ فإنهم اتفقوا على القول بالإجماع الذي مستنده : الكتاب والسنة أو الاستنباط من أحدهما ، ولم تجوّز (۱) القول بالإجماع الذي ليس مستنداً إلى أحدهما ، وهو قوله تعالى : ( وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا . . . ) (۲) إلى آخر الآيه ، وما تمسكت اليهود في نفی نبوه عیسی ومحمد - عليهما [ وآلهما ] الصلاه والسلام - إلا بأن أسلافهم فحصوا عن حالهما فلم يجدوهما على شرائط الأنبياء [ ( عليهم السلام ) ] ، والنصاری لهم

۱- في المصدر : ( لم يجوّز ) .

۲- البقره (۲) : ۱۷۰ .

شرائع کثیره مخالفه للتوراه والانجیل لیس لهم فیها متمسک إلا إجماع سلفهم (۱).

پر ظاهر است که اگر به فرض باطل اجماع اسلاف سنیان بر تحریم فسخ حج متحقق میشد، از قسم همین اجماع مردود میبود که مستند به کتاب و سنت نیست؛ چه کتاب و سنت - حسب افاده ابن تیمیه - دلالت بر جواز فسخ حج دارد.

و نیز صدق این دعوی از وجوه سابقه و لاحقیه به کمال وضوح ظاهر است، پس مقام استغراب است که ولی الله و پسرش به کذب و بهتان دعوی اجماع بر این حکم باطل مینمایند، و نمیدانند که:

اولاً: کذبشان در این اجماع ظاهر است.

و ثانیاً: اگر صحیح هم باشد تمسکشان به چنین اجماع - حسب افاده خود ولی الله - دلیل بر آن است که این پدر و پسر تحریف دین مبین و تخریب شرع متین مینمایند، و طریق تقلید کفار و مشرکین در نفی ایمان به احکام رب العالمین، و اتباع یهود در نفی نبوت حضرت عیسی [ ( علیه السلام ) ] و جناب سرور مرسلین - صلی الله علیه وآله اجمعین - و اقتضای شرایع باطله مخالف تورات و انجیل میبمایند.

---

۱- [ الف ] باب احکام الدین من التحریف . [ حجه الله البالغه ۱ / ۲۵۵ ] .

و تشبث ولی الله به روایت عروه - که بخاری آورده - از غرائب تمسکات و عجائب استدلالات است چه ظاهر است که روایت بخاری لایق احتجاج بر اهل حق نمیتواند شد ، و خود ولی الله احادیث " صحیحین " را لایق مناظره < ۱۳۹۹ > اهل حق نمیداند . (۱)

و حال عروه سابقاً دانستی ، و ناصبیت و تعصب و عناد و خروج [ او ] از طریقه علما دریافتی (۲) .

و مع هذا از افاده ابن حجر عسقلانی در " فتح الباری " ظاهر است که عروه در این روایت ردّ وجوب فسخ حج را به طواف بیت نموده که این معنا را

۱- قره العینین : ۱۴۵ .

۲- تقدّم أن الزهري وعروه بن الزبير جالسان يذکران علیاً [ ( علیه السلام ) ] ، فنالا منه . . كما فی شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۲ . وأن عروه كان یحدّث عن النبیّ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) : ( أن زینب خیر بناتی ) ، فبلغ ذلك علی بن الحسین ( علیهما السلام ) ، فانطلق إلى عروه ، فقال : ما حدیث بلغنی عنک إنک تحدّث به تنقص به حقّ فاطمه [ ( علیها السلام ) ] ؟ ! . . . الی آخره ، كما مرّ عن الكازرونی فی مفتاح الفتوح شرح المصایح . وأن عروه بن الزبير قال لابن عباس : أهلکت الناس ! قال : وما ذاک ؟ قال : تفتیهم فی المتعتین ، وقد علمت أن أبا بکر وعمر نهیا عنهما ، فقال : ألا للعجب إنی أحدّثه عن رسول الله ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ویحدّثنی عن أبی بکر وعمر ! كما فی کنز العمال ۱۶ / ۵۱۹ . وفي خصوص متعه الحجّ رواها غیر واحد من القوم ، كما تقدّم عن صحیح مسلم ۴ / ۵۸ ، والمغنی ۳ / ۲۳۹ ، وزاد المعاد ۲ / ۱۹۵ - ۱۹۶ ، ۲۰۶ - ۲۰۸ . . . وغیرها .

مَجُوزِينَ فَمَسَخَ هُمْ تَسْلِيمَ مِينَامِينِد ، پَس بَايِد دَانَسْت كِه بَخَارِي اَيْن رَوَايْت [ رَا ] دَر ( بَاب الطَّوَافِ عَلٰى وَضُوءٍ ) مَطْوَلَا رَوَايْت كَرَدِه ، وَ دَر بَاب ( مَن طَاف بِالْبَيْتِ إِذَا قَدِمَ مَكَّةَ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا ) بِه اِخْتِصَارٍ أَوْرَدِه ، چنانچه گفته :

حَدَّثَنَا أَصْبَغٌ ، عَنْ ابْنِ وَهَبٍ ، قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، قَالَ : ذَكَرْتُ لِعُرْوَةَ ، قَالَ : فَأَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ : أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ أَنَّهُ تَوَضَّأَ ، ثُمَّ طَافَ ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عَمْرَهُ ، ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ مِثْلَهُ ، ثُمَّ حَجَّجْتُ مَعَ أَبِي الزَّبِيرِ ، فَأَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوَافَ ، ثُمَّ رَأَيْتُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ يَفْعَلُونَهُ ، وَ قَدْ أَخْبَرْتَنِي أُمِّي أَنَّهَا أَهَلَّتْ هِيَ وَأُخْتُهَا وَالزَّبِيرِ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ بِعَمْرِهِ ، فَلَمَّا مَسَحُوا الرُّكْنَ حَلَّوْا (۱) .

و ابن حجر در “فتح الباری” گفته :

قوله : ( ذَكَرْتُ لِعُرْوَةَ قَالَ : فَأَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ ) ، حَذَفَ الْبَخَارِيُّ صَوْرَةَ السُّؤَالِ وَجَوَابَهُ ، وَاقْتَصَرَ عَلَى الْمَرْفُوعِ مِنْهُ ، وَقَدْ ذَكَرَهُ مُسْلِمٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ ، وَلَفْظُهُ : أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ لَهُ : سَلْ لِي عَمْرَةَ بِنِ الزَّبِيرِ عَنْ رَجُلٍ يَهْلُ بِالْحَجِّ ، فَإِذَا طَافَ أَيَحِلُّ أَمْ لَا ؟ فَإِنْ قَالَ لَكَ : لَا يَحِلُّ ، فَقُلْ لَهُ : إِنْ رَجُلًا يَقُولُ ذَلِكَ ، قَالَ :

۱- [ الف ] كتاب المناسك . [ صحيح بخاری ۱۶۳ / ۲ ] .

فسألته فقال : لا يحلّ من أهلّ بالحجّ إلّا بالحجّ . قال : فتصدّى لى الرجل ، فحدّثته فقال : فقل له : فإن رجلا كان يخبر أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قد فعل ذلك ، وما شأن أسما والزبير فعلا ذلك ؟ قال : فحجّته - أى عروه - فذكرت له ذلك ، فقال : من هذا ؟ فقلت : لا أدري - أى لا أعرف اسمه - . قال : فما باله لا يأتينى بنفسه يسألنى ، أظنّه عراقياً - يعنى وهم يتعتنون فى المسائل - قال : قد حجّ رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فأخبرتني عائشه . . . إن أول شىء بدأ به رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حين قدم مكة إنه توضأ . . فذكر الحديث .

والرجل الذى سأل لم أقف على اسمه ، وقوله : ( فإن رجلا كان يخبر ) عنى به ابن عباس ، فإنه كان يذهب إلى أن من لم يسق الهدى وأهلّ بالحجّ إذا طاف يحلّ من حجّه ، وإن من أراد أن يستمرّ على حجّه لا يقرب البيت حتّى يرجع من عرفه ، وكان يأخذ ذلك من أمر النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لمن لم يسق الهدى من أصحابه أن يجعلوها عمره .

وقد أخرج المصنّف ذلك - فى باب حجّه الوداع ، فى أواخر المغازى ، من طريق ابن جريح - : حدّثنى عطا ، عن ابن عباس ، قال : إذا طاف بالبيت فقد حلّ ، فقلت : من أين قال هذا ابن



عباس ؟ قال : من قول الله تعالى : ( ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ) (۱) ومن أمر النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أصحابه أن يحلوا في حجّه الوداع . قلت : إنّما كان ذلك بعد المعرف ؟ قال : كان ابن عباس يراه قبل و بعد .

وأخرجه مسلم - من وجه آخر - عن ابن جريح بلفظ : كان ابن عباس يقول : لا يطوف بالبيت حاج ولا غيره إلا حلّ . قلت لعطاء : من أين يقول ذلك ؟ فذكره .

ولمسلم - من طريق قتاده - : سمعت أبا حسان الأعرج قال : قال رجل لابن عباس : ما هذه الفتيا : أن من طاف < ۱۴۰۰ > بالبيت فقد حلّ ؟ فقال : سنّه نبيكم صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وإن رغمتم (۲) .

وله - من طريق وبره بن عبد الرحمن - : قال : كنت جالسا عند ابن عمر ، فجاءه رجل فقال : أيصلح لى أن أطوف بالبيت قبل أن أتى الموقف ؟ فقال : نعم . قال : فإن ابن عباس يقول : لا تطف بالبيت حتى تأتي الموقف ، فقال ابن عمر : فقد حجّ رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فطاف (۳) بالبيت قبل أن يأتي الموقف ،

۱- الحجّ ( ۲۲ ) : ۳۳ .

۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( زعمتم ) آمده است .

۳- در [ الف ] اشتباهاً : ( فكان ) آمده است .

فبقول رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أحق أن تأخذ أو بقول ابن عباس إن كنت صادقاً .

وإذ (١) تقرّر ذلك فمعنى قوله - فى حديث أبى الأسود - : قد فعل رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ذلك . . أى أمر به ، وعرف ان هذا مذهب لابن عباس خالفه فيه الجمهور ، ووافقه [ فيه ناس ] (٢) قليل منهم : إسحاق بن راهويه ، وعرف أن مأخذه فيه ما ذكر .

وجواب الجمهور : ان النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمر أصحابه أن يفسخوا حجّهم ، فيجعلوه عمره ، ثم اختلفوا ، فذهب الأكثر إلى أن ذلك كان خاصاً بهم ، وذهب طائفه إلى أن ذلك جائز لمن بعدهم ، واتفقوا كلّهم على أن من أهلّ بالحجّ مفرداً لا يضرّه الطواف بالبيت ، وبذلك احتجّ عروه - فى حديث الباب - : أن النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بدأ بالطواف ، ولم يحلّ من حجّه ، ولا - صار عمره ، و كذلك أبو بكر وعمر . . . ، فمعنى قوله : ( ثم لم تكن عمره ) . . أى لم تكن تلك الفعله عمره ، هذا إن كان بالنصب على أنه خبر كان ، ويحتمل أن يكون كان تامه ، والمعنى : ثم لم تحصل عمره ، وهى على هذا بالرفع (٣) .

١- فى المصدر : ( وإذا ) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [ الف ] باب من طاف بالبيت إذا قدم مكة قبل أن يرجع إلى بيته . . إلى آخره ، من كتاب المناسك . [ فتح البارى ٣ / ٣٨٢ - ٣٨٣ ] .

از این عبارت ظاهر میشود که کسانی که قائل به جواز فسخ حج میباشند، نزد ایشان هم طواف به بیت ضرر نمیرساند کسی را که اهلال به حج افراد کند، و به همین معنا عروه احتجاج نموده / پس ثابت شد که روایت عروه با تجویز فسخ حج منافاتی ندارد.

و مع ذلك استدلالش ناتمام است چه عدم احلال جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) که آن جناب سیاق هدی فرموده، منافات با ایجاب فسخ حج بر غیر سائق هدی ندارد، و فعل شیوخ ثلاثه و اتباع و اشیاعشان خود قابل التفات نیست.

و اگر فرض کنیم که غرض عروه انکار جواز فسخ حج است، چنانچه عینی در “عمده القاری” گفته:

قوله: (ثم لم یکن عمره).

قال عیاض: کان السائل لعروه إنما سأله عن فسخ الحج إلى العمره علی مذهب من رأى ذلك، فأعلمه عروه أن النبى علیه وآله [السلام لم یفعل ذلك بنفسه ولا من جاء بعده (۱)].

پس بنابر این سخافت عقل عروه و بعد او از طرق تمسک، و انهماکش در عناد و تعصب از خود همین استدلالش ظاهر است چه خلاصه استدلالش بنابر این آن است که: جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و شیوخ ثلاثه و فلان از حج خود محل نشدند، و فسخ آن به عمره نکردند، و عدم فسخ ایشان دلالت بر

عدم جواز فسخ حج مینماید؛ حال آنکه پر ظاهر است که: مجرد ترک جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) امری را دلالت بر حرمت آن نمیکند، و کسی از عقلا به این قول باطل قائل نمیتواند شد، و الا لازم آید حرمت بسیاری از مباحات، و هرگاه ترک جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) دلالت بر حرمت فسخ نداشته باشد، احتجاج به ترک تارکین هالکین - اعنی ثلاثه و اشیاعشان - چه لایق التفات است.

و ثانیاً: پر ظاهر است که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) عذر ترک < ۱۴۰۱ > خود بیان فرموده یعنی ارشاد کرده: «فلولا أنى سقت الهدى لفعلت مثل الذى أمرتكم، ولكن لا يحل منى حرام حتى يبلغ الهدى محله»، كذا فى صحيح البخارى (۱)، پس کمال عجب است که این عذر آن حضرت را به گوش اصغا نشنوند، و بر خلاف آن به ترک آن حضرت استدلال بر عدم جواز فسخ حج نمایند، و طریق اضلال جهال پیمایند، هل هذا إلا المعانده الصریحه والمکابره الفضیحه؟!

و علامه ابن حجر عسقلانی هم تمسک ابن الخطاب را به عدم احلال آن حضرت به ارشاد خود آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) رد کرده، کما سبق (۲)، پس هرگاه تمسک ابن الخطاب مقبول نباشد تمسک عروه در چه حساب است؟!

۱- صحیح بخاری ۲ / ۱۵۳.

۲- در اوائل همین طعن از فتح الباری ۳ / ۳۳۲ گذشت.

و ثالثاً: جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به قول صریح و تأکید و تشدید امر به فسخ حج فرموده ، و به سبب تثب و تأمل در امثال آن غضبناک شده ، پس قول صریح و امر صحیح آن حضرت را ترک کردن (۱)، از مجرد ترک آن حضرت اثبات حرمت فسخ نمودن طرفه ماجرا است ، و بدان میماند که کسی به ترک آن حضرت کتابت قرآن را استدلال بر حرمت آن نماید .

اما تمسک عروه به ترک شیخین و اتباع و اشیاعشان ، پس رکاکت و بطلان و شناعت آن خود ظاهر است ، و ابن عباس خود به مواجهه عروه از آن جواب شافی و وافی داده ، مزید شناعت و فظاعت آن فرا روی او نهاده ، چنانچه سابقاً دانستی که ابن قتییم به روایت اعمش آورده که : ابن عباس به جواب عروه - که نهی ابوبکر و عمر [ را ] از متعه ذکر نموده - گفته : اراهم یهلکون . . أقول : قال رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، و تقول : قال أبو بکر و عمر ؟ ! (۲) پس بنابر این روایت ، جواب عروه ، مثبت غایت ضلالت و جهالت و عناد و تعصب و سفاهت او است که ابوبکر و عمر و اتباع و اشیاعشان را معارض حکم نبوی گردانیده .

و به روایت عبدالرزاق ، ابن عباس به جواب عروه - که تمسک به عدم فعل ابی بکر و عمر نموده - گفته که : گمان نمیبرم شما را انتها کنندگان تا آنکه

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( کرده ) آمده است .

۲- قبلاً به نقل از زاد المعاد ۲ / ۲۰۶ گذشت .

عذاب کند شما را خدای تعالی (۱).

و بنا بر روایت مسلم - که در آن تعبیر از ابن عباس به (رجل) نموده - ظاهر است که : ابن عباس به جواب عروه - که تمسک به عدم فعل ابی بکر و عمر نموده - گفته که : از اینجا هلاک شدید ، گمان نمیبرم الله تعالی را مگر اینکه قریب است که عذاب کند شما را ، به درستی که من تحدیث میکنم شما را از رسول خدا [ (صلی الله علیه وآله وسلم) ] و خبر میدهم شما مرا به ابی بکر و عمر ؟! (۲) و نیز ابن القیم نقل کرده که : ابن عباس به کسی که معارضه او در متعه الفسخ به ابی بکر و عمر میکرد ، میگفت : قریب است که نازل شود بر شما سنگی از آسمان ، میگویم : گفت جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ، و میگوید : گفت ابو بکر و عمر ؟! (۳) پس این جواب نزد ابن عباس موجب نزول حجاره عذاب و حلول شراره عقاب است ، و کفی به عبره لأولی الألباب (۴) .

و چون ولی الله هم جواب عروه را پسندیده ، و به آن تمسک نموده ، پس بحمد الله ثابت است که او هم به سبب تمسک به این جواب واهی به عذاب

۱- قبلا به نقل از زاد المعاد ۲ / ۲۰۶ گذشت .

۲- قبلا به نقل از زاد المعاد ۲ / ۲۰۶ - ۲۰۷ گذشت .

۳- قبلا به نقل از زاد المعاد ۲ / ۱۹۵ - ۱۹۶ گذشت .

۴- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( است ) آمده است .

الهی و عقاب نامتاهی و معاندت جناب رسالت پناهی گرفتار شده ، و لله الحمد که شناخت این جواب از افاده فرزند ارجمند خلافت مآب هم ظاهر است ، کما مرّ و سیجی .

و نیز دانستی که ابن القیم جواب را به اعلیت عثمان و غیره از طریقه علما خارج دانسته ، و ابن عباس و ابن عمر را از تشبث به اعلیت شیخین تنزیه نموده ، و مخالف ورع و طریقه سدیده ایشان و دیگر صحابه و تابعین دانسته (۱) .

پس معلوم شد که عروه و شاه ولی الله - که تقلیدش پی سپر نموده - از زمره علما خارج اند ، و طریقه مرضیه صحابه و تابعین را هر [ دو ] تارک اند ، < ۱۴۰۲ > و حال عروه و عنادش و عدم اعتبارش در ما سبق هم مبین شده ، فلیتذکر ، ولیقض العجب من التشبث بروایه هذا المعاند المهان فی مقابله أهل الحق والإیمان .

و تمسک شاه ولی الله در صدر کلام به روایت صبی بن معبد ، لعه صبیان است و ضحکه نسوان ، و عدم اتجاہ آن بر ارباب انتباه بلاشتباه ظاهر است به وجوه عدیده :

## وجوه بطلان تمسک به روایت صبی بن معبد

### اول:

اول : آنکه هر گاه روایات “ صحیحین ” - حسب افاده خود ولی الله در “ قره العینین ” در مناظره اهل حق بلکه زیدیه هم به کار نیاید ، و مناظره ایشان به طریق دیگر باید (۱) پس این روایت که در “ صحیحین ” هم نیست ، چگونه بر اهل حق حجت تواند شد ؟!

### دوم:

دوم : آنکه از افاده مخاطب - کما سبق - ظاهر است که روایات اهل سنت بر شیعه حجت نمیتواند شد (۲).

### سوم:

سوم : آنکه مثبت مقدم است بر نافی ، و روایات و افادات دیگر دلالت بر انکار متعه الحجّ دارد ، پس این روایت بر تقدیر دلالتش بر انکار انکار چون نافی است ، لایق معارضه روایات مثبته نمیتواند شد .

### چهارم:

چهارم : آنکه هر گاه به روایت با اعتراف یک عالم موثوق هم انکار خلافت مآب متعه الحجّ را ثابت گشت ، طعن متوجه گشت ، و روایات دیگران - اگر چه زیاده و بسیار هم باشد - قابل اعتنا نیست ، فإن المرء یؤاخذ بإقراره ، وإقرار العقلاء علی أنفسهم مقبول وعلی غیرهم مردود .

### پنجم:

پنجم : آنکه چون انکار خلافت مآب از تمتّع نزد اهل حق هم ثابت است ، و اکابر ائمه سنی هم روایت آن کرده اند ، پس این انکار متفق علیه شد ، و نفی

۱- قره العینین : ۱۴۵ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲ .



انکار مختلف فیه است ، و متفق علیه بر مختلف فیه - حسب افاده خود مخاطب المعی (۱) - مقدم است .

### ششم :

ششم : اطرف (۲) طرائف آن است که خود ولی الله در "ازاله الخفا" - که آن را مخاطب در باب امامت به مدح جلیل و ثناء عظیم یاد کرده (۳) - روایت نقل عمران بن سواده از رعیت خلافت مآب عییشان بر تحریم حضرتش متعه را در اشهر حج و عدم تحریم حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابوبکر آن را و اعتراف خلافت مآب به تحریم آن نقل کرده ، و این روایت که مشتمل است بعض فضائل خلافت مآب از زبان دُرر بیان خودشان از مآثر حضرتش شمرده ، و تصدیق (۴) خلافت مآب از معاویه هم در ذیل آن نقل کرده (۵) ، پس حیرت است که چگونه با وصف اثبات تحریم تمتع به اعتراف خود خلافت مآب و اثبات شهرتش - تا آنکه رعیت جنابش عیب بر آن کردند - سر انکار آن دارد ، و به تکذیب خلافت مآب و تکذیب خود و اسلاف خود رو میآرد .

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۲۳ .

۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( اطراف ) آمده است .

۳- تحفه اثناعشریه : ۱۸۴ .

۴- در [ الف ] اینجا کلمه ای خوانا نیست ، شاید ( خودشان ) باشد ، و ظاهراً زائد است .

۵- در طعن یازدهم عمر بخش متعه النساء از ازاله الخفاء ۲ / ۲۰۵ گذشت .

**هفتم :**

هفتم : آنکه جمعی از ائمه و اساطین سنیه روایت صبی را بر قرآن حمل میکنند ، پس تشبث به آن بر تجویز خلافت مآب متعه الحج را بنابر این صحیح نباشد ، و حمل روایت صبی بر قرآن از کتب فقهیه حنفیه مثل : “ هدایه “ (۱) ، و “ فتح القدير “ (۲) و دیگر حواشی آن ، و “ مبسوط “ سرخسی (۳) ، و غیر آن ، و از “ سنن “ نسائی (۴) ، و “ سنن “ ابوداود (۵) ، و “ جامع الاصول “ (۶) و غیر آن (۷) واضح است .

**هشتم :**

هشتم : آنکه اگر غرض از این روایت تمتع هم باشد ، نفعی به مخالفین نمیرساند ، بل هو لنا لا علینا ؛ زیرا که از آن واضح است که خلافت مآب تمتع را سنت نبویه میدانست ، و فاعل آن را مدح و ستایش کرد به هدایت او به سنت نبویه مرّه و به توفیق او برای سنت نبویه آخری ، پس از این روایت

۱- الهدایه ۱ / ۱۵۴ .

۲- فتح القدير ۲ / ۵۲۰ - ۵۲۳ ، ۵۲۷ .

۳- المبسوط ۴ / ۲۷ .

۴- سنن نسائی ۵ / ۱۴۶ .

۵- سنن ابوداود ۱ / ۴۰۴ .

۶- جامع الأصول ۳ / ۱۰۴ .

۷- مثل اختلاف الحدیث شافعی : ۵۶۸ ، فتح الباری ۳ / ۳۴۰ ، شرح مسند ابوحنیفه ، ملا علی قاری : ۱۱۲ ، عون العبود ۵ / ۱۵۹ ، الطبقات الکبری ۶ / ۱۴۵ ، زاد المعاد ۲ / ۱۳۳ - ۱۳۵ .

فضل و استحباب تمتع ظاهر شد به اعتراف خود خلافت مآب ، و چون نهی او از تمتع از دیگر روایات و افادات ظاهر است لهذا کمال شناعت فتوای او حسب حکم او ثابت باشد .

بالجمله ؛ این روایت تشیید مبانی طعن به ابلغ و جوه مینماید ، و شناعت حکم خلافت مآب < ۱۴۰۳ > به اعترافشان ثابت میسازد ، و تشبث به آن در انکار انکار متعه الحجج از غرایب تمسکات است ؛ چه انکار خلافت مآب متعه الحجج را به روایات و تصریحات ائمه و اساطین سنیه ثابت شده است ، پس اگر این روایت دلالت بر انکار انکار هم میکرد ، به کار نمیخورد به جوه عدیده سدیده ، چه جا که هرگز آن دلیل نفی انکار نمیتواند شد ، آری شناعت انکار از آن البته به ابلغ و جوه ظاهر است .

### نهم :

نهم : آنکه روایت احمد - که خود ولی الله نقل کرده - دلالت دارد بر آنکه : خلافت مآب با وصف اتصاف به انصاف و اعتراف به آنکه متعه الحجج سنت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) است ، جسارت بر منع از آن نموده یعنی به اظهار خوف اعراس با نسوان انکار آن ظاهر فرموده .

و نسائی در این روایت تصریح [ به ] نهی نقل نموده ، چنانچه به اسناد خویش آورده :

عن ابن عباس ، قال : سمعت [ عمر ] (۱) يقول : والله إني لأنهاكم عن المتعه وإنها لفي كتاب الله ! ولقد فعلها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم . . . يعني العمره بالحجّ (۲) (۳) .

هرگاه جسارت خلافت مآب به این حدّ رسیده در شعله مخالفت خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به کانون ضمیرش چندان سرکشیده که در مقام واحد و کلام واحد با وصف اعتراف به آنکه متعه الحجّ در کتاب خدا است ، و حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) آن را بجا آورده ، نهی از آن مینماید ، و به مزید وقاحت تأکیداً و تشدیداً قسم و یمین به نام ربّ العالمین اضافه نموده ، و حرف ( إنّ ) هم آورده ، نهی خود [ را ] از متعه الحجّ بیان مینماید ، و خاصّه (۴) کلامش این است که او میدانند که حق تعالی متعه الحجّ را در کتاب خدا وارد کرده ، و حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) آن را بجا آورده ، لکن این هر دو امر او را مانع منع نمیتواند شد ، و بلامبالات آن حضرتش نهی از آن میفرماید ، و اعتنا به آن نمیکند ، پس توقع عدم انکار تمتّع از خلافت مآب در مقام دیگر و کلام دیگر بعد اعتراف به مسنون بودن آن یا قبل آن داشتن از غرایب توقعات و عجایب تخیلات است .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر : ( فی الحجّ ) .

۳- سنن نسائی ۵ / ۱۵۳ .

۴- ظاهراً مراد چکیده و خلاصه است .

حضرتی که جسارتش به این حدّ است که خود به تأکید و تصریح مخالفت خود با خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) علی الإعلان والإجهار هویدا و آشکار میسازد، صدور مخالفت از او به غیر اشعار و اظهار آن چه عجب دارد؟!

**دهم:**

دهم: آنکه از روایت خود صبی بن معبد - که امام اعظم به اسناد استاد خود آورده، و ابن الهمام آن را در "فتح القدير" نقل نموده - ظاهر است که خلافت مآب از تمتع نهی فرموده، چنانچه در آن مذکور است:

فأهلّ سليمان وزيد بالحجّ وحده، وأهل الصبى بالحجّ والعمرة فقال: ويحك! تمتع (۱)، وقد نهى عمر عن المتعة، والله لأنت أضلّ من بعيرك (۲).

پس به غیر تتبع طرق این روایت، استدلال به آن بر عدم انکار خلافت مآب تمتع را نمودن، و از وجوه عدیده اختلال این استدلال اغضای نظر کردن، و به اشتغال خود این روایت صراحتاً و مطابقتاً بر نهی خلافت مآب اعتنا نکردن، طرفه ماجرا است که در بیان نمیگنجد!

بالجملة، انکار خلافت مآب متعه الحجّ را نهایت ظاهر و واضح است، و از اینجا است که اکابر و ائمه سنی به آن اعتراف دارند،

۱- کذا فی المصدر، والظاهر (تمتع)، أو (تمتعت) كما فی شرح مسند أبي حنيفة للقاری صفحه: ۱۱۲.

۲- [الف] باب القرآن من كتاب الحجّ. [فتح القدير ۲ / ۵۲۷].

و تنصیصات به آن مینمایند ، و نمودج آن سابقاً گذشت .

و علامه سیوطی - که مجدد دین سنیه در مائه تاسعه بوده ، كما فی فتح المتعال (۱) و غیره - نیز حتماً و جزماً منسوخ بودن متعه الحجّ نزد عمر و عثمان ثابت کرده ، چنانچه در مبحث متعه النسا شنیدی < ۱۴۰۴ > که او در رساله " أنموذج اللیب " گفته :

و شرع فی عهده صلی الله علیه [ و آله ] وسلم أحكام ، ثمّ نسخت فعلها بها أصحابه ، ولم يعمل بها أحد بعدهم ، منها : فسوخ الحجّ عند الجمهور ، و متعه النساء عند أكثر الأئمه ، و متعه الحجّ فیما إلیه عمر و عثمان و أبو ذر . . . إلی آخره (۲) .

از این عبارت ظاهر است که متعه الحجّ نزد عمر و عثمان منسوخ شده ، پس انکار انکار خلافت مآب آن را ناشی از عجز و اضطرار و واماندگی از حلّ اشکال و دفع ایراد و مبنی بر محض کذب و عناد و بهتان و لداد و مخالفت اساطین نقاد است ، ولله الحمد (۳) فی المبدأ و المعاد .

و محمد معین بن محمد امین - که از تلامذه شیخ عبد القادر مفتی مکه معظمه میباشد ، و ولی الله را به شیخنا عالم الهند و عارف وقته یاد کرده - در

۱- فتح المتعال :

۲- [ الف ] فصل الرابع . [ أنموذج اللیب : ۱۱۸ ] .

۳- در [ الف ] عبارت : ( ولله الحمد ) خوانا نسیت .

كتاب "دراسات اللبيب في أسوه الحسنه بالحييب" (١) ميگويد :

ثم إن الصحابه . . . تماثلوا على الإنكار على من رأى رأياً بخلاف الحديث ، وقد كثر ذلك على معاويه بن أبى سفيان فى محدثاته .

فمنها : تقييله لليمانيين ، أنكر عليه ذلك ابن عباس ( رضى الله عنه ) لخلاف السنه .

ومنها : ترك التسميه فى الصلاه جهراً لما قدم المدينه المطهره ، أنكرت عليه ذلك المهاجرون والأنصار ، وقالوا : سرقت التسميه يا معاويه !

ومنها : أنه نهى الناس عن متعه الحجّ ؛ فقد روى الترمذى - فى جامعه - من حديث ابن عباس رضى الله تعالى عنه قال : تمتّع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأبو بكر وعمر وعثمان ، وأول من نهى عنه معاويه ، والجمع بين حديث ابن عباس ( رضى الله عنه ) هذا ، والتي فيها نهى عمر وعثمان . . . إما يرجوعهما (٢) بعد القول بالنهى إلى حدّ ذلك أو بالعكس ، وضبط ابن عباس أحد الأمرين فأخبر به ؛ وأما كون معاويه أول من نهى مع تقدم النهى بذلك عن عمر وعثمان . . . على ما وقع فى حديث الضحاك ، عن عمر حيث قال لسعد بن أبى وقاص . . . : إن عمر بن الخطاب . . . قد نهى عن ذلك ،

١- در [ الف ] اشتبأها : ( دراسات الأيب فى أسوه الحسنه اللبيب ) آمده است .

٢- فى المصدر : ( رجوعهما ) .

كما رواه الترمذی فی الجامع فباعبار أن نهیها معناه بیان أنه غیر مباح ، ونهی معاویه منع الناس جبراً من أن یأتوا به علی مذهب علی رضی الله تعالی عنه [ ( علیه السلام ) ] وغیره من الصحابه ، فهو من (۱) أول من نهی بهذا المعنی والله سبحانه تعالی أعلم (۲) .

از این عبارت ظاهر است که در احادیث نهی عمر و عثمان از متعه الحجّ وارد شده ، و غرض شان از نهی متعه الحجّ بیان این معنا است که حج تمتّع مباح نیست ، پس در تحریم ثانی و ثالث حج تمتّع را ریبی نماند .

و نیز از آن واضح است که نهی معاویه از متعه الحجّ از جمله محدثات او است ، و مخالف حدیث میباشد ، پس از این عبارت شناعت و فظاعت نهی متعه الحجّ هم ظاهر و واضح است .

و نیز در “دراسات اللیب” گفته :

وقال علی بن أبی طالب رضی الله تعالی عنه [ ( علیه السلام ) ] علی لفظ صحیح البخاری - : « ما كنت لأدع سنه رسول الله صلی الله تعالی علیه [ وآله ] وسلم بقول أحد » ، قاله فی متعه الحجّ مع تحریم عمر . . . لهما (۳) ، وأخذ عثمان . . . بقوله . . . ، فإنه بعد ما ثبت عنده صریح

۱- لم یکن فی المصدر : ( من ) .

۲- [ الف ] دراسه السابعه . الدراسه الثانيه . [ دراسات اللیب : ۹۵ - ۹۶ ( الدراسه الثانيه ) ] .

۳- فی المصدر : ( لها ) .



الأمر بالتمتع على الجدّ البليغ في حجّه الوداع لم يبال بخلافهما ، ولم يتوقف بحسن الظنّ إلى عمر . . . بتجويز أن له في التحريم سماعاً لم يظهره ؛ لأنّ الخلاف فشى أمره بعد عمر مع عثمان . . . < ١٤٠٥ > على أن في حديث سعيد بن المسيب : أن رجلاً من أصحاب النبيّ صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم أتى عمر بن الخطاب . . . ، فشهد عنده أنه سمع رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم - في مرضه الذى قضى فيه - ينهى عن العمره قبل الحجّ ، رواه أبو داود ؛ وبهذا يردّ ما قالوا : إن تحريم المتعه رأى رآه عمر . . . ، وظاهر هذا أن عمر . . . كان أظهر الحديث ، وكذلك عثمان . . . فى مناظره يعسوب الأُمم من الأولين والآخرين على بن أبى طالب رضى الله تعالى عنه [ ( عليه السلام ) ] ، فلم يعتمد عليه ؛ لأنّ الرجل المبهم هذا يحتمل أن يكون معاوية بن أبى سفيان - على تفسير (١) الروايه الأخرى - ولم يصدّقه فى ذلك أصحاب رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم ، فدار الحديث عليه فتركه ، فقد أخرجه أبوداود ، عن أبى موسى الأشعري ، من أهل البصره : أن معاوية بن أبى سفيان قال لأصحاب النبيّ صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم : هل تعلمون أن رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم نهى عن

---

١- فى المصدر : ( تفسيره ) .

ركوب جلود النمر؟ قالوا: نعم. قال: فتعلمون أنه نهى أن يقرب بين الحج والعمرة؟ قالوا: أما هذا فلا، فقال: أما أنها معهن، ولكنكم نسيتم.

وإذا جاز الأخذ من سعيد بن المسيب على مثل بحر (١) الأئمة عبد الله بن عباس رضى الله تعالى عنه في حديثه: (ان النبي صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم تزوج ميمونه ، وهو محرم ) حيث قال : وَهَمَّ ابن عباس فى تزويج ميمونه ، وهو محرم ، رواه أبو داود ، فلئن يقع ذلك من مثل على بن أبى طالب ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] على مثل معاويه لا يستبعده إلا قليل العلم .

وما روى عن معاوية ابن عباس ، وحميد بن عبد الرحمن ، وعمير بن هانى ، وحرمان بن أبان فى الحج والعلم وغير موضع إلا حين سلم إليه الأمر حسن بن على رضى الله تعالى عنهما [ ( عليه السلام ) ] وصالحه ، ذكره فى تذكره القارى ، وذلك لأنه قبل ذلك كان باغياً جائراً ، ومثله لا يتحمل عنه الدين والسنة ، وهذه الدقيقه واجبه الرعايه فى أحاديثه على رأى هؤلاء الأكابر الذين لم يتجملوا (٢) عنه قبل الصلح ، فليميز بين (٣) ما تحمّل عنه فى أيام بغيه ، وبين ما

١- فى المصدر : ( حبر ) .

٢- فى المصدر : ( يتحمّلوا ) .

٣- لم يرد ( بين ) فى المصدر .

تحمل بعد الصلح ، فكيف يأخذ سيد أجدار الأولين والآخرين عنه مع أنه روى فى هذا الحديث النهى عن جلود النمر ، وكان يستعمله ، وكذلك فى غير ذلك ، فمن هذا عمله لا يأخذ عنه أبو الحسن القوام (١) [ ( عليه السلام ) ] رضى الله تعالى عنه ، وليس معاويه ممن يقال : إنه إذا عمل بخلاف مرويه دلّ على النسخ ، مع أن هذا القول بإطلاقه فى عمل الراوى باطل ، ولو كان كذلك لما أخذ عليه المقدام فى ذلك أخذه راييه ولنورد القصه فى تمام الحديث ، فإن فى ذلك عبره لكل محبّ العتره الطاهره إلى كثير ممّا يستخرج من ذلك الحديث ، وسكتنا عنه تأسيماً بالأئمه الطاهره فى السكوت عن كثير مثل ذلك ، وهو حديث خالد ، قال : وفد المقدام بن معدى كرب وعمرو بن سفيان ، فقال معاويه : أما علمت أن الحسن بن على [ ( عليهما السلام ) ] توفى ؟ فترجع المقدام . . . ، فقال له : يا فلان ! أتعدّها مصيبه ؟ فقال له : ولم لا أراها مصيبه وقد وضعه رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم < ١٤٠٦ > فى حجره ، فقال : هذا منى ، وحسين من على رضى الله تعالى عنهما [ ( عليهما السلام ) ] ، فقال الأسدى : جمره أطفأها الله تعالى ، قال : فقال المقدام . . . : أما أنا فلا أبرح اليوم حتى أغيضك ، وأسمعك ما

تكره ، ثم قال : يا معاوية ! إن صدقتُ فصدقتني ، وإن كذبتُ فكذبتني . قال : أفعل .

قال : فأُنشدك بالله هل سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم نهى عن لبس المذهب ؟ قال : نعم .

قال : فأُنشدك بالله هل تعلم أن رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم نهى عن لبس جلود السباع والركوب عليها ؟ قال : نعم .

قال : فوالله لقد رأيت هذا كله في بيتك يا معاوية ، فقال معاوية : قد علمتُ أني لن أنجو منك يا مقدم .

قال خالد : فأمر له معاوية بما لم يأمر لصاحبه ، وفرض لابنه المائتين ، ففرّقها المقدم على أصحابه ، ولم يعط الأسدى أحداً شيئاً ممّا أخذ ، فبلغ ذلك معاوية فقال : أمّا المقدم ؛ فرجل كريم لبسط يده ، وأمّا الأسدى ؛ فرجل حسن الإمساك لشيئه .

ثم إن الذى يظهر من تفحص أحوال الصحابه . . . أنه إذا ثبت عندهم شىء عن رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم فمع مجرّد روايه العدل لخلافه عنه صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم لا يتركون ما سمعوا ، ورووه منه لقوه أمر السماع والروايه منه على السماع عن غيره صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم ، وعلى هذا أحمل منع التيمم للجنب المروى عن عمر وابن مسعود . . مع أن عمار بن

یاسر (رضی الله عنه) روی عند عمر الحدیث فی تیمم الجنب ، وهو الحدیث المتفق علیه الشیخان ، فعدم الأخذ به من عمر ... عندی (۱) مع بلوغه الحدیث لعلّه لثبوت خلافه عنده قبل واقعه عمار ، وهو من باب تقدیم علم حصل بلا واسطه علی ما حصل بها ، فلم یکن حدیث عمار (۲) ناسخاً لما عنده .. إلى آخره (۳) .

از این عبارت هم واضح است که عمر متعه الحج را حرام نموده ، و چون امر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن در حجه الوداع به جدّ بلیغ ثابت شده ، جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خلاف عمر و عثمان در این باب مبالغت نفرمود ، و حسن ظنّ به ایشان نفرمود ، و تجویز نمود که شاید ایشان تحریم تمتّع از آن حضرت شنیده باشند .

و عجب است که صاحب "دراسات" بعد اظهار حق - به سبب تعصب مذهب ! - ذبّ حریم عمری به ایراد روایت ابو داود خواسته ، و در حقیقت علم ستم بر جان انصاف افرشته .

و شناعت و بطلان خرافتش در این باب ظاهر است به وجوه عدیده :

### وجوه بطلان تمسک به روایت سنن ابو داود

#### اول :

اول : آنکه اثبات متمسکی برای خلافت مآب در منع متعه الحج بر نمودن ،

۱- لم یکن فی المصدر : ( عندی ) .

۲- فی المصدر : ( عمر ) ، وهو خطأ .

۳- [ الف ] دراسه ثانيه . [ دراسات اللیب : ۹۶ - ۱۰۰ ] .

خلاف مقصود و منافی مراد خود ثابت کردن است؛ چه غرض او اثبات آن است که چون امر صریح جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به تمتع ثابت شده، جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبالغت به خلاف عمر و عثمان ننموده، و توقف به حسن ظن با عمر - به تجویز اینکه عمر تحریم متعه الحج شنیده باشد - نفرموده؛ پس همچنین در صورت ظهور مخالفت اقوال فقها با حدیث، توقف در عمل به حدیث و حسن ظن با ایشان به احتمال اینکه شاید نزد ایشان متمسکی باشد، نباید کرد؛ پس اثبات مستندی برای خلافت مآب در منع متعه الحج، مخالف و مضاد صریح این مقصود صحیح است.

پس کمال عجب است که به سبب تعصب مذهب باطل از مخالفت مقصود خود نیاندیشیده، داد لداد (۱) داده، بی فاصله مرتکب تهافت گردیده!!

و هرگاه مخالفت خلافت مآب با جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تحریم < ۱۴۰۷ > متعه الحج ثابت شد، بحمد الله جهل و حمق - حسب افاده والد مخاطب و خود مخاطب - در کمال ظهور واضح شد، خواه خلافت مآب

۱- لداد: جمع ألد و لدید: سخت خصومت کننده، ستیزه گر، مرد سخت خصومت که میل به حق نکند. مراجعه شود به لغت نامه دهخدا، النهایه لابن الأثیر ۴ / ۲۴۴. ظاهراً مؤلف (رحمه الله) آن را در معنای مصدری استعمال کرده اند ولی مصدر آن به این وزن دیده نشد، بلکه (اللذ) به معنای خصومت شدید آمده است. مراجعه شود به مصادر گذشته.

در این تحریم متمسک به رأی ذمیم باشد ، خواه مشبث به بعض افتراءات بعض هواخواهان صمیم .

### دوم :

دوم : آنکه عبارت سابقه صاحب “دراسات” که در آن نهی متعه الحجج را از قبیل رأی و خلاف حدیث ، و از جمله محدثات منکرات و مستشعات صحابه اولی الکمالات دانسته ، نیز برای تکذیب و ردّ و ابطال این روایت کافی و وافی است ، ولله الحمد علی ذلك .

### سوم :

سوم : آنکه صاحب “دراسات” - بعد این خرافه بلافاصله - غیر معتبر و نامعتمد بودن این روایت نزد جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به بیان طویل الذیل و فصل مشیع که مشتمل است بر کمال تهجین و تنقیص و تعییر ، بلکه مثبت تضلیل و تکفیر معاویه غاویه - که والد مخاطب دل داده مدح و ثناء او در “ازاله الخفا” مییاشد (۱) - ثابت ساخته ، پس بطلان آن حتماً و قطعاً ثابت شد ، و هیچ مؤمنی بعد ثبوت عدم اعتمادش نزد جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) اصغاً به آن نخواهد کرد و گوش به آن نخواهد داد ، پس اگر به فرض باطل خلافت مآب بر چنین روایت نامعتمد - که جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) آن را معتبر ندانسته - اعتماد کرده باشد ، و به این سبب مخالفت کتاب و سنت نموده ، اصلاً این معنا دفع طعن از او نمیکند ، بلکه مزید دانشمندی خلافت مآب

ونهایت جسارت او ثابت میگرداند که اتباع جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - که وجوب اتباع آن حضرت به ارشادات مکزره جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، وعصمت آن حضرت از خطا و زلل قطعاً و حتماً ثابت است کما سبق نمودجه (۱) - ترک داده ، ابواب صنوف لوم و ملام اهل اسلام بر خود گشاده .

عجب که در وقت نزول معضلات و مشکلات دست به دامان آن حضرت زند ، و کلمه : لولا علی [ ( علیه السلام ) ] لهلک عمر . . و أعوذ بالله أن أعیش فی قوم لست فیهم یا أبا الحسن ! و مثل آن بر زبان آرد (۲) ، و در چنین مسأله صریحه الثبوت از کتاب و سنت مخالفت آن حضرت روا دارد ، و رو به چنین روایت واهیه آرد ، و اصلاً حیا و شرم از خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نیارد !!

### چهارم:

چهارم : آنکه کمال حیرت است که خلافت مآب خبر حضرت عمار را در باب تیمم به سمع اصغرا نشنید ، و عمل بر آن نکرده ، مرتکب اضلال و ضلال صریح - اعنی تجویز ترک صلات بر فاقد ماء - گردید ، پس جایی که خبر عمار - که اساطین سنیه آن همه فضائل و محامد عظیمه در حق او روایت کرده اند - مقبول نباشد (۳) این خبر واهی چگونه لایق اعتنا بوده باشد !

۱- به خصوص در طعن هشتم ابوبکر و طعن هفتم عمر گذشت .

۲- چنانکه برخی از مصادر آن در طعن چهارم عمر گذشت ، همچنین مراجعه شود به : بحار الأنوار ۳۰ / ۶۷۹ ، الغدیر ۳ / ۹۷ و ۶ / ۸۱ - ۱۲۰ ، ملحقات احقاق الحق ۸ / ۱۸۲ - ۲۲۴ و ۱۷ / ۴۴۲ - ۴۴۴ و ۳۱ / ۱۴ ، ۸۸ ، ۴۷۰ - ۴۸۳ ، ۵۰۵ - ۵۰۸ ، ۵۹۳ .

۳- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( که ) آمده است .



و خود صاحب "دراسات" عدم أخذ عمر حدیث عمار را - رجماً بالغیب ، و سترّاً للعیب - بر ترجیحی ثبوت خلاف آن نزد عمر قبل واقعه محمول نموده ، و آن را از باب تقدیم علمی که بلاواسطه حاصل باشد بر آنچه به واسطه حاصل شود قرار داده (۱) ، پس بنابر این لازم آمد که عمر بن الخطاب چون جواز تمتع [ را ] از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله و سلم ) بلاواسطه شنیده ، و ثبوت آن [ را ] در کتاب خدا هم دریافته - کما ظهر ممّا سبق (۲) - عمل بر این روایت نمیکرد .

### پنجم :

پنجم : آنکه اگر خلافت مآب به این روایت متمسک میشد ، و تمسک به آن وجهی از صحت میداشت ، فرزند ارجمند خلافت مآب که ائمه سنیه عدم خفای امری از امور جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و امور اصحاب آن حضرت بر او ثابت میکنند - کما ظهر فیما سبق (۳) - چگونه مخالفت والد ماجد خود آغاز مینهاد ، و باب عدم مبالات و اعتنا به حکم خلیفه و ترک حسن ظنّ به او میگشاد ؟ ! و این معنا از ما سبق ظاهر است .

و خود صاحب "دراسات" به تأکید و تشیید و اهتمام این را بعد این عبارت به فاصله یسیره ثابت < ۱۴۰۸ > ساخته است ، چنانچه گفته :

۱- چنانکه از دراسات اللیب : ۱۰۰ گذشت .

۲- سنن النسائی ۵ / ۱۵۳ . ولاحظ ما تقدّم عن صحیح مسلم ۴ / ۴۵ - ۴۶ ، مسند احمد ۱ / ۴۹ ، السنن لابن ماجه ۲ / ۹۹۲ ، کنز العمال ۵ / ۱۶۵ .

۳- تقدّم عن تهذیب الأسماء ۱ / ۲۶۱ - ۲۶۲ و غیره .

فإن قلت : قولك فيما سبق : إن علياً رضى الله تعالى عنه [ ( عليه السلام ) ] لم يبال بخلاف عمر وعثمان . . . ، ولم يتوقف بحسن الظنّ إلى عمر . . . في أن له حديثاً لا يدلّ على أن الأذنى في الصحابه لم يتوقف بحسن (١) الظنّ إلى الأعلى ، فإن الكلام بين عمر . . . وعلى ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] كلام في الأمثال ، وهو بخلاف مطلوب الباب من عدم توقفنا بحسن الظنّ في الإمام عند صحه الحديث .

قلنا : ثبت عدم توقف هذا من صغار الصحابه بالنسبه إلى كبارهم ، ففي مسأله متعه الحجّ لم يبال ابن عمر . . . عند صحه الحديث بقول أبيه عمر . . . ، وما توقف بحسن الظنّ إليه ، وكان يفتى بمتعه الحجّ ، وكان الناس يقولون له : تخالف أباك ، فلا يبالى ، ولا ينتهى . . . على ما رواه أبو داود في سننه .

وروى أبو عيسى الترمذى - فى جامعه - عن ابن شهاب : أن سالم بن عبد الله حدّثه : أنه سمع رجلاً من أهل الشام ، وهو يسأل عبد الله بن عمر . . . عن التمتع إلى الحجّ ، فقال عبد الله بن عمر . . . : هى حلال . فقال الشامى : إن أباك قد نهى عنها ؟ ! فقال عبد الله بن عمر . . . : رأيت إن كان أبى نهى عنها وصنعها رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم أمر أبى يتبع أم أمر رسول الله

---

١- فى المصدر : ( يحسن ) .

صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ؟ فقال الرجل : بل أمر رسول الله صلی الله تعالی علیه [ وآله ] وسلم ، فقال : لقد صنعها رسول الله صلی الله تعالی علیه [ وآله ] وسلم . هذا حدیث حسن صحیح (۱) .

پس کمال عجب است از صاحب “دراسات” که حمایت خلافت مآب به ذکر روایت ابو داود و استظهار اظهار خلیفه عنود خواسته ، حال آنکه رد آن به ابلغ وجوه از کلام سابق و لاحق متصل ، و هم بطلانش از افاده سابق و لاحق منفصل او به کمال وضوح ظاهر است ؛ پس این خرافتش محفوف است به فصول عدیده و وجوه سدیده مبطله آن از کلام خودش ، و غریب تر از این کمتر به گوش کسی خورده باشد .

### ششم :

ششم : آنکه اجماع امت بر تجویز تمتع و نفی حرمت و کراهت آن واقع شده ، چنانچه از افاده نووی در “شرح صحیح مسلم” ظاهر است (۲) ، و ابن تیمیه هم در “منهاج” افاده نموده که بر جواز متعه الحج اتفاق ائمه مسلمین واقع است (۳) ؛ پس بطلان این روایت بحمد الله به اجماع اهل اسلام واضح و

۱- [ الف ] درسه ثانیه . [ دراسات اللیب : ۱۰۱ - ۱۰۲ ] .

۲- قال النووی : اعلم أن أحادیث الباب متظاهره علی جواز افراد الحج عن العمره وجواز التمتع والقران ، وقد أجمع العلماء علی جواز الأنواع الثلاثه . ( شرح النووی علی مسلم ۸ / ۱۳۴ ) .

۳- قال ابن تیمیه : أما متعه الحج فمتفق علی جوازا بین أئمه المسلمین . انظر : منهاج السنه ۴ / ۱۸۰ .

متحقق است ، پس اگر خلافت مآب تمسک هم به آن کرده باشد چاره [ ای ] از ثبوت مشاقت و معاندت او خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) را و خروجش از طریقه مؤمنین نیست ، و مورد جمیع تشنیعات ائمه سنییه بر مخالفین اجماع خواهد گردید .

### هفتم :

هفتم : آنکه دیگر اکابر ائمه و اساطین سنییه نیز ردّ بلیغ بر این روایت واهیه کرده اند ، مخالفت آن با کتاب و سنت و اجماع ثابت نموده ، و قدح در اسناد آن هم نموده [ اند ] ، چنانچه علامه عینی در “ عمده القاری ” بعد جواب از روایت منقوله از ابی ذر متضمن اختصاص متعه الحجّ به اصحاب جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) - که در ما بعد - إن شاء الله - منقول خواهد شد - گفته :

فإن قلت : روی أبو داود ، عن سعید بن المسیب : أن رجلا من الصحابه أتى عمر . . . ، فشهد عنده أنه سمع رسول الله ( علیه السلام ) ( صلی الله علیه وآله وسلم ) [ ینهی عن المتعه قبل الحجّ ] .

قلت : أُجیب عن هذا بأنه روایه مخالفه للكتاب والسنة والإجماع ؛ كحديث أبي ذرّ ، بل هو أسوء حالا منه ، فإن فی أسناده مقالا (۱) .

---

۱- [ الف ] شرح حدیث نهی عثمان از متعه از باب التمتع والإقرا . . . إلى آخره ، من كتاب المناسك . [ عمده القاری ۹ / ۱۹۹ ] .

کمال حیرت است که ابو داود در “سنن” خود چنین روایت واهی و فریبه‌واضح - که چندین دلایل کذب و بطلان آن ظاهر است، و خود ائمه سنیہ ناچار مخالفت آن با کتاب < ۱۴۰۹ > و سنت و اجماع ثابت می‌سازند، و قدح در اسناد آن هم میکنند - آورده، اضلال عوام و تخدیع همج اغنام (۱) خواسته، و از مؤاخذہ محققین اعلام و منتقدین فخام، و تشنیعات اکابر عظام نترسیده.

### هشتم :

هشتم : آنکه قدح و جرح اسناد این روایت از تتبع کتب رجال هم ظاهر و واضح است، ابو داود در “سنن” خود - کما علمت - گفته :

حدَّثنا أحمد بن صالح، (نا) عبد الله بن وهب، أخبرني حياه، أخبرني أبو عيسى الخراساني، عن عبد الله بن القاسم، عن سعيد بن المسيب أن رجلا من أصحاب النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أتى عمر الخطاب . . . ، فشهد عنده أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في مرضه الذي قبض فيه ينهى عن العمره قبل الحج (۲).

و عبد الله بن القاسم - که روایت این خبر از سعید بن المسيب نموده - حسب تصریح ابن قطان مجهول است، چنانچه علامه ابن حجر عسقلانی در

۱- توضیح آن قبلا گذشت .

۲- سنن ابوداود ۱ / ۴۰۳ .

“تهذيب التهذيب” به ترجمه عبد الله بن القاسم التيمي البصري مولى ابى بكر گفته :

قال ابن القطان : مجهول (۱).

و ایراد ابن حبان او را در ثقات لایق اعتنا و التفات نمیتواند شد ، چه قدح و جرح خود ابن حبان قبل از این دریافتی (۲).

و ابو عیسی خراسانی هم - که از ابن القاسم روایت کرده - حسب تصریح ابن قطان حالش شناخته نمیشود ، چنانچه در “میزان الاعتدال” مسطور است :

أبو عيسى الخراساني ، عن الضحاک مرسلًا : نهى أن يخرج يوم العيد بسلاح .

قال ابن القطان : لا يعرف حاله .

قلت : ذا ثقه ، روى عنه حياه بن شريح ، وسعيد بن أبى أيوب ، وابن لهيعة ، وجماعه ; سكن مصر ، ووثقه ابن حبان (۳).

و چون قدح و جرح و ناصبیت ابن حبان - که پناه به خدا قدح در امام رضا ( علیه السلام ) نموده !! کما فى المیزان و غیره - ظاهر است ، لهذا توثیق او لایق اعتنا نیست .

---

۱- تهذيب التهذيب ۵ / ۳۱۴ .

۲- اشاره است به ردیه های مؤلف ( رحمه الله ) بر ابواب قبلى “تحفه اثناعشریه” .

۳- [ الف ] باب الكنى . [ ميزان الاعتدال ۴ / ۵۶۰ ] .

ذهبی در “میزان” به ترجمه امام علی بن موسی بن جعفر (علیه السلام) گفته :

قال أبو الحسن الدارقطنی : ( أنا ) ابن حبان - فی کتابه - قال : علی بن موسی الرضا [ ( علیه السلام ) ] یروی عن أبیه عجائب ، یهم ویخطئ ! (۱) و نیز ابن حبان در کتاب “تاریخ الثقات” به ترجمه امام جعفر صادق (علیه السلام) گفته :

یحتمج بروایته ما کان من غیر روایه أولاده عنه ؛ لأن من حدیث ولده عنه منا کثیر کثیره ، وإنما مَرَض القول فیهِ من مَرَض من أئمتنا لما روی فی حدیثه من روایه أولاده (۲).

و ابن وهب را که راوی این خبر از حیاه است ، ابن عدی در ضعفا و مقدوحین وارد ساخته ، و ابن معین تضعیف او نموده ، در “میزان الاعتدال” مسطور است :

عبد الله بن وهب بن مسلم ، أبو محمد المصری ، أحد الأثبات والأئمه الأعلام ، وصاحب التصانیف ، تناكد ابن عدی بإیراده فی الكامل .

عباس ، عن یحیی : سمع ابن وهب یقول لسفیان : یا أبا محمد ! الذی عرض علیک أمس فلان أجزها لی . قال : نعم . قلت : هذا

---

۱- میزان الاعتدال ۳ / ۱۵۸ .

۲- الثقات ۶ / ۱۳۱ - ۱۳۲ .

مذهب الجماعه ، وإن كان على عبد الله فيه عتب ، فإن عينه شريكه فيه .

ابن عدی : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ الْمُخْرَمِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ سَفِيَّانَ - وَعِنْدَهُ ابْنُ مَعِينٍ - فَجَاءَ ابْنُ وَهْبٍ بِجُزْءٍ ، فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ! أُحَدِّثُ مَا فِيهِ عَنْكَ ؟ فَقَالَ لَهُ : يَا شَيْخُ ! هَذَا وَالرَّيْحُ بِمَنْزِلِهِ ، ادْفَعْ الْجُزْءَ إِلَيْهِ حَتَّى يَنْظُرَ فِي حَدِيثِهِ .

ابن الدورقي : سمعت ابن معين يقول : ابن وهب ليس بذاك ، وفي ابن جريح كان يستصغر (۱) .

### نهم :

نهم : آنکه استظهار اظهار عمر بن الخطاب این روایت را دلیل کمال اغفال و اهمال است و کذب ، هرگز ابن الخطاب این روایت را ظاهر نکرده ، بلکه هرگاه جناب < ۱۴۱۰ > امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) مؤاخذه ابن الخطاب به نهی از متعه الحج نمود ، چاره [ ای ] جز انکار و فرار نیافت ، و عذر اراده عدم خلو بیت به میان آورده ، چنانچه سابقاً دانستی که در “ کنز العمال ” (۲) به روایت بیهقی مسطور است که جناب علی بن ابیطالب ( علیه السلام ) به عمر گفت که : آیا نهی کردی از متعه ؟ گفت عمر که : نه و من اراده کردم زیارت بیت را (۳) .

۱- میزان الاعتدال ۲ / ۵۲۲ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( است ) آمده است .

۳- کنز العمال ۵ / ۱۶۵ .



## دهم :

دهم : آنکه استظهار اظهار به ثالث ثلاثه این خبر را در مناظره يعسوب الاولين والآخرين حضرت اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) نمودن ، نیز داد جسارت و تطريق افترا و بهتان دادن است ، بلکه ثالث هم مثل ثانی وقت مؤاخذه جناب اميرالمؤمنين ( عليه السلام ) طريق فرار سپرده ، مزيد حيا را کار فرموده ، و هرگز تشبث به این روایت واهی یا مثل آن ننموده ، چنانچه ولی الله در “ازاله الخفاء” گفته :

وأخرج أحمد ، عن عبد الله بن الزبير ، قال : والله أنا لمع عثمان بالجحفه - ومعه رهط من أهل الشام ، فيهم حبيب بن مسلمة الفهري - إذ قال عثمان - وذكر له التمتع بالعمرة إلى الحج - : إن أتم الحج والعمرة أن لا يكونا في أشهر الحج ، فلو أخرتم هذه العمرة حتى تزوروا هذا البيت زورتين كان أفضل ، فإن الله قد وسع في الخير . .

و [ كان ] (۱) على بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] ببطن الوادي يعلف بغيراً له ، فبلغه الذي قال عثمان ، فأقبل حتى وقف على عثمان ، فقال : « أعمدت إلى سنة سنّها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ورخصه رخص الله بها للعباد في كتابه ! تضيق عليهم فيها ، وتنهي عنها ، وقد كانت لذي الحاجه ولنائي الدار . . ثم أهل بحجّه وعمره معاً ؟ ! » .

فأقبل عثمان على الناس ، فقال : وهل نهيتُ عنها ؟ ! إني لم أنه عنها ، إنما كان رأياً أشرت به ، فمن شاء أخذ به ومن شاء تركه (۱).

### یازدهم :

یازدهم : آنکه روایت امام اعظم متضمن منع عمر از تمتع - که سابق گذشت - صریح است در آنکه منع او از تمتع به محض رأی بود ، چنانچه ابن القیم در " زاد المعاد " بعد نقل آن گفته :

و هذا یبین أن هذا من عمر رأی رآه (۲).

و حاصل این روایت آن است که عمر مردی را در عرفات دید که بوی مسک از او میدمید ، پس عمر از او پرسید که : آیا محرم هستی تو ؟ گفت آن مرد که : آری ، پس عمر گفت که : نیست هیئت تو هیئت محرم ، جز این نیست که محرم ، پراکنده حال ، غبار آلوده ، بد بو می باشد ، گفت آن مرد که : به درستی که من قدوم کردم (۳) به حالی که تمتع بودم ، و بود با من اهل من ، و جز این نیست که احرام کردم امروز ، پس گفت عمر نزد این ماجرا که : تمتع مکنید در این ایام . . . الی آخره (۴).

۱- ازاله الخفاء ۲ / ۲۴۵ .

۲- زادالمعاد ۵ / ۲۷۰ - ۲۷۱ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( من ) آمده است .

۴- جامع المسانید ابوحنیفه ۱ / ۵۴۰ - ۵۴۱ .

**دوازدهم :**

دوازدهم : آنکه از روایت امام احمد بن حنبل - که ولی الله در عبارت سابقه " قره العینین " (۱) نقل کرده - صاف ظاهر است که خلافت مآب اعتراف کرده به آنکه : متعه الحجّ سنت حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) است ، پس اگر روایت منع جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به خلافت مآب میرسید - چنانچه خیر خواهان بافته اند - چگونه حضرتش اعتراف میکرد به آنکه متعه الحجّ سنت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) است ؟ ! چه ظاهر است که امری که به نصّ جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ممنوع گردید ، آن را سنت آن حضرت نتوان گفت ، پس اثبات این روایت نمودن در حقیقت تکذیب و تجهیل خلافت مآب است .

**سیزدهم :**

سیزدهم : آنکه روایت نسائی - که از آن اعتراف خلافت مآب به بودن متعه الحجّ در کتاب خدا و فعل جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) آن را ظاهر است (۲) - نیز ردّ این روایت ، و ابطال استظهار اظهار خلافت مآب آن را مینماید چه امری که جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) از آن منع فرموده باشد ، اثبات آن در کتاب خدا و فعل حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) < ۱۴۱۱ > آن را نمودن ، و از ذکر منع آن حضرت آن را سکوت ورزیدن ، کار عاقلی نیست ، وقد سبق فی مبحث متعه

۱- سهو از قلم مبارک مؤلف ( رحمه الله ) یا نساخ است ، روایت صفحه قبل از " ازاله الخفاء " گذشت .

۲- سنن نسائی ۵ / ۱۵۳ .

النساء ما يفيد هناك (۱) فائده عظيمه ، فليتذكر .

### چهاردهم :

چهاردهم : آنکه روایت صبی بن معبد بنا بر استدلال ولی الله - که آن را حمل بر تمتع نموده (۲) - نیز صریح است در آنکه : منع جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) از تمتع نزد خلافت مآب اصلی نداشت ، و الا چگونه امر ممنوع را سنت جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) مینامید ، و مدح صبی به هدایتش به آن و موفق شدنش به آن میکرد ، و تصویب او مینمود ؟!

### پانزدهم :

پانزدهم : ابن تیمیه در "منهاج السنه" به جواب علامه حلی - طاب ثراه - که ذکر تحریم عمر متعین را نموده - گفته :

وما ذكره عن عمر ، فجوابه أن يقال :

أولاً : هب أن عمر قال قولاً خالفه فيه غيره من الصحابه والتابعين حتى قال عمران بن حصين : تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ونزل بها كتاب الله ، قال فيها رجل برأيه ما شاء . . أخرجاه في الصحيحين ، فأهل السنه متفقون على أن كل واحد من الناس يؤخذ بقوله ويترك إلا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فإن كان مقصوده الطعن في أهل السنه مطلقاً فهذا لا يرد عليهم ؛ وإن كان مقصوده أن عمر أخطأ في

۱- كذا والظاهر : ( هنا ) .

۲- قره العينين : ۲۱۱ .

مسأله فهم لا ينزعون عن الإقرار على الخطأ إلا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وعمر بن الخطاب قد أخطأ ، وعلى . . . [ ( عليه السلام ) ] . . ! قد أخطأ ، وقد جمع العلماء مسائل الفقه التي ضَعَفُوا فيها قول أحدهما ، فوجد الضعيف في أقوال علي [ ( عليه السلام ) ] أكثر ! مثل فتواه بأن المتوفى عنها زوجها تعتدُّ أبعَد (١) الأجلين مع أن سنه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم الثابتة عنه الموافقة لكتاب الله تقتضى أنها تحلّ بوضع الحمل ، وبذلك أفتى عمر وابن مسعود ، ومثل فتواه بأن المفوضه يسقط مهرها بالموت ، وقد أفتى ابن مسعود وغيره أن لها المهر ، مهر نسائها - كما رواه الأشجعيون عن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في بروع بنت واشق - ، وقد وجد من أقوال علي [ ( عليه السلام ) ] المتناقضه (٢) في مسائل الطلاق ، وأمُّ الولد ، والفرائض . . وغير ذلك أكثر ممَّا وجد من أقوال عمر المتناقضه (٣) .

از این عبارت ظاهر است که عمران بن حصین نهی عمر را از تمتّع ناشی از محض رأی ، و مخالف کتاب و سنت میدانست ، و ابن تیمیه هم - با آن همه شدت تعصب - چاره جز تنزیه اهل سنت از تنزیه خلافت مآب از خطا

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( بعد ) آمده است .

٢- در [ الف ] اشتباهاً : ( المتناقضه ) آمده است .

٣- [ الف ] جواب قوله : وكالمتعین اللتین ورد بهما القرآن . . إلى آخره ، من الوجه الخامس من الفصل الثانی . [ منهاج السنه ٤ / ١٨٢ - ١٨٣ ] .

نیافته ، و صراحتاً تصریح به خطای عمر بن الخطاب نموده ، و به مزید ناصیبت بر سر تخطئه جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - که بطلان آن از افادات سابقه ائمه سنیه که از جمله ایشان والد مخاطب و خود مخاطب اند (۱) - ظاهر رسیده است ، و بر این قدر هم اکتفا نکرده ، ادعای وجدان ضعیف در اقوال جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به اکثریت نموده ، و دهانش بسوزد نسبت اقوال متناقضه به آن حضرت زیاده از اقوال متناقضه عمر نموده ، جهل و حقد خود - حسب افاده والد مخاطب و خود مخاطب - ظاهر ساخته ، پس اگر منع جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) از تمتع ثابت میبود ، و خلافت مآب به آن متشبث میشد ، چگونه ابن تیمیه به این مرتبه دست و پاچه میشد که ناچار اعتراف به خطای عمر میکرد؟!!

### شانزدهم :

شانزدهم : آن که نیز ابن تیمیه در “ منهاج ” - به جواب تحریم عمر متعین را - گفته :

و يقال ثانياً : أن عمر . . . لم يحرم متعه الحج ، بل ثبت عنه أن الصبي بن معبد لما قال له : إني أحرمت < ۱۴۱۲ > بالحج والعمرة جميعاً ، فقال له عمر : هدیت لسنه نبیک صلی الله علیه [ وآله ] وسلم . . رواه النسائی وغيره ، وکان عبد الله بن عمر یأمر بالمتعه ، فيقولون

۱- در طعن هشتم ابوبکر و طعن هفتم عمر گذشت .

له : إن أباك نهى عنها ، فيقول : إن أبي لم يُرد ما تقولون ، فإذا ألحوا عليه قال : أمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أحق أن تتبعوا أم عمر ؟! وقد ثبت عن عمر أنه قال : لو حججت لتمتعت . . ولو حججت لتمتعت (۱) .

از این عبارت ظاهر است که حضرت ابن عمر ! امر به متعه الحج میفرمود ، و هرگاه مردم به او میگفتند که : به درستی که پدر تو منع کرده است از آن ، ابن عمر به جوابشان میگفت : به درستی که پدر من اراده نکرده آنچه میگویید شما ؛ پس اگر خلافت مآب در نهی خود از متعه الحج متمسک به نهی نبوی بوده ، و این روایت را ظاهر کرده ، چرا ابن تیمیه بر بی چاره ابن عمر نفی نهی متعه الحج از والد ماجد خود بافته ، و به تحریف روایت منقوله از او پرداخته ؟! (۲) و روایت ( لو حججت لتمتعت . . ) إلى آخره - که ابن تیمیه آن را از عمر ثابت دانسته ، و دلالت تمام بر شغف و وله آن عالی مقام به تمتع دارد - نیز برای ابطال متمسک خلافت مآب به روایت منع تمتع کافی است .

۱- [ الف ] نشان سابق . [ منهاج السنه ۴ / ۱۸۴ ] .

۲- غرض از تحریف این است که تعبیر ( فيقول : إن أبي لم يُرد ما تقولون ، فإذا ألحوا عليه . . ) در مصادر عامه نیست ، و این زیاده از تحریفات ابن تیمیه و امثال اوست .

## هفدهم :

هفدهم : آنکه تقریراتی که اهل سنت در تکذیب نصّ بر خلافت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - به لئ (۱) آلسنه (۲) - آغاز مینهند ، در اینجا در تکذیب این روایت واهیه بالاولی جاری است ؛ چه خلیفه اول و اتباع و اشیاع او این حدیث را دریافتند (۳) که در زمان او فسخ حج و ارتکاب تمتّع جایز بود ، و در صدر خلافت عمر هم این معنا جایز مانده ، و هرگاه عمر نهی از آن کرد باز هم تشبث به این روایت نمود ، و اظهار آن نکرد ، و نه خلیفه ثالث تمسک به آن در مناظره جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نمود ، و نه کسی دیگر از هواخواهان و جان نثاران آن را بر زبان آورد ، پس در بطلان و کذب این روایت ربیبی نماند .

و تقریر علامه نووی - که در نفی نصّ بر زبان آورده و سابقاً گذشته (۴) - به یاد باید آورد ، و از تشبث به این روایت شرم باید کرد .

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( یلی ) آمده است .

۲- نقل ابن منظور عن ابن سیده : اللی : الجدل والثنی . . . وقال : وألوی بالكلام : خالف به عن جهة . . . ولویت عنه الخبر : أخبرته به علی غیر وجهه . راجع : لسان العرب ۱۵ / ۲۶۲ - ۲۶۴ . وقال الشيخ الطوسی ( رحمه الله ) : - فی تفسیر قوله تعالی - : ( يَلُوونَ أَلْسِنَتَهُمْ ) ( سوره آل عمران (۳) : ۷۸ ) : قيل لتحريف الكلام بقلبه عن وجهه : لئ اللسان به ؛ لأنه فتلّه عن جهة . انظر : التبيان ۲ / ۵۰۸ - ۵۰۹ .

۳- در [ الف ] ( ندريافتند ) آمده است که اصلاح شد .

۴- اشاره است به کتاب " برهان السعاده " از مؤلف ( رحمه الله ) ، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مقدمه تحقیق .



بالجمله ؛ هر چند ابوداود و اسلافش به ایراد این روایت ، و همچنین صاحب “دراسات” به ذکر آن و تشبث به آن حمایت خلافت مآب خواسته اند ، لکن در حقیقت جمیع استبعادات و استغرابات ائمه سنیه در مخالفت اول و ثانی و اشیا‌عشان با نصوص خلافت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) باطل ساخته ؛ چه هرگاه خلیفه ثانی حج تمتع را - که آن حضرت قریب وفات خود به ارشادات مکرّره و تصریحات مؤکده ثابت فرموده ، و آن حضرت به حدی اهتمام در آن فرموده که به سبب تأمل در بجا آوری غضب نمود ، و تقریر عایشه بر دعا به دخول نار در حق متردّدین و تارکین تمتع کرد تا آنکه همه صحابه - که سیاق هدی نکرده بودند - تمتع را بجا آوردند - به سبب شهادت یک صحابی باطل سازد ، و به چنین روایت واهی مکتوبه اعتنا نماید ؛ پس اگر خلافت مآب با وصف ثبوت خلافت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کتاب و ظهور آن از ارشادات و تأکیدات مکرّره جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) ابطال آن به حیلۀ روایت بعض اتباع و اشیاع خود خلاف آن را یا سماع خود مضاف آن [ را ] نموده باشد (۱) ، چه عجب است !

### هجدهم :

هجدهم : آنکه سابقاً دانستی که ابن الهمام خبر قطع جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) هر دو دست و هر دو پای سارقی را و قتل او - به عدم اطلاع جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابن عباس و عمر - ردّ کرده ، و استدلال به آن

---

۱- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( کرده باشد ) نیز اضافه شده است .

بر بطلان و کذبش نموده (۱)؛ و چون مخالفت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابن عباس این روایت را ظاهر است، و خلافت مآب هم خود <۱۴۱۳> آن را از آن حضرت نشنیده، پس حسب تقریر ابن الهمام کذب و بطلان آن ظاهر و واضح باشد.

و نبذی دیگر از دلائل دالّه بر بطلان روایات تحریم متعه النساء - که سابق از این گذشته - نیز در این مقام جاری است، کما لا یخفی علی من أمعن النظر فیها.

### نوزدهم:

نوزدهم: آنکه اگر این حدیث اصلی میداشت، و خلافت مآب بر آن مطلع بوده، لابد حکم خلافت مآب به تحریم فسخ حج مستند به نصّ میبود، و حال آنکه بطلان آن و ناشی بودنش از رأی محض به وجوه عدیده - که در ما بعد مذکور میشود - ظاهر و واضح است، و از مباحث سابقه هم بطلان تحریم فسخ لائح است.

### بیستم:

بیستم: آنکه مضمون این روایت آن است که: جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) در مرض وفات نهی از عمره قبل حج فرموده، پس حیرت است که چگونه خلافت مآب این نهی منسوب را به آن حضرت در حال مرض به سمع اصغاشنید، و به سبب آن مرتکب ابطال حکم کتاب و سنت گردید، حال آنکه

---

۱- در طعن پانزدهم ابوبکر از فتح القدير ۵ / ۳۹۶ - ۳۹۷ گذشت.

خودش وقتی که بالمشافهه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) امر به احضار قرطاس و دوات فرمود، نسبت هجر به آن حضرت نموده، (وحسبنا کتاب الله) بر زبان آورد، هرگاه به زعم باطل خلافت مآب در حال مرض - العیاذ بالله - خلاف حق از آن (۱) حضرت جایز الصدور باشد تا آنکه نسبت هذیان به آن حضرت نماید، و سر از امثال امر شفاهی آن حضرت تابد، و کتاب خدا را کافی داند، این نهی در حال مرض اگر قطعاً هم ثابت میبود، چه جا که نقل یک کس ذکر کرده اند و بس، و نیز مخالف کتاب هم نمیبود، چه جا که مخالف آن است حسب افاده خود خلافت مآب لایق اعتنا نمیبود، و کلمه: (حسبنا کتاب الله) برای رد آن - موافق ارشاد خلافت مآب - کافی بود چه جا که سنت هم رد آن نماید، و ارشادات جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) و صحابه و تابعین و اجماع مسلمین رد آن نماید.

و مخاطب راسخ العقیده نیز به تقلید مقتدای دهن دریده خود، تجویز هجر و اختلاط بر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نموده است، و از غایت جسارت و خسارت حرفهای یاوه در ماسبق بر زبان آورده، چنانچه به جواب طعن قرطاس گفته:

و چون در این قصه به وجوه بسیار از جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خلاف عادت به ظهور رسید - چنانچه سابق به تفصیل نوشته شد - اگر بعضی حاضرین را

---

۱- در [ الف ] اشتهاً: (آن) تکرار شده است.

توهم پیدا شده باشد که مبادا از جنس اختلاط کلام است که در این قسم امراض رو میدهد ، بعید نیست ، و محل طعن و تشنیع نمیتواند شد ، علی الخصوص که شدت درد سر و التهاب حمی در آن وقت بر آن جناب زور کرده بود ، و از روایت دیگر صریح این معنا و این استبعاد معلوم میشود که گفتند : ما شأنه .. أهجر ؟! استفهموه .. إلى آخره (۱).

هرگاه نزد مخاطب در حال مرض صدور اختلاط کلام از جناب سرور انام - صلی الله علیه وآله الکرام - العیاذ بالله جایز باشد ، پس اگر بالفرض این روایت ثابت هم باشد - حسب افاده مخاطب - قابل اعتماد نخواهد بود .

و علامه ابن کثیر شامی هم در اسناد این روایت قدح نموده ، و روایت استشهاد معاویه را بر نهی قرآن بین الحج والعمره به بسط تمام رد کرده و دلیلی که برای ابطال آن آورده به اندک تغییر در ابطال این روایت هم جاری است ، چنانچه در " تاریخ " خود بعد ذکر روایت ابي شیخ هنائی - که ابن القیم هم در " زاد المعاد " مبالغه در رد آن نموده - میفرماید :

ويستغرب منه روايه معاويه . . . النهي عن الجمع بين الحج والعمره ، ولعلّ أصل الحديث النهي عن المتعه ، فاعتقد الراوي أنها متعه الحج ، وإنما هي متعه النساء ، ولم يكن عند أولئك الصحابه < ۱۴۱۴ > روايه في النهي عنها ؛ أو لعلّ النهي عن

الاقران فى التمر - كما فى حديث ابن عمر - فاعتقد بعض الرواه أن المراد القرآن فى الحجّ ، وليس كذلك ؛ أو لعلّ معاويه . . . إنّما قال : أتعلمون أنه نُهى عن . . . كذا ؟ فبناه لما لم يُسمّ فاعله ، فصرّح الراوى بالرفع إلى النبىّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ووهمّ فى ذلك .

فأمّا الذى كان ينهى عن متعه الحجّ إنّما هو عمر بن الخطاب . . . ، ولم يكن نهيه ذلك على وجه التحريم ولا الحتم - كما قدّمنا - وإنّما كان ينهى عنها ليفرد [ عن ] (١) الحجّ [ بسفر آخر ليكثر زياره البيت ، وقد كان الصحابه . . . يهابونه كثيراً فلا يتجاسرون ] (٢) على مخالفته غالباً ، وكان ابنه عبد الله يخالفه ، فيقال له : إن أباك كان ينهى عنها . . . فيقول : لقد خشيت أن يقع عليكم حجاره من السماء ، قد فعلها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، أفسنّه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم تُتبع أو سنّه عمر بن الخطاب ؟ ! (٣) وكذلك كان عثمان بن عفان ينهى عنها ، وخالفه على بن أبى طالب [ ( عليه السلام ) ] ، كما تقدم ، وقال : « لا أدع سنه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لقول أحد من الناس » .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [ الف ] ف [ فايده : ] قال ابن عمر لمن تمسك بفعل أبيه : خشيت أن يقع عليكم حجاره من السماء .

وقال عمران بن حصين : تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ثم لم ينزل قرآن يحرمه ، ولم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم [ (١) حتى مات . أخرجاه في الصحيحين .

وفي صحيح مسلم - عن سعد - : أنه أنكر على معاوية [ إنكاره المتعه ، وقال : قد فعلناها مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وهذا يومئذ كافر بالعرش . . . يعني معاوية [ (٢) أنه كان - حين فعلوها مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - كافراً بمكة يومئذ .

قلت : وقد تقدم أنه عليه [ وآله ] السلام حججاً قارناً - بما ذكرناه من الأحاديث الواردة في ذلك - ، ولم يكن بين حججه الوداع وبين وفاه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إلا أحد وثمانون يوماً ، وقد شهد الحج ما ينيف عن أربعين ألف صحابي قولاً منه وفعلاً ، فلو كان قد نهى عن القرآن في الحج الذي شهد فيه الناس ، لم ينفرد به واحد من الصحابه ويردّه عليه جماعه منهم - من سمع ومن لم يسمع - فهذا كله مما يدلّ على أن هذا هكذا ، ليس محفوظاً عن معاوية . . . والله أعلم .

١- در [ الف ] اشتباهاً قسمت : ( ثم لم ينزل قرآن يحرمه ، ولم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ) تكرر شده است .

٢- الزيادة من المصدر .

وقال أبو داود : حدّثنا أحمد بن صالح ، حدّثنا ابن وهب ، أخبرني حياه ، أخبرني أبو عيسى الخراساني ، عن عبد الله بن القاسم الخراساني ، عن سعيد بن المسيب : أن رجلا من أصحاب النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أتى عمر بن الخطاب ، فشهد أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - في مرضه الذي قبض فيه - ينهى عن العمره قبل الحجّ .

وهذا إسناد لا يخلو عن نظر .

ثمّ إن كان هذا الصحابي هو معاوية ، فقد تقدّم الكلام على ذلك ، ولكن في هذا النهي عن المتعه لا القرآن وإن كان غيره فهو مشكل في الجملة ، لكن لا على القرآن ، والله أعلم (١) .

و ابن كثير از اكابر ائمه و اعاضم اساطين ايشان است ، چنانچه شرف الدين ابوبكر بن الشيخ شمس الدين محمد بن قاضي شهبه الأسدی الشافعی در “طبقات شافعيه” گفته :

إسماعيل بن عمر بن كثير بن ضوء بن ورع القرشي البصري دمشقي ، مولده سنة إحدى وسبع مائه ، وتفقه على الشيخين : برهان الدين الفزاري ، وكمال الدين بن قاضي شهبه ، ثم صاهر الحافظ أبا الحجاج المزني ، ولازمه ، وأخذ عنه ، وأقبل على علم

١- [ الف ] مقام حجه الوداع . [ البدايه والنهايه ٥ / ١٥٩ - ١٦٠ ] .

الحديث ، وأخذ الكثير عن ابن تيميه ، وقرأ الأصول على الإصفيهاني وسمع الكثير ، وأقبل على حفظ المتون ، ومعرفة الأسانيد ، والعلل ، والرجال ، والتاريخ حتى برع في ذلك وهو شاب ، وصنّف في < ١٤١٥ > صغره كتاب الأحكام على أبواب التنبيه ، ووقف عليه عليه شيخه برهان الدين وأعجبه ، وصنّف التاريخ المسمّى ب : البدايه والنهايه ، والتفسير ، وصنّف كتاباً في جمع المسانيد العشره ، واختصر تهذيب الكمال ، وأضاف إليه ما تأخر في الميزان سمّاه : التكميل وطبقات الشافعيه ، ورّبه على الطبقات ، لكنّه ذكر فيه خلائق ممّن لا- حاجه لطلبه العلم إلى معرفه أحوالهم ، فلذلك جمعنا هذا الكتاب ، وخرّج الأحاديث الواقعه في مختصر ابن الحاجب ، وكتب رفيقه الشيخ تقي الدين ابن رافع لنفسه منه نسخه ، وله سيره صغيره ، وشرع في أحكام كثيره حافله ، كتب منها مجلدات إلى الحجّ ، وشرح قطعه من البخارى ، وقطعه من التنبيه ، وولى مشيخه أمّ الصالح بعد موت الذهبي ، وبعد موت السبكي ولى مشيخه دار الحديث الأشرفيه مدّه يسيره ، ثم أخذت منه .

ذكره شيخه الذهبي في المعجم المختص ، وقال : فقيه متفّن ، ومحدّث متقن ، ومفسّر ، فقال : وله تصانيف مفيده .

وقال تلميذه الحافظ شهاب الدين بن حجي : كان أحفظ من



أدر كناه لمتون الأحاديث ، وأعرفهم بجرحها ورجالها ، وصحيحها وسقيمها ، وكان أقرانه وشيوخه يعترفون له بذلك ، وكان يستحضر شيئاً كثيراً من التفسير والتاريخ ، قليل النسيان ، وكان فقيهاً جيّد الفهم ، صحيح الذهن ، يستحضر شيئاً كثيراً ، ويحفظ التنبه إلى آخر وقت ، ويشارك في العربية مشاركه جيده ، ونظم الشعر ، وما أعرف إنني اجتمعت به - مع كثره ترددي إليه - إلا وقد أفدت منه ، وقال غير الشيخ : كانت له خصوصيه بابن تيميه ، ومناضله عنه ، واتباع له في كثير من آرائه ، وكان يفتي برأيه في مسأله الطلاق ، وامتنح بسبب ذلك وأوذى ، توفي في شعبان سنه أربع وسبعين وسبع مائه ( ٧٧٤ ) ، ودفن بمقبره الصوفيه عند شيخه ابن تيميه (١) .

و ابن روزبهان به سبب غايت عجز و اضطرار و نهايت عدم ممارست به كتب آثار ، و اخبار جائى كه علامه حلّى در مطاعن عمر ذكر منع او متعه الحجّ را فرموده ؛ چون كه علامه حلّى - طاب ثراه - به رعايت اختصار - اعتماداً على غايه الاشتهار ، ولما سيدكره بعد ذلك من الأخبار - سند اين منع وارد نفرموده ، ميدان [ را ] خالى ديده ، بى محابا زبان به منع صحت روايت منع عمر متعه الحجّ را گشوده ، چنانچه گفته :

١- [ الف ] صفحه : ٩٠ / ١٣١ والطبقه السادسه والعشرون . [ طبقات الشافعيه ٣ / ٨٥ ] .

أقول : متعه الحجّ جوّزها العلماء وذهبوا إليه ، ولم يتقرّر المنع ، ولم يصحّ منه روايه في منعها ، وإن صحّ فيمكن أن يكون سمع من رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم شيئاً ، والمسائل المختلف فيها لا اعتراض فيها على المجتهدين . (۱) انتهى .

و هر چند بطلان انكار ابن روزبهان منع عمر متعه الحجّ را از افادات سابقه ائمه سنيه و از همين عبارت ابن كثير - كه آنفاً مذکور [ شد ] - در كمال ظهور است ، لكن بحمد الله كذب اين انكار و بطلان آن از افاده خود ابن روزبهان ظاهر است ؛ زیرا كه بعد اين مقام نیز علامه حلی - طاب ثراه - در مطاعن ، منع عمر متعه الحجّ را از جمع بين الصحيحين نقل فرموده ، ابن روزبهان ابواب فرار مسدود دیده ، تاب انكار نیافته ، ناچار اعتراف به آن ساخته چنانچه گفته :

ثم ما ذكر في متعه الحجّ فقد ذكر نهى عمر عنه ، وأنه نهى عن المتعه ؛ لأن للإمام المجتهد أن يختار طريقاً من الطرق المتعدده التي جوّزها الشريعة ، والحجّ ينعقد بثلاث طرق : بالإفراد ، والقران ، والتمتع ، < ۱۴۱۶ > فكان لعمر أن يختار القران والإفراد ، وينهى عن المتعه لمصلحه رأها ، وهذا لا ينافي كونه جائزاً ، فإن المباح قد يصير منهياً عنه ؛ لتضمنه أمراً مكروهاً ، وللإمام النهى عنه ، وأيضاً يحتمل أن عمر سمع من رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم شيئاً

فی المتعه ، فعمل بما سمع هو بنفسه ؛ لأن الدلیل عنده یقینی ، فأمثال هذا لا یعدّ من الكبائر ، كما عدّه هذا الرجل ، وأساء الأدب (۱) .

و تشبث ابن روزبهان در هر دو مقام به امکان سماع عمر چیزی را درباره متعه الحجّ خرافتی بیش نیست ؛ زیرا که مجرد مخالفت امور ثابتّه و مشاقّ احکام شرعیّه از هر کسی که صادر شود ، مستلزم طعن و تشنیع است ، و مجرد احتمال سماع خلاف آن باعث سقوط طعن نمیتواند شد ، و الاً ملاحظه و زنادقه را مژده ظفر باد !

و حق آن است که هیچ محصّیّلی و متدینی که ادنی بهره [ ای ] از تأمل و حمیت اسلام داشته باشد ، این حرف واهی بر زبان نمیتواند آورد که آن در حقیقت ابطال دین است .

و دلائل بطلان نهی از متعه الحجّ سابقاً و لاحقاً مکرراً بیان شده ، و در حقیقت ادعای سماع عمر نهی متعه الحجّ را تکذیب خود جنابش است که خودش متعه الحجّ را سنت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) دانسته ، و اثبات آن در کتاب و سنت نموده (۲) .

و آنچه گفته که : ( والمسائل المختلف فیها .. إلى آخره . ) از غرائب هفوات و عجائب ترهات است ؛ زیرا که اجماع قطعی بر جواز متعه الحجّ ثابت است ، آن را از مسائل مختلف فیها قرار دادن تلیسی بیش نیست .

۱- احقاق الحق : ۲۸۸ - ۲۸۹ .

۲- سنن نسائی ۵ / ۱۵۳ .

و اگر [ از ] غرض این اختلاف ، اختلاف خود آن معدن اعتساف است ، پس شناخت این تشبث زیاده تر واضح است که دفع شناخت خلاف عمر به خلاف خودش معنایی ندارد .

و اگر غرض از آن ، اختلاف کسی دیگر است ، پس اگر آن کس از اتباع عمری است ، مثل : عثمان و غیر او ، پس ظاهر است که این اختلاف دافع طعن از عمر نمیتواند شد ، و ثبوت اجماع کافه علمای سنیه بر جواز متعه الحج برای تضلیل مانعین کافی است .

و اگر بالفرض بعضی علمای سنیه هم تقلید ائمه نار میکردند ، ثبوت جواز از روایات متفق علیها برای طعن کافی بود .

و جواب حمل نهی عمر بر نهی تنزیهی سابقاً ظاهر شد .

و عجب است که ابن روزبهان به مجرد امکان سماع عمر تشبث نموده ، و خود را از رمی السهام فی الظلام معذور داشته ، و به این روایت (۱) - که اسلافش برای همین روز سیاه بافته (۲) و ساخته اند - تمسک نکرده ! شاید از تمسک به آن به سبب ظهور کذبش استحیا نموده یا آنکه به سبب مزید عجز و قصور باع بر افترای اسلاف خود هم اطلاع به هم نرسانیده ، و الا حیا را در

۱- اشاره به روایتی است که از سنن ابوداود ۱ / ۴۰۳ گذشت ، و ابن کثیر نیز در آخر کلامش آن را تضعیف نمود : عن سعید بن المسیب : أن رجلاً . . . أتى عمر ، فشهد أنه سمع رسول الله [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] - فی مرضه الذی قبض فیہ - ینهی عن العمره قبل الحج .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( باخته ) آمده است .

جناب او باری نیست، اگر بر این روایت واهیه مطلع میشد آن را علق نفیس و عمدۀ حیل خلاص پنداشته، تمسک به آن میکرد.

اما آنچه گفته: آری آن حضرت صلی الله علیه [ و آله ] وسلم این فسخ از اصحاب خود بنا بر مصحلتی گناینده بود، و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود... الی آخر.

پس: مخدوش است به چند وجه:

### وجوه خدشه در تعلیل حکم فسخ به مصلحت دفع رسم جاهلیت

#### اول:

اول: آنکه تعلیل حکم فسخ به مصلحت دفع رسم جاهلیت به روایتی معتمد و خبری معتبر از طریق اهل حق به اثبات باید رسانید، و بعد آن تمسک به آن باید کرد.

#### دوم:

دوم: آنکه تعلیل این حکم به این مصلحت از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) در کتب اهل سنت هم ثابت نیست چه جا که روایات اهل حق<sup>۱</sup> و هرگاه تعلیل حکم فسخ حج از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) منقول نباشد، و حکم به فسخ حج از آن حضرت محقق و ثابت، قطعاً و حتماً مقتضای < ۱۴۱۷ > ارشاد خود خلافت مآب آن است (۱) که عمل بر آن کنند، و تسلیم آن نمایند گو حکمت آن مجهول و غیر معلوم و مصلحت آن مخفی بر ارباب فهوم باشد.

علامه ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث عمر ( أنه جاء إلى الحجر

---

۱- قسمت: ( آن است ) در حاشیه [ الف ] به عنوان تصحیح آمده است.

الأَسود ، فقَبَله فقال : إني لأَعلم أنك حجر لا- تضرّ ولا- تنفع ، ولولا أني رأيت النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يقبلك ما قبَلتكَ ( گفته :

وفي قول عمر هذا التسليم للشارع في أمور الدين ، وحسن الاتباع في ما لم يكشف عن معانيها ، وهو قاعده عظيمه في اتباع النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في ما يفعله ولو لم يعلم الحكمه فيه (۱).

و علامه عيني در شرح اين حديث گفته :

قال الخطابي : في الحديث من الفقه : إن متابعه أفعال النبيّ عليه [ وآله ] السلام واجبه ، وإن لم يوقف فيها على علل معلومه وأسباب معقوله ، وإن أعيانها حجّه على من بلغته وإن لم يفقه معانيها (۲).

### سوم :

سوم : آنکه تعليل امر به فسخ حج به مخالفت مشرکين و دفع رسم جاهليت [ را ] از قول ابن عباس مستفاد ميدانند ، و همين روايت ابن عباس را غايه ما في الباب و اقواى اسباب تخصيص فسخ حج به اصحاب ميانگارند تا آنکه از ثبوت حديث بلال بن الحارث نااميد شده - بعد دست

۱- [ الف ] باب ما ذكر في الحجر الأسود من كتاب المناسك . [ فتح الباري ۳ / ۳۷۰ ] .

۲- عمدہ القاری ۹ / ۲۴۰ .

برداری از آن - رو به این روایت می‌آرند ، و آن را صریح در مطلوب می‌پندارند ، چنانچه قسطلانی در “ ارشاد الساری ” بعد ذکر تجویز احمد بن حنبل فسخ حج را ، گفته :

وقال مالك ، والشافعي ، وأبو حنيفة .. وجماهير العلماء من السلف والخلف : هو مختص بهم تلك السنه ، ولا يجوز بعدها ليخالف ما كانت عليه الجاهليه من تحريم العمرة في أشهر الحج .

وفى حديث أبي ذرّ - عند مسلم - : كانت المتعه فى الحج لأصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم خاصه ، يعنى فسخ الحج إلى العمرة .

وعند النسائي : عن الحرث بن بلال ، عن أبيه ، قال : قلت : يا رسول الله ! فسخ الحج لنا خاصه أم للناس عامه ؟ فقال : [ لا ] (۱)

وهذا لا يعارضه حديث سراقه ؛ لأن سبب الأمر بالفسخ ما كان إلا تقرير شرع العمرة فى أشهر الحج ما لم يكن مانع من سوق الهدى ، وذلك أنه كان مستعظماً عندهم حتى كانوا يعدونها فى أشهر الحج من أفجر الفجور ، فكسر سوره ما استحکم فى نفوسهم فى الجاهليه من إنكاره بحملهم على فعله بأنفسهم ، فلو لم يكن حديث

بلال بن الحارث ثابتاً - كما قال الإمام أحمد حيث قال : لا يثبت عندي ، ولا يعرف هذا الرجل - كان حديث ابن عباس : كانوا يرون العمره في أشهر الحج من أفجر الفجور في الأرض . . إلى آخر الحديث ، صريحاً في كون سبب الأمر بالفسخ هو قصد هجر ما ثبت (۱) في نفوسهم في الجاهليه بتقرير الشرع بخلافه (۲) .

و ادعای قسطلانی صراحت حدیث ابن عباس ( كانوا يرون العمره . . إلى آخره ) در این تعلیل از غرائب اباطیل ، و عجائب اقوال ، و طرائف اضالیل است ؛ زیرا که این روایت هرگز صریح در این معنا نیست .

بخاری در “ صحیح “ خود گفته :

حدَّثنا موسى بن إسماعيل ، قال : حدَّثنا وهيب ، قال : حدَّثنا ابن طاووس ، عن أبيه ، عن ابن عباس ، قال : كانوا يرون أن العمره في أشهر الحج من أفجر الفجور في الأرض ، ويجعلون المحرم صفر ، ويقولون : إذا برأ الدبر ، وعفا الأثر ، وانسلخ صفر ، حلت العمره لمن اعتمر .

قدم النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأصحابه صبيحه رابعه مُهلين بالحج ، فأمرهم أن يجعلوها عمره ، فتعاضم ذلك عندهم

۱- في المصدر : ( محو ما استقرّ ) .

۲- [ الف ] باب عمره التنعيم من أبواب العمره . [ ارشاد الساری ۳ / ۲۷۰ ] .



فقالوا : يا رسول الله ! أىّ الحَلِّ ؟ ! قال : حَلِّ كَلِّهِ (۱).

در این روایت هرگز تصریح به این نیست که : ابن عباس حکم فسخ حج < ۱۴۱۸ > را معلّل به دفع رسم جاهلیت کرده باشد ، آری اولاً : ذکر دانستن عمره در اشهر حج از افجر فجور نموده ، و بعد آن ذکر امر آن حضرت به فسخ حج فرموده ، و بیان تعاضم این امر بر اصحاب نموده ، و مجرد این معنا دلالت ندارد بر آنکه سبب این حکم ردّ رسم جاهلیت بود و بس ، بلکه جایز است که غرض ابن عباس از ذکر اعتقاد عمره در اشهر حج افجر فجور - اگر ضمیر ( یرون ) راجع به اهل شرک باشد - آن بوده که : اصحاب نیز مبتلای بلای تقلید ارباب شرک بودند که امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بر ایشان دشوار آمد ، و اگر ضمیر ( یرون ) راجع به خود صحابه است ، پس در این روایت اصلاً دلالت بر این تعلیل نیست ، کما هو ظاهر جداً .

آری ؛ تعلیل اعمار عائشه در ذی الحجه به قطع امر اهل شرک ابوداود و ابن حبان از ابن عباس روایت کرده اند ، چنانچه در سنن ابوداود مذکور است :

( نا ) هناد بن السری ، عن ابن أبی زائده ، ( نا ) ابن جریح ، ومحمد بن إسحاق ، عن عبد الله بن طاووس ، عن أبیه ، عن ابن عباس ، قال : والله ما أعمر رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم عائشه فی ذی الحجه إلا ليقطع بذلك أمر أهل الشرک ، فإن هذا

۱- [ الف ] باب التمتع و الإقران و الإفراد . . . إلى آخره ، من کتاب المناسک . [ صحیح بخاری ۲ / ۱۵۲ ، و قریب به آن ۴ / ۲۳۴ ] .

الحی من قریش ، ومن دان دینهم كانوا يقولون : ( إذا عفا الوبر ، وبرأ الدبر ، ودخل صفر ، فقد حلت عمره لمن اعتمر ) ، فكانوا يحرمون عمره حتى ينسلخ ذو الحجّه والمحرّم (۱) .

و ابن حجر عسقلانی در “ فتح الباری ” در شرح حدیث ابن عباس گفته :

قوله - عن ابن عباس - قال : كانوا یرون - بفتح أوله - أي : یعتقدون ، والمراد أهل الجاهلیه .

ولابن حبان - من طریق أُخری - عن ابن عباس ، قال : والله ما أعمر رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم عائشه فی ذی الحجّه إلاّ لیقطع بذلك أمر أهل الشرك ، فإن هذا الحی من قریش ومن دان (۲) دینهم كانوا يقولون . . فذكر نحوه ، فعرف بهذا تعین القائلین (۳) .

و ظاهر است که مراد از اعمار عائشه حکم آن حضرت است او را به بجا آوردن عمره بعد حج ، پس بنا بر این عمره عائشه که بعد حج بجا آورده ، معلل به این علت باشد نه فسخ حج ، چه عایشه فسخ حج به عمل نیاورده .

ابن القیم در “ زاد المعاد ” گفته :

۱- [ الف ] باب العمره من أبواب الحج . [ سنن ابوداود ۱ / ۴۴۲ ] .

۲- در [ الف ] اشتهاها : ( کان ) آمده است .

۳- فتح الباری ۳ / ۱۳۷ .

فصل ٧؛ فاختلف الناس فى ما أحرمت به عائشه أولاً على قولين :

أحدهما : إنه عمره مفرده ، وهذا هو الصواب ٧؛ لما ذكرنا من الأحاديث . وفى الصحيح عنها : قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فى حجّه الوداع موافين لهلال ذى الحجّه ، فقال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « من أراد منكم أن يهّل بعمره فليهّل ، فلولا- إني أهديتُ ، لأهلتُ بعمره » . قالت : فكان من القوم من أهّل بالعمره ، ومنهم من أهّل بالحجّ . قالت : فكنت أنا ممّن أهّل بعمره .. وذكرت الحديث .

وقوله - فى الحديث - : « دعى العمره ، وأهلى بالحجّ » قاله لها بسرف قريباً من مكه ، وهو صريح فى أن إحرامها كان بعمره .

القول الثانى : إنها أحرمت أولاً بالحجّ ، وكانت مفرده . قال ابن عبد البرّ : روى القاسم بن محمد ، والأسود بن زيد ، وعمره - كلّهم - عن عائشه ما يدلّ على أنها كانت محرمة بحجّ لا بعمره .

منها : حديث عمره عنها : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لا نرى إلا أنه الحجّ .

وحديث الأسود بن يزيد مثله .

وحديث القاسم : لبينا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، قال : وغلطوا عروه فى قوله عنها : كنت فى من أهّل بعمره .

قال إسماعيل بن إسحاق : قد اجتمع بهؤلاء - يعنى الأسود ، والقاسم ، وعمره - على الروايات التى ذكرنا ، فعلمنا < ١٤١٩ > أن الروايات التى رويت عن عروه غلط . قال : ويشبه أن يكون الغلط إنما وقع فيه ؛ لأنه لم يمكنها الطواف بالبيت أن يحلّ بعمره ، كما فعل من لم يسق الهدى ، فأمرها النبىّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن تترك الطواف وتمضى على الحجّ ، فتوهّموا بهذا المعنى أنها كانت معتمره ، وأنها تركت عمرتها فابتدأت الحجّ . . إلى آخره (١) .

و نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” گفته :

قال الإمام أحمد : إنما أمر النبىّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عائشه حين ألحّت عليه ، وقالت : يرجع الناس بنسكين وأرجع بنسك ؟ ! فقال : « يا عبد الرحمن ! أعرها » ، فنظر إلى أو فى الحرم ، فأعرها منه (٢) .

و در “ صحیح بخاری ” در آخر حدیثی منقول از جابر بن عبد الله مذکور است :

وحاضت (٣) عائشه ، فنسكت المناسك كلّها غير أنها لم تطف

١- [ الف ] من فصول هديه فى حجته وعمره . [ زاد المعاد ٢ / ١٧٠ - ١٧١ ] .

٢- [ الف ] فصل ، فلما مرّ بوادى عسفان قال : يا أبا بكر ! .. إلى آخره . [ زاد المعاد ٢ / ١٧٠ ] .

٣- در [ الف ] اشتبهاً : ( خاصت ) آمده است .

بالبیت ، فلما طهرت طافت بالبیت ، قالت : یا رسول الله ! تنطلقون بحجّه وعمره ، وأنطلق بحجّ ؟ ! فأمر عبد الرحمن بن أبی بکر أن یرج معها إلی التّنعیم ، فاعتمرت بعد الحجّ (۱) .

و در “ صحیح مسلم ” مسطور است :

حدّثنا أبو بکر بن أبی شیبّه ، حدّثنا ابن علیّه ، عن ابن عون ، عن إبراهیم ، عن الأسود ، عن أمّ المؤمنین . . . ، وعن القاسم ، عن أمّ المؤمنین . . . قالت : قلت : یا رسول الله [ ص ] ! یرصد الناس بُنسکین وأصدر بنسک واحد ؟ ! قال : « انتظری ، فإذا طهرت فآخرجی إلی التّنعیم ، فأهلّی منه ، ثمّ القینا عند کذا وکذا - قال : أظنّه قال : غدّاً - ولكنها علی قدر نصبک ، أو قال : نفقتک » (۲) .

و بالفرض اگر ابن عباس امر فسخ حج را معلّل به این وجه میساخت ، باز هم تمسک به حدیث ابن عباس در نفی حکم فسخ حج و ادعای دلالت آن بر اختصاص حکم مذکور به زمان خاصّ ، خرافتی غریب و سخافتی عجیب است ؛ زیرا که ابن عباس اهتمام تمام در اثبات فسخ حج مینمود ، و در طول عمر خود مناظره در آن به مشهد خاص و عام میکرد ، و بر منکرین آن ردّ بلیغ

۱- [ الف ] باب تقضی الحائض المناسک کلّها إلاّ الطواف . . . إلی آخره ، من کتاب المناسک . [ صحیح بخاری ۲ / ۱۷۲ ] .

۲- [ الف ] باب بیان وجوه الإحرام . . . إلی آخره ، من کتاب الحجّ . [ صحیح مسلم ۴ / ۳۲ ] .

و تشنیع عظیم مینمود (۱)، پس به کمال وضوح ظاهر شد که خود ابن عباس این تعلیل را موجب اختصاص حکم فسخ حج به آن زمان و عدم استمرار و بقای آن ندانسته، بلکه نزد ابن عباس جواز فسخ حکم دایم و مستمر و ثابت است إلى يوم القيامة.

بس عجب که تقلید ابن عباس در اثبات این تعلیل مینمایند، و از عدم دلالت این تعلیل بر اختصاص نزد ابن عباس غصّ بصر میسازند، ما هکذا تورد یا سعد الإبل! (۲) فله الحمد که تمسک به حدیث ابن عباس بر ایشان وزر و وبال، و عین عذاب و نکال گردید؛ زیرا که از این تمسکشان علاوه بر دیگر افادات و تصریحات ظاهر است که: قول ابن عباس حجت است، و چون ابن عباس قائل به بقای فسخ حج و عدم اختصاص آن است، حسب تمسکشان جواز فسخ حج به کمال وضوح و ظهور ثابت گشت، و مخالفت خلیفه ثانی و اتباع و اشیاعشان حق واضح را مبرهن گشت (عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد).

۱- از مصادر عدیده گذشت، به خصوص زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷، ۱۹۵ - ۱۹۶.

۲- یعنی: شتران را اینگونه آب نمیدهند. کنایه از بد انجام دادن کاری و اعتراض به آن. علامه مجلسی (رحمه الله) از "مجمع الامثال" میدانی ۲ / ۲۳۶ - ۲۳۷ نقل کرده است که مالک بن زید دید برادرش شتران را بد آب میدهد، و از عهده آن درست بر نمیآید، خطاب به او این بیت را گفت. بحار الأنوار ۴ / ۲۳۹.

**چهارم :**

چهارم : آنکه فساد این تمسک از ارشاد جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) هم ظاهر است ؛ زیرا که آن جناب - حسب اعتراف ابن تیمیه و ابن قیم - تجویز فسخ حج میفرمود (۱) ، پس محال عقل و خلاف نقل است که باب مدینه علم و مخزن الهامات لدئیة و منبع اسرار ربانیه و معدن احکام حقانیه به دلالت این تعلیل بر نفی جواز فسخ حج - اگر اصلی میداشت - پی نبرد ، و این حضرات - پناه به خدا - آن را دریابند ، پس تجویز آن حضرت فسخ حج را دلیل قاطع و برهان ساطع بر فساد این تمسک < ۱۴۲۰ > بی اصل است .

**پنجم :**

پنجم : آنکه حسب تصریح ابن قیم دانستی که مذهب اهل بیت ( علیهم السلام ) جواز فسخ حج است (۲) ، پس فساد این تمسک نزد اهل بیت ( علیهم السلام ) قطعاً و حتماً ظاهر شد ، و اتباع اهل بیت [ ( علیهم السلام ) ] مجال ندارند که مذهب صریح آن حضرات گذاشته دین و ایمان خود به اتباع چنین هوس واهی باخته ، این تعلیل علیل را اصفا نمایند .

**ششم :**

ششم : آنکه اگر این تعلیل بر عدم جواز فسخ حج دلالت میکرد ، جناب ابن عمر - که ائمه قوم عدم خفای امری از امور جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و امور اصحاب آن حضرت بر او ثابت میکنند (۳) - چگونه تجویز فسخ حج

۱- منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ - زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .

۳- تهذیب الأسماء ۱ / ۲۶۱ - ۲۶۲ .

میکرد ؟! پس فتوای جناب او دلیل جلیل بر فساد این تعلیل علیل است (۱).

### هفتم :

هفتم : آنکه فساد این تمسک نزد عمران بن حصین - که مخدوم ملائکه مقربین بوده (۲) - نیز ظاهر است که او تجویز فسح حج میکرد (۳).

### هشتم :

هشتم : آنکه بسیاری از صحابه و جمهور تابعین و جمعی از علمای و اساطین سنیه تجویز فسح حج کرده اند (۴) ، پس فساد این تعلیل حسب افاده ایشان نیز ظاهر است ، و بطلان این تمسک زاهر .

### نهم :

نهم : آنکه ثبوت تعلیل فسح حج به دفع رسم جاهلیت و مخالفت مشرکین ، مفید اهل حق و یقین است نه مثبت خرافه معاندین ؛ زیرا که این تعلیل مثبت بقای حکم مذکور و استمرار و دوام آن است نه موجب انقطاع و ارتفاع آن .

کمال عجب است که تمیز بین الضارّ و النافع ، و فرق در شهد حالی (۵) و سم نافع نکرده ، متهوّسانه و متخبّطانه دست به هر رطب و یابس میاندازند ، و عَلم مکابرات شنیعه و مجادلات فظیحه میافرازند .

---

۱- کما فی منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ ، وزاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ . . و غیرهما .

۲- صحیح مسلم ۴ / ۴۷ .

۳- کما فی منهاج السنه ۴ / ۱۸۶ و غیره .

۴- انظر مثلا : منهاج السنه ۴ / ۱۵۱ - ۱۵۲ ، زاد المعاد ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ و غیرهما .

۵- یعنی : شیرین ، نعت فاعلی از حلوان و حلوت .



پر ظاهر است که مخالفت مشرکین لثام و ردّ مبتدعات و دفع رسوم آن اغنام (۱) علی الاستمرار و الدوام مطلوب ملک علام ، و غایت بعث رسول ربّ منعم ، و طریقه صحابه کرام ، و شعار سایر اهل اسلام است ؛ پس این تعلیل مثبت بقا و استمرار و ثبات است نه موهم انقطاع و ارتفاع و انبتات (۲) .

و ظاهر است که بعد ارتحال سرور کائنات ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نیز در فسخ حج مصلحت ابطال رسم جاهلیت و اخمداد طریقه فاسده شان متحقق است ، چنانچه در اعلاّی دیگر شعائر اسلامیّه ، ابطال رسوم جاهلیت متحقق میشود .

و اگر به فعل یک بار ، بار دیگر این مصلحت متحقق نشود ، لازم آید که سایر شعائر اسلامیّه موجب ردّ بر کفار نگردد .

و اگر بگویند که : اکتفا برای ردّ رسم جاهلیت بر یک بار لازم است .

بطلانش از روایاتشان ظاهراست ؛ زیرا که بنا بر این لازم بود که جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اکتفا به فعل یک صحابی میکرد ، و همه صحابه را - که سیاق هدی نکرده بودند - به فسخ حج امر نمیفرمود ، و تأکید و تشدّد بر ایشان نمیکرد ، و اگر صحابه کرام را هم امر فرموده بود ، کاش ازواج خود را از ارتکاب این امر ناجایز - علی زعمهم - محفوظ میداشت .

#### دهم :

دهم : آنکه در بسیاری از احکام مخالفت مشرکین واقع شده ، پس اگر معلول بودن حکمی به مخالفت مشرکین باعث ارتفاع آن حکم گردد ، لازم

۱- توضیح آن قبلا گذشت .

۲- الانبتات : الانقطاع . انظر : الصحاح ۱ / ۲۴۲ ، لسان العرب ۲ / ۷ . و غیرهما .

آید که جمیع این احکام - که در آن مخالفت واقع شده - مرتفع گردد، و احکام دین و مسائل شرع مبین از پا در آید، نعوذ بالله من ذلك .

پس کفار و ملاحده و مشرکین را مژده ظفر باد، و اهل ایمان و اسلام را در خون تا به کمر باید نشست که این حضرات به یک کلمه مختصر بسیاری از احکام اسلام را از بیخ و بن برکنند، و مخالفت مشرکین را در حکمی دلیل ارتفاع آن گردانیدند .

ابن حجر عسقلانی - در شرح حدیث بخاری از زهری، متضمن تحرّج انصار از طواف صفا و مروه در جاهلیت به سبب > ۱۴۲۱ < اهلال للمناه - بعد نقل طرق آن از زهری - گفته :

وأخرج مسلم - من طریق أبي معاوية - ، عن هشام هذا الحديث ، فخالف جميع ما تقدم ، ولفظه إنما كان ذلك ؛ لأن الأنصار كانوا يهلّون في الجاهلية لصنمين على شط البحر ، يقال لهما : أساف ، ونائله ، ثم يجيئون فيطوفون بين الصفا والمروه ، ثم يحلّون ، فلما جاء الإسلام كرهوا أن يطوفوا بينهما ؛ للذي كانوا يصنعون في الجاهلية . فهذه الرواية تقتضي أن تحرّجهم إنما كان لثلا يفعلوا في الإسلام شيئاً كانوا يفعلونه في الجاهلية ؛ لأن الإسلام أبطل أفعال الجاهلية إلا ما أذن فيه الشارع ، فخشوا أن يكون ذلك من أمر

الجاهلیه الذی أبطله الشارع (۱).

از این عبارت ظاهر است که : اسلام ابطال جميع افعال جاهلیت نموده إلا ما أذن فيه الشارع ، پس اگر تعلیل حکمی به مخالفت مشرکین موجب ارتفاع آن حکم بعد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) گردد ، لازم آید که : جميع این افعال جاهلیت که اسلام ابطال آن کرده ، صحیح گردد ، و حکم به ابطال آن باطل گردد ، ونعوذ بالله عن ذلك .

و از جمله افعالی که مخالفت مشرکین در آن واقع شده - علی الخصوص در حج - افاضه است که مشرکین افاضه نمیکردند مگر بعد طلوع شمس ، و جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) مخالفت ایشان فرمود ، و افاضه قبل طلوع شمس فرمود .

در “ صحیح بخاری “ مسطور است :

حدَّثنا حجاج بن منهال ، قال : حدَّثنا شعبه ، عن أبي إسحاق ، قال : سمعت عمرو بن ميمون يقول : شهدت عمر صلي بجمع الصبح ، ثم وقف ، فقال : إن المشركين كانوا لا يفيضون حتى تطلع الشمس ، ويقولون : أشرق ثبير ؛ وإن النبي صلى الله عليه [ وآله ]

۱- [ الف ] باب وجوب الصفا والمروه وجعل من شعائر الله .. إلى آخره ، من كتاب المناسك . [ فتح الباری ۳ / ۳۹۹ ] .

وسلم خالفهم ، ثم أفاض قبل أن تطلع الشمس (۱).

و ولی الله در “ قره العینین ” گفته :

وعن عمرو بن ميمون ، قال : شهدت عمر صلّى بجمع الصبح ، ثم وقف ، فقال : إن المشركين كانوا لا- يفيضون حتى تطلع الشمس ، ويقولون : أشرق ثبير ؛ وإن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم خالفهم ، ثم أفاض قبل أن تطلع الشمس ، أخرجه البخاري (۲).

و در “ فتح الباری ” مذکور است :

وللطبري - من طريق زكريا - ، عن أبي إسحاق - بسنده - : كان المشركون لا ينفرون حتى تطلع الشمس ، وإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم كره ذلك ، فنفر قبل طلوع الشمس (۳).

و نیز قریش وقوف به مزدلفه میکردند ، و وقوف به عرفات نمیکردند ؛ و جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بر خلاف ایشان وقوف به عرفات فرمود ، و وقوف به عرفات رکن حج است ، پس بنا بر مزعوم باطل این حضرات اختلال رکن حج لازم آید .

۱- [ الف ] باب متى يصلّي الفجر بجمع من كتاب المناسك . ( ۱۲ ) . [ صحيح بخاری ۲ / ۱۷۹ ] .

۲- [ الف ] مقدمه رابعه از دلائل عقلی بر افضلیت شیخین . ( ۱۲ ) . [ قره العینین : ۵۹ ] .

۳- فتح الباری ۳ / ۴۲۵ .

در " صحیح مسلم " - بعد ذکر حدیث طویل جابر مشتمل بر ذکر قصه حجه الوداع - مذکور است :

وحدَّثنا عمر بن حفص بن غياث ، حدَّثني أبي ، حدَّثنا جعفر بن محمد [ عليهما السلام ] ، حدَّثني أبي [ ( عليه السلام ) ] ، قال : « أتيت جابر بن عبد الله ، فسألته عن حجه رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم . . » ، وساق الحديث بنحو حديث حاتم بن إسماعيل ، وزاد في الحديث : « وكانت العرب يدفع بهم أبو سياره على حمار عري ، فلما أجاز رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من المزدلفه بالمشعر الحرام ، لم تشكَّ قريش أنه سيقصر عليه ويكون منزله ثم . . فأجاز ، ولم يعرض له حتى أتى عرفات ، فنزل » (١) .

< ١٤٢٢ > و نیز در " صحیح مسلم " مسطور است :

حدَّثنا يحيى بن يحيى ، أخبرنا أبو معاوية ، عن هشام بن عروه ، عن أبيه ، عن عائشه ، قالت : كان قريش ومن دان دينها يقفون بالمزدلفه ، وكانوا يسمون : الحمس (٢) ، وكان سائر العرب يقفون بعرفه ؛ فلما جاء الإسلام أمر الله عزوجل إلى (٣) نبيه

١- [ الف ] باب حجه النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من كتاب الحج . [ صحیح مسلم ٤ / ٤٣ ] .

٢- في المصدر : ( الخمس ) .

٣- لم ترد ( الى ) في المصدر .

صلی الله علیه [ وآله ] وسلم أن یأتی عرفات فیقف بها ، ثم یفیض منها ، فذلک قوله عزّ وجلّ : ( ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ) (۱) .

و نووی در شرح حدیث اول گفته :

ومعنى الحديث : أن قريشاً كانت قبل الإسلام تقف بالمزدلفه ، وهى من الحرم ، ولا يقفون بعرفات ، وكان سائر العرب يقفون بعرفات ، وكانت قريش تقول : نحن أهل الحرم فلا نخرج منه ، فلما حجّ النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ووصل المزدلفه ، اعتقدوا أنه يقف بالمزدلفه على عادة قريش ، فجاوز إلى عرفات لقول الله عزّ وجلّ : ( ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ) (۲) . . أى جمهور الناس ، فإن من سوى قريش كانوا يقفون بعرفات ، ويفيضون منها (۳) .

و نیز مشرکین برهنه طواف میکردند ، و جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ارغاماً لآنافهم منع از آن فرمود ، پس اگر مخالفت مشرکین موجب ارتفاع و انقطاع حکم گردد ، [ باید ] برهنه طواف جایز باشد ، و مخالف ارشاد آن حضرت روا بود ! معاذ الله من ذلک .

۱- البقره (۲) : ۱۹۹ . [ الف ] باب حجه النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من كتاب الحج . [ صحيح مسلم ۴ / ۴۳ ] .

۲- البقره (۲) : ۱۹۹ .

۳- شرح مسلم نووی ۸ / ۱۹۵ .

در " صحیح بخاری " مذکور است :

حدَّثنا يحيى بن بكير ، قال : حدَّثنا الليث ، قال : حدَّثنا يونس ، قال ابن شهاب : حدَّثني حميد بن عبد الرحمن : أن أبا هريره أخبره : أن أبا بكر الصديق بعثه في الحجَّه التي أمره عليها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قبل حجَّه الوداع يوم النحر في رهط يؤذن في الناس : أن لا يحجَّ بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان (١).

و در " فتح الباری " گفته :

قوله : ( باب لا يطوف بالبيت عريان ) أورد فيه حديث أبي هريره في ذلك ، وفيه حجَّه لاشتراط ستر العوره في الطواف - كما يشترط في الصلاة - ، وقد تقدّم طرف من ذلك في أوائل الصلاة .

والمخالف في ذلك الحنفية قالوا : ستر العوره في الطواف ليس بشرط ، [ فمن طاف عريانا أعاد مادام بمكه ، فإن خرج لزمه دم ] (٢).

وذكر ابن إسحاق في سبب هذا الحديث : أن قريشاً ابتدعت - قبل الفيل أو بعده - : أن لا يطوف بالبيت أحد ممّن تقدّم عليهم من

١- [ الف ] باب لا يطوف بالبيت عريان ، و لا يحج مشرك من كتاب المناسك . [ صحیح بخاری ١٦٤ / ٢ ] .

٢- الزيادة من المصدر .

غيرهم أول ما يطوف إلا في ثياب أحدهم ، فإن لم يجد طاف عرياناً ، فإن خالف وطاف بثيابه ، ألقاها إذا فرغ ، ثم لم ينتفع بها ، فجاء الإسلام فهدم ذلك (۱) .

و نیز منع نکاح منکوحات آباء و منع از جمع بین الاختین بر خلاف مشرکین واقع شده ، پس ظاهراً این حضرات به این تمسک فاسد ، تجویز چنین انکحه هم در سر دارند ، و تخم انواع ضلالت میکارند .

ولی الله در “ حجه الله البالغه ” گفته :

المحرّمات : الأصل فيها قوله تعالى : ( وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ .. ) إلى قوله : ( وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ) (۲) .

وقوله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « أمسك أربعاً وفارق سائرهن » . وقوله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « ولا تنكح المرأة على عمّتها .. » إلى آخر الحديث .

وقوله : ( الزّانى لا ینکح إلا زانیة .. ) (۳) إلى آخر الآیه .

اعلم أن تحريم المحرّمات المذكوره فى هذه الآيات كان أمراً شائعاً فى أهل الجاهليه ، مسلماً عندهم ، لا يكادون يتركونه ،

۱- فتح الباری ۳ / ۳۸۷ .

۲- النساء (۴) : ۲۲ .

۳- النور (۲۴) : ۳ .



اللهم إلا أشياءً يسيره كانوا ابتدعوها من عند أنفسهم غيًّا (۱) وعدواناً ، كنيكاح ما نكح آباؤهم ، والجمع بين الأختين (۲) .

و نیز هر دو عید اضحی و عید فطر به مخالفت مشرکین < ۱۴۲۳ > در دو عیدشان مقرر گشته ، پس لازم آید که الحال تعید به این هر دو عید ناروا گردد .

ولی الله در “ حجه الله البالغه ” گفته :

العيدان ؛ الأصل فيهما أن كل قوم له يوم يتجمّلون فيه ، ويخرجون من بلادهم بزيتهم ، وتلك عادة لا ينفك عنها أحد من طوائف العرب والعجم ، وقدم النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم المدينة ، ولهم يومان يلعبون فيهما ، فقال : « ما هذان اليومان ؟ » قالوا : كنا نلعب بينهما في الجاهلية ، فقال : « أبدلكم الله بهما خيراً منهما : يوم الأضحى ، ويوم الفطر » . قيل : هما نيروز والمهرجان ، وإنما بدّل (۳) ؛ لأنه ما من عيد في الناس إلا وسبب وجوده تنويه لشعائر دين ، أو موافقه أئمة مذهب ، أو شيء مما يضاهاه ذلك ، فخشي النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم إن تركهم وعاداتهم أن

۱- في المصدر : ( بغياً ) .

۲- [ الف ] من أبواب النكاح . [ حجه الله البالغه ۱ / ۶۹۸ - ۶۹۹ ] .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( يدلّ ) آمده است ، وفي المصدر : ( بدّلاً ) .

یکون هنالك تنويه لشعائر الجاهلیه أو ترویج لسنه أسلافها ، فأبدلهما بیومین فیهما تنویه شعائر (۱) المله الحنفیه (۲) .

### یازدهم :

یازدهم : آنکه هرگاه تعلیل حکمی به مخالفت مشرکین موجب ارتفاع آن حکم از دین می‌گردد ، موافقتشان دلیل بقا و استمرار خواهد بود ، پس بنابر این مخالفت مشرکین دلیل انقطاع و ارتفاع احکام است ، و موافقتشان برهان استمرار و دوام ، پس موافقت مشرکین جای مباحات و افتخار و استبشار است نه سبب استنکاف و انکار و انفجار ، پس چرا مخاطب در باب فقهیات و باب یازدهم (۳) به ادعای موافقت [ آنها با ] مذاهب اهل حق زبان تشنیع می‌گشاید ، و حظّ وافر از تفضیح و تقییح خود و اسلاف خود میرباید ؟ !

و در باب یازدهم گفته :

باز دیدیم که مذهب شیعه با مذهب فرق خمس کفار که : یهود ، و نصاری ، و صائبین ، و مجوسی ، و هنود (۴) - که اشهر و اکثر کفار و در جمله کفار به تصنیف و تألیف و وجود علما و کتب ممتازند ، و در شهرت و کثرت نیز

۱- فی المصدر : ( بشعائر ) .

۲- [ الف ] بعد ذکر الجمعه . [ حجّه الله البالغه ۱ / ۴۷۹ ] .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۴۶ - ۲۶۲ ( باب نهم : فقهیات ) ، ۳۴۸ - ۳۸۴ ( باب یازدهم : خواصّ مذهب شیعه ) .

۴- در [ الف ] اشتبهاً : ( هنوداند ) آمده است .

مستثنا - هم در اصول و هم در فروع بسیار مشابهت دارد، و مخالف (۱) ملت حنفیه است؛ و اگر تأمل کنیم گویا مذهب ایشان به هیئت مجموعی مذاهب این فرق خمسه است، و از هر مذهبی از این مذهب خمسه چیزی گرفته اند... الی آخر (۲)

مقام حیرت است که مخاطب و اسلافش به ادعای موافقت مذهب اهل حق با مذاهب کفار در اینجا و دیگر مقامات زبان طعن می‌کشایند، و از انهماک اصحاب و خود ثانی و ثالث و اتباعشان در اتباع رسم جاهلیت و انقیاد کفار در منع اعتمار در اشهر حج خبری بر نمیدارند.

### دوازدهم:

دوازدهم: آنکه اگر حکمی به علتی معلل شود، و آن علت مرتفع هم گردد، از ارتفاع علت حکم، ارتفاع نفس حکم لازم نمی‌آید.

علامه ولی‌الدین ابوزرعه احمد بن الحافظ زین‌الدین عبد‌الرحیم بن‌الحسین بن عبد‌الرحمن‌العراقی در «شرح تقریب‌الاسانید» در شرح حدیث: (عن همام، عن أبي هريره، قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «ليسلم الصغير على الكبير، والماز على القاعد، والقليل على الكثير») گفته:

فيه فوائد:

الأولى: أخرجه أبو داود - من طريق عبد الرزاق - ،

۱- در [ الف ] اشتهاً: (مخالفت) آمده است.

۲- تحفه اثنا عشریه: ۳۸۳.

والبخارى والترمذى - من طريق عبد الله بن المبارك - كلاهما - ، عن معمر ، عن همام بلفظ : ( يسلم ) . وكذلك علّقه البخارى بهذا اللفظ - من طريق عطا بن يسار - ، واتفق عليه الشيخان .

وأبو داود (١) - من طريق ثابت مولى عبد الرحمن بن زيد - بلفظ : « يسلم الراكب على الماشى ، والماشى على القاعد ، والقليل على الكثير » .

وأخرجه الترمذى من روايه الحسن البصرى كلّهم عن أبى هريره .

وقال الترمذى فى روايه همام : هذا حديث صحيح . < ١٤٢٤ > وقال فى روايه الحسن : قد روى من غير وجه عن أبى هريره .

وقال أيوب السجستاني ، ويونس بن عبيد ، وعلى [ بن ] (٢) زيد : ان الحسن لم يسمع من أبى هريره .

الثانيه : اشتملت هذه الروايات على أربعة أمور : تسليم الراكب على الماشى ، والماشى على القاعد ، والقليل على الكثير ، والصغير على الكبير .

فأما تسليم الراكب على الماشى ؛ قال المازرى - فى تعليقه ذلك - : لفضل الراكب عليه من باب الدنيا ، فعدل الشرع بأن جعل

١- در [ الف ] اشتباهاً اينجا : ( واو ) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

للماشى فضيله أن يُبدَأ ، واحتياطاً على الراكب من الكبر والزهو إذا حاز الفضيلتين ، قال : وبهذا المعنى أشار بعض أصحابنا .

وأما تسليم الماشى على القاعد ؛ فقال المازرى : لم أر فى تعليه نصياً ، وقد يحتمل أن يجرى فى تعليه نصياً (١) على هذا الأسلوب ، فيقال : ان القاعد قد يتوقع شراً من الوارد عليه أو يوجس فى نفسه خيفه ، فإذا ابتدأه بالسلام أنس إليه ، وإن التصرف والتردد فى الحاجات الدنيويه ، وامتهان النفس فيها نقص من مرتبه المتضامين (٢) الآخذين بالعزله (٣) تورعاً ، فصار للقاعدين من المزيه فى باب الدنيا (٤) ، فلهذا أمر ببدأتهم ، أو لأن القاعد يشقّ عليه مراعاة المازين مع كثرتهم (٥) والتشوق (٦) إليهم ، فسقطت البدأه عنه ، و أمر بها المازر لعدم المشقه عليه .

وهذب أبو العباس القرطبى هذه المعانى المذكوره مع اختصار ، فقال : وأما الماشى ؛ فقد قيل فيه مثل ذلك - أى مثل ما قيل فى

١- در [ الف ] اشتبهاً قسمت ( وقد يحتمل أن يجرى فى تعليه ) تكرر شده است .

٢- فى المصدر : ( المتماوتين ) .

٣- فى المصدر : ( بالعزله ) .

٤- فى المصدر : ( الدين ) .

٥- در [ الف ] اشتبهاً : ( كثرتهم ) آمده است .

٦- فى المصدر : ( والتشوق ) .

الراكب من علو مرتبته أو أنه أبعد له من الزهو - ، قال : وفيه بُعد ؛ إذ الماشى لا يزهو بمشيته غالباً .

وقيل : هو معلل بأن القاعد قد يقع له خوف من الماشى ، فإذا بدأه بالسلام أمن ذلك ، وهذا أيضاً بعيد ؛ إذ لا خصوصية بالقاعد ، فقد يخاف الماشى من القاعد .

وأشبهه من هذا أن يقال : إن القاعد على حال وقار وثبوت وسكون ، فله بذلك مزيه على الماشى ؛ لأن حاله على العكس من ذلك . انتهى .

وأما تسليم القليل على الكثير ؛ فقال المازرى : يحتمل أيضاً أن تكون الفضيله للجماعه ، ولهذا قال الشارع : « عليكم بالسواد الأعظم » ، و « يد الله مع الجماعة » ، فأمر ببدأتهم لفضلهم ، أو لأن الجماعة إذا بدأوا الواحد خيف عليه الكبر والزهو ، فاحتيط (١) له بأن لا يبدأ . . . ويحتمل غير ذلك ، لكن ما ذكرناه هو الذى يليق بما قدمناه عنهم من التعليل . انتهى .

وأما تسليم الصغير على الكبير ؛ فلما (٢) يذكره مسلم فى صحيحه وهو عند البخارى - كما تقدم - وسببه أنه إجلال من الصغير للكبير وتعظيم له ؛ لأن السنّ الحاصل فى الإسلام مرعى فى

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( فاحتبط ) آمله است .

٢- فى المصدر : ( فلم ) .

الشرع يحصل به التقديم فى أمور كثيره معروفه ، والله أعلم .

وقال القاضى أبو بكر بن العربى : لا حاجه إلى الأخذ فى حكمته وعارضه (١) الحال ، أن المفضول بنوع من الفضائل [ قد ] (٢) يبدأ الفاضل به .

وقال المازرى - بعد ذكره ما قدّمناه عنه - : ولا يحسن معارضه مثل هذه التعاليل بآحاد مسائل شدّت عنها ؛ لأنّ التعليل الكلى لا يطلب فيه أن لا يشدّ عنه بعض الجزئيات .

وقال أبو العباس القرطبى : هذه المعانى التى تكلف العلماء إبرازها هى حكم تناسب المصالح المحسّنه والمكمله ، ولا نقول : إنها نصبت نصب العلل الواجبه الاعتبار حتى لا يجوز أن يعدل عنها فنقول : إن ابتداء القاعد للماشى غير جائز ، وكذلك ابتداء الماشى الراكب ، بل < ١٤٢٥ > يجوز ذلك ؛ لأنه مظهر للسلام ومفش له ، كما أمر به النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بقوله : « افشوا السلام بينكم » ، وبقوله : « إذا لقت أخاك فسلم عليه » . .

وإذا تقرّر هذا فكلّ من الماشى والقاعد مأمور بأن يسلم على أخيه إذا لقيه غير أن مراعاة تلك المراتب أولى ، والله أعلم (٣) .

١- فى المصدر : (وعارضت) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [ الف ] باب السلام . [ طرح التثريب فى شرح التقريب ٨ / ٩٣ - ٩٦ ] .

از این عبارت ظاهر است که مازری تعلیل احکام (۱) را واجب الاطراد و تعلیلات کلیه ندانسته ، و معارضه این تعلیلات به بعض مسائل - که در آن این تعلیلات یافته نشود - نپسندیده ، و عدم مضرت تخلف بعض جزئیات از تعلیل در ثبوت حکم ظاهر کرده ، و تصریح کرده که : در تعلیل کلی عدم شذوذ بعض جزئیات مطلوب نیست .

و ابو العباس قرطبی این مصالح (۲) را - که علما تکلف ابراز آن برای این احکام کرده اند - لازم الاعتبار ندانسته ، و افاده کرده که : آن حکمی است که مناسب مصالح محسّنه و مکمله است ، و علل واجبه الاعتبار نیست تا که عدول از آن جایز نباشد ، بلکه ابتدا به سلام مستحب است گو این علل و مصالح یافته نشود .

پس همچنین بالفرض اگر حکم فسخ حج به سبب دفع رسم جاهلیت باشد ، این علت واجبه الاعتبار و تعلیل کلی نخواهد بود که هرگاه این علت مرتفع شود ، فسخ حج هم ناجایز گردد .

### دوازدهم :

دوازدهم : آنکه بنابر این توهم باطل لازم میآید انکار حج تمتّع نیز ؛ زیرا که تشریح تمتّع هم حسب افادات ائمه سنیه به سبب ردّ رسم جاهلیت بود ، چنانچه ولی الله در " قره العینین " در عبارت سابقه گفته :

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( حکام ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( صالح ) آمده است .



پس آنچه فعل آن حضرت است اکمل است هر چند دیگران را رخصت داده باشند به جهت ردّ مذهب جاهلیت که : العمره فی أشهر الحجّ من أفجر الفجور (۱).

و ملّا- یعقوب لاهوری (۲) در شرح حدیث عمران ( تمتّعنا مع رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ونزل القرآن ، قال رجل برأیه ما شاء ) در شرح قوله : ( رجل ) گفته :

وقال فی الفتح : وأغرب الكرمانی ، فقال : ظاهر سیاق کتاب البخاری أن المراد به عثمان ، وكأنّه لقرب عهده بقصه عثمان مع علی [ ( علیه السلام ) ] جزم بذلك ، وذلك غیر لازم ، فقد سبقت قصه عمر مع أبی موسی فی ذلك . انتهى .

ثمّ إنه أوّل قول عمر بأنه لم یرد إبطال التمتع ، بل ترجیح الأفراد علیه ، ولعلّ عمر وجه أمر النبّی صلی الله علیه وآله و... (۳) وسلم بذلك أنه كان لأجل إرشاد الناس إلى صحه المتعه فی تلك الأيام ،

۱- قره العینین : ۲۱۳ .

۲- لا- نعلم بطبع کتابه ولم تصل لنا إلّا- مخطوطته الناقصه ، ذکر ترجمته عبد الحیّ فی نزّه الخواطر ۵ / ۴۵۳ ، فقال : الشیخ العالم المحدث أبو یوسف یعقوب البنانی اللاهوری . . . ومن مصنفاته کتابه خیر الجاری فی شرح صحیح البخاری . . . وله شرح علی تهذیب الکلام .

۳- ( وصحبه ) حذف شد .

فعرّف أن الباعث قد تمّ ، وأن الأفراد أفضل ، فيؤتى به كما فعل مثل هذا في صلاه التراويح (۱) .

### سيزدهم :

سيزدهم : آنکه اگر ردّ رسم جاهليت و تعليل مخالفتشان موجب انقطاع و ارتفاع حکم گردد ، لازم آيد که قران نیز جايز نباشد ؛ زیرا که در قران نیز نفی قول اهل جاهليت و ردّ رسم ایشان متحقق است .

قبل این شنیدی که ابن الهمام در “فتح القدير” گفته :

والمقصد بما روى - أی بالرخصه فيما روى : (القران رخصه) - لو صحّ نفی قول [أهل] (۲) الجاهليه : (العمره في أشهر الحجّ من أفجر الفجور) ، فكان تجویز الشرع إياها في أشهر الحجّ حينئذ (۳) - حتّى لا- يحتاج إلى وقت آخر البته - رخصه إسقاط ، فكان أفضل (۴) ، [فإن رخصه الإسقاط هي العزيمه في هذه الشريعه ، حيث كان نسخاً للشرع المطلوب رفضه] (۵) ، وأقلّ ما في الباب أن يكون أفضل ؛ لأن في فعله بعد تقرّر الشرع المطلوب إظهاره ،

۱- خير جاری : وانظر : فتح الباری ۳ / ۳۴۴ ، شرح مسلم للنووی ۸ / ۱۶۹ ، ۲۰۶ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- لم ترد کلمه ( حينئذ ) في المصدر .

۴- در [ الف ] اشتباهاً قسمت : ( لأن في فعله بعد تقرّر الشرع المطلوب إظهاره ) که بخشی از عبارت آینده است اینجا تکرار شده است .

۵- الزیاده من المصدر .

ورفض المطلوب رفضه ، وهو أقوى في الإذعان والقبول من مجرد اعتقاد حقيقته وعدم فعله ، وهذا من الخصوصيات ، وكثير في هذا الشرح (۱) من فضل الله تعالى مثله ، < ۱۴۲۶ > إذا تتبع ، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم (۲) .

از این عبارت ظاهر است که : فعل عمره در اشهر حج موجب تقرر شرع مطلوب الاظهار و رفض طريق مطلوب الرفض است ، و فعل عمره اقوی است در اذعان و قبول از مجرد اعتقاد حقیقت آن و عدم فعل آن ؛ پس ثابت شد که امری که در آن مخالفت مشرکین واقع شود ، فعل آن الحال هم مطلوب و مرغوب است ، و طریقه مشرکین مرفوض و مرهوب (۳) ، و به همین [ جهت ] حج قران که در آن ردّ بر مشرکین است ، افضل است .

### چهاردهم :

چهاردهم : آنکه بنا بر این توهم باطل و تهجم فاسد ، لازم می آید که بسیاری از احکام دینیه و معالم شرعیه و واجبات یقینیه و فروض قطعیه باطل گردد و مرتفع شود ، و این معنا در حقیقت ابطال دین و تأیید مذهب زنادقه و ملحدین است ؛ چه علل بسیاری از احکام واجبات و محرمات در بعض مواقع یافته نمیشود .

۱- در [ الف ] اشتهاً : ( وکثیر من الشرع ) آمده است .

۲- [ الف ] باب القران من کتاب الحج . [ فتح القدير ۲ / ۵۲۴ ] .

۳- به این معنی که بایستی نفس را از انجام آن باز داشت ، و نسبت به آن بی رغبت بود .

ولى الله والد مخاطب در كتاب " حجه الله البالغه " بعد ذكر تعليل احكام شرعيه به مصالح و حكم گفته :

نعم ، كما أوجبت السنّه هذه ، وانعقد عليه الإجماع ، فقد أوجبت أيضاً أن نزول القضاء بالإيجاب والتحرير سبب عظيم فى نفسه مع قطع النظر عن تلك المصالح لإثابه المطيع وعقاب العاصى ، وأنه ليس الأمر على ما ظنّ من أن حسن الأعمال وقبحها - بمعنى استحقاق العامل الثواب والعذاب - عقليان من كلّ وجه ، وأن الشرع وظيفته الإخبار عن خواصّ الأعمال على ما هى عليه دون إنشاء الإيجاب والتحرير ، بمنزله طبيب يصف خواصّ الأدوية وأنواع المرض ، فإنه ظنّ فاسد يمّجه (١) السنّه بادی الرأى ، كيف وقد قال النبىّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - فى قيام رمضان - : حتّى خشيت أن يكتب عليكم . وقال : إن أعظم المسلمين جرماً من سأل عن شىء لم يُحرّم على الناس ، فحرّم من أجل مسألته . . إلى غير ذلك من الأحاديث ؟ !

كيف ؟ ولو كان ذلك كذلك لجاز إفطار المقيم الذى يتعانى كتعانى (٢) المسافر لمكان الحرج المبنى عليه الرخص ، ولم يجز إفطار المسافر المترّفه ، وكذلك سائر الحدود التى حدّها الشارع .

١- فى المصدر : ( تمّجه ) . أقول : تمّجه ، أى ترميه ، انظر : مجمع البحرين ١٧٢ / ٤ .

٢- عانى الشىء : قاساه ، والمعناه : المقاساه . لاحظ : لسان العرب ١٥ / ١٠٥ .

وأوجبت (۱) أيضاً أنه لا يحلّ أن يتوقف في امتثال أحكام الشرع إذا صحّت به الروايه على معرفه تلك المصالح لعدم استقلال عقول كثير من الناس في معرفه كثير من المصالح ؛ ولكون النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أوثق عندنا من عقولنا ، ولذلك لم يزل هذا العلم مضموناً به على غير أهله ، ويشترط له ما يشترط في تفسير كتاب الله تعالى ، ويحرم الخوض فيه بالرأى الخالص غير المستند إلى السنن والآثار (۲) .

از این عبارت ظاهر است که : نزول قضا به ایجاب و تحریم سبب عظیم است فی نفسه ، قطع نظر از مصالح و علل در اثابہ مطیع و عقاب عاصی ، و اگر احکام موقوف بر محض علل میبود ، مقیم متعانی را - که مثل مسافر باشد - افطار جایز میشد ، و مسافر مترفه را افطار حرام میشد ، و همین است حال در سایر حدود که شارع آن را تحدید فرموده ، یعنی به مجرد تخلف علت شرعی ، تخلف از احکام الهی و حدود شرعی نتوان نمود .

و از قول او : ( ویشترط له ما یشرط . . ) إلى آخره ظاهر است که : خوض در تعلیل احکام به رأی خالص غیر مستند به سنن و آثار حرام و ناجایز است ، پس برای فسخ حج علتی از طرف خود ایجاد کردن ، و به زعم انتفای آن علت ، نفی اصل حکم کردن ، بناء فاسد بر فاسد گذاشتن < ۱۴۲۷ > است .

۱- آی السنّه .

۲- [ الف ] مقدمه الكتاب . [ حجه الله البالغه ۱ / ۱۲ - ۱۳ ] .

## پانزدهم :

پانزدهم : آنکه محققین علمای اصول و اکابر ائمه فحول سنیان نیز تصریحات کرده اند به آنکه از عدم علت ، عدم حکم لازم نمیآید ، پس در این استدلال چنانچه مخالفت شراح حدیث محققین محسوس است ، همچنان مخالفت فحول اصول نیز مدسوس است .

علامه عبید الله بن مسعود بن تاج الشریعه در کتاب " التوضیح فی حلّ غوامض التنقیح " گفته :

وهذا العکس هو أضعف وجوه الترجیح ، أما کونه من وجوه الترجیح ؛ فلأنه إذا وجد وصفان مؤثران أحدهما بحیث یعدم (۱) الحکم عند عدمه ، فإن الظنّ بعلیته أغلب من الظنّ بعلیه ما لیس كذلك ، وأما کونه أضعف ؛ فلأنّ المعتبر فی العلیه التأثير ، ولا اعتبار للعدم عند عدم الوصف ؛ لأن (۲) الحکم یتبّع بعلم شتی ، فما یرجع إلی تأثیر المعلّل (۳) - وهو الثلاثه الأول - أقوى من العدم عند العدم (۴) .

۱- فی المصدر : ( یعدم ) .

۲- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( عند ) آمده است .

۳- فی المصدر : ( العلل ) .

۴- [ الف ] فصل ما یقع به الترجیح ، من الرکن الرابع ، من القسم الأول . ( ۱۲ ) . [ شرح التوضیح للتنقیح ۲ / ۱۱۴ ] .

از این عبارت به کمال وضوح ظاهر است که : معتبر در علت صرف تأثیر است ، و در صورت عدم علت حکم معدوم نمیشود چه حکم به علل شئی ثابت میگردد .

و عضد الدین در “ شرح مختصر الأصول ” گفته :

شرط قوم فی علّه حکم الأصل الانعکاس ، وهو أنه كلما عدم الوصف عدم الحكم ، ولم يشترط آخرون ، والحقّ أنه مبني على جواز تعليل الحكم الواحد بعلتين مختلفتين ؛ لأنه إذا جاز ذلك صحّ أن ينتفى الوصف ولا ينتفى الحكم لوجود الوصف الآخر وقيامه مقامه (۱) .

این عبارت دلالت دارد بر آنکه : [ هر گاه ] تعلیل حکم واحد به علتین مختلفتین جایز باشد ، انعکاس در علت لازم نیست ؛ چه هر گاه تعلیل حکم به دو علت جایز باشد ، جایز است که یک علت معدوم شود ، و حکم معدوم نشود ، و علت دیگر قائم مقام علت معدومه گردد ، و جواز تعلیل حکم به زیاده از یک علت ، مذهب جمهور سنیه است (۲) ، چنانچه خود عضد الدین بعد این عبارت گفته :

لما علمت أن اشتراط الانعكاس فرع تعدد العله ، فلتتخذ ذلك مبحثاً ولنتكلم فيه ، فنقول : المبحث تعليل الحكم الواحد بعلتين أو

۱- [ الف ] من مبحث القياس . [ شرح مختصر المنتهى الاصولی ۳ / ۳۵۴ ] .

۲- در [ الف ] کلمه : ( است ) خوانا نیست .

بعلل كلّ واحد منهما أو منها مستقل باقتضاء الحكم ، لا- أنه جزء المجموع المركب منهما أو منها ، فإن ذلك بحث آخر سنذكره برأسه . .

وفيه مذاهب :

أحدها : يجوز .

ثانيها : لا يجوز .

ثالثها - وهو مذهب القاضى - : يجوز فى المنصوصه دون المستنبطه .

رابعها : عكسه ؛ وهو أنه يجوز فى المستنبطه دون المنصوصه .

ثمّ بعد الجواز قد اختلفوا فى الوقوع ؛ فالجمهور على الوقوع ، ومختار الإمام أنه يجوز ولكن لم يقع .

لنا : لو لم يجرى لم يقع ضروره وقد وقع ، فإنّ اللبس والمسّ والبول والمذى والغائط أمور مختلفه الحقيقه ، وهى علل مستقله للحدث ، لثبوت الحدث بها ، وهو معنى الاستقلال ؛ وكذلك القصاص والرده مختلفان ، وهما علّتان مستقلتان لجواز القتل ، لثبوت جواز القتل بكلّ واحد منها .

فإن قيل : لا- نسلم أن الحكم فيما ذكرتم واحد ، بل أحكام متعدده ؛ فإنّ القتل بالقصاص غير القتل بالرده ، ولذلك ينتفى أحدهما ويبقى الآخر ، كما ينتفى قتل القصاص بالعفو ، ويبقى قتل الرده ، أو ينتفى قتل الرده بالإسلام ، ويبقى قتل القصاص .



الجواب : أنه لو تعددت الأحكام ثمه لتعددت بإضافتها إلى الأدلة ؛ إذ ليس ثمه ما به الاختلاف < ١٤٢٨ > إلا ذلك ، واللازم باطل ؛ لأن إضافه الحكم إلى أحد الدليلين تاره وإلى الآخر أخرى لا يوجب تعدداً وإلا لزم مغايره حدث البول لحدث الغائط ، وكان يتصور أن يتنفي أحدهما ويبقى الآخر .

ولنا - أيضاً - : لو امتنع تعدد العلل لامتنع تعدد الأدلة ؛ لأن العلل الشرعيه أدله لا مؤثرات .

وقد يمنع الملازمه ، ويسند بأن الأدله الباعثه أخص ولا يلزم من امتناعه امتناع الأعم (١) .

و مولوى عبدالعلى در " شرح مسلم " در مبحث خمس گفته :

وأما إيراد لزوم انتساخ الآيه ، فمندفع ب : أن السهم كان لذوى القربى لنصره النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، كما روى ابن أبى شيبه ، عن جبير بن مطعم ، قال : قسم رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم سهم ذوى القربى على بنى هاشم ، وبنى المطلب . قال : فمشيت أنا وعثمان بن عفان حتى دخلنا عليه ، فقلنا : يا رسول الله ! هؤلاء إخوانك من بنى هاشم لا ننكر فضلهم لمكانك الذى وضعك الله فيهم ، رأيت إخواننا من بنى المطلب أعطيتهم دوننا ، وإنما نحن

وهم بمنزله واحده فى النسب ؟! فقال : « إنهم لا يفارقونى فى الجاهليه والإسلام » .

وإذا كان هذا السهم للنصره ، فبعد وفاه الرسول صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لم يبق نصرته ، فانتفى الحكم بانتفاء العله ، وهذا ليس من النسخ فى شىء كما فى سهم المؤلفه من الزكاه .

ثم هذا لا يكفى للمطلوب من غير معاونه حديث الإجماع - كما وقع عن بعض مشايخنا - فإنه لا يلزم من انتفاء عله شرع الحكم انتفاؤه كما فى الرمل فى الطواف .. إلى آخره (١).

### شانزدهم :

شانزدهم : أنكه از ارتفاع علت ، ارتفاع حكم - حسب افاده خود خلافت مآب ، أعنى ابن الخطاب الناطق عندهم بالصواب - نمیشود .

بخارى در " صحيح " خود گفته :

حدّثنا سعيد بن أبى مریم ، قال : أخبرنا محمد بن جعفر ، قال : أخبرنى زيد بن أسلم ، عن أبیه : أن عمر بن الخطاب قال للركن : أما - والله - إنى لأعلم أنك حجر لا تضرّ ولا تنفع ، ولولا أنى رأيت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم استلمك ما استلمتک ،

١- [ الف ] شرح قوله : ( ومنها : وحمل لذى القربى على الفقراء ) ، من الفصل الأول ، من فصول التأويل والإجمال والبيان ، من الأصل الأول ، من الأصول الأربعة . ( ١٢ ) . [ فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت ٢ / ٢٩ ] .

فاستلمه ، ثم قال : وما لنا وللرمل ! إنما كنا راءينا (۱) به المشركين ، وقد أهلكهم الله . .

ثم قال : شيء صنعته رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فلا نحب أن نتركه (۲) .

و ولی الله والد مخاطب در “ قره العینین ” گفته :

وعن زيد بن أسلم ، عن أبيه أن عمر قال : ما لنا وللرمل ! كنا راءينا به المشركين وقد أهلكهم الله . .

ثم قال : شيء صنعته رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فلا نحب أن نتركه . أخرجه البخاری (۳) .

از این روایت ظاهر است که خلافت مآب اولاً سر انکار رمل به سبب ارتفاع علت آن - که ارائه مشرکین بود ، و ایشان را حق تعالی هلاک فرموده ، پس مصلحت اراثشان هم منتفی باشد - در سر کردند ، و لکن بعد از آن پی به بطلان این انکار بردند ، و به زبان دُرُزبیاں فعل جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) آن را ، و عدم محبت ترک آن بیان فرمودند ؛ پس تشبث به ارتفاع علت در رفع

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( رأينا ) آمده است .

۲- [ الف ] باب الرمل فی الحج والعمرة من کتاب المناسک . ( ۱۲ ) . [ صحیح بخاری ۲ / ۱۶۱ ] .

۳- [ الف ] اوائل مقدمه سادسه از دلائل عقلی بر افضلیت شیخین . [ قره العینین : ۵۹ ] .

فسخ حج ، در حقیقت تحمیق و تجهیل خلافت مآب است که ایشان خود این تشبیه بی اصل را باطل و مخدوش ساخته اند .

و ابن حجر عسقلانی در “فتح الباری” گفته :

قوله : (إنا كنا رأينا (۱)) بوزن فاعلنا ، من الرؤيه .. أي رأيناهم (۲) بذلك أنا أقوىاء ، قاله عياض .

وقال ابن مالك : من الرّياء .. أي أظهرنا لهم القوه ونحن ضعفاء ، ولهذا روى ( رأينا ) بيائين حملا له < ۱۴۲۹ > على الرياء ، وإن كان أصله الرئاء بهمزتين ، ومحصله أن عمر ... كان همّ بترك الرمل في الطواف ؛ لأنه عرف سببه ، وقد انقضی ، فهمّ أن يتركه لفقد سببه ، ثم رجع عن ذلك لاحتمال أن يكون له حكمه ما اطلع عليها ، فرأى أن الاتباع أولى .

ومن طريق المعنى أيضاً أن فاعل ذلك إذا فعله يذكر السبب الباعث على ذلك ، فيذكر نعمه الله تعالى على إعزاز الإسلام وأهله (۳) .

و کرمانی در “کواکب دراری شرح صحیح بخاری” در شرح این حدیث گفته :

۱- در [ الف ] و مصدر اشتبهاً : ( رأينا ) آمده است .

۲- فی المصدر : ( رأيناهم ) .

۳- فتح الباری ۳ / ۳۷۷ .

[ قال ] (١) الخطابى : كان عمر . . . طلوباً للآثار ، بحوثاً عنها وعن معانيها ، لما رأى الحجر يُستلم - ولا يعلم فيه سبباً يظهر للحسّ (٢) أو يتبين فى العقل - ترك فيه رأى وصار إلى الاتباع ، ولما رأى الرمل قد ارتفع سببه - الذى كان أحدث من أجله فى الزمان الأول - همّ بتركه ، ثمّ لاذ باتباع السنه متبركاً بها (٣) ، وقد يحدث الشىء من أمر الدين بسبب من الأسباب ، فيزول ذلك ، ولا يزول حكمه كالعرايا والاعتسال للجمعه .

قال : فيه دليل على أن أفعاله على الوجوب حتى يقوم دليل على خلافه .

وفيه : أن فى الشرع ما هو تعبّد محض ، وما هو معقول المعنى (٤) .

و شمس الأئمه سرخسى در " مبسوط " كفته :

وروى : أن عمر . . . لئما أراد الرمل فى طوافه فقال : غلام (٥) أهزّ كتفى ، وليس هنا أحد أرائيه ، ولكنى رأيت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يفعل ، فأفعله اتباعاً له .

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : ( للحسن ) .

٣- فى المصدر : ( به ) .

٤- شرح الكرماني على البخارى ٨ / ١٢٢ .

٥- در [ الف ] اشتبهاً : ( غلام ) آمده است .

وأكثر ما فيه أن سببه ما ذكره ابن عباس - رضي الله عنهما - ، ولكنه صار سنّه بذلك السبب ، فيبقى بعد زواله كرمي الجمار سببه رمي الخليل ( عليه السلام ) الشيطان ، ثم بقي بعد زوال ذلك السبب (۱) .

و طرفه آن است که با وصف آنکه بطلان این تمسکِ مخدوش و تشبثِ موهون از افاده خود ابن الخطاب بر ارباب الباب در کمال ظهور است ، باز به لیت و لعلّ بر حضرتش این تمسکِ واهی میندند چنانچه از عبارت یعقوب لاهوری آنفاً دریافتی که او در شرح حدیث ردّ عمران بن حصین بر خلافت مآب در نهی تمتّع گفته آنچه حاصلش این است که : شاید عمر توجیه کرده باشد امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) را به تمتّع با این معنا که این امر برای ارشاد مردم به سوی صحت متعه در این ایام بود ، پس دانست عمر که باعث تمام شد ، و افراد افضل است . . . الی آخر .

### هفدهم :

هفدهم : آنکه جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) حکم فسخ حج به کسانی داده که سیاق هدی نکردند ، و سائقان هدی را مأمور به اقامه بر احرام و عدم احلال فرموده ، پس آن جناب در هر دو قسم احرام تفریق فرمود ، و از این تفریق و تشقیق صراحتاً واضح شد که : سوق هدی مانع از احلال و موجب بقا بر احرام است ، و عدم سوق هدی مجوز احلال و فسخ احرام است ، پس اگر دفع رسم جاهلیت مجوز فسخ حج گردیده بود ، چرا علی العموم امر به فسخ حج نفرمود ؟ ! و چرا تخصیص آن به غیر سائقان هدی نمود ؟ !

۱- [ الف ] شروع کتاب المناسک . [ المبسوط ۱۰ / ۱۱ ] .

## هجدهم :

هجدهم : آنکه ولی الله در " حجه الله البالغه " گفته :

وإنما كان سوق الهدى مانعاً من الإحلال ؛ لأن سوق الهدى بمنزله النذر أن يبقى على نيته (۱) تلك حتى يذبح الهدى ، والذي يلتزمه الإنسان إذا كان حديث نفس أو نيه غير مضبوطه بالفعل لا عبره به ، وإذا اقترن بها فعل ، وصارت مضبوطه وجبت رعايتها ، والضبط مختلف فأدناه باللسان ، وأقواها أن يكون مع القول < ۱۴۳۰ > فعل ظاهر (۲) علانيه يختصّ الحاله (۳) التي أرادها كالسوق (۴) .

از این عبارت ظاهر است که : وجه مانع بودن سوق هدی از احلال آن است که سوق هدی به منزله نذر این معنا است که محرم باقی ماند بر نیت خود تا ذبح هدی ، و سوق هدی موجب ضبط نیت و وجوب رعایت آن است ، پس بنا بر قاعده ارتفاع معلول به ارتفاع علت - که دست به آن انداخته اند - لازم آمد که هر کسی که سوق هدی نکرده باشد ، احلال او را حلال باشد ؛ لارتفاعه عدم حلیه الإحلال .

۱- فی المصدر : ( هیئته ) .

۲- لم ترد فی المصدر کلمه ( ظاهر ) .

۳- فی المصدر : ( بالحاله ) .

۴- [ الف ] قصه حجه الوداع من أبواب الحج . [ حجه الله البالغه ۱ / ۵۵۲ ] .

و در “ صحیح بخاری ” در ضمن حدیثی منقول از ابن عمر در ذکر حجه الوداع مذکور است :

فطاف حين قدم مكة ، واستلم الركن أول شيء ، ثم خبّ ثلاثه أطواف ، ومشى أربعاً ، فركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام ركعتين ، ثم سلّم ، فانصرف ، فأتى الصفا فطاف بالصفا والمروه سبعة أطواف ، ثم لم يحلل من شيء حرم منه حتى قضى حجه ، ونحر هديه يوم النحر ، وأفاض فطاف بالبيت ، ثم حلّ من كلّ شيء حرم منه (۱).

و ابن حجر در “ فتح الباری ” گفته :

قوله : ( ثم حلّ من كلّ شيء حرم منه ) تقدّم أن سبب عدم إحلاله كونه ساق الهدى ، وإلا لكان يفسخ الحجّ إلى العمرة ، ويتحلّل منها كما أمر به أصحابه (۲).

از این عبارت ظاهر است که : سبب عدم احلال جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) آن است که آن حضرت سیاق هدی فرموده ، پس کسی که سیاق هدی نکرده باشد ، باید که مُحَلّ شود ؛ لزوال المعلول عند عدم العله .

۱- [ الف ] باب من ساق البدن معه من كتاب المناسك . ( ۱۲ ) . [ صحیح بخاری ۲ / ۱۸۱ ] .

۲- [ الف ] نشان سابق . [ فتح الباری ۳ / ۴۳۲ ] .



## نوزدهم:

نوزدهم: آنکه هرگاه حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای مصلحت دفع رسم کفار لثام به امر ناجایز و حرام - که آن فسخ حج بنابر مزعوم خصام است - به اهتمام تمام امر فرموده، و همه صحابه را که سوق هدی نکرده بودند از حج به عمره نقل فرموده، و چندان مبالغه و اهتمام در آن فرموده که خود هم تمنی آن فرموده، و به سبب تثبوت و استبطاء صحابه در ارتکاب این امر ناجایز و حرام - علی حسب مزعومهم - غضب فرمود تا آنکه حضرت عائشه بر این حضرات دعا به دخول نار نموده، پس از اینجا تشنیعات شنیعه و استهزئات فظیحه متعصبین بی باک و معاندین اهل بیت مخاطب «لولاک» که به سماع تقیه حضرات ائمه معصومین (علیهم السلام) جامه انسانیت از بر میکنند، و غرایب خرافات بر زبان میآرند، همه هباءً منبثاً گردید، و به خاک سیاه برابر شد.

سبحان الله! جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به محض مصلحت جزئیة دفع رسم جاهلیت که به قول و ارشاد زبانی هم - کما ینبغی - ممکن بود، صحابه کرام را به اهتمام تمام امر به ارتکاب امر حرام، و افساد عبادت عظیمه الشأن فرماید، و آن را چندان مستحسن و متحتم گرداند که به سبب تثبوت و تأمل در آن غضبناک شود، و حضرت عائشه بد دعا (۱) به دخول نار به سبب ترک آن کند، و خود جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) تمنی آن فرماید؛ و ائمه طاهرین (علیهم السلام) اگر به مصالح عظیمه صیانت نفوس مقدسه خود، و صیانت نفوس شیعیان خود، و

دفع شرور ارباب جاهلیت مدارات با ایشان فرمایند ، و از ردّ و انکار در بعض مواضع سکوت نمایند ، این حضرات هرگز آن را تجویز ننمایند ، بلکه آن را دلیل حقیقت ارباب جور در افعال و اقوالشان گردانند .

و لطیف تر آن است که نزد اهل حق تقیه از حضرات معصومین ( علیهم السلام ) در اموری واقع شده که ملجأ و مناص از آن نبوده ، و ضرورت الجای به سوی آن نموده ، و در این مقام الجا به ارتکاب < ۱۴۳۱ > حرام نبود ؛ زیرا که بیان جواز اعتمار در اشهر حج ، موقوف نبود بر امر به ارتکاب فسح حج و افساد این عبادت عظیمه ، بلکه جواز اعتمار به ارشاد زبانی هم ثابت میشد به این طور که آن حضرت به خطاب صحابه میفرمود که : اعتقاد ارباب جاهلیت حرمت اعتمار [ را ] در اشهر حج باطل و بی اصل است ، و حق تعالی آن را جایز ساخته است ، هر کس که خواهد عمره در اشهر حج به عمل آرد ، پس به مجرد این قول - او ما مائله - جواز اعتمار در اشهر حج و ردّ اعتقاد فاسد اهل جاهلیت حاصل میشد ، و احتیاج نبود به تشدید و تأکید در ارتکاب حرام و افساد عبادت عظیمه صحابه کرام .

و نیز ظاهر است که اعتمار در اشهر حج امر جایز است نه واجب ، بلکه حسب مزعوم خلافت مآب مرجوح و مفضول ، پس برای بیان جواز مرجوح ، جواز ترک امر واجب لازم آمد ؛ پس هرگاه تأکید ترک امر واجب ، و جواز ارتکاب حرام به محض اثبات جواز امر مرجوح جایز باشد ، جواز انواع تقیه در صورت ضرورت و الجا به اکمل وجوه و ابلغ و آکد آن واضح گردید .

بیستم : آنکه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل حجه الوداع سه عمره در بعض اشهر حج به عمل آورده ، چنانچه بر متبع (۱) روایات و اخبار و متفحص احادیث و آثار هویدا و آشکار است ، و هرگاه سه بار در اشهر (۲) حج آن حضرت عمره به عمل آورده باشد ، و خود اصحاب آن حضرت هم آن را به عمل آورده باشند ، جواز عمره در اشهر حج به غایت وضوح ثابت گردید ، و حاجت نماند به اینکه برای بیان جواز ، آن حضرت امر به ارتکاب امر ناجایز ، بسیاری از اصحاب خود را فرماید ، و اهتمام شدید در آن نماید ، و غضب شدید بر آن کند تا عائشه صدیقه دعا به دخول نار بر تارکین این امر نماید ، و بر آن اکتفا فرموده ، خود آن جناب تمنی این امر ناجایز برای بیان جواز ما ثبت جوازه مراراً فرماید .

و ولی الدین ابوزرعه عراقی - در " شرح احکام " بعد نقل کلامی از نووی که در " شرح مهذب " وارد کرده - گفته :

قال النووی : وحاصله ترجیح الأفراد ؛ لأنه - علیه [ وآله ] الصلاه والسلام - اختاره أولاً ، وإنما أدخل (۳) علیه العمره لمصلحه ، وهی بیان جواز الاعتمار فی أشهر الحج ، وکانت العرب تعتقدہ من أفجر الفجور . انتهى .

۱- در [ الف ] اشتهاً : ( تتبع ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتهاً : ( شهر ) آمده است .

۳- فی المصدر : ( دخل ) .

وأنكر ابن حزم الظاهري هذا الكلام ، وقال : قد اعتمر النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بهم في ذي القعدة عاماً بعد عام قبل الفتح ، ثم اعتمر في ذي القعدة عام الفتح ، ثم قال لهم - في حجة الوداع ، في ذي الحليفة - : « من شاء منكم أن يهمل بعمره فليفعل » ، وهذا كاف في البيان (۱) .

### بیست و یکم :

بیست و یکم : حسب روایت “ صحیحین ” و غیر آن ثابت است که : جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نزد میقات ارشاد فرموده بود که : « من شاء أن يهمل بحج فليفعل ، ومن شاء أن يهمل بحج وعمره فليفعل » ، پس از این ارشاد باسداد بر عامه صحابه - که در میقات حاضر خدمت سرور کائنات ( صلی الله علیه وآله وسلم ) بودند - جواز اعتمار در شهر حرام به نصّ مکرر ثابت و مقرر شد ، پس چه حاجت بود که بر این بیان قولی مؤکد مسبوق به بیان فعلی مکرر مسدد (۲) اکتفا نفرموده - معاذالله - اصحاب را برای بیان جواز امر مرجوح و مفضول تأکید نماید بر ارتکاب ناجایز و حرام ، و ابطال عبادت جلیله ربّ منعم .

### بیست و دوم :

بیست و دوم : آنکه اگر امر به فسخ حج برای محض بیان جواز و ابطال رسم جاهلیت بود ، و در اصل ناجایز و حرام ، و اعتمار آن حضرت در

۱- [ الف ] الفائده الثالثه من فوائد الحديث الأول من باب أفراد الحج من كتاب الحج . ( ۱۲ ) . [ شرح احکام الصغرى ، ورق :

۱۴۰ - ۱۴۱ ] .

۲- کذا ، و ظاهراً ( مشدّد ) صحیح است .

شهر (۱) حج سه مرتبه و < ۱۴۳۲ > اعمار اصحاب اخيار همراه آن حضرت سه بار هم كافي نشد ، و نيز قول مكرّر آن حضرت وقت ميقات براي بيان جواز وافى نشد ، پس يك دو كس اصحاب را مأمور به فسخ حج ميساخت كه آن كافي بود براي بيان جواز ، و حاجت نبود به نقل جميع اصحاب غير سائقين هدى از حج به عمره ، و اين همه تأكيد و تشديد بر آنها .

و در حقيقت اين قول واهى بالمعنى تخطئه جناب رسالت مآب ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ، و تأييد اين منكرين و مترددين است ؛ چه هرگاه فسخ حج حرام و ناجايز باشد ، تردد ايشان و انكار ايشان بجا و مستحسن باشد ، و حمل ايشان بر فسخ با وصف ظهور جواز اعمار در اشهر حج ، وجهى از جواز نداشته باشد .

### بيست و سوم :

بيست و سوم : آنكه اگر امر اصحاب به فسخ بنا بر محض مصلحت دفع رسم جاهليت ، و بيان جواز اعمار در اشهر حج بوده ، و رسم حكم دائم و شريعت مستمره نبوده ، چرا جناب رسالت پناه ( صلى الله عليه وآله وسلم ) به خطاب اصحاب هرگاه آن همه تردد و تحير و پريشاني و انزعاج و اختلاج از امر آن حضرت ظاهر كردند ، و تثبط و استبطا در امثال آن نمودند ، بلكه - عياداً بالله - به ردّ امر آن حضرت پرداختند - كما ظهر من روايه ابن ماجه - ارشاد نفرمود كه : چرا اين انزعاج و اختلاج و قلق و تحير داريد ؟ بنا بر محض بيان جواز و ابطال رسم جاهليت شما را امر به فسخ حج كرده ام ، اين سنت دائمه و

شریعت مستقره نیست که به سبب آن دل تنگ شوید، بلکه مخصوص همین وقت است.

بلکه مقتضای رأفت و هدایت ارشاد آن بود که وقت امر، اول این مصلحت را بیان میفرمود تا ایشان مبتلای این تحیر و تردد و انکار نمیشدند (۱)، و سر از امثال نمیتافتند، و مستحق دعای صدیقه به دخول نمیگردیدند (۲).

اگر به غرض امتحان و اختبار (۳) در اول امر، ترک بیان این مصلحت فرموده، بعد بروز این ردّ و انکار بلاشبهه لازم و واجب بود، و اذلیس فلیس.

و ابن حجر در "فتح الباری" در شرح حدیث ردّ عایشه - بر قول ابن عمر - : (إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم اعتمر أربع عمرات: إحداهنّ فی رجب)، و گفتن عایشه: (یرحم الله أبا عبد الرحمن، ما اعتمر عمره إلاّ وهو شاهده، وما اعتمر فی رجب قطّ) گفته:

وقد تعسف من قال: ان ابن عمر أراد بقوله: (اعتمر فی رجب) عمره قبل هجرته؛ لأنّه وإن كان محتملاً، لکن قول عائشه: (ما اعتمر فی رجب) یلزم منه عدم مطابقه ردّها علیه لکلامه، ولا سیما

- ۱- در [ الف ] اشتبهاً: (نمیگردند) آمده است.
- ۲- در [ الف ] اشتبهاً: (نمیگردید) آمده است.
- ۳- در [ الف ] اشتبهاً: (اختیار) آمده است.

وقد ثبتت (۱) الأربع ، وأنها [ لو كانت ] (۲) قبل الهجره ، فما الذى كان يمنعه أن يفصح بمراده ، فيرتفع (۳) الإشكال (۴) .

از این عبارت واضح است که : ابن حجر تأویل قول ابن عمر را به اینکه غرضش از قول او ( اعتمر فى رجب ) ذکر اعتمار آن حضرت قبل هجرت بوده ، ردّ کرده به آنچه حاصلش این است که : چرا ابن عمر سکوت بر ردّ عائشه کرد ، و اظهار مراد خود نکرد تا اشکال مرتفع میشد ؟ !

پس همچنین در این مقام میگوییم که : چرا جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) افصاح به مراد خود نفرمود تا اشکال مرتفع میشد ؟ !

پس معلوم شد که تأویل این ارشاد آن حضرت به محض دفع رسم جاهلیت و بیان جواز ، باطل است .

### بیست و چهارم :

بیست و چهارم : آنکه در “ صحیح بخاری ” مسطور است :

حدّثنا أبو نعیم ، حدّثنا أبو شهاب ، قال : قدمت متمتّعاً مکه بعمره ، فدخلنا قبل الترویة بثلاثة أيام ، فقال لی أناس من أهل مکه :  
تصیر الآن حجّتك مکیه ، فدخلتُ علی عطاء استفتیه ،

۱- فی المصدر : ( ینت ) .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- فی المصدر : ( فیرجع ) .

۴- [ الف ] باب کم اعتمر النبى صلی الله علیه [ وآله ] وسلم من أبواب العمرة . ( ۱۲ ) . [ فتح الباری ۳ / ۴۸۰ ] .

« ۱۴۳۳ » فقال: حدّثني جابر بن عبد الله: أنه حجّ مع النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يوم ساق البدن معه ، وقد أهلّوا بالحجّ مفرداً ، فقال لهم: « أهلّوا من إحرامكم بطواف البيت ، وبين الصفا والمروه وقصّروا ، ثمّ أقيموا حلّالاً حتّى إذا كان يوم الترويه ، فأهلّوا بالحجّ ، واجعلوا التي قدّمتم بها متعه » ، فقالوا: كيف نجعلها متعه ، وقد سمّينا الحجّ ؟ فقال: « افعلوا ما أمرتكم ، فلولا أني سقت الهدى لفعلت مثل الذي أمرتكم ، ولكن لا يحلّ مني حرام حتّى يبلغ الهدى محلّه » ، ففعلوا (۱) .

از این روایت ظاهر است که: اصحاب به جواب امر آن حضرت به فسخ حج گفتند که: چگونه گردانیم آن را متعه ، و حال آنکه تسمیه نمودیم حج را؟ و آن حضرت به جواب این سؤال و اعتراض همین فرمود که: « بکنید آنچه امر کردم شما را ، پس اگر به درستی که من سوق هدی نمیکردم ، هر آینه میکردم مثل آنچه امر کردم شما را ، و لکن حلال نمیشد از من هیچ حرام تا که برسد هدی محل خود را » ، پس سکوت آن حضرت در مقام سؤال این اصحاب از بیان مصلحت آن ، و اظهار اختصاص حکم به این زمان ، دلیل واضح و برهان لائح است بر آنکه این زعم باطل است ، و این حکم هرگز خاص به این زمان نبوده .

۱- [ الف ] باب التمتع و الإقران و الإفراد بالحج . ( ۱۲ ) . [ صحيح بخاری ۲ / ۱۵۳ ] .



و نیز از این روایت ظاهر است که عطا بن ابی رباح امر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به فسخ حج به سوی عمره [را] به جواب استفتای ابوشهاب نقل کرده، و غرضش از آن تحسین فعل ابوشهاب بوده، پس اگر این حکم جناب رسالت مآب صلی الله علیه [وآله] خاصّ به آن زمان میبود، فساد استدلال عطا لازم خواهد آمد.

### بیست و پنجم :

بیست و پنجم : آنکه هرگاه حضرات صحابه - با آن همه علم و فضل و جلالت در ثبوت جواز اعمار در اشهر حج - اکتفا نکردند بر فعل جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) عمره را در اشهر (۱) حج، و فعل خود اینها عمره را در اشهر (۲) حج سه بار همراه آن حضرت، و نیز اذن مکرر آن حضرت را در این باب نزد میقات کافی ندانستند، و به غیر فسخ حج به سوی عمره جواز اعمار در اشهر حج [را] ثابت ندانسته [اند]، پس کسانی که بعد صحابه اند، بالاولی اکتفا در ثبوت جواز اعمار در اشهر حج به امور مذکور، نخواهند کرد تا که فسخ حج به عمره نکنند تا که اتباع امر آن سرور و اقتدای صحابه حاصل شود.

و اگر کسی بگوید که : ما اکتفا میکنیم به کمتر از آنچه صحابه اکتفا به آن کردند، و محتاج در جواز نیستیم به آنچه صحابه محتاج به آن بودند؟

این جهل محض و تعییر و تحقیر و ازرای صریح حضرات صحابه است.

۱- در [الف] اشتبهاً : (شهر) آمده است.

۲- در [الف] اشتبهاً : (شهر) آمده است.

**بیست و ششم :**

بیست و ششم : آنکه آن حضرت کسانی را که قرآن به عمل آورده بودند - یعنی ضمّ عمره با حج کرده بودند - نیز مأمور به فسخ حج سوی عمره نموده ، پس جواز اعتمار در اشهر حج نزد ایشان خود ثابت بود که آن را به عمل آوردند ، پس حکم ایشان به فسخ حج برای بیان جواز اعتمار در اشهر حج معقول نمیشود .

**بیست و هفتم :**

بیست و هفتم : آنکه حسب افاده والد مخاطب ، جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اراده سدّ باب تعمق به حکم فسخ حج نموده ، پس ابطال حکم فسخ حج در حقیقت فتح باب تعمق و ردّ سدّ جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) است .

ولی الله در " حجه الله البالغه " در قصه حجه الوداع گفته :

ثم قال : « لو إني استقبلت من أمتي ما استدبرت لم أسق الهدى وجعلتها عمره ، فمن كان منكم ليس معه هدى فليحلّ و ليجعلها عمره » . قيل : ألعامنا هذا أم للأبد ؟ قال : « لا ، بل لأبد الأبد » ، فحلّ الناس كلهم وقصّروا إلا النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم . < ۱۴۳۴ > ومن كان معه هدى .

أقول : الذي بدأ لرسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمور : منها : أن الناس كانوا قبل النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يرون العمره في أيام [ قبل ] (۱) الحج من أفجر الفجور ، فأراد النبي

صلی الله علیه [ وآله ] وسلم أن يبطل تحريفهم ذلك بأتم وجه .

ومنها: أنهم كانوا يجدون في صدورهم حرجاً من قرب عهدهم بالجماع عند إنشاء الحج حتى قالوا: أنأتى عرفه ومذاكيرنا تقطر متياً؟! وهذا من التعمق! فأراد النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن يسد هذا الباب .

ومنها: [ إن ] (۱) إنشاء الإحرام عند الحج أتم لتعظيم البيت (۲) .

از این عبارت ظاهر است که: صحابه به سبب قرب عهد خودشان به جماع نزدیک انشاء حج در صدور خودشان حرج مییافتند - یعنی این را مستفبح میپنداشتند - و کلمه: ( أنأتى عرفه ومذاكيرنا تقطرنا متياً؟! ) بر زبان روان میساختند ، و این معنا از تعمق است ، پس اراده فرمود جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) که سدّ این باب فرماید ، کمال عجب است که خلافت مآب (۳) به همین تعمق مذموم و تنطع ملوم رجوع آوردند ، و به سدّ و ردّ جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) مبالات نکردند ، بلکه فتح باب همان تعمق مردود و تشدد مسدود نمودند ، چنانچه پر ظاهر است .

و ابن حجر عسقلانی در “فتح الباری” بعد نقل روایت مسلم [ گفته ]:

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [ الف ] قصه حجه الوداع من أبواب الحج . [ حجه الله البالغه ۱ / ۵۵۱ ] .

۳- در [ الف ] به اندازه یک کلمه سفید است .

ومسلم (۱) - أيضاً - من روايه إبراهيم بن أبي موسى الأشعري ، أنه كان يفتي بالمتعه ، فقال له رجل : رويدك بعض فتياك . . إلى آخر الحديث .

وفي هذه الروايه تبيين عمر العله التي لأجلها كره التمتع ، وهي قوله : قد علمت أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فعله ، ولكن كرهت أن يظّلوا معرّسين بهنّ (۲) - أي بالنساء - ثم يروّحوا في الحجّ تقطر رؤوسهم . انتهى .

وكان من رأى عمر . . . عدم الترفّه للحاجّ بكلّ طريق ، فكره لهم قرب عهدهم بالنساء لئلا يستمرّ الميل إلى ذلك ، بخلاف من بعد عهده به ، ومن يفظم ينفطم (۳) .

از این عبارت ظاهر است که : عمر در کراهت تمتّع به همان وجه مردود و تعمق مسدود تمسک کرده که جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اراده سدّ آن فرموده ، چه وجهی که عمر برای کراهت تمتّع ذکر نموده قرب عهد مردم به نسا است ، كما صرّح به ابن حجر ، و همین قرب عهد به جماع نسا موجب ضيق و حرج صدور صحابه گردیده بود که به سبب آن کلمه : ( أنأتی عرفه ومذاکیرنا یقطر )

۱- فی المصدر : ( ولمسلم ) .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( بهم ) آمده است .

۳- [ الف ] باب کیف یهلّ الحائض والنفساء ، من کتاب المناسک . [ فتح الباری ۳ / ۳۳۲ ] .

متیاً؟! ) بر زبان آوردند . و آن به تصریح والد مخاطب از تعمق است ، و اراده فرموده جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله ) که سدّ فرماید این باب را ، پس مشاقت و معاندت ابن خطاب با جناب رسالت مآب - صلی الله علیه وآله الأُطیاب - در فتح باب تعمق غیر مستطاب ، مثل سفیده صبح روشن گشت ، و اصلاً مقام اشتباهی نماند که این ظهور به حدی است که اصلاً تأویلی و تسویلی برای آن اختراع نتوانند کرد .

و اختیار عمر عدم ترفه ، و ایثار چنین تشدد برای حجّاج ، محض عناد و لجاج بوده ، و در حقیقت اختراع تشدد از طرف خود ، کار خوارج کفار است ، و غلو در دیانت و تنطع (۱) در عبادت بی اذن شارع مذموم و محذور است .

و خود ابن حجر عسقلانی در “ فتح الباری ” در شرح حدیث استیذان عمر در قتل ذوالخویصره و فرمودن جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) :

« دعه فإن له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلاته ، وصيامه مع صيامه ، يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية » گفته :

وفیه التحذیر من الغلو فی الدیانه ، والتنتع فی العباده بالحمل علی النفس فیما لم یأذن < ۱۴۳۵ > فیہ الشرع ، وقد وصف الشارع الشریعه بأنها سهله سمحه ، وإنما ندب إلى الشدّه علی الکفار وإلی

---

۱- تنطع : تعمق ، انظر : تاج العروس ۱۱ / ۴۸۳ ، لسان العرب ۸ / ۳۵۷ . و غیرهما .

الرافه بالمؤمنين ، فعكس ذلك الخوارج كما تقدّم بيانه (۱).

پس از این مقام به کمال وضوح ثابت و واضح می‌گردد که طریقه غیر مرضیه خوارج را که غلو در دیانت و تنطع در عبادت بوده ، حضرت ابن الخطاب ایجاد فرموده ، و اینها کاسه لیس اویند .

و منع عمر از تمتّع با وصف اعتراف به آنکه آن سنت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) است - چنانچه از روایت نسائی ظاهر است ، و از روایت مسلم هم واضح میشود - دلیل کمال جسارت و تهور و بی مبالائی است ، و غایت شناعت آن از افاده ابن عباس و افاده فرزند ارجمند خلافت مآب ظاهر است که معارضه سنت نبویه را به سنت عمریه سبب خوف نزول حجاره عذاب دانسته اند (۲).

و نیز عبد الله بن عمر [ به جهت ] ابدای رأی (۳) به مقابله سنت ، بلال بن عبدالله را - که به مقابله ارشاد نبوی ابدای رأی نموده - به سبّ غلیظ و دشنام بد نواخته ، پس خلافت مآب - که به مقابله سنت نبویه و ارشاد آن حضرت رأی فاسد اختراع کردند - نیز مستحق سبّ و دشنام و لایق تعزیر و ایلام باشند نه قابل تعظیم و اکرام و مستحق اجلال و اعظام .

۱- [ الف ] باب من ترك قتال الخوارج للتأليف ولئلا ينفروا عنه الناس ، من كتاب استتابة المعاندين والمرتدين وقتالهم . ( ۱۲ ) .  
[ فتح الباری ۱۲ / ۲۶۸ ] .

۲- كما تقدّم عن زاد المعاد ۲ / ۱۹۵ - ۱۹۶ .

۳- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( را ) آمده است .

مسلم در “ صحیح ” خود گفته :

حدّثنی حرمله بن یحیی ، قال : ( أنا ) ابن وهب ، قال : أخبرنی یونس ، عن ابن شهاب ، قال : أخبرنی سالم بن عبد الله : أن عبد الله بن عمر قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يقول : لا تمنعوا نساءكم المساجد إذا استأذنكم إليها . قال : فقال بلال بن عبد الله : والله لنمنعهنّ . قال : فأقبل عليه عبد الله ، فسبّه سبّاً سيئاً ما سمعته سبّه مثله قطّ ، وقال : أخبرك عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وتقول : والله لنمنعهنّ ! (۱) و نووی در “ شرح صحیح مسلم ” گفته :

قوله : ( فأقبل عليه عبد الله ، فسبّه سبّاً سيئاً ) ، وفي روايه ( فزبره ) ، وفي روايه ( فضرب في صدره ) .

فيه : تعزير المعترض على السنّه ، والمعارض لها برأيه .

وفيه : تعزير الوالد ولده وإن كان كبيراً (۲) .

از این روایت ظاهر است که : عبد الله بن عمر فرزند ارجمند خود - یعنی بلال با (۳) کمال - را که کلمه ( لنمنعهنّ ) به مقابله نهی نبوی بر زبان آورده ، به

۱- [ الف ] باب خروج النساء إلى المساجد إذا لم يترتب عليه فتنه ، و أنها لا تخرج مطيبه ، من كتاب الصلاة . ( ۱۲ ) . [ صحیح مسلم ۲ / ۳۲ ] .

۲- شرح مسلم نووی ۴ / ۱۶۲ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( بن ) آمده است .

سبّ غلیظ که مثل آن از حضرتش مسموع نشده ، نواخته و به ایذا و ایلام و تعزیر و تحقیر و تعییر او پرداخته ، پس والد ماجد عبد الله بن عمر مثل فرزند ارجمندش - که معارضه ارشاد نبوی به رأی خود نموده - نیز مستحق سبّ و دشنام باشد ، و ظاهر است که معارضه خلافت مآب اشنع و افحش است از معارضه بلال .

و در "دراسات اللیب" در ذکر شواهد حسن ادب به احادیث گفته :

ومنه - أيضاً - حدیث سالم بن عبد الله : أن عبد الله بن عمر . . . قال : سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم يقول : لا تمنعوا نساءكم المساجد إذا استأذنكم إليها . قال : فقال بلال بن عبد الله : والله لمنعهن . قال : فأقبل عليه عبد الله ، فسبه [ سباً ] [ (۱) ] سباً ما سمعته سبه (۲) مثله قط ، رواه مسلم .

وفی روایه له ، عن مجاهد ، عن ابن عمر ، قال : قال رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم : ائذنوا للنساء بالليل إلى المساجد . فقال ابن له - يقال له : واقد (۳) - إذا [ قد ] [ (۴) ] يتخذنه

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر : ( سبه ) .

۳- لم یرد فی المصدر : ( يقال له : واقد ) .

۴- الزیاده من المصدر .



دغلا (١)، فضرِب في صدره فقال : أُحَدِّثُكَ عن رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم وتقول : لا .

زاد أحمد : قال مجاهد : فما < ١٤٣٦ > كَلَّمَهُ عبد الله حتَّى مات . انتهى .

ولا يخفى أن ابن عبد الله ما أراد بقوله : ( لنمنعنَّ (٢) ) إنكاراً وجحوداً و مخالفه الجهال الفاسقين العصاه العتاه لقول رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وحاشا له ولأهل ذلك القرن عموماً من ذلك ! بل حاول به بيان رأيه ، وأن ذلك الحكم مخصوص بزمانه ، كما يفسح عنه قوله - في الروايه الأخيره [ لمسلم ] (٣) - : ( إذاً يتخذنه دغلا ) ، يعنى ذلك حال النساء في زمانه ، فعَلَّ نهيهِ بالعلَّه الحادثه بعد عصر النبي [ صلى الله عليه وآله وسلم ] ، بل يجوز أنه سمع قول عائشه - المروى أيضاً في صحيح مسلم - : لو أن رسول الله

---

١- الدَّغْل - دخل مفسد في الأمور ، كما قاله الخليل في كتاب العين ٣٩٢ / ٤ . وقال الجوهري : هذا الأمر فيه دخل ودَّغْل بمعنى ، وقوله تعالى : ( وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ ) [ سورة النحل ( ١٦ ) : ٩٤ ] . . أى مكرراً وخديعه . انظر : الصحاح ١٦٩٦ / ٤ . وقال : الدَّغْل - بالتحريك - : الفساد ، مثل الدخل يقال : قد أدغل في الأمر إذا أدخل فيه ما يخالفه ويفسده . لاحظ : الصحاح ١٦٩٧ / ٤ .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( لنمنعنَّ ) آمده است .

٣- الزيادة من المصدر .

صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم رأى ما أحدث (١) النساء لمنعهن المسجد كما منعت نساء بنى إسرائيل ، وسماعه لذلك هو الظاهر من حال التابعين ، فاعتمد على ذلك فى إبداء رأيه هذا ، وإن الزمان يوجب زوال ذلك الحكم بزوال علته ، وهو تقوى أهل الزمان المتقدم ، ومثل هذا رأى تراه فى ألف موضوع من الفقهاء فى مقابله النصوص إلا أنه لما كان رأياً فى معارضه الحديث ، وصنعاً حراماً عند الصحابه . . . بالإجماع عزّره عبد الله . . . هذا التعزير البليغ .

وانظر إلى دأب الصديقه (٢) . . . حيث قالت : لو أن رسول الله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم . . . إلى آخره . أفادت منها أن الحكم بتبديل السنه عند زوال العله أيضاً مخصوص بالشارع صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم ، وانه فى معنى النسخ ، فلا يقدم عليه أحد غيره .

وابن عبد الله على ذلك تجاسر الفقهاء ، فأدب فيه واحتسب .

وما لوحث إليه عائشه . . . ، صرّح به عمر بن الخطاب . . . - فى حديثه ، فى صحيح البخارى ، عن محمد بن جعفر ، قال : أخبرنى زيد بن أسلم ، عن أبيه : أن عمر بن الخطاب . . . - قال : ما لنا

١- فى المصدر : ( أحدثت ) .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( الصديقيه ) آمده است .

وللرمل ، إنما كنا راءينا (۱) به المشركين ، وقد أهلكهم الله تعالى ، ثم قال : شيء صنعهُ (۲) النبي صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم فلا نحب أن نتركه .

قال القسطلاني - في شرح البخاري - : وذلك لعدم إطلاعنا على حكمته ، وقصور عقولنا عن إدراك كنهه . انتهى .

أقول : قد اطلع عمر . . . - بصريح قوله صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم : أن من حكمته المراءاه (۳) المذكوره ، لكن لا ينحصر حكم السنّه الثابته في الأمر الواحد الذي أظهر به صلى الله تعالى عليه [ وآله ] وسلم ، وهذا يفيد أن العله المنصوصه إذا لم يكن ظاهر كلام الشارع حصر الحكم بها لا يزول ذلك الحكم بزوالها ، وهو ممّا يحفظ (۴) .

و حكم جناب رسول خدا ( صلى الله عليه وآله وسلم ) به فسخ حج به وحى الهى بود ، و هر چند بالاجمال بودن جميع احكام جناب رسالت مآب ( صلى الله عليه وآله وسلم ) از وحى الهى قطعاً و حتماً ثابت است ، و كار مسلمى و متدينى نيست كه شك و ريب در آن كند ، لكن بالخصوص بودن حكم فسخ حج به وحى الهى هم ثابت است ، والله الحمد على ذلك .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( رأينا ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( منعه ) آمده است .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( المراءه ) آمده است .

۴- [ الف ] دراسه ثانيه . [ دراسات اللبيب : ۷۳ - ۷۵ ] .

ابن القيم در " زاد المعاد " گفته :

وقال طاووس : خرج رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من المدينة لا- يسمّى حجّاً ولا- عمره ، ينتظر القضاء ، فنزل عليه القضاء - وهو بين الصفا والمروه - فأمر أصحابه من كان منهم أهلاً بالحجّ ولم يكن معه هدى أن يجعلها عمره . . إلى آخر الحديث (١).

و نیز در " زاد المعاد " گفته :

وقول طاووس : نزل عليه القضاء وهو بين < ١٤٣٧ > الصفا والمروه ، فهو قضاء آخر غير القضاء الذى نزل عليه بإحرامه ، فإن ذلك كان بوادى العقيق ، وإنما القضاء الذى نزل عليه بين الصفاء والمروه قضاء الفسخ إلى العمره الذى أمر به أصحابه ، فحينئذ أمر كل من لم يكن معه منهم هدى أن يفسخ إلى العمره ، وقال : « لو استقبلت من أمرى ما استدبرت لما سقت الهدى ولجعلتها عمره » ، وكان هذا أمر حتم بالوحى ، فإنهم لما توقفوا عليه (٢) ، قال : « انظروا الذى أمرتكم به فافعلوه » (٣) .

از این عبارت ظاهر است که : سبب حکم جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نزول

١- [ الف ] صفحه : ١١٩ / ٤٢٧ فصل : وأما الذين قالوا : أنه أحرم إحراماً مطلقاً . . إلى آخره . من فصول هديه فى الحج . ( ١٢ ) .  
( [ زاد المعاد ٢ / ١٥٦ ] .

٢- فى المصدر : ( فيه ) .

٣- [ الف ] نشان سابق . [ زاد المعاد ٢ / ١٥٧ ] .

وحی او امر حتمی و حکم محکم احکم الحاکمین بود ، پس چنین حکم محتوم را به محض اوهام شوم ، غیر مستمر و غیر مرسوم پنداشتن از غرائب توهمات و جسارات خسارت ملزوم است .

### بیست و هشتم :

بیست و هشتم : آنکه در فسخ حج مزید ادب و تعظیم و غایت اجلال و تکریم بیت خدای کریم متحقق میشود ؛ زیرا که در فسخ حج انشای احرام از خانه کعبه واقع میشود ، و این معنا ادخل و اتم و آکد و الزم است در تعظیم بیت اکرم چنانچه از عبارت سابقه “ حجه الله البالغه ” تصنیف ولی الله ظاهر است (۱) .

### بیست و نهم :

بیست و نهم : آنکه جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) به حکم به فسخ حج - حسب تصریح والد ماجد مخاطب معاند - اراده ابطال تحریف اهل جاهلیت به اتم و جوه فرموده ، چنانچه از عبارت او در “ حجه الله البالغه ” - که مذکور شد (۲) - ظاهر است ، و ابطال تحریف جاهلیت را به اتم و جوه ابطال کردن ، کار هیچ مسلمی نیست و الا لازم آید که : دیگر تحریفات محرّفین - که جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ابطال آن فرموده - نیز رایج (۳) و شایع و جایز و سائغ گردد ، و ابطال آن باطل گردد ، نعوذ بالله من هذا الاعتقاد الفاسد ، والزرعم الکاسد .

۱- حجه الله البالغه ۱ / ۵۵۱ .

۲- حجه الله البالغه ۱ / ۵۵۱ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( رایج ) آمده است .

کمال حیرت است که خلافت مآب و اتباع ذوی الأذنب (۱) او بر خلاف جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و مشاقه و معانده له تحریف جاهلیت را تشدید و تأکید کردند و از سر گرفتند که به منع تمتع پرداختند، و فسخ حج را هم حرام ساختند، و ابطال تحریف جاهلیت را که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به اتمّ وجوه فرموده بود مراغمه له باطل نمودند.

و کمال جسارت این است که خود ولی الله اعتراف مینماید که: امر به فسخ حج برای ابطال تحریف جاهلیت بوده، و باز اتعاب نفس در تحریم فسخ حج مینماید، و خرافات غریب بر زبان آرد، و از زبان خود ثابت مینماید که: او تحریف جاهلیت [را] مؤسس میسازد، و ابطال تحریف جاهلیت [را] باطل مینماید؛ پس شک نماند در آنکه خلافت مآب و اتباع و اشیاع او محرّفین دین و مخرّبین شرع مبین، و مخالفین و معاندین جناب سید المرسلین - صلی الله علیه وآله اجمعین - و مشیدین و مؤکدین و مروّجین طریقه کفار و مشرکین اند!

واعجباه! که با این همه شغف و وله خلافت مآب و اتباعش به اجرای تحریف جاهلیت، او را [از] ائمه دین میدانند، به تأکیدات و اهتمامات شارع به صیانت دین از تحریف - که خود اعتراف به آن دارند - اعتنایی نمیکنند!

---

۱- در [الف] اشتباهاً: (الاذباب) آمده است.

ولى الله در " حجه الله البالغه " گفته :

باب إحكام الدين من التحريف . . لابد لصاحب السياسه الكبرى الذى يأتى من الله بدين ينسخ الأديان من أن يحكم دينه من أن يتطرق إليه تحريف ؛ وذلك لأنه يجمع أمماً كثيره ذوى استعدادات شتى وأغراض متفاوتة ، فكثيراً ما يحملهم الهوى أو حب الدين الذى كانوا عليه سابقاً أو الفهم الناقص - حيث < ١٤٣٨ > عقلوا أشياء كان لمصالح كثيره (١) - أن يهملوا ما نصت المله عليها ، ويدسوا فيها ما ليس منها ، فيختل الدين ، كما وقع فى كثير من الأديان قبلنا ، ولما لم يمكن الاستقصاء فى معرفه مداخل الخلل - فإنها غير محصوره ولا متعينه (٢) ، وما لا يدرك كله لا يترك كله - وجب أن ينذرهم من أسباب التحريف إجمالاً أشد الإنذار . . إلى آخره (٣) .

### سى ام :

سى ام : آنكه ارشاد باسداد جناب رسالت مآب ( صلى الله عليه وآله وسلم ) به جواب سراقه بن جعشم دليل صريح و برهان واضح بر استمرار جواز فسخ حج و بطلان

١- فى المصدر : ( حيث عقلوا شيئاً و غابت [ عنهم ] مصالح كثيره ) .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( متبعه ) آمده است .

٣- [ الف ] من المبحث السادس - مبحث السياسه المليه - من القسم الأول . ( ١٢ ) . [ حجه الله البالغه ١ / ٢٥١ ] .

انقطاع و ارتفاع آن است چنانچه سابقاً در عبارت ابن القیم مذکور شد .

و علامه ابن حجر عسقلانی در "فتح الباری" گفته :

قوله : ( ألكم هذه خاصه يا رسول الله [ ص ] ! قال : « لا-، بل للأبد » ) ، فی روایه یزید بن ذریع : ( أ لنا هذه خاصه ) ، و فی روایه جعفر عند مسلم : ( فقام سراقه ، فقال يا رسول الله (۱) الله [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] : ألعامنا هذا أم للأبد ؟ فشَبَّكَ أصابعه واحده في الأخرى ، وقال : « دخلت العمره في الحجّ مرتين .. لا ، بل للأبد الأبد » ) .

قال النووی : معناه - عند الجمهور - : إن العمره يجوز فعلها في أشهر الحجّ إبطالا لما كان عليه الجاهليه .

وقيل : معناه : جواز القران .. أي دخلت أفعال العمره في أفعال الحجّ .

وقيل : معناه : سقط وجوب العمره ، وهذا ضعيف ؛ لأنه يقتضى النسخ بغير دليل .

وقيل : معناه جواز فسح الحجّ إلى العمره ، قال : وهو ضعيف ، وتعقب بأن سياق السؤال يقوّى هذا التأويل ، بل الظاهر أن السؤال وقع عن الفسخ ، والجواب وقع عمّا هو أعمّ من ذلك حتّى يتناول التأويلات المذكوره إلاّ الثالث ، والله أعلم (۲) .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( برسول ) آمده است .

۲- [ الف ] باب عمره التعميم من أبواب العمره . ( ۱۲ ) . [ فتح الباری ۳ / ۴۸۵ ] .



## ردّ علمای عامه بر تعلیل فسخ حج به دفع رسم جاهلیت

بالجمله (۱)؛ بطلان و فساد ادعای دلالت تعلیل فسخ حج به دفع رسم جاهلیت، بر انقطاع و ارتفاع آن در کمال وضوح و ظهور است تا آنکه ائمه سنی خود ردّ بلیغ بر آن کرده اند، چنانچه علامه نحیر و محقق شهیر ایشان ابن القیم در ردّ این تعلیل علیل و توجیه (۲) غیر وجیه قصب السبق از اقران و امثال خود ربوده، داد تحقیق و کشف غطا داده، نبذی از وجوه - که مذکور شد - و غیر آن وارد نموده، چنانچه در "زاد المعاد" گفته:

فصل؛ وقد سلك المانعون من الفسخ طريقتين أُخريين، نذكرهما ونبيّن (۳) فسادهما.

الطريقه الأولى: قالوا: إذا اختلف الصحابه ومن بعدهم في جواز الفسخ فالاحتياط يقتضى المنع عنه صياناً للعباده عمّا لا يجوز فيها عند كثير من أهل العلم، بل أكثرهم.

والطريقه الثانيه: ان النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمر بالفسخ ليبيّن لهم جواز العمره في أشهر الحجّ؛ لأن أهل الجاهليه كانوا يكرهون العمره في أشهر الحجّ ويقولون: (إذا برأ الدبر، وعفا الأثر، وانسلخ صفر، فقد حلّت العمره لمن اعتمر)، فأمرهم النبى

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: ( در ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: ( واو ) آمده است .

۳- در [ الف ] اشتبهاً: ( تبیین ) آمده است .

صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالفسخ حتى يبين لهم جواز عمره في أشهر الحج .

وهاتان الطريقتان باطلتان ، أما الأولى : فإن الاحتياط إنما يشرع إذا لم يتبين السنه ، فإذا تبينت فلاحتياط هو اتباعها وترك مخالفتها ، فإن كان تركها لأجل الاختلاف احتياطاً ، فترك مخالفتها وإتباعها أحوط وأحوط ، فلاحتياط نوعان ، احتياط للخروج من خلاف العلماء ، واحتياط للخروج من خلاف السنه ؛ ولا يخفى رجحان أحدهما على الآخر .

و أيضاً ؛ فإن الاحتياط ممتنع هنا ، فإن الناس في الفسخ على ثلاثة أقوال :

أحدها : أنه محرّم .

والثاني : أنه واجب ، < ١٤٣٩ > وهو قول جماعه من السلف والخلف .

والثالث : أنه مستحب ، فليس الاحتياط بالخروج من خلاف [ من حرّمه أولى بالاحتياط بالخروج من خلاف ] (١) من أوجهه ، وإذا تعذر الاحتياط بالخروج من الخلاف ، تعين الاحتياط بالخروج منه خلاف السنه .

فصل ٧ : وأما قول الطريفة الثانية فأظهر بطلاناً من وجوه عديدة :

أحدها : أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم اعتمر قبل ذلك عُمره الثلاث في أشهر الحج في ذي القعدة - كما تقدم ذلك - وهو أوسط أشهر الحج ، فكيف يظن أن الصحابة لم يعلموا جواز الاعتمار في أشهر الحج إلا بعد أمرهم بفسخ الحج إلى عمره ، وقد تقدم فعله لذلك ثلاث مرّات ؟ !

الثاني : أنه قد ثبت في الصحيحين أنه قال لهم عند الميقات : « من شاء أن يهّل بعمره فليفعل ، ومن شاء أن يهّل بحج فليفعل ، ومن شاء أن يهّل بعمره فليفعل » ، فتبين لهم جواز الاعتمار في أشهر الحج عند الميقات وعامه المسلمين معه ، فكيف لم يعلموا جوازها إلا بالفسخ ؟ !

ولعمر الله إن لم يكونوا يعلمون جوازها بذلك لهم أجدر أن لا يعلموا جوازها بالفسخ !

الثالث : أنه أمر من لم يسق الهدى أن يتحلّل ، وأمر من ساق الهدى أن يقيم على إحرامه حتى يبلغ الهدى محلّه ، ففرّق بين محرم ومحرم ، وهذا يدلّ على أن سوق الهدى هو المانع من التحلّل لا مجرد الإحرام الأول ، والعلّة التي ذكرها لا تختص بمحرم دون

محرم ، فالنبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم جعل التأثير في الحلل وعدمه للهدى وجوداً و عدماً لا لغيره .

الرابع : أن يقال : إذا كان النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قصد مخالفه المشركين ، كان هذا دليلاً على أن الفسخ أفضل لهذه العلة ، فإنه إذا كان إنما أمرهم بذلك لمخالفه المشركين كان هذا يقتضى أن يكون الفسخ مشروعاً إلى يوم القيامة إما وجوباً وإما استحباباً ، فإن ما فعله النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وشرعه لأُمة في المناسك مخالفةً للهدى المشركين هو مشروع إلى يوم القيامة إما وجوباً أو استحباباً ، فإن المشركين كانوا يفيضون من عرفه قبل غروب الشمس ، وكانوا لا يفيضون من مزدلفه حتى تطلع الشمس ، وكانوا يقولون : أشرق بشير كما ؛ فخالفهم النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وقال : خالف هدينا هدى المشركين ، فلم يفيض من عرفه حتى غربت الشمس ، وهذه المخالفة إما ركن كقول مالك ، وإما واجب يجبر دم كقول أحمد وأبي حنيفة والشافعي في أحد القولين ، وإما سنه كالقول الآخر له .

والإفاضة من مزدلفه قبل طلوع الشمس سنّة باتفاق المسلمين ، وكذلك قريش كانت لا- تقف بعرفه ، بل تفيض من جمع ، فخالفهم النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ووقف بعرفه ، وأفاض منها ، وفي ذلك نزل قوله تعالى : ( ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ

الثَّاسُ (١) ، وهذه المخالفه من أركان الحجّ باتفاق المسلمين ، فالأمور التي خالف فيها المشركون هي الواجب أو المستحب ، ليس فيها مكروه ، فكيف يكون فيها محرّم ؟ ! فكيف يقال : إن النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمر أصحابه بنسك مخالف نسك المشركين مع كون الذي نهاهم عنه أفضل ممّا أمرهم به ، أو يقال : من حجّ كما حجّ المشركون ولم يتمتّع ، فحجّه أفضل من حجّ السابقين الأولين من المهاجرين والأنصار بأمر النبيّ < ١٤٤٠ > صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

الخامس : انه قد ثبت في الصحيح عنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنه قال : « دخلت العمرة في الحجّ إلى يوم القيامة » . وقيل له : عمرتنا هذه لعامنا هذا أم للأبد ؟ فقال : « لا ؛ بل للأبد الأبد ، دخلت العمرة في الحجّ إلى يوم القيامة » ، وكان سؤالهم عن عمره الفسخ ، كما جاء صريحاً في حديث جابر - في حديثه الطويل - قال : حتّى إذا كان آخر طواف على المروه قال : « لو استقبلت من أمرى ما (٢) استدبرت لم أسق الهدى ولجعلتها عمره ، فمن كان منكم ليس معه هدى فليحلّ أو ليجمعها عمره » ، فقام سراقه بن مالك ، فقال : يا رسول الله ! ألعامنا هذا أم للأبد ؟ فشبك رسول الله صلى الله عليه

١- البقره (٢) : ١٩٩ .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( لما ) آمده است .

[ وآله ] وسلم أصابعه واحده فى أُخرى ، وقال : « دخلت العمره فى الحجّ مرّتين . . لا ، بل لأبد الأبد » .

وفى لفظ : قدم رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم صبح رابعه مضت من ذى الحجّه ، فأمرنا أن نحلّ ، قال : فقلنا : لمّا لم يكن بيننا وبين عرفه إلّا خمس أمرنا أن نفضى إلى نسائنا ، فنأتى عرفه تقطر مذاكيرنا المنى . . فذكر الحديث ، وفيه قال : قال سراقه بن مالك : لعامنا هذا أم للأبد ؟ قال : « للأبد » .

وفى صحيح البخارى عنه : أن سراقه قال للنبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : ألكم هذه خاصه يا رسول الله ؟ قال : « بل للأبد » ، فبيّن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن تلك العمره التى فسخ من فسخ منهم حجّه إليها للأبد ، وأن العمره دخلت فى الحجّ إلى يوم القيامة ، وهذا يبيّن أن عمره التمتع بعض الحجّ .

وقد اعترض بعض الناس على الاستدلال بقوله : « بل لأبد الأبد » باعتراضين :

أحدهما : أن المراد : سقوط الفرض بها لا يختصّ بذلك العام ، بل يسقط إلى الأبد .

وهذا الاعتراض باطل ؛ فإنه لو أراد ذلك لم يقل : « للأبد » فإن الأبد لا يكون فى حق طائفه معينه ، بل إنّما تكون لجميع المسلمين .

ولأنه ما دخلت العمره فى الحجّ إلى يوم القيامة .

ولأنهم لو أرادوا بذلك السؤال عن تكرّر الوجوب لما اقتصروا على العمره ، بل كان السؤال عن الحجّ .

ولأنهم قالوا : ( أعمرتنا هذه لعامنا أم للأبد ؟ ) ولو أرادوا تكرار وجوبها كلّ عام لقالوا له - كما قالوا فى الحجّ - : أكلّ عام يا رسول الله ؟ ولأجابهم بما أجابهم به فى الحجّ بقوله : « ذرونى ما تركتكم ، لو قلت : نعم لوجبت » .

ولأنهم قالوا له : ( هذه لكم خاصه ؟ فقال : « بل للأبد » فهذا السؤال والجواب صريحان فى عدم الاختصاص .

الاعتراض الثانى : أن قوله : « إن ذلك للأبد (١) » إنّما يريد به جواز الاعتمار فى أشهر الحجّ .

وهذا الاعتراض أبطل من الذى قبله ، فإن السائل إنّما سأل النبىّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فيه عن المتعه التى هى فسخ الحجّ لا عن جواز العمره فى أشهر الحجّ ؛ لأنه إنّما سأله بعقب أمره من لا هدى معه بفسخ الحجّ ، فقال له حينئذ : هذا لعامنا أم للأبد ؟ فأجابه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عن نفس ما سأله عنه لا عمّا لم يسأله عنه .

وفى قوله : « دخلت العمره فى الحجّ إلى يوم القيامة » عقيب أمره

---

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( الأبد ) آمده ، و در مصدر نیز این کلمه افتاده است .

من لا هدى معه بالإحلال بيانٌ جليٌّ : أن ذلك مستمرٌّ إلى يوم القيامة ، فبطل دعوى الخصوص ، وبالله التوفيق .

السادس : أن هذه العلّة التي ذكّرتموها ليست في الحديث ولا فيه إشارة إليها ، فإن كانت باطله بطل اعتراضكم بها ، وإن كانت صحيحة فإنها لا تستلزم الاختصاص بالصحابه بوجه من الوجوه ، بل إن صحت اقضت < ١٤٤١ > دوام حلولها واستمراره ، كما أن الرمل شرع ليرى المشركين قوّته وقوّه أصحابه ، واستمرّت مشروعيته إلى يوم القيامة ، فبطل الاحتجاج بتلك العلّة على الاختصاص بهم على كلّ تقدير .

السابع : أن الصحابه . . . إذا لم يكتفوا في العلم بجواز العمره في أشهر الحجّ على فعلهم لها معه ثلاثه أعوام ، ولا يأذنه لهم فيها عند الميقات حتّى يأمرهم بفسخ الحجّ إلى العمره ، فَمَنْ بعدهم أخرى (١) أن لا يكتفى بذلك حتّى يفسخ الحجّ إلى العمره اتباعاً لأمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، واقتداءً بأصحابه .

إلا- أن يقول قائل : إنا نحن نكتفى من ذلك بدون ما اكتفى به الصحابه ، ولا نحتاج (٢) في الجواز إلى ما احتاجوا هم إليه ، وهذا جهل نعوذ بالله منه .

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( أخرى ) آمده است .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( تحتاج ) آمده است .



الثامن : أنه لا يظنّ برسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنه يأمر أصحابه بالفسخ الذى هو حرام ليعلمهم بذلك مباحاً يمكن تعليمه بغير ارتكاب هذا المحذور ، وبأسهل منه بياناً ، وأوضح دلالة ، وأقلّ كلفه .

فإن قيل : لم يكن الفسخ حين أمرهم به حراماً .

قيل : فهو إذن إما واجب أو مستحب ، وقد قال بكلّ واحد منهما طائفة ، فمن الذى حرّمه بعد إيجابه أو استحبابه ؟ وأى نصّ أو إجماع دفع هذا الوجوب أو الاستحباب ؟ ! وهذه مطالبه لا محيص عنها .

التاسع : أنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال : « لو استقبلتُ من أمرى ما استدبرتُ لما سقتُ الهدى ، ولجعلتُها عمره » أفترى تجدد له صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عند ذلك العلم بجواز العمره فى أشهر الحجّ حتى تأسف على فواتها ؟ ! هذا من أعظم المحال .

العاشر : أنه أمر بالفسخ إلى المتعه من كان أفرد ، ومن قرن ولم يسق الهدى ، ومعلوم أن القارن قد اعتمر فى أشهر الحجّ مع حجّته ، فكيف يأمره بفسخ قرانه إلى عمره ليبيّن له جواز العمره فى أشهر الحجّ ، وقد أتى بها وضّم إليها الحجّ ؟ !

الحادى عشر : أن فسخ الحجّ إلى العمره موافق لقياس الأصول لا مخالف لها ، فلو لم يرد به النصّ لكان القياس يقتضى جوازه ،

فجىء النصّ به على وفق القياس ، قاله شيخ الإسلام ابن تيميه ، وقوّره بأن المحرم إذا التزم أكثر ما كان لزم ، جاز باتفاق الأئمه ، فلو أحرم بالعمره ثم أدخل عليها الحجّ ، جاز بلا نزاع ؛ وإذا أحرم بالحجّ ، ثم أدخل عليه العمره ، لم يجز عند الجمهور ، وهو مذهب مالك وأحمد والشافعي في ظاهر مذهبه ، وأبو حنيفة يجوّز ذلك بناءً على أصله في أن القارن يطوف طوافين ويسعى سعيين (١) ، وإذا كان كذلك فالمحرم بالحجّ لم يلتزم إلاّ بالحجّ ، فإذا صار متمتعاً صار ملتزماً لعمره وحجّ ، فكان ما التزمه بالفسخ أكثر ممّا كان عليه ، فجاز ذلك ، ولما كان أفضل كان مستحباً ، وإنّما أشكل هذا على من ظنّ أنه فسخ حجّاً إلى عمره ، وليس كذلك ، فإنه لو أراد أن يفسخ الحجّ إلى عمره مفردة لم يجز بلا نزاع ، وإنّما الفسخ جائز لمن كان من نيته أن يحجّ بعد العمره ، والمتمتع من حين يحرم بالعمره فهو داخل في الحجّ ، كما قال النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « دخلت العمره في الحجّ » ؛ ولهذا يجوز له أن يصوم الأيام الثلاثة من حين يحرم بالعمره ، فدلّ على أنه في تلك الحال في الحجّ ، وأما إحرامه بالحجّ بعد ذلك فكما يبدأ الجنب بالوضوء ، ثم يغتسل بعده ، وكذلك

---

١- [ الف ] قال : وهذا قياس الروايه المحكيه عن أحمد في القارن أنه يطوف طوافين ويسعى سعيين . ( ١٢ ) . [ هذه الزيادة كان في المصدر داخل المتن ] .

كان النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يفعل اذا اغتسل من الجنابه (١) ، وقال < ١٤٤٢ > للنسوه فى غسل ابنته : « ابدأن بميامنها ومواضع الوضوء منها » ، فغسل مواضع الوضوء بعد الغسل .

فإن قيل : هذا باطل لثلاثه أوجه :

أحدها : أنه إذا فسخ استفاد بالفسخ حلاً كان ممنوعاً منه بإحرامه الأول ، فهو دون ما التزمه .

الثانى : أن النسك الذى كان قد التزمه أولاً أكمل من النسك الذى فسخ إليه ؛ ولهذا لا يحتاج الأول إلى جبران (٢) ، والذى يفسخ إليه يحتاج إلى هدى جبرائلاً له ، ونسك لا جبران فيه أفضل من نسك مجبور .

الثالث : أنه إذا لم يجوز إدخال العمره على الحج ، فثلاً يجوز إبدالها به وفسخه إليها بطريق الأولى والأخرى (٣) .

فالجواب عن هذه الوجوه من طريقين : مجمل و مفصل .

أمّا المجمل ؛ فهو أن هذه الوجوه اعتراضات على مجرد السنّه ، فالجواب عنها بالتزام تقديم الوحي على الرأى ، وإن كل رأى يخالف السنه فهو باطل قطعاً ، وبيان بطلانه بمخالفه السنه الصحيحه

١- در [ الف ] ( يفعل اذا اغتسل من الجنابه ) خوانا نيست ، از مصدر اصلاح شد .

٢- در [ الف ] اينجا و تمام موارد آينده اشتباهاً : ( جبران ) آمده است .

٣- در [ الف ] اشتباهاً : ( والأخرى ) آمده است .

الصريحه له ، والآراء تبع للسنة وليست السنة تبعاً للآراء .

وأما المفصل - وهو الذى نحن بصدده - ; فإن ما التزمنا أن الفسخ على وفق القياس فلا بدّ من الوفاء بهذا الالتزام ، وعلى هذا فالوجه الأول جوابه : بأن التمتع وان تحلله الإحلال فهو أفضل من الأفراد الذى لا حلّ فيه ; لأمر النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : مَنْ لا هدى معه بالإحرام به .

ولأمره أصحابه بفسخ الحج إليه .

ولتمنيّه أنه كان أحرم به .

ولأنه النسك المنصوص عليه فى كتاب الله .

ولأن الأمة أجمعت على جوازه ، بل على استحبابه ، واختلفوا فى غيره على قولين .

وأن النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم غضب حيث أمرهم بالفسخ إليه بعد الإحرام بالحج ، فتوقفوا .

ولأنه من المحال قطعاً أن يكون حجّ قطّ أفضل من حجّه خير القرون وأفضل العالمين مع نبيهم صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وقد أمر كلهم بأن يجعلوها متعه إلا من ساق الهدى ، فمن المحال أن يكون غير هذا الحجّ أفضل منه إلا حجّ من قرن وساق الهدى ، كما اختاره الله لنبيه ، فهذا هو الذى اختاره الله لنبيه ، واختار لأصحابه التمتع ، فأى حجّ أفضل من هذين ؟ !

ولأنه من المحال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول المرجوح .

ولوجوه آخر كثيره ليس هذا موضعها ، فرجحان هذا النسك أفضل من البقاء على الإحرام الذى يفوته بالفسخ .

وقد تبين بهذا بطلان الوجه الثانى .

وأما قولكم : ( أنه نسك مجبور بالهدى ) ، فكلام باطل من وجوه :

أحدها : أن الهدى فى التمتع عباده مقصوده ، وهو من تمام النسك وهو من دم شكران لا- دم جبران ، وهو بمنزله الأضحيه للمقيم ، هى من تمام عباده هذا اليوم ، فالنسك المشتمل على هذا الدم بمنزله العيد المشتمل على الأضحيه ، فإنه ما تقرب إلى الله فى ذلك بمثل أراقه دم سائل ، وقد روى الترمذى وغيره ، عن أبى بكر الصديق : أن النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم سُئل أى الأعمال أفضل ؟ فقال : « الثَّجَّ والعَجَّ » .

العَجَّ : رفع الصوت بالتلبيه ، والثَّجَّ : إراقه دماء الهدى .

فإن قيل : يمكن المفرد أن يحصل له هذه الفضيله .

قيل : مشروعيتها إنما جاءت فى حق القارن والمتمتع ، وعلى تقدير استحبابها فى حقّه فأين ثوابها من ثواب هدى المتمتع والقارن

! ؟

الوجه الثانى : أنه لو كان دم جبران لما جاز الأكل منه ، وقد

ثبت عن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنه أكل من هديه ، فإنه < ١٤٤٣ > أمر من كلّ بدنه ببضعه ، فجعلت في قدر ، فأكل من لحمها ، وشرب من مرقها ، وإن كان الواجب عليه سبع بدنه ، فإنه أكل من كلّ بدنه من المائه ، والواجب فيها مشاع لم يتعين بقسمه .

وأيضاً ؛ فإنه قد ثبت - في الصحيح - : أنه أطعم نساءه من الهدى الذى ذبحه عنهنّ ، وكنّ متمتعات . . احتج به الإمام أحمد ، فثبت - في الصحيح - عن عائشه : أنه أهدى عن نساءه ، ثم أرسل إليهنّ من الهدى الذى ذبحه عنهنّ .

وأيضاً ؛ فإن الله سبحانه وتعالى قال - فيما يذبح بمنى من الهدايا - : ( فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ) (١) ، فهذا يتناول هدى التمتع والقران قطعاً إن لم يختص به ، فإن المشروع هناك ذبح هدى التمتع والقران ، ومن هاهنا - والله أعلم - أمر النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من كلّ بدنه ببضعه ، فجعلت في قدر امتثالاً لأمر ربّه تعالى بالأكل ليعمّ به جميع هديه .

والوجه الثالث : أن سبب الجبران محظور فى الأصل ، فلا يجوز الإقدام عليه إلا لعذر ، فإنه إما ترك واجب أو فعل محظور ، والتمتع مأمور به إما أمر إيجاب عند طائفه كابن عباس وغيره ، أو أمر

استحباب عند الأكثرين ، فلو كان دمه دم جبران لم يجز الإقدام على سببه بغير عذر ، فبطل قولهم : إنه دم جبران ، وعلم أنه دم نسك وهدى وسَّع الله به على عباده وأباح لهم بسببه التحلل في أثناء الإحرام لما في استمرار الإحرام عليهم من المشقة ، فهو بمنزلة القصر والفطر في السفر ، وبمنزلة المسح على الخفين ، وكان من هدى النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وهدى أصحابه فعل هذا وهذا وهذا ، والله يحب أن يؤخذ رخصه كما يكره أن تؤتى معصيته ، فمحبته لأخذ العبد بما يسيره عليه وسهله له بمثل كراهيه منه لارتكابه ما حرّم عليه ومنعه منه .

والهدى وان كان بدلا عن ترفهه بإسقاط إحدى السفرين ، فهو أفضل لمن قدم في أشهر الحج من أن يأتي بحج مفرد ويعتمر عقبه ، والبدل قد يكون واجبا كالجمعه عند من جعلها بدلا ، وكالتيمم للعاجز (١) عن استعمال الماء ، فإنه واجب عليه وهو بدل ، فإذا كان البدل قد يكون واجبا ، فكونه مستحبا أولى بالجواز .

وتخلل الإحلال لا يمنع أن يكون الجميع عباده واحده كطواف الإفاضة ؛ فإنه ركن بالاتفاق ، ولا يفعل إلا بعد التحلل الأول ، وكذلك رمى الجمار أيام منى ، وهو يفعل بعد الحل التام ، وصوم

---

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( للطاقز ) آمده است .

رمضان يتحلله الفطر في ليليه ، ولا يمنع ذلك أن يكون عباده واحده ، ولهذا قال مالك وغيره : أنه يجزى نيه واحده للشهر ؛ لأنه عباده واحده .

فصل ؛ وأما قولكم : ( إذا لم يجز إدخال العمره على الحج فلثلاً يجوز فسحها إليها أولى وأحرى (١) ) ، فنسمع جمععه ولا نرى طحناً (٢) ، وما وجه التلازم بين الأمرين ، وما الدليل على هذه الدعوى الذى ليس بأيديكم برهان عليها ؟ !

ثم القائل لها إن كان من أصحاب أبي حنيفة فهو معترف بفساد هذا القياس ، وإن كان من غيرهم طوب بصره قياسه ولا يجد إليه سبيلاً .

ثم يقال : مدخل العمره قد نقص (٣) ممّا كان التزمه ، فإنه كان يطوف طوافاً < ١٤٤٤ > للحج ، ثم طوافاً آخر للعمره ، فإذا قرن كفاه طواف واحد وسعى واحد بالسنه الصحيحه ، وقول الجمهور :

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( أخرى ) آمده است .

٢- قال ابن منظور : وفى المثل : أسمع جمععه ولا أرى طحناً ، يضرب للرجل الذى يكثر الكلام ولا يعمل ، وللذى يعد ولا يفعل . راجع : لسان العرب ٨ / ٥١ . وقال الفيروزآبادى : يضرب للجبان يوعده ولا يوقع ، وللبخيل يعد ولا ينجز . لاحظ : القاموس المحيط ٣ / ١٣ . وانظر أيضاً : تاج العروس ١١ / ٦٨ .

٣- در [ الف ] اشتباهاً : ( نقض ) آمده است .



فقد نقص ممّا كان يلتزمه ، وأما الفسخ فإنه لم ينقص ممّا التزمه ، بل نقل نسكه إلى ما هو أكمل منه وأفضل وأكثر واجبات ، فيبطل القياس على كلّ تقدير ، والله الحمد (١).

و در “مختصر محلى” ابن حزم مذکور است :

وأتى بعضهم بطامه ، وهى أنه ذكر الخبر الثابت عن ابن عباس : أنهم كانوا يرون العمره فى أشهر الحجّ من أفجر الفجور فى الأرض ، فقدم النبىّ عليه [ وآله ] السلام وأصحابه صبيحه رابعه من ذى الحجّه ، فأمرهم أن يجعلوها عمره ، فتعاضم ذلك عندهم فقالوا : يا رسول الله [ ص ] ! أىّ الحلّ ؟ قال : « الحلّ كلّه » ، فقال قائلهم : إنّما أمرهم عليه [ وآله ] السلام بذلك لتوقفهم على جواز العمره فى أشهر الحجّ قولاً وعملاً .

فأؤل ذلك أنه كذب على رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فى دعواهم أنه إنّما أمرهم بفسخ الحجّ فى عمره ليعلمهم جواز العمره فى أشهر الحجّ .

ثمّ يقال لهم : هبك لو كان ذلك - ومعاذ الله من أن يكون - أبحق أمرهم أم يبطل ؟ فإن قالوا : يبطل ، كفروا ، وإن قالوا : بحق ، قلنا : فليكن لأمره عليه [ وآله ] السلام بذلك لأىّ وجه كان قد صار الفسخ حقاً واجباً .

١- [ الف ] من فصول مبحث فسخ الحج . [ زاد المعاد ٢ / ٢١١ - ٢٢٣ ] .

ثم لو كان هذا الهوس الذي قالوا ، فلأئى معنى كان يخصّ بذلك من لم يسق الهدى دون من ساقه ؟ !

وأطمّ من هذا أن هذا القائل بذلك قد علم أنه عليه [ وآله ] السلام اعتمر بهم فى ذى القعدة عاماً بعد عام قبل الفتح ، ثم اعتمر فى ذى القعدة عام الفتح ، وقال لهم فى حجّه الوداع فى ذى الحليفة : « من شاء منكم أن يهّل بعمره فليفعل ، ومن شاء أن يهّل بحجّ وعمره فليفعل ، ومن شاء أن يهّل بحجّ فليفعل » ، ففعلوا كلّ ذلك ، فيا لله ويا للمسلمين ! أبلغ الصحابه من البلاده والبله والجهل أن لا يعرفوا - مع هذا كلّه - أن العمره جائزه فى أشهر الحجّ ، وقد عملوا معه عليه [ وآله ] السلام فى أشهر الحجّ عاماً بعد عام حتّى يحتاج إلى أن يفسخ حجّتهم فى عمره ، فيعلموا جواز ذلك ، بالله ! أن الحمير لتتميّز الطريق من أقلّ من هذا ، فكم هذا الإقدام على مدافعه السنن الثابته فى نصر التقليد (۱) .

و ولى الله در "ازاله الخفا" در ذكر مطاعن عثمان گفته :

و از آن جمله آنکه نهی میفرمود از تمتّع ، حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه [ وآله ] وسلم تمتّع کرده اند ، و جواب این اشکال خود حضرت ذی النورین تقریر نمود :

أخرج أحمد ، عن سعيد بن المسيب ، قال : خرج عثمان حاجاً حتّى إذا كان ببعض الطريق ، قيل لعلی (رضی الله عنه) [ (عليه السلام) ] : انه قد نهى عن التمتع بالعمرة إلى الحجّ ، فقال علی (رضی الله عنه) [ (عليه السلام) ] لأصحابه : « إذا ارتحل فارتحلوا » ، فأهلّ علی [ (عليه السلام) ] وأصحابه بعمره ، فلم يكلمه عثمان . . . في ذلك ، فقال علی (رضی الله عنه) [ (عليه السلام) ] : « ألم أخبر أنك نهيت عن التمتع؟! » قال : فقال : بلى . قال : « فلم تسمع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم تمتع؟! » قال : بلى .

وأخرج أحمد ، عن شعبه ، عن قتاده ، قال : سمعت عبد الله بن شقيق يقول : كان عثمان ينهى عن المتعة ، وعلی [ (عليه السلام) ] ( [ يلبي بها ، فقال له عثمان قولاً . فقال له علی [ (عليه السلام) ] : « لقد علمت أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فعل ذلك » . قال عثمان : أجل ، ولكننا كنا خائفين . قال شعبه : فقلت لقتاده : ما كان خوفهم ؟ قال : « < ۱۴۴۵ > لا أدري .

و تحقيق مقام آن است كه اينجا به سبب اشتراك لفظ ( تمتع ) در معانی شتى صعوبت مقام به هم رسيد ، گاهی لفظ ( تمتع ) اطلاق کرده میشود بر فسخ حجّ به عمره ، اگر طواف بيت کند و هدی با خود نداشته باشد ، كما هو مذهب ابن عباس ، و این مخصوص بود به سال حجه الوداع به سبب لجاج قوم در باب عمره در ایام حج و برای ابطال رسم جاهلیت و همین است مقصود حضرت عمر و عثمان جایی که نهی میکردند از تمتع به طریق تأکید .

قوله : ( ولکنّا کنا خائفین ) اینجا خوف از عدو مراد نیست بلکه خوف از استمرار عادت جاهلیت و رسوخ آن در قلوب ناس . . .  
الی آخر (۱).

باید دانست که ولی الله در صدر این عبارت ادعای تقریر خود عثمان [ از ] جواب اشکال نهی تمتع نموده ، و متصل آن روایت سعید بن المسیب آورده که در آن اصلاً شائبه از جواب اشکال نیست ، بلکه در آن صراحتاً قبول اشکال است ، چه از آن ظاهر است که جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به عثمان فرمود که : « آیا خبر نداده شدم که به درستی که تو نهی کردی از تمتع ؟ » پس گفت عثمان که : آری . گفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) که : « آیا نشنیدی جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) را که تمتع فرمود ؟ » گفت عثمان : آری .

پس از این روایت صاف ظاهر است که جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) عثمان را به مخالفت حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) در نهی او از تمتع الزام داد ، و او قبول آن نمود ، و هیچ حرفی در جواب این اشکال و اعضال بر زبان لال نیاورد ، بلکه به مزید عجز و اضطراب قفل سکوت بر لب زد پس چنین روایت را - بعد ادعای تقریر ثالث - جواب اشکال را آوردن ، در حقیقت غایت ذکا و فهم و غور فکر خود ظاهر کردن ، و حسن استدلال و لحاظ تمامیت تفریت (۲) را به غایت قصوی رسانیدن است !

۱- [ الف ] مآثر عثمان . [ ازاله الخفاء ۲ / ۲۴۵ ] .

۲- کذا .

آری ، روایت ثانیه که آورده البته مشتمل است بر اعتذار عثمان به خوف خودشان ، و این را تقریر جواب اشکال اگر پنداشته است و حیلۀ خلاص از اعضال انگاشته ، پس سخافتش بر ظاهر است .

و اساطین سنیه در فهم این خوف حیران و مضطرب اند ، و حسب همین روایت شعبه حقیقت این خوف درنیافت (۱) ، و قتاده را از آن سؤال ساخت و قتاده ناچار لوای لا- ادری برداشت ، فی‌الذمه یظهر حال هذا الخوف لمثل شعبه و قتاده النقاد فدون تفسیره و تعیینه خرط القتاد (۲) و ضرب الأسداد (۳) .

و شراح سنیه رجماً بالغیب حرفهای هرزه بر زبان می‌آرند ، و هر چند همت را به تعیین و تبیین این خوف می‌گمارند مگر رو به راه نمی‌آرند ، پس

۱- در [ الف ] ( ندریافت ) آمده است که اصلاح شد .

۲- خرط : دست فرو مالیدن بر درخت تا برگ آن بریزد . قتاد : درختی است سخت خارناک ، خار آن مانند سوزن ، و این نوع را اعظم خوانند ، در مثل است من دونه خرط القتاد ، یعنی خرط قتاد از آن آسان تر است ، یا به عبارت دیگر بدان دسترسی پیدا نشود مگر با مشقت و رنج فراوان . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا ، ماده ( خرط ) و ( قتاد ) .

۳- ( ضُربَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِالْأَسْدَادِ ) یقول : سَدَّتْ عَلَيَّ الطَّرِيقَ . . . أَيْ عَمِيَّتْ عَلَيَّ مَذَاهِبِي ، وواحد الأسداد : سَدَّ . انظر : لسان العرب ۳ / ۲۰۸ ، وتاج العروس ۵ / ۱۲ . . . وغيرهما . وفي تاج العروس - ۱ / ۹۸ - ويضرب دون المحن الأسداد ، جمع سَدَّ - بالضم - وهو الحاجز .

بعض از اینها گمان می‌برند که این ارشاد عثمانی در باب فسخ حج است و غرض آن است که : ما خائف بودیم از فسخ حج به سوی عمره به این سبب که آن خلاف اتمام مأمور به است ، و بنابر این ثابت میشود که این حدیث مخالفت عثمان با جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در باب فسخ حج است ، پس ثابت شد که جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) تجویز فسخ حج فرموده ، و عثمان مخالفت آن حضرت کرده ، پس اصل حکم عثمان و تعلیل علیل مراد ، هر دو دلیل جهل و حمق او - حسب افاده خود ولی الله و فرزند ارجمندش یعنی مخاطب - خواهد بود .

و جواب مخالفت امر < ۱۴۴۶ > اتمام [ را ] سابقاً از افاده ابن حزم دریافتی (۱) ؛ و تعلق عثمان به مخالفت فسخ حج با امر الهی بعد امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) به فسخ حج و آن هم به تأکید شدید ، دلیل کمال تدین و اسلام و ایقان او است که امر نبوی را خلاف امر الهی پنداشته - معاذ الله - خود را داناتر از آن حضرت به معانی قرآن انگاشته !!

و قرطبی حمل این روایت را بر فسخ بعید دانسته ، آن را بر تمتع حمل نموده ، ( وَلَكِنَّا كُنَّا خَائِفِينَ ) را بر خوف این معنا که : اجر مفرد حج زیاده باشد از اجر متمتع ؛ حمل نموده .

۱- حیث قال : وأما قول عمر . . . في قول الله تعالى : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) [ البقره (۲) : ۱۹۶ ] ، فلا- إتمام لهما إلا ما علمه رسول الله [ ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ] الناس ، وهو الذي أنزلت عليه الآية ، وأمر ببيان ما أنزل عليه من ذلك . ( انظر : المحلّي ۹۹ / ۷ - ۱۰۳ ) .

### قلیل الاجر نبودن متعه الحجّ

و سخافت آن هم پر ظاهر است چه مجرد خوف عثمان اعظمت اجر مفرد از متمتع - که منشأ آن [ را ] ذکر نکرده ، و دلیلی بر آن اقامه نکرده - چگونه مجوز نهی از متعه الحجّ میتواند شد ؟

و چگونه مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) [ در متعه الحجّ ] - که وجوب اتباع آن حضرت و لزوم اصابه آن جناب از قول خود ولی الله ظاهر و لائح میتواند گردید (۱) - و خود جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) به تمنّی تمّتع افضلیت آن روشن فرموده ، و اصحاب را به تأکید شدید امر به آن نموده ؛ پس چگونه مسلمی چنین امر را قلیل الاجر ، و اجر افراد را از آن اعظم و اکثر گمان میتواند نمود ؟ !

مسلم در " صحیح " خود گفته :

حدّثنا محمد بن مثنیٰ (۲) وابن بشار ، قال ابن مثنیٰ (۳) : حدّثنا محمد بن جعفر ، حدّثنا شعبه ، عن قتاده ، قال : قال عبد الله بن شقیق : کان عثمان ینهی عن المتعه ، وکان علی [ ( علیه السلام ) ] یأمر بها ، فقال عثمان لعلی کلمه ، ثم قال علی [ ( علیه السلام ) ] : « لقد علمت أنّا قد تمّتعنا

- 
- ۱- التفهیمات الإلهیه ۲ / ۱۹ .
  - ۲- فی المصدر : ( المثنی ) .
  - ۳- فی المصدر : ( المثنی ) .

مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ؟ « فقال : أجل ، ولكننا كنا خائفين ! (١) وقرطبي در “ مفهوم شرح صحيح مسلم ” در شرح اين حديث ميگويد :

واختلف المتأولون في هذه المتعه التي اختلف فيها عثمان وعلي [ ( عليه السلام ) ] ، هل هي فسخ الحج في العمره ؟ وهي التي يجمع فيها بين حج وعمره في عمل واحد وسفر واحد ، فمن قال بالأول صرف خلافهما إلى أن عثمان كان يراها خاصه بمن كان مع النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في حجه الوداع ، وكان علي [ ( عليه السلام ) ] لا يرى خصوصيتهم بذلك ، ويستدل علي هذا بقول عثمان : ( أجل ، ولكننا كنا خائفين ) أي من فسخ الحج في العمره ، فإنه علي خلاف الإتمام الذي أمر الله به ؛ وفيه بُعد ، والأظهر القول الثاني ، وعليه فخلافهما إنما كان في الأفضل ، فعثمان كان يعتقد أن أفراد الحج أفضل ، وعلي [ ( عليه السلام ) ] كان يعتقد أن التمتع أفضل ؛ إذ الأمة مجمعه علي أن كل واحد منهما جائز ، وعليه فقوله : ( ولكننا كنا خائفين ) . . أي من أن يكون أجر من أفرد أعظم من أجر من تمتع منهم ، فالخوف من التمتع (٢) .

١- [ الف ] باب التمتع من كتاب الحج . [ صحيح مسلم ٤ / ٤٦ ] .

٢- [ الف ] باب الاختلاف في أي أنواع الإحرام أفضل من كتاب الحج . ( ١٢ ) . [ المفهم ٣ / ٣٤٩ - ٣٥٠ ] .



و نووی این خوف را بر خوف از کفار حمل نموده ، و آن را اشاره به عمره القضاء پنداشته ، لکن باز خودش آن را مخدوش ساخته ، چه ظاهر است که در عمره القضاء تمتع وجودی نداشت .

وبالفرض اگر در عمره القضاء تمتع واقع میشد تعلیل آن به خوف مشرکین کار هیچ عاقلی نیست که تمتع مذهب کفار نبود تا به خوف ایشان تمتع معلول شود .

و نیز بنا بر این صحت تقیه و بطلان سائر خرافات ائمه سنی به وجه نیک روشن میشود .

و نیز چون در حجه الوداع قطعاً تمتع واقع شده و در آن وقت خوف از مشرکین متحقق نبود ، اگر بالفرض تمتع در سابق وجودی داشت < ۱۴۴۷ > و معلل به خوف میبود از آن انتفای تمتع لازم نیامد که بعد ارتفاع خوف (۱) تمتع قطعاً متحقق است ، پس از تمتع آخرین قطع نظر کردن و بر خوف سابق قصر نظر نمودن کار ادنی محصلی نیست چه جا حضرت ثالث که مقتدای مجتهدین و مقدم مهره حاذقین بوده ! (۲)

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( فوت ) آمده است .

۲- مقصود آنکه : اگر فرض کنیم قبل از حجه الوداع تمتعی بوده ، و آن هنگام خوفی از مشرکین وجود داشته ، یقیناً آن خوف مرتفع شده و مانع از بجا آوردن تمتع نشده است ؛ پس چگونه ممکن است کسی از بجا آوردن تمتع اصحاب صرف نظر نماید و خوف سابق را مستند منع خویش قرار دهد ؟ !

نووی در “ شرح صحیح مسلم ” در شرح حدیث سابق الذکر گفته :

فقوله : ( أجل ) - بإسكان اللام - أي نعم ، وقوله : ( كُنَّا خائفين ) ، لعله أراد بقوله : خائفين يوم عمره القضاء سنة سبع قبل فتح مكة ، لكن لم يكن تلك السنة حقيقه تمتع إنما كان عمره وحدها (۱) .

و علامه ابن حجر عسقلانی کارفرمای انصاف شده ، تأویلات قرطبی و نووی را از قبیل تعسّفات و تمحّلات بارده دانسته ، خوف از مؤاخذه اهل تحقیق نموده ، به شذوذ روایت خوف ، حکم نموده ، در حقیقت ردّ آن فرموده ، چنانچه در “ فتح الباری ” در شرح حدیث مروان بن الحکم :

قال : شهدت عثمان وعلياً [ ( عليه السلام ) ] ، وعثمان ينهى عن المتعه ، وأن يجمع بينهما ، فلما رأى علي [ ( عليه السلام ) ] أهلّ بهما : « لبيك بعمره وحجّه » ، قال : « ما كنت لأدع سنّه النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لقول أحد » (۲) .

گفته :

وقد رواه النسائي - من طريق عبد الرحمن بن حرمله - ، عن سعيد بن المسيب بلفظ : نهى عثمان عن التمتع ، وزاد فيه :

فلتبى علي [ ( عليه السلام ) ] وأصحابه بالعمرة ، فلم ينهاهم عثمان ، فقال له علي [ ( عليه السلام ) ] : « ألم تسمع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم تمتع ؟ » .

۱- شرح مسلم نووی ۲۰۲ / ۸ .

۲- صحیح بخاری ۱۵۲ / ۲ .

قال : بلى .

وله - من وجه آخر - : « سمعت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم يلبي بهما جميعاً » .

زاد مسلم - من طريق عبد الله بن شقيق - ، عن عثمان ، قال : أجل ، ولكننا كنا خائفين .

قال النووي : لعله أشار إلى عمره القضييه سنه سبع . . لكن لم يكن فى تلك السنه حقيقه تمتع ، إنما كان عمره وحدها .

قلت : هى روايه شاذة ، فقد روى الحديث مروان بن الحكم وسعيد بن المسيب ، وهما أعلم من عبد الله بن شقيق ، فلم يقلوا ذلك . والتمتع إنما كان فى حجه الوداع ، وقد قال ابن مسعود - كما ثبت عنه فى الصحيحين - : كنا آمن ما يكون الناس .

وقال القرطبى : قوله : ( خائفين ) . . أى من أن يكون أجر من أفرد أعظم من أجر من تمتع . كذا قال ، وهو جمع حسن ، ولكن لا يخفى بعده (١) .

### بطلان خوف استمرار عادت جاهليت

و اما تأويل اين خوف به خوف استمرار عادت جاهليت و رسوخ آن در قلوب ؛ پس ناشى از استمرار عادت عصييت جاهليت و رسوخ آن در قلوب است ؛ زیرا كه اگر حضرات صحابه خائف از استمرار عادت جاهليت

١- [ الف ] باب التمتع والإقرا ن والإفراد فى الحج . . إلى آخره من كتاب المناسك . [ فتح البارى ٣ / ٣٣٦ - ٣٣٧ ] .

می‌بودند ، میبایست که در امثال امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) مسارعت و به عمل آن مبادرت میکردند ، حال آنکه بر خلاف مسارعت و مبادرت ، تعلل و تثبیط و تثاقل و تساهل نمودند ، بلکه قول شریف آن حضرت را ردّ کردند تا آنکه آن حضرت ( صلی الله علیه و آله وسلم ) غضب فرمود ، و شکایت آن پیش عایشه نمود تا که عایشه دعای دخول نار در حق این جماعت والاتبار نمود .

و از عبارت قرطبی و قسطلانی و عبدالحق که میآید ظاهر میشود که حضرات صحابه خود به اعتقاد این عادت جاهلیت و رسم کفار - که منع اعتمار در اشهر حج بود - مبتلا بودند ، و به سبب آن سر از اطاعت آن حضرت پیچیدند .

علاوه بر آن خوف استمرار رسم جاهلیت ، مستلزم ارتفاع حکم فسخ نیست ، کما < ۱۴۴۸ > علمت سابقاً ، بلکه خوف استمرار رسم جاهلیت مؤید استمرار حکم فسخ است ، و در حقیقت عثمان و عمر به ابطال فسخ حج تأیید اهل شرک و ارباب جاهلیت نمودند ! پس ایشان چگونه استمرار رسم جاهلیت را شنیع میدانستند ؟ !

و هر گاه مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) با عثمان در تجویز فسخ حج متحقق شد قطعاً و حتماً - حسب افاده خود ولی الله و فرزند ارجمندش ، اعنی مخاطب - ظاهر گردید که فسخ حج بلاریب جایز و سائغ است ، پس نهی عثمان و این تعلیل علیل خوف بر هر معنا که خواهند حمل سازند باطل و

واهی گردید ، و ظاهر شد که این علت معلوله عثمانیه منافی تجویز فسخ حج نمیتواند شد .

و اعراض جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) - بر تقدیر تسلیم - محمول بر مزید ظهور بطلان آن است .

و ادله جواز سکوت از ردّ باطل قبل از این گذشت (۱) ، و خود مخاطب سکوت عمر را از ردّ احتجاج زنی که معارضه او در نهی مغالات کرده ، تجویز کرده ؛ و تأویلات برای آن انگیزته (۲) .

و کمال جسارت و خسارت عثمان آن است که - علاوه بر اظهار جهل و حمق - به مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و کمال بُعد خود از تمسک به جبل متین اتباع اهل بیت ( علیهم السلام ) کلمه غلیظه به جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) گفته ، نهایت ضلالت خود به منصّه ظهور رسانیده .

قرطبی در " مفهم " گفته :

وقوله : ( قال عثمان لعلی [ ( علیه السلام ) ] ) یعنی کلمه أغلظ له فيها ، ولعلها التي قال - فی الروایه الأخری - : دعنا عنک ! .. ! فإن فيها غلظاً وجفاءً بالنسبه إلی أمثالهما ، والله أعلم (۳) .

۱- در طعن هفتم عمر ، و در طعن یازدهم بخش متعه النساء .

۲- تحفه اثناعشریه : ۲۹۸ - ۲۹۹ .

۳- [ الف ] من باب الاختلاف فی أی أنواع الإحرام أفضل من کتاب الحجّ . ( ۱۲ ) . [ المفهم ۳ / ۳۵۱ ] .

### حقیقت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در مخالفت عثمان و بطلان نهی او

و حقیقت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در این مخالفت عثمان و بطلان نهی او - چنانچه از احادیث عامه داله بر عصمت و وجوب اتباع آن حضرت ثابت است (۱)، و هم از افاده خود ولی الله و پسرش که ادعای غلط را در استدلال آن حضرت شاهد جهل و حقم مدعی دانسته اند (۲) - ظاهر [ است ]، همچنان حقیقت آن حضرت در این مخالفت بالخصوص از افادات محققین شراح احادیث سنیه هم لایح است .

و عینی در « عمده القاری » گفته :

قوله : ( قال : « ما كنت » ) ای قال علی [ ( علیه السلام ) ] ، وهو استیناف ، كأنّ قائلاً يقول : لم خالفه ؟ فقال : « ما كنت . . » إلى آخره ، وحاصله : أنه مجتهد لا يجوز عليه أن يقلد مجتهداً آخر لاسیما مع وجود السنّه .

[ وفي رواية النسائي والإسماعيلي : فقال عثمان : تراني أنهى الناس وأنت تفعله ؟ ! فقال : « ما كنت لأدع » . . أي لأترك ، اللام فيه للتأكيد ] (۳) .

ذکر ما استفاد منه :

۱- به خصوص در طعن هشتم ابوبکر و طعن هفتم عمر گذشت .

۲- از قره العینین : ۲۱۴ - ۲۱۵ و تحفه اثنا عشریه : ۳۰۲ - ۳۰۳ گذشت .

۳- الزیاده من المصدر .

فيه : إشاعه العالم ما عنده من العلم ، وإظهاره ومناظرته ولاة الأمور وغيرهم فى تحقيقه لمن قوى على ذلك لقصد مناصحه المسلمين .

وفيه : البيان بالفعل مع القول ؛ لأن علياً ( رضى الله عنه ) [ ( عليه السلام ) ] أمر وفعل ما نهاه عنه عثمان .

وفيه : ما كان عليه عثمان من الحلم : إنه لا يلزم (١) مخالفه .

وفيه : إن القوم لم يكونوا يسكتون عن قول يرون أن غيره أمثل منه إلا بينوه .

وفيه : إن طاعه الإمام إنما يجب فى المعروف .

وفيه : إن معظم القصد الذى بوب عليه هو مشروعيه المتعه لجميع الناس .

فإن قلت : روى عن أبى ذر أنه قال : كانت متعه الحج لأصحاب محمد عليه [ وآله ] السلام خاصه ، فى صحيح مسلم .

قلت : قالوا : هذا قول صحابى مخالف للكتاب والسنة والإجماع وقول من هو خير منه :

أما الكتاب ؛ فقولته تعالى : ( فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ) (٢) وهذا

---

١- فى المصدر : ( يلوم ) .

٢- البقره (٢) : ١٩٦ .

عام ، وأجمع المسلمون على إباحه التمتع في جميع الأعصار ، وإنما اختلفوا في فضله .

وأما السنّه ؛ فحديث سراقه : المتعه لنا خاصّه أو هي لأبد ؟ قال : بل هي لأبد .

وحديث جابر المذكور في صحيح مسلم < ١٤٤٩ > في صفة الحجّ نحو هذا ، و [ معناه : (١) أهل الجاهليه كانوا لا يجيزون التمتع و [ لا ] (٢) يرون العمرة في أشهر الحجّ ، فجوّزا ، فبيّن النبيّ عليه [ وآله ] الصلاة والسلام : أن الله قد شرع العمرة في أشهر الحجّ ، وجوّز المتعه إلى يوم القيامة .

رواه سعيد بن منصور من قول طاووس وزاد فيه : فلمّا كان الإسلام أمر الناس أن يعتمروا في أشهر الحجّ ، فدخلت العمرة في أشهر الحجّ إلى يوم القيامة .

وقد خالف أبا ذر عليّ [ ( عليه السلام ) ] وسعد [ وابن عباس ] (٣) وابن عمر وعمران بن حصين . . وسائر الصحابه وسائر المسلمين .

قال عمران : تمتعنا مع رسول الله عليه [ وآله ] الصلاة والسلام ونزل فيه القرآن ، فلم ينهنا عنه رسول الله عليه [ وآله ]

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .



الصلاه والسلام ولم ينسخها شيء ، فقال فيها رجل برأيه ما شاء . متفق عليه .

وقال سعد بن أبي وقاص : فعلناها مع رسول الله عليه [ وآله ] الصلاه والسلام ، يعنى المتعه .

وهذا - يعنى الذى نهى عنها - يومئذ كافر بالعرش ، يعنى بيوت مكه . رواه مسلم .

فإن قلت : روى أبو داود عن سعيد بن المسيب : أن رجلا من الصحابه أتى عمر . . . فشهد عنده أنه سمع رسول الله عليه [ وآله ] السلام ينهى عن المتعه قبل الحج .

قلت : أُجيب عن هذا بأنه رواه مخالفه للكتاب والسنة والإجماع كحديث أبي ذر ، بل أسوء حالا منه ، فإن فى إسناده مقالا .

فإن قلت : قد نهى عنها عمر وعثمان ومعاويه .

قلت : قالوا : قد أنكر عليهم علماء الصحابه وخالفوهم ، قالوا : والحقّ مع المنكرين عليهم دونهم (١) .

این عبارت چنانچه میبینی به وجوه عدیده دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در مخالفت عثمان بر حق بود و عثمان بر ناحق .

---

١- [ الف ] باب التمتع والإقراان والإفراد . . . إلى آخره من كتاب المناسك . ( ١٢ ) . [ عمدہ القارى ٩ / ١٩٨ - ١٩٩ ]

و یعقوب لاهوری در “خیر جاری” در شرح این حدیث گفته :

وفی هذا الحدیث دلیل علی أن علیاً (رضی الله عنه) [ (علیه السلام) ] لم یکن یسامح فی الأمور الشرعیة ، وأنه (رضی الله عنه) [ (علیه السلام) ] لَمَا لم یسامح فی ترک السنَّه فکیف یسامح تقیه فی ترک الأمور العظام ؟! (۱) از این عبارت ظاهر است که یعقوب لاهوری این حدیث را دلیل عدم مسامحه جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در امور شرعیه گردانیده ، پس ثابت شد که حکم جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر شرعی بود و حکم عثمان خلاف شرع بود .

و احتجاج یعقوب به این قضیه جزئیّه بر نفی تقیه محض غفلت و عصبیت است ؛ زیرا که از ترک مسامحه در بعض امور - به سبب امن از شر اهل شرور و اطمینان از ترتّب محذور! - عدم جواز مسامحه در امور عظام - که مخالفت در آن مورث وقوع در انواع مخاوف و انجرار به سوی اقسام متالف (۲) باشد - لازم نمیآید .

و ولی الله در “ازاله الخفا” در مآثر عمر گفته :

وبسیاری از مسائل هست که احادیث مختلف میشود ، و حضرت فاروق تطبیقی مقرر کرده البته تابع همان تطبیق میشوند ، چنانکه در مسأله فسخ

۱- خیر جاری :

۲- متالف : جمع متلف ، اسم مکان از ( تلف ) . جای هلاک ، محل خوفناک ، بیابان . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

حج به عمره ، و مسأله غسل قدم ، و مسأله متعه ، و مسأله صرف . (۱) انتهى .

از این عبارت ظاهر میشود که در مسأله فسخ حج به عمره ، احادیث مختلف است و عمر برای آن تطبیقی مقرر کرده ؛ و این کذبی صریح و بهتانی فضح است ؛ زیرا که هیچ در این باب از عمر نقل نکرده اند و بیان آن ننموده ؛ ولی الله رجماً بالغیب اختراع < ۱۴۵۰ > افتراوات مینماید و آن را بر فتراک (۲) عمر بسته ، مزید مهارت و جلالت و فضل عمر در قلوب عوام راسخ میسازد ، و از هتک ناموس خود و ظهور کذب باکی ندارد !

و ادعای اختلاف احادیث در این باب نیز واضح البطلان است ؛ چه از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) احادیث مختلفی در فسخ حج هرگز منقول نیست ، آری یک روایت اختصاص حج از آن حضرت نقل مینمایند ، و مخاطب هم در مابعد وارد کرده ، و بطلان آن در مابعد میبایی ، و کسی اطلاع بر این روایت - فضلاً عن تطبیقه لها بغیرها - نقل نکرده .

و از لطائف طرائف آن است که ابن تیمیه در مبحث مطاعن عمر از جواب منع عمر از متعه الحج عاجز آمده ، و تأویل آن به فسخ حج هم - کما ارتکبه المخاطب و غیره - سودمند ندیده که شناعت آن هم حسب دلالت احادیث و

۱- [ الف ] مآثر عمر . [ ازاله الخفاء ۲ / ۸۴ ] .

۲- تسمه و دوالی باشد که از پس و پیش زین اسب آویزند . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

حسب مذهب امام او متحقق است ؛ لهذا ناچار قول علامه حلی را که متضمن طعن بر عمر به جهت تحریم متعتین است تحریف کرده به وادی دیگر کشیده .

علامه حلی - طاب ثراه - در " منهای الکرامه " در مطاعن عمر گفته :

وغير حکم الله في المتعتين (۱) .

یعنی تغییر کرد عمر حکم خدا [ را ] در متعتین ، یعنی متعه نسا و متعه الحج .

ابن تیمیه لفظ متعتین را مصحّف به لفظ : ( نفین ) نموده ، آن را تشبیه ( نفی ) قرار داده ، چنانچه در " منهای " گفته :

قال الرافضی : وغير حکم الله في النفین (۲) .

والجواب : إن التغير لحکم الله يكون بما يناقض حکم الله ، مثل إسقاط ما أوجبه الله وتحریم ما أحله الله ، والنفی في الخمر كان من باب التعزیر الذي يسوغ فيه الاجتهاد .. إلى آخره (۳) .

۱- [ الف ] مطاعن عمر ، من الوجه السادس ، من الفصل الثاني من فصول الكتاب . ( ۱۲ ) . [ منهای الکرامه : ۱۰۴ ] .

۲- في المصدر : ( المنفین ) .

۳- منهای السنه ۶ / ۳۸ .

## صحابه – تقلیداً للکفار و خلافاً لرسول الله ( صلی الله علیه و آله وسلم ) – عمره را در اشهر حج از افجر فجور دانستند !

اما آنچه گفته که : عمره را در اشهر حج از افجر فجور میدانستند و میگفتند که : ( إذا عفا الأثر ، و برء الدبر ، و انسلخ الصفر ، حلّت العمره لمن اعتمر ) .

پس کمال عجب است که حضرات صحابه هم نیز در پیروی ارباب جاهلیت و کفر ، و اتباع اصحاب ضلالت و شرک سرگرم بودند که این حضرات نیز عمره را در اشهر حج جایز نمیدانستند ! و با وصف امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) به آن ، و فعل عمره در اشهر حج (۱) سه مرتبه ، و امر اصحاب به آن ، و فعل خودشان آن را باز در همین اعتقاد فاسد و رأی کاسد مبتلا بودند !

قرطبی در “ مفهم ” گفته :

قوله : « فمن أحب أن يجعلها عمره فليفعل » ، ظاهره التخيير ، فلذلك كان منهم الآخذ ومنهم التارك ، لكن بعد هذا ظهر منه عليه [ وآله ] السلام عزم على الآخذ بفسخ الحج في العمره لما غضب ودخل على عائشه ، فقالت له : من أغضبك أغضبه الله . فقال : « أو ما شعرت أني أمرت الناس بأمر فإذا هم يترددون ؟ ! » وعند هذا أخذ في ذلك كل من أحرم بالحج ولم يكن ساق هدياً ، وقالوا : فحللنا ، وسمعنا ، وأطعنا ، وكان هذا التردد منهم ;

---

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( شهر حج ) آمده است .

لأنهم ما كانوا يرون العمرة جائزه في أشهر الحجّ ، وكانوا يقولون : إن العمرة في أشهر الحجّ من أفجر الفجور ، فبيّن جواز ذلك لهم النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بقوله - عند الإحرام - بلفظ الإباحه ، ثم إنه لما رأى أكثر الناس قد أحرم بالحجّ مجتنباً للعمرة أمره بالتحلل بالعمرة عند قدومهم مكّه تأنيساً لهم ، فلما رأى استمرارهم على ذلك عزم عليهم في ذلك ، فامتثلوا ، فتيبّن بقوله ، ويحملهم على ذلك الفعل أن الإحرام بالعمرة في أشهر الحجّ جائز . . إلى آخره (١) .

از این عبارت < ١٤٥١ > صراحتاً ظاهر است حضرات صحابه در قبول فسخ حجّ متردد بودند ، و وجه تردد ایشان آن بود که ایشان عمره را در اشهر حجّ جایز نمیدانستند و میگفتند که : عمره در اشهر حجّ از افجر فجور است ؛ و این مقام از جمله مقاماتی است که عاقل یلمعی (٢) را عبرت و بصیرت از آن حاصل باید نمود ؛ چه بلاشبّه - حسب دلالت روایات صحاح و اخبار

١- [ الف ] باب ما جاء في فسخ الحجّ في العمرة من كتاب الحجّ . [ المفهم ٣ / ٣١٢ - ٣١٣ ] .

٢- قال ابن منظور : يلمعی وألمعی ، وهو الرجل المتوقد ذكاء ، وقد فسّره أوس بن حجر في قوله : الألمعی ، الذي يظنّ بك الظنّ \* كأن قد رأى وقد سمعاً راجع : لسان العرب ١ / ٣٢٤ .

مستفیضه - قطعاً و حتماً ثابت است که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) قبل از این سه بار عمره در اشهر حج (۱) بجا آورده ، و اصحاب هم آن را به عمل آوردند ؛ پس هرگاه عناد و مخالفت و شقاق و ضلال صحابه در حیات آن سرور به مرتبه [ ای ] رسیده باشد که با وصف آنکه سه بار فعل عمره در اشهر حج (۲) از آن حضرت دیدند ، و خود هم به اتباع آن حضرت آن را بجا آوردند ، و باز جواز آن به ارشاد مکرر آن حضرت نزد میقات دریافتند ، و با این همه دست از اعتقاد عدم جواز عمره در اشهر حج برنداشتند ، بلکه به تقلید کفار جاهلیت و ارباب شرک آن را از افجر فجور دانستند و از اطاعت آن حضرت سرتافتند و به اغضاب آن حضرت پرداختند ؛ از ایشان صدور مخالفت آن حضرت بعد وفات آن حضرت چه مستبعد است ؟ !

و شیخ عبدالحق در " شرح مشکاه " در شرح قول آن حضرت : « فمن كان منكم ليس معه هدی فليحلّ وليجعلها عمره » گفته : شرح این کلام بسطی میطلبد ، حاصلش آن است که آن حضرت صلی الله علیه [ و آله ] وسلم بعد از وصول به مکه معظمه و ادای عمره امر کرد اصحاب را که : « هر که سوق هدی ننموده و با خود قربانی - که آن را در ایام نحر ذبح کند - نیاورده ، عمره کند و از احرام برآید ، و فسخ حج به عمره کند و بعد از

۱- در [ الف ] اشتهاً : ( شهر حج ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتهاً : ( شهر حج ) آمده است .

آن در ایام حج احرام ببندد و حج بگذارد؛ و هر که سوق هدی نموده، عمره نکند (۱) و بر احرام خود بماند تا حج بگذارد، و بعد از آن از احرام بر آید. [و آن حضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند] (۲) این معنا به وجوه بر صحابه گران آمد:

یکی: به جهت آنکه از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم محرم باشد و ترک متابعت او کنند.

دوم: آنکه گفتند: در میان ما و عرفه [جز] (۳) پنج روز نمانده، پس چه مناسب که از احرام برآییم و پیش زنان برویم هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و به عرفه درآییم و حج کنیم؟!

سوم: آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنايع بود.

پس آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم در غضب آمده فرمود: «چکار کنم که حکم الهی چنین است؟! اگر من پیش از این میدانستم که برآمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد، من نیز سوق هدی نمی‌کردم و از احرام برمی‌آمدم و فسخ حج به عمره می‌کردم، و من میدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد». (۴) انتهی.

۱- در مصدر ( کند ).

۲- زیاده از مصدر.

۳- زیاده از مصدر.

۴- [ الف ] باب حجّه الوداع من کتاب الحجّ . [ اشعه اللمعات ۲ / ۳۱۹ ] .



از این عبارت ظاهر است که از جمله اسباب گران آمدن فسخ حج بر صحابه این معنا هم بود که در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنایع بود ، پس معلوم شد که صحابه تا این وقت از اعتقاد جاهلیت و مذهب کفار دست بردار نشده بودند !

و قسطلانی در شرح حدیث عایشه گفته :

( فخرج صلی الله علیه [ وآله ] وسلم من قَبْتِه التی ضربت له إلی أصحابه ، فقال لهم : من لم یکن [ منکم ] (۱) معه هدی فأحَبَّ أن یجعلها ) .. آی حَجَّتِه ( عمره فلیفعل ) .. آی العمره ؛ ( ومن کان معه هدی فلا- ) یفعل .. آی لا- یجعلها عمره ، فحذف الفعل المجزوم [ بلا الناهیه ] (۲) .

ولمسلم : قالت : قدم رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلّم لأربع مضمین من ذی الحَجَّه أو خمس ، فدخل علیّ وهو غضبان ، فقلت : من أغضبک أدخله الله النار . قال : « أو ما شعرتِ < ۱۴۵۲ > أنى أمرتُ الناس بأمر فإذا هم یترددون ؟ ! » وفى حدیث جابر - عند البخاری - : فقال لهم : « حلّوا (۳) من إحرامکم واجعلوا التی قدّمتم بها متعه » ، فقالوا : کیف نجعلها متعه

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- فی المصدر : ( أحلّوا ) .

وقد سمينا الحجّ؟ فقال: «افعلوا ما أقول لكم، فلولا أنى سقت الهدى، لفعت مثل الذى أمرتكم، ولكن لا يحلّ منى حرام حتى يبلغ الهدى محله»، ففعلوا.

قال النووى: هذا صريح فى أنه عليه [ وآله ] السلام أمرهم بفسخ الحجّ إلى العمرة أمر عزيمة وتحتيم بخلاف قوله: «من لم يكن معه هدى فأحبّ أن يجعلها عمره فليفعل»، قال العلماء: خيّرهم أولاً بين الفسخ وعدمه ملاطفة وإيناساً لهم بالعمرة فى أشهر الحجّ؛ لأنهم كانوا يرونها من أفجر الفجور، ثم حتمّ عليهم بعد ذلك الفسخ، وأمرهم أمر عزيمة، وألزمهم إياه، وكره ترددهم فى قبول ذلك، ثم قبلوه وفعلوه إلا من كان معه هدى (۱).

از این عبارت هم ظاهر است که صحابه عمره را در اشهر حج از افجر فجور میدانستند، و به این سبب آن حضرت برای ایناس و ملاطفتشان حکم تخییری در فسخ و عدم آن فرمود، و بعد از آن فسخ حج را بر ایشان حتم و لازم ساخت و امر عزيمة فرمود و الزامشان به فسخ فرمود.

اما آنچه گفته: لکن آن فسخ مخصوص به همان زمان بود، دیگران را جایز نیست که فسخ کنند بغیر عذر.

---

۱- [ الف ] باب قول الله تعالى: ( الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ ) [ البقره (۲): ۱۹۷ ] من كتاب المناسك . ( ۱۲ ) . [ ارشاد الساری ۳ / ۱۲۴ - ۱۲۵ ] .

### بطلان اختصاص فسخ حج و حج تمتع به صحابه

پس اگر غرض آن است که فسخ حج مخصوص بود به زمان جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد آن حضرت، این فسخ برای اصحاب هم جایز نیست؛ پس بر این معنا روایت ابوذر دلالت نمیکند؛ زیرا که مدلول روایت مسلم - که در این مقام نقل کرده - اختصاص متعه الحجّ به اصحاب است، و روایت نسائی هم بر اختصاص فسخ حج دلالت بر اختصاص آن به اصحاب دارد، و از اختصاص آن به اصحاب اختصاص به زمان نبوی لازم نمیآید، پس بنابر این روایت نیز طعن از عمر که اصحاب و غیر اصحاب همه را از فسخ حج منع کرده ساقط نمیتواند شد.

اما آنچه گفته: و این تخصیص به روایت ابوذر و دیگر صحابه ثابت است.

پس بدان که در این باب حدیثی مرفوعه سواى حدیث حارث بن بلال از پدرش نقل نکرده اند، و بطلان آن در مابعد - ان شاء الله تعالی - میدانی.

و محض اقوال بعض صحابه بلااستناد آن به ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) اگر ثابت هم باشد قابل اعتماد نیست.

اما آنچه گفته: أخرج مسلم، عن أبي ذر أنه قال: كانت المتعه في الحج لأصحاب محمد [ (صلی الله علیه وآله وسلم) ] خاصه.

پس مخدوش است به آنکه متبادر از متعه الحجّ حجّ تمتع است، و بنابر این معنای این روایت اختصاص حجّ تمتع به اصحاب جناب

رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد؛ و اختصاص حج تمتع به اصحاب بالاجماع باطل و فاسد و کذب محض و دروغ بی فروغ است .

و بالفرض اگر معنای : (المتع في الحج) ، فسخ حج باشد ، پس چون همین ابراهیم تیمی اختصاص تمتع [ را ] از ابوذر روایت کرده ، و آن بالاجماع مقبول نیست ، پس همچنین روایت او اختصاص فسخ حج را هم مقبول نباشد .

مسلم در " صحیح " خود گفته :

حدَّثنا قتيبة ، حدَّثنا جرير ، عن بيان ، عن عبد الرحمن بن أبي الشعثاء ، قال : أتيت إبراهيم النخعي وإبراهيم التيمي ، فقلت : إني أهما أن أجمع العمره والحج العام . فقال < ١٤٥٣ > إبراهيم النخعي : لكن أبوك لم يكن ليهم بذلك .

قال قتيبة : حدَّثنا جرير ، عن بيان ، عن إبراهيم التيمي ، عن أبيه : أنه مرَّ بأبي ذر بالربذة ، فذكر له ذلك ، فقال : إنما كانت [ لنا ] [ (١) خاصه دونكم (٢) ] .

ولله الحمد که اکابر ائمه سنیه این روایت را رد کرده اند ، و بطلان آن به کتاب و سنت ثابت فرموده ؛ عجب که مخاطب اصلا اطلاعی بر آن به هم

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [ الف ] باب جواز التمتع من كتاب الحج . [ صحیح مسلم ۴ / ۴۷ ] .

نرسانیده ، به محض تقلید کابلی دست بر آن انداخته ، و به مخالفت اساطین محققین خود باکی نداشته !

آنفاً دانستی [ که ] عینی در “ عمده القاری ” گفته :

فإن قلت : روی عن أبي ذر أنه قال : كانت متعه الحج لأصحاب محمد عليه [ وآله ] السلام خاصة في صحيح مسلم .

قلت : قالوا : هذا قول صحابي مخالف للكتاب والسنة والإجماع ، وقول من هو خير منه .

أما الكتاب ؛ فقولته تعالى : ( فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ) (١) ، وهذا عام .

وأجمع المسلمون على إباحه التمتع في جميع الأعصار ، وإنما اختلفوا في فضله .

وأما السنّة ؛ فحديث سراقه : المتعه لنا خاصة أو هي للأبد ؟ قال : « بل هي للأبد » .

وحديث جابر المذكور في صحيح مسلم في صفه الحج نحو هذا (٢) .

---

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- [ الف ] باب التمتع والإقراان والإفراد . . إلى آخره من كتاب المناسك . [ عمده القاری ٩ / ١٩٨ ] .

و در "مختصر محلى" ابن حزم مسطور است :

واحتجوا بما روى عن أبى ذر أنه قال : كان فسخ الحج من رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لنا خاصة .

ومن طريق أبى الأسود ، عن أبى ذر أيضاً - فى من حج ، ثم فسخها عمره - لم يكن ذلك إلا للركب الذين كانوا مع رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] .

ومن طريق موسى بن عبيده ، عن أبى ذر قال : لم يكن لأحد بعدنا أن يجعل حجته عمره ، إنما كانت رخصه لنا أصحاب محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

قلنا : إن لم يكن قول أبى ذر : ( إن متعه الحج خاصة لهم ) حجّه ، فليس قوله : ( إن فسخ الحج خاص لهم ) حجّه ، لاسيما وذلك الإسناد عنه صحيح ؛ لأنه رواه إبراهيم التيمى ، عن أبيه ، وهذه الأسانيد عنه واهيه ؛ لأنها من المرقع وسليمان - أو سليم - وهما مجهولان ، وعن موسى بن عبيده الزبدي ، وهو ضعيف ، فكيف وقد خالفه ابن عباس وأبو موسى ، فلم يريا ذلك خاصة ؟! (١) و در " احقاق الحق " از " محلى " ابن حزم نقل فرموده :

واحتجوا بما روينا - من طريق البزار - : حدّثنا عمر بن

الخطاب السجستاني ، حدّثنا الفاريابي ، حدّثنا أبان بن أبي حازم ، حدّثني أبي بكر بن أبي حفص ، عن ابن عمر ، عن عمر بن الخطاب ، قال : يا أيها الناس ! إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أحلّ لنا المتعه ، ثم حرّمها علينا .

ومن طريق أبي ذر : كانت المتعه في الحجّ رخصه لنا أصحاب محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وهذا ممّا خالفه الحنفیون والمالکیون والشافعیون ؛ لأنّهم متفقون على إباحه متعه الحجّ .

وأما حديث عمر ؛ فإنّما هو في متعه النساء بلا شك ؛ لأنّه قد صحّ عنه الرجوع إلى القول بها في الحجّ (۱) .

و علامه ابن القیم در “ زاد المعاد “ از محرّمین فسخ ، احادیث و روایات عدیده دالّه بر اختصاص فسخ نقل کرده که از جمله آن این روایت هم میباشد ، و بعد از آن در ردّ و توهین تمسک و تشبث به آن مبالغه تام فرموده ، و سخافت عقول فحول خود به وجوه شتی ظاهر ساخته .

و ظاهراً مخاطب و خواجه اش را اطلاعی را بر آن دست نداده ، ورنه اکتفا بر ما ذکر نکرده ، همه این روایات را به افتخار و مباحات پیش میکردند ، و حسب ( ۱۴۵۴ ) دأب ناصواب خود از ردّ و ابطال تمسک به آن اغماض مینمودند .

ابن القيم در " زاد المعاد " در مبحث فسخ حج گفته :

فصل ٧ العذر الثاني : دعوى اختصاص ذلك بالصحابه ، واحتجوا بوجوه :

أحدها : ما رواه عبد الله بن الزبير الحميدى : حدّثنا سفيان ، عن يحيى بن سعيد ، عن المرقّع ، عن أبي ذر أنه قال : كان فسخ الحجّ من رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لنا خاصه .

وقال وكيع : حدّثنا موسى بن عبيده ، حدّثنا يعقوب بن زيد ، عن أبي ذر ، قال : لم يكن لأحد بعدنا أن يجعل حجّته فى عمره ، إنها كانت رخصه لنا أصحاب محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وقال البزار : حدّثنا يوسف بن موسى ، حدّثنا سلمان بن الفضل ، حدّثنا محمد بن إسحاق ، عن عبد الرحمن الأزدي ، عن يزيد بن شريك : قلنا لأبى ذر : كيف تمّتع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأنتم معه ؟ قال : وما أنتم وذاك ؟ ! إنما ذاك شىء رخص لنا فيه - يعنى المتعه - .

وقال البزار : حدّثنا يوسف بن موسى عبيد الله بن موسى ، حدّثنا إسرائيل ، عن إبراهيم بن المهاجر ، عن أبى بكر التيمى ، عن أبيه والحارث بن سويد ، قالوا : قال أبو ذر - فى الحجّ والمتعه - : رخصه أعطاناها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وقال أبو داود : حدّثنا هناد بن السرى ، عن ابن أبى زائدة ،



( أنا ) محمد بن إسحاق ، عن عبد الرحمن بن الأسود ، عن سليمان - أو سليم - بن الأسود : أن أبا ذر كان يقول : [ فى ] (١) من حج ، ثم فسحها [ إلى ] (٢) عمره لم يكن ذلك إلا للركب الذين كانوا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وفى صحيح مسلم : عن أبي ذر ، قال : كانت المتعه فى الحج لأصحاب محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم خاصة .

وفى لفظ : كانت لنا رخصه - يعنى المتعه فى الحج - .

وفى لفظ آخر : لا تصلح المتعتان إلا لنا خاصة - يعنى متعه النساء ، ومتعه الحج - .

وفى لفظ آخر : إنما كانت لنا خاصة دونكم - يعنى متعه الحج - .

وفى سنن النسائي - بإسناد صحيح - : عن إبراهيم التيمى ، عن أبيه ، عن أبي ذر - فى متعه الحج - : ليست لكم ، ولستم (٣) منها فى شيء ، إنما كانت رخصه لنا أصحاب محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وفى سنن أبي داود والنسائي - من حديث بلال بن الحارث -

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- در [ الف ] اشتباهاً : ( لست ) آمده است .

قال : قلت : [ يا [ رسول الله صلى الله عليه [ وآله [ وسلم [ أ ] (١) رأيت فسخ الحج في العمره لنا خاصة أم للناس عامه ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه [ وآله [ وسلم : بل لنا خاصة . ورواه الإمام أحمد .

وفي سنن أبي داود - بإسناد صحيح - : عن إبراهيم التيمي ، عن أبيه ، قال : سئل عثمان عن متعه الحج ، فقال : كانت لنا ، ليست لكم .

هذا مجموع ما استدلوا به على التخصيص بالصحابه ..

قال المجوزون للفسخ والموجبون له : لا حجّ لكم في شيء من ذلك ، فإن هذه الآثار بين باطل لا يصح عمّن نسب إليه البتة ، وبين صحيح عن قائل غير معصوم لا يعارض به نصوص المعصوم ..

أما الأول : فإن المرقع ليس مّمّن يقوم بروايته حجّه فضلاً عن أن يقدم على النصوص الصحيحة غير المرقعية (٢) .

قال أحمد بن حنبل - وقد عورض بحديثه - : ومن المرقع الأسدي ؟ ! وقد روى أبو ذر ، عن النبي صلى الله عليه [ وآله [ وسلم الأمر بفسخ الحج إلى العمره ، < ١٤٥٥ > وغايه ما ينقل عنه - إن صحّ - أن ذلك مختص بالصحابه ، [ فهو رأيه ] (٣) وقد قال ابن عباس وأبو موسى الأشعري : إن ذلك عام للأئمّه ، فرأى أبي ذر

١- الزيادة من المصدر .

٢- في المصدر : ( المدفوعه ) .

٣- الزيادة من المصدر .

معارض لرأيهما ، وسلمت النصوص الصحيحة الصريحة .

ثمّ من المعلوم أن دعوى الاختصاص باطله بنصّ النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : أن تلك العمره التي وقع السؤال عنها وكانت عمره ، فسخ لأبد الأبد ، لا تختصّ بقرن دون قرن ، وهذا أصحّ سنداً من المروى عن أبي ذر ، وأولى أن يؤخذ به منه لو صحّ عنه .

وأيضاً فإذا رأينا أصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم [ قد اختلفوا في أمر قد صحّ عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ] (١) أنه فعله أو أمر به فقال بعضهم : هو منسوخ أو خاص ، وقال بعضهم : هو باق إلى الأبد ، فنقول : من ادعى نسخه أو اختصاصه مخالف للأصل ، فلا يقبل إلاّ ببرهان ، وأقلّ ما في الباب معارضته بقول من ادعى بقاءه وعمومه ، والحجّه تفصل بين المتنازعين ، والواجب الردّ عند التنازع إلى الله ورسوله [ صلى الله عليه وآله ] ، فإذا قال أبو ذر وعثمان : إن الفسخ منسوخ أو خاص ، وقال أبو موسى وعبد الله بن عباس : إنه باق وحكمه عام ، فعلى من ادعى النسخ والاختصاص الدليل .

وأما حديثه المرفوع - حديث بلال بن الحارث - فحديث لا

يثبت ولا يعارض بمثله تلك الأساطين الثابته .

قال عبد الله بن أحمد : كان أبي يرى للمهمل بالحج أن يفسخ حجه إذا طاف بالبيت وبين الصفا والمروه ، وقال فى المتعه : هو آخر الأمرين من رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وقال صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « اجعلوا حجكم عمره » . قال عبد الله : فقلت لأبى : فحديث بلال بن الحارث فى فسخ الحج - يعنى قوله : لنا خاصه - ؟ قال : لا أقول به ، لا يُعرف هذا الرجل ، هذا حديث ليس إسناده بالمعروف ، ليس حديث بلال بن الحارث عندى بثبت . هذا لفظه .

قلت : ومما يدل على صحه قول الإمام أحمد ، وأن هذا الحديث لا يصح أن النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أخبر عن تلك المتعه التى أمرهم أن يفسخوا حجهم إليها أنها « لأبد الأبد » ، فكيف يثبت عنه بعد هذا أنها لهم خاصه ؟ ! هذا من أمحل المحال .

وكيف يأمرهم بالفسخ ويقول : « دخلت العمره فى الحج إلى يوم القيامة » ، ثم يثبت عنه أن ذلك مختص بالصحابه دون من بعدهم ؟ !

فنحن نشهد بالله أن حديث بلال بن الحارث هذا لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وهو غلط عليه ، وكيف تقدم روايه بلال بن الحارث على روايات الثقات الأثبات حملة

العلم الذين رووا عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم خلاف روايته ؟ !

ثم كيف يكون هذا ثابتاً عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وابن عباس يفتى بما يخالفه ، ويناظر عليه طول عمره بمشهد من الخاص والعام ، وأصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم متوافرون ، ولا يقول له رجل واحد منهم : هذا كان مختصاً بنا ، ليس لغيرنا حتى يظهر بعد موت الصحابه أن أبا ذر كان < ١٤٥٦ > يرى ويروى اختصاص ذلك بهم ؟ !

وأما قول عثمان . . . - فى متعه الحج - : إنها كانت لهم ، ليست لغيرهم ، فحكمه حكم قول أبي ذر سوى أن المروى عن أبي ذر وعثمان يحتمل ثلاثة أمور :

أحدها : اختصاص جواز ذلك بالصحابه ، وهو الذى فهمه من حرم الفسخ .

والثانى : اختصاص وجوبه بالصحابه ، وهو الذى كان يراه شيخنا . . . ، ويقول : إنهم كانوا فرض عليهم الفسخ لأمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لهم به ، وحثمه عليهم ، وغضبه عندما توقّفوا فى المبادرة إلى امتثاله ، وأما الجواز والاستحباب فللأئمة إلى يوم القيامة ، لكن أبى ذلك البحر ابن عباس ، وجعل الوجوب للأئمة إلى يوم القيامة ، وإن فرضاً على كل مفرد وقارن لم يسق

الهدى أن يحلّ ، ولا بد بل قد حلّ وإن لم يشأ ، وأنا إلى قوله أميل منّي (١) إلى قول شيخنا .

الاحتمال الثالث : إنه ليس لأحد بعد الصحابه أن يتدىء حجاً قارناً أو مفرداً بلا هدى [ بل هذا ] (٢) يحتاج معه إلى الفسخ ، لكن فرض عليه أن يفعل ما أمر به النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أصحابه في آخر الأمر من التمتع لمن لم يسق الهدى ، والقران لمن ساق ، كما صحّ عنه ذلك ؛ وأما أن يحرم بحجّ مفرد ، ثم يفسخه عند الطواف إلى عمره المفرده ويجعله متعه ، فليس له ذلك ، بل هذا إنّما كان للصحابه ، فإنهم ابتدؤوا الإحرام بالحجّ المفرد قبل أمر النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالتمتع والفسخ إليه ، فلما استقرّ أمره بالتمتع والفسخ إليه لم يكن لأحد أن يخالفه ويفرد ، ثم يفسخه .

وإذا تأملت هذين الاحتمالين الآخرين رأيتهما إما راجحين على الاحتمال الأول أو متساويين له ، ويسقط معارضه الأحاديث الثابته الصريحه به جملة ، وبالله التوفيق .

وأما ما رواه مسلم - في صحيحه - عن أبي ذر : أن المتعه في الحجّ كانت لهم خاصه ، فهذا إن أريد به أصل المتعه ، فهذا لا يقول به أحد من المسلمين ، بل المسلمون متفقون على جوازها إلى

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( مبنى ) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

يوم القيامة ؛ وإن أريد [ به ] (١) متعه الفسخ احتمل الوجوه الثلاثة المتقدمة .

قال الأثرم : ذكر لنا أحمد بن حنبل : أن عبد الرحمن بن مهدي حدثه عن سفيان ، عن الأعمش ، عن إبراهيم التيمي ، عن أبيه ، عن أبي ذر - في متعه الحج - كانت لنا خاصه ، فقال أحمد بن حنبل : رحم الله أبا ذر ، هي في كتاب الله عز وجل ( فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ) (٢) .

قال المانعون من الفسخ : قول أبي ذر وعثمان : إن ذلك منسوخ أو خاصّ بالصحابه ، لا يقال مثله بالرأى ، فمع قائله زياده علم خفيت على من ادعى بقاءه وعمومه ، فإنه مستصحب لحال النصّ بقاءً وعموماً ، فهو بمنزله صاحب اليد في العين المدعاه ، ومدعى نسخه واختصاصه بمنزله صاحب البيئه الذي يقدم على صاحب اليد .

قال المجوّزون للفسخ : هذا قول فاسد لا شك فيه ، بل هذا رأى لا شك فيه ، وقد صرح بأنه رأى من هو أعظم من عثمان وأبي ذر : عمران بن الحصين ، ففي الصحيحين - واللفظ للبخارى - : تمتعنا مع

١- الزيادة من المصدر .

٢- البقره (٢) : ١٩٦ .

رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ونزل القرآن ، قال رجل برأيه ما شاء .

ولفظ مسلم : نزلت آية المتعة في كتاب الله تعالى - يعنى متعه الحجج - وأمر بها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ثم لم تنزل آية تنسخ متعه الحجج ، ولم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حتى مات ، قال رجل برأيه ما شاء . وفى لفظ : يريد عمر .

وقال عبد الله بن عمر - لمن سأله عنها ، وقال له : إن أباك نهى عنها - : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أحق أن يتبع أو أبى ؟ !

وقال ابن عباس - لمن كان يعارضه فيها بأبى بكر وعمر - : يوشك أن تنزل عليكم حجاره من السماء ، أقول : قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وتقولون : قال أبو بكر وعمر !

فهذا جواب العلماء ، لا جواب من يقول : عثمان وأبو ذر أعلم برسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم منكم ، فهلاً قال ابن عباس وعبد الله بن عمر : أبو بكر وعمر أعلم برسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم منّا ، ولم يكن أحد من الصحابة ولا أحد من التابعين يرضى بهذا الجواب فى دفع نصّ عن رسول الله صلى الله عليه



[ وآله ] وسلم ، وهم < ١٤٥٧ > كانوا أعلم بالله وبرسوله وأتقى (١) له من أن يقدّموا على قول المعصوم رأى غير المعصوم .

ثمّ قد ثبت النصّ عن المعصوم بأنها باقية إلى يوم القيامة ، وقد قال ببقائها على بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] وسعد بن أبي وقاص وابن عمر وابن عباس وأبو موسى وسعيد بن المسيب وجمهور التابعين .

ويدلّ على أن ذلك رأى محض لا ينسب إلى أنه مرفوع إلى النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن عمر بن الخطاب . . . لما نهى عنها قال له أبو موسى الأشعريّ : يا أمير المؤمنين ! ما أحدثت في شأن النسك ؟ ! فقال : إن نأخذ بكتاب ربّنا فإن الله تعالى يقول : ( وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (٢) ، وإن نأخذ بسنة رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لم يحلّ حتّى نحر .

فهذا اتفاق من أبي موسى وعمر على أن منع الفسخ إلى المتعة والإحرام بها ابتداء ، إنّما هو رأى من عمر أحدثه في النسك ، ليس عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وإن استدل له بما استدل .

١- در [ الف ] اشتبهاً ( التقى ) آمده است .

٢- البقره (٢) : ١٩٦ .

وأبو موسى كان يفتي الناس بالفسخ في خلافه أبي بكر كلَّها وصدراً من خلافه عمر حتَّى فاوض (۱) عمر في نهيه عن ذلك ،  
واتفقا على أنه رأى أحدثه عمر في النسك ، ثمَّ صحَّ عنه الرجوع عنه (۲) .

اما آنچه گفته :

وأخرج النسائي ، عن حارث بن بلال ، قال : قلت : يا رسول الله ! فسخ الحج لنا خاصه أم للناس عامه ؟ فقال : بل لنا خاصه (۳) .

پس مخدوش است به چند وجه :

### بطلان استدلال به روایت حارث بن بلال : فسخ الحج لنا خاصه

#### اول :

اول : آنکه کمال عجب است که مخاطب با این همه عظمت و تکبر و تبختر و تجبر و نازش و فخار و تعلی و استکبار بر مثل کتاب “ صحیح نسائی ” اطلاع حاصل نکرده ، به محض تقلید غیر سدید (۴) کابلی عنید گرفتار شده ، حقیقت این روایت در نیافته که آن را به سبب مزید تساهل و اغفال منسوب به

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( فرض ) آمده است .

۲- [ الف ] من فصول هديه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم في الحج . [ زادالمعاد ۲ / ۱۸۹ - ۱۹۶ ] مقداری از عبارت در [ الف ]

تقديم و تأخير داشت از مصدر تصحيح شد [ .

۳- سنن نسائي ۵ / ۱۷۹ .

۴- در [ الف ] اشتبهاً : ( و سديد ) آمده است .

حارث بن بلال ساخته ، واسطه پدرش را از میان انداخته ، به تفضیح خود - علی وجه الکمال - روبروی علمای اهل حدیث و نقاد رجال پرداخته .

نصر الله کابلی در " صواقع " گفته :

وأما متعه الحجّ ؛ فإنه < ۱۴۵۸ > نهی عن المتعه التي هي فسخ الحجّ إلى العمره دون الاعتمار في أشهر الحجّ ، ثمّ الحجّ من عامه ؛ لأنّ فسخ الحجّ إلى العمره كان مختصاً بالصحابه في تلك السنه فقط ، وإنّما أمروا بذلك ليحافوا ما كان عليه أهل الجاهليه من تحريم العمره في أشهر الحجّ ، كما أخرجه مسلم ، عن أبي ذر أنه قال : كانت المتعه بالحجّ لأصحاب محمد [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] خاصه .

وأخرج النسائي عن حارث بن بلال ، قال : قلت : يا رسول الله ! فسخ الحجّ لنا خاصه أم للناس عامه ؟ فقال : بل لنا خاصه (۱) .

پس میبینی که کابلی این روایت را منسوب به حارث بن بلال نموده و واسطه پدرش را از میان انداخته ، قائل مقوله : ( قلت : يا رسول الله ! ) خود حارث بن بلال را ساخته ، و به عدم ادراک او زمان نبوی را هم اعتنایی نساخته ، و مخاطب متخبطانه نقل کابلی را بر رأس و عین نهاده ، از حقیقت امر خبر بر نداشته ، در این خبط فضح و تحریف فضح گرفتار شده ، و

۱- [ الف ] ۲۷۱ / ۳۸۳ الطعن العاشر من المطلب السابع من المقصد الرابع . [ الصواقع ، ورق : ۲۷۱ - ۲۷۲ ] .

رجوع به “صحیح نسائی” و دیگر کتب حدیث خود نیاورده ، و با این (۱) [بی] خبری و بیتی به دعوی محدثیت و تحقیق میخروشد و در اضلال عالم میکوشد .

و سناء الله پانی پتی هم قلابه تقلید کابلی در گردن انداخته ، محدثیت (۲) خود را با خاک سیاه برابر ساخته در “سیف مسلول” (۳) میگوید :

و این فسخ حج به عمره در سال حجه الوداع صحابه را - مختص به همان سال - جایز شده بود به جهت آنکه اهل جاهلیت عمره را در اشهر حج حرام میدانستند ، پیغمبر صلی الله علیه [ و آله ] وسلم چون به مکه آمد و صحابه احرام حج بسته آمدند ، حکم کرد به فسخ حج و اتیان عمره مخالفه للجاهلیه .

روی مسلم ، عن أبي ذر أنه قال : كانت المتعه بالحج لأصحاب محمد صلى الله عليه [ و آله ] وسلم خاصه .

وأخرج النسائي ، عن حارث بن بلال ، قال : قلت : يا

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( که ) افزوده شده است .

۲- در [ الف ] کلمه ( محدثیت ) خوانا نیست .

۳- لم نعلم بطبعه ، ولا- نعرف له نسخه ، ذکر ترجمته عبد الحی فی نزهة الخواطر ۷ / ۱۱۶ - ۱۱۵ ، وقال من مصنفاته : . . . والسیف المسلول فی الرد علی الشیعه . . . ورساله فی حرمة المتعه . . . ورسائل أُخری ، مات فی غره رجب سنه ۱۲۲۵ ببلده پانی پت . راجع : سیف مسلول ۳۱۸ - ۳۱۹ ( ترجمه اردو ) .

رسول الله! فسخ الحج لنا خاصة أم للناس عامه؟ فقال: بل لنا خاصه. (۱) انتهى.

بالجمله؛ از مراجعه اصل "صحیح نسائی" و غیر آن ظاهر است که: این خبر در آن از حارث بن بلال از پدرش منقول است، و قائل مقوله: (قلت: یا رسول الله!...) إلى آخره پدر حارث - اعنی بلال - است.

قال النسائی فی صحیحہ:

أخبرنا إسحاق بن إبراهيم، قال: أخبرنا عبد العزيز - وهو الدراوردي -، عن ربيعة بن أبي عبد الرحمن، عن الحارث بن بلال، عن أبيه، قال: قلت: يا رسول الله! أفسخ الحج لنا خاصة أم للناس عامه؟ قال: بل لنا خاصة (۲).

کاش مخاطب رجوع به "سنن" ابوداود و "سنن" ابن ماجه میآورد و درمییافت که سند این روایت چیست، و قائل مقوله: (قلت) کیست!

لکن هرگاه مراجعه به اصل "صحیح نسائی" نکرد، تفحص دیگر کتب مثل ابوداود و "سنن" ابن ماجه و "جامع الاصول" (۳) و غیر آن که از آن بطلان این

۱- [ الف ] ۱۴۲ / ۲۳۵ فصل ثانی در جواب مطاعن عمر بن الخطاب از مقاله رابعه . [ سیف مسلول ( ترجمه اردو ) : ۳۲۵ - ۳۲۶ ] .

۲- [ الف ] إباحه فسخ الحج بعمره لمن لم يسق الهدى من كتاب مناسك الحج . ( ۱۲ ) . [ سنن نسائی ۵ / ۱۷۹ ] .

۳- سنن ابوداود ۱ / ۴۰۶ ، سنن ابن ماجه ۲ / ۹۹۴ ، جامع الاصول ۳ / ۱۵۹ .

توهم - یعنی قائل : ( قُلْتُ ) حارث بن بلال است - پر واضح است ، چرا مسافت و (۱) جان نازنین را در محنت و تعب تفتیش میانداخت ؟!

و بعد این چگونه شکایت عدم ملاحظه افادات شَرَّاح حدیث خود مثل نووی و قسطلانی که ایشان هم این روایت را از نسائی به نهجی نقل میکنند که ردّ تحریف سخیف کابلی مینماید ، توان نمود ؟!

و ابن ماجه در “ سنن ” خود گفته :

حدَّثنا أبو مصعب ، حدَّثنا عبد العزيز بن محمد الدراوردي ، عن ربيعة بن أبي عبد الرحمن ، عن الحارث بن بلال بن الحارث ، عن أبيه ، قال : قلت : يا رسول الله [ ص ] ! رأيت فسخ الحج في العمره لنا خاصة أم للناس < ۱۴۵۹ > عامه ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : بل لنا خاصة (۲) .

و ابوداود در “ سنن ” خود میفرماید :

حدَّثنا البقيلي (۳) ، ( نا ) عبد العزيز - یعنی ابن محمد - ، ( أنا ) ربيعة بن أبي عبد الرحمن ، عن حارث بن بلال بن الحارث ، عن أبيه ، قال : قلت : يا رسول الله [ ص ] ! فسخ الحج لنا خاصة أو لمن

۱- کذا .

۲- [ الف ] باب من قال : كان فسخ الحج لهم خاصة من أبواب المناسك . ( ۱۲ ) . [ سنن ابن ماجه ۲ / ۹۹۴ ] .

۳- فی المصدر : ( النفيلي ) .

بعدنا؟ قال : بل لكم خاصة (۱).

و نووی در “ شرح صحیح مسلم ” گفته :

ومّا يستدلّ به للجماهير حديث أبي ذر (رضي الله عنه) الذي ذكره مسلم بعد هذا بقليل : كانت المتعه في الحج لأصحاب محمد صلى الله عليه [ وآله ] وسلم خاصة ، يعني فسخ الحج إلى العمرة .

وفي كتاب النسائي ، عن الحارث بن بلال ، عن أبيه ، قال : قلت : يا رسول الله ! فسخ الحج لنا خاصة أم للناس عامه ؟ فقال : بل لنا خاصة (۲) .

## دوم :

دوم : آنکه امام احمد بن حنبل - که یکی از ارکان اربعه سنیان است ، و او را مقابل خلفای راشدین میدانند ، بلکه قائم مقام انبیا [ ( عليهم السلام ) ] میگردانند ! - کما سبق - ، و ابراهیم حربی ادعای جمع کردن حق تعالی برای او علم اولین را از هر قسم داشته ، و شافعی گفته که : ندیدم عاقل تری از احمد بن حنبل . و ابن ابی حاتم او را بارع الفهم به معرفت صحیح حدیث و سقیم آن گفته . و به روز وفاتش بیست هزار یهود و نصاری و مجوس به شرف اسلام مشرف

۱- [ الف ] فی باب الأقران ، وفي نسخه : باب الرجل يهلّ بالحجّ ثم يجعلها عمره من كتاب المناسك . ( ۱۲ ) . [ سنن ابوداود ۴۰۶ / ۱ ] .

۲- [ الف ] باب بيان وجوه الإحرام . . إلى آخره من كتاب الحجّ . [ شرح مسلم نووی ۱۶۷ / ۸ ] .

گشتند ! - كما فى تهذيب الأسماء للنووى وغيره (۱) - . . إلى غير ذلك من المناقب الفاخره (۲) ، والمحامد الزاهره التى تحيّر العقول وتعجب الفحول - به اهتمام تمام قدح و جرح اين روايت نموده ، و هرگاه فرزند ارجمندش سؤال از حديث بلال كرد ، قائل نبودن خود [ را ] به آن صراحتاً بيان فرمود ، و بلال را از درجه اعتبار ساقط ساخته ، و اصلاً لحاظ به صحابيت او ننموده ، و خرافات متعصبين متسننين را در تعديل و توثيق كل صحابه - على خلاف تصريحات اكابر الصحابه - به جوى نخريده ، خط نسخ بر آن كشيده ، و تصريح فرموده به آنكه : شناخته نميشود (۳) اين مرد يعنى بلال بن حارث .

و نیز فرموده كه : اين حديثى است كه نيست اسناد آن معروف .

و نیز فرموده كه : حديث بلال بن حارث نزد من ثابت نيست (۴) ، چنانچه آنفاً دانستى كه ابن القيم در “ زاد المعاد ” گفته :

وأما حديثه المرفوع - حديث بلال بن الحارث - فحديث لا يثبت ولا يعارض بمثله تلك الأساطين الثابتة .

قال عبد الله بن أحمد : كان أبى يرى للمهمل بالحج أن يفسخ حجّه إذا طاف بالبيت وبين الصفا والمروه ، وقال فى المتعه : هو

۱- تهذيب الأسماء ۱ / ۱۲۲ - ۱۲۴ ، طبقات الفقهاء الشافعيه ۲ / ۲۸ - ۲۹ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( المفاخره ) آمده است .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( ميشود ) آمده است .

۴- در [ الف ] اشتبهاً : ( است ) آمده است .



آخر الأمرين من رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وقال صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « اجعلوا حجكم عمره » . قال عبد الله : فقلت لأبي : فحديث بلال بن الحارث في فسخ الحج - يعني قوله : لنا خاصه - ؟ قال : لا أقول به ، لا يُعرف هذا الرجل ، هذا حديث ليس إسناده بالمعروف ، ليس حديث بلال بن الحارث عندي بثبت . هذا لفظه (۱) .

مقام نهایت حیرت است که کابلی و مخاطب و امثال ایشان چنین روایت واهییه که امام الاثمه شان احمد بن حنبل تشمیر ذیل در قدح و جرح و ردّ و توهین آن نموده ، به مقابله اهل حق پیش مینمایند ، و از افتضاح خودشان به ظهور حقیقت حال بر زبان چنین امام با کمال اندیشه مینمایند .

### سوم :

سوم : آنکه علامه ابن القیم - که فضائل باهره و محامد فاخره < ۱۴۶۰ > او آنفاً شنیدی - نیز نطق همت بر میان جان چست بسته ، به اثبات صحت قول امام احمد بن حنبل و عدم صحت این خبر ، قلوب اهل باطل - کما ینبغی - خسته ، چنانچه در “ زاد المعاد ” بعد عبارت سابقه گفته :

ومما يدل على صحه قول الإمام أحمد ، وأن هذا الحديث لا يصح أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أخبر عن تلك المتعه - التي أمرهم أن يفسخوا حجهم إليها - أنها لأبد الأبد ، فكيف يثبت

عنه بعد هذا أنها لهم خاصه؟ ! هذا من أمحل المحال ، وكيف يأمرهم بالفسخ ويقول : « دخلت العمره في الحج إلى يوم القيامة » ، ثم يثبت عنه أن ذلك مختص بالصحابه دون من بعدهم ؟ !

فنحن نشهد بالله أن حديث بلال بن الحارث هذا لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وهو غلط عليه .

وكيف يقدم روايه بلال بن الحارث على روايات الثقات الأثبات حمله العلم الذين رووا عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم خلاف روايته (۱) .

از این عبارت واضح است که ابن قیم در تأیید و تسدید تحقیق و تنقید امام احمد وحید ، مبالغه و اهتمام شدید نموده که بر صحت قول او در قدح و جرح این حدیث و عدم صحت این روایت به ارشاد با سداد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) استدلال کرده که آن حضرت اخبار به بودن (۲) متعه الحج - که امر به فسخ حج به سوی آن نموده - برای ابد ابد فرموده .

و هرگاه فسخ حج برای ابد ابد باشد چگونه ثابت شود از آن حضرت بعد این ارشاد که این متعه خاص به اصحاب بود ؟ ! این معنا أمحل محال و کذب صریح الافتعال است .

و نیز آن حضرت بعد امر به فسخ حج فرموده که : « داخل شد عمره در حج

۱- زاد المعاد ۲ / ۱۹۲ - ۱۹۳ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( نبودن ) آمده است .

تا روز قیامت « ، پس بعد این تأکید و تأبید ، چگونه تخصیص و تقیید سمت جواز دارد ؟

و میبینی که ابن قیم - به مزید مبالغه و اغراق و ابطال و تکذیب و توهین این کذب غیر متین - شهادت به خدای ذو الجلال بر عدم صحت حدیث بلال از جناب رسول ربّ متعال داده ، و تصریح فرموده به آنکه آن غلط است .

و نیز فرموده که چگونه مقدم کرده شود روایت بلال بن الحارث بر روایات ثقات اثبات حمله علم که روایت کردند از حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) خلاف روایت او .

### چهارم :

چهارم : آنکه نیز ابن قیم بعد عبارت سابقه گفته :

ثم كيف يكون هذا ثابتاً عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وابن عباس يفتي بما يخالفه ويناظر عليه طول عمره بمشهد من الخاصّ والعامّ ، وأصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم متوافرون ، ولا يقول له رجل واحد منهم : هذا كان مختصاً بنا ليس لغيرنا ، حتّى يظهر بعد موت الصحابه أن أبا ذرّ كان يرى ويروى اختصاص ذلك بهم (۱) .

از این عبارت ظاهر است که ابن عباس فتوا به فسخ حج میداد و به خلاف تخصیص آن حکم مینمود ، و مناظره بر آن در طول عمر خود به

مشهد خاص و عام مینمود ، و اصحاب حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) متوافر بودند و سامعین نصوص و ارشادات آن حضرت متکثر ، و هیچ کس از ایشان به ابن عباس نگفت که : فسخ حج مختص به ما بود و برای غیر ما جایز نیست ، و روایت اختصاص فسخ حج به صحابه بعد موت صحابه ظاهر شده !

### پنجم :

پنجم : آنکه حارث بن بلال که در او شائبه صحابیت هم نیست ، توثیقش غیر ثابت [ است ] ، علامه ذهبی - که به اعتراف کابلی در " صواقع " ( ۱۴۶۱ ) و تصریح مخاطب در باب امامت امام اهل حدیث است ( ۱ ) - حارث بن بلال را در کتاب ضعفا و مقدوحین و مجروحین داخل ساخته ، و قدح احمد بن حنبل در این روایتش نقل کرده ، در " میزان الاعتدال " گفته :

الحارث بن بلال بن الحارث ، عن أبيه ، في فسخ الحج لهم خاصه ، رواه عنه ربيعة الرأي وحده ، وعنه الدراوردي ، قال أحمد بن حنبل : لا أقول به ، وليس إسناده بالمعروف ( ۲ ) .

### ششم :

ششم : آنکه علامه ابن حجر عسقلانی - که فضائل و محامد او محیر عقول انسانی است ، و نبذی از آن در ما سبق شنیدی - نیز قدح امام احمد بن حنبل در این روایت نقل فرموده ، با وصف شافعییت ، حمایت مذهب امام خود نتوانسته ، قفل سکوت بر لب زده .

۱- الصواقع ، ورق : ۲۴۶ ، تحفه اثنا عشریه : ۲۱۲ .

۲- میزان الاعتدال ۱ / ۴۳۲ .

ابن حجر عسقلانی در “تهذیب التهذیب” گفته :

( أبو داود والنسائی وابن ماجه ) الحارث بن بلال بن الحارث المزنی ، المدنی ، روی عن أبيه ، وعنه ربيعة بن أبي عبد الرحمن ، أخرجوا له حديثاً واحداً في فسخ الحج . قلت : وقال الإمام أحمد : ليس إسناده بالمعروف (۱).

محتجب نماند که نقل ذهبی و ابن حجر عسقلانی قدح امام احمد بن حنبل را در این حدیث و سکوتشان بر آن ، دلیل صریح است بر آنکه این قدح ابن حنبل راست و درست است و مجال حرف زدن در آن ندارند به چند وجه :

از آن جمله آنکه : ائمه سنیه قدیماً و حدیثاً به ادعای سکوت صحابه و جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) بر بعض افعال و احکام خلفا و ترک نکیر بر آن ، استدلال بر صحت آن کرده اند ؛ پس در این مقام نیز ترک نکیر ذهبی و عسقلانی بر این حکم دلیل صحت آن باشد .

از آن جمله آنکه : مخاطب در باب چهارم به سکوت علامه شوشتری بر آن [ چه از ذهبی درباره زراره نقل کرده ، بر غرض فاسد خویش استدلال نموده است ] (۲) مع نقل [ - ی که ] آخرش واقع شده که آن دافع اشتباه و

۱- تهذیب التهذیب ۲ / ۱۱۹ .

۲- مراجعه شود به : تحفه اثناعشریه : ۱۱۷ .

وسواس [ است ] (۱)؛ پس هرگاه سکوت بر روایت مخالف مذهب حجت باشد، سکوت ذهبی و عسقلانی بر کلام امام احمد - که هم مذهب ایشان است - بالاولی مفید حجیت باشد .

از آن جمله آنکه : ذهبی در " میزان " به ترجمه محمد بن سعید المثلی الطبری - بعد نقل حدیثی - گفته :

فما أتعجب إلا من قلّه ورع ابن ناصر کیف روی هذا وسکت عن توهینه ؟ ! ( فَإِنَّا لِلَّهِ .. ) (۲) .

این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه نقل امر باطل و باز سکوت از ردّ آن نهایت شنیع و مصیبت عظیمه است که ذهبی به سبب آن کلمه ( إِنَّا لِلَّهِ .. ) (۳) بر زبان آورده ؛ پس اگر قدح امام احمد بن حنبل در این روایت باطل باشد، ذهبی و عسقلانی به سبب سکوت بر آن مطعون باشند .

از آن جمله آنکه : سابقاً دانستی که ابن القیم در " زاد المعاد " حدیث مخالفت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) عثمان را در متعه الحجّ و گفتن آن حضرت : « ما ترید إلی أمر فعله رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم تنهی عنه ؟ ! » و گفتن عثمان : ( دعنا عنک ) دلیل این معنا گردانیده که : عثمان موافقت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) نموده بر آنکه حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) این را به

۱- مراجعه شود به مجالس المؤمنین ۱ / ۳۴۶ .

۲- میزان الاعتدال ۳ / ۵۶۶ ، والآیه الشریفه فی سوره البقره (۲) : ۱۵۶ .

۳- البقره (۲) : ۱۵۶ .

فعل آورده (۱)، و عثمان اتفاق کرده بر آنکه جمع بین الحج والعمره تمتع است ، و ظاهر است [ که ] استدلال از این حدیث بر موافقت و اتفاق عثمان به محض سکوت و عدم نکیر او است .

### هفتم :

هفتم : آنکه علامه ابن حزم نیز - که به تصریح مخاطب از علمای اهل سنت است ، و ذهبی را در اطرا و ثنای او < ۱۴۶۲ > اهتمام بلیغ نموده - کما سمعت سابقاً (۲) - ردّ این روایت نموده و گفته که : حارث بن بلال مجهول است ، و خلاف آن بالیقین ثابت شده ، قال ابن حزم فی المحلّی :

لا يجوز أن يقال في سنّه ثابتة : أنه محمول على كذا ومختصه بكذا و (۳) [ أنها ] (۴) خاصّه بقوم دون قوم إلا بنصّ قرآن أو سنّه صحيحه ؛ لأن أوامر النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم على عموم (۵) الإنس و الجنّ الطاعه لها والعمل بها .

فإن قيل : هذا لا يقال بالرأى .

۱- در [ الف ] اشتبهاً قسمت : ( و عثمان اتفاق کرده بر آنکه حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) این را به فعل آورده ) تکرار شده است .

۲- از تحفه اثنا عشریه : ۲۲۷ و العبر ذهبی ۳ / ۲۴۱ گذشت .

۳- لم يكن في المصدر : ( أنه محمول على كذا ومختصه بكذا و ) .

۴- الزيادة من المصدر .

۵- في المصدر : ( لزوم ) .

قلنا : فيجب على هذا متى وجد أحد من الصحابه يقول فى آيه : أنها مخصوصه أو منسوخه أن يقال بقوله .

وأقرب ذلك قولهم فى المتعه أنها خاصه ، فقد خالفوا ذلك واحتجوا من طريق ربيعه الرأى عن الحارث بن بلال ، عن أبيه : قلت : يا رسول الله ! أفسخ الحج لنا [ خاصه ] (١) أو لمن بعدنا ؟ قال : لكم خاصه . . إلى آخر الحديث .

[ قال أبو محمد : ] (٢) والحارث بن بلال مجهول ، ولم يخرج أحد هذا الخبر فى صحيح الحديث ، وقد صحّ خلافه بيقين ، كما أوردنا من طريق جابر بن عبد الله : أن سراقه بن مالك قال لرسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - إذا أمرهم بفسخ الحج فى عمره - : يا رسول الله ! ألعامنا هذا أم لأبد ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « بل لأبد الأبد » .

ومن طريق البخارى : حدّثنا أبو النعمان - هو محمد بن الفضل عارم - ، حدّثنا حماد بن زيد عن عبد الملك بن جريح ، عن عطا ، عن جابر بن عبد الله ، وعن طاووس ، عن ابن عباس ، قالوا - جميعاً - : قدم رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم صبح رابعه من ذى الحجّه يهلّون بالحجّ خالصاً لا يخلطه شىء ، فلمّا قدمنا مكه

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .



أمرنا فجعلناها عمره ، وأن نحلّ إلى نساءنا ، ففشت في ذلك القاله ، فبلغ ذلك النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : « بلغنى أن قوماً يقولون . . كذا وكذا ، والله أنا لأبّر وأتقى لله (١) منهم ، ولو أنى استقبلتُ من أمرى ما استدبرتُ ما أهديتُ ، ولولا أن معى الهدى لأحلت . فقام سراقه بن مالك بن جعشم فقال : يا رسول الله ! [ ص ] هى لنا (٢) أو للأبد ؟ قال : « [ لا ] (٣) بل للأبد . »

[ قال أبو محمد : (٤) وهكذا رواه مجاهد ، عن ابن عباس . . ومحمد بن على بن الحسين [ عليهم السلام ] ، عن جابر . .

[ قال أبو محمد : (٥) فبطل التخصيص والنسخ وأمن [ من ] (٦) ذلك أبداً ، [ و ] (٧) والله إن من سمع هذا الخبر ثم عارض أمر رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] [ بكلام أحد - ولو أنه كلام أمى المؤمنين عائشه وحفصه وأبويهما - لهالك ، فكيف بأكذوبات كنسج العنكبوت

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( الله ) آمله است .

٢- قسمت ( هى لنا ) در حاشيه [ الف ] به عنوان تصحيح آمله است .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- الزيادة من المصدر .

٦- الزيادة من بعض نسخ المصدر .

٧- الزيادة من المصدر .

الذى هو أو هن البيوت [ عن الحارث بن بلال والمرقع وسليمان أو سليم الذين لا يدري من هم فى الخلق ، وموسى الربدى . . وكفاك ، و ( حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ) ] (١) .

وليس لأحد أن يقتصر بقوله عليه [ وآله ] السلام : « دخلت العمره فى الحجّ إلى يوم القيامة » على أنه أراد جوازها فى أشهر الحجّ دون ما بينه جابر وابن عباس من إنكاره عليه [ وآله ] السلام أن يكون الفسخ خاصه لهم أو لعامهم دون ذلك ، ومن فعل ذلك فقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جهاراً (٢) .

و در “ مختصر محلى ” ابن حزم مسطور است :

ولا- يجوز أن يقال فى سنّه ثابته أنها خاصه بقوم دون قوم إلا بنصّ ؛ لأن أوامر النبى صلى الله عليه وآله وسلم على لزوم الإنس والجنّ الطاعه لها والعمل بها .

فإن قيل : < ١٤٦٣ > هذا لا يقال بالرأى .

قلنا : فيجب على هذا متى وجد أحد من الصحابه يقول فى آيه أنها مخصوصه أو منسوخه أن يقال بقوله ، أو أقرب ذلك قولهم فى المتعه أنها خاصه ، وقد خالفوا ذلك واحتجوا بما روى ربيعه الرأى

١- الزيادة من المصدر ، والآيه الشريفه فى سوره آل عمران (٣) : ١٧٣ .

٢- المحلى ١٠٨ / ٧ - ١٠٩ .

عن الحارث بن بلال ، عن أبيه : قلت : يا رسول الله ! أفسخ الحج لنا خاصه أو لمن بعدنا ؟ قال : لكم خاصه .

والحارث بن بلال مجهول ، ولم يخرج أحد هذا الخبر في صحيح الحديث ، وقد صحّ خلافه بيقين ، كما أوردنا من طريق جابر : أن سراقه بن مالك قال لرسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - إذا أمرهم بفسخ الحج في عمره - : يا رسول الله ! ألعامنا هذا أم لأبد ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « بل لأبد الأبد » .

وروى البخارى ، عن جابر ، وابن عباس قالوا - جميعاً - : قدم رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] [ صبح رابعه من ذى الحجه يهلون بالحج خالصاً لا - يخلطه شيء ، فلما قدمنا مكة أمرنا فجعلناها عمره ، وأن نحلّ إلى نسائنا ، ففشت (1) في ذلك القاله ، فبلغ ذلك النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال : « بلغنى أن قوماً يقولون . . كذا وكذا ، والله لأننا أبرّ وأتقى لله منهم ، ولو أنى استقبلت من أمرى ما استدبرت ما أهديت ، ولولا أن معى الهدى لأحللت » . .

فقام سراقه بن جعشم فقال : يا رسول الله ! هى لنا أو للأبد ؟

قال : « لا ، بل للأبد » .

---

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( ففست ) آمده است .

فبطل التخصیص والنسخ ، وأمن [ من ] (۱) ذلك أبداً ، ووالله إن من سمع هذا الخبر ثم عارض أمر رسول الله [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] بكلام أحد - ولو أنه كلام أُمی المؤمنین حفصه وعائشه وأبویهما - لهالك ، فكيف بأكذوبات كنسج العنكبوت الذي هو أوهن البيوت . . !

ولیس لأحد أن يقتصر بقوله علیه [ وآله ] السلام : « دخلت العمره فی الحجّ إلى یوم القیامه » علی أنه أراد جوازها فی أشهر الحجّ دون ما بینه جابر وابن عباس من إنكاره علیه [ وآله ] السلام أن یكون الفسخ لهم خاصّه أو لعامهم دون ذلك ، ومن فعل ذلك فقد كذب علی رسول الله [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] جهاراً (۲) .

### هشتم :

هشتم : آنکه از عبارت نسائی و ابن ماجه و ابوداود ظاهر است که راوی این روایت از حارث بن بلال ، ربیعہ الرأی است .

و ذهبی هم در “ میزان ” تصریح کرده که این روایت را از حارث ، ربیعہ رأی تنها روایت کرده ، یعنی کسی دیگر این خبر از حارث روایت نکرده . و ابوحاتم - که از أجله اعظام و منقّدين أمثال است - ربیعہ را در ضعف و مقدوحین داخل ساخته ، وثوق و جلالت او را هباءً منثوراً ساخته .

۱- الزیاده من بعض نسخ المحلّی .

۲- [ الف ] باب کیفیه مرید الحجّ . . إلى آخره من کتاب الحجّ . [ انظر المحلّی ۷ / ۱۰۸ - ۱۰۹ ] .

و همچنین ابوالعباس بناتی او را از مجروحین و مذمومین شمرده . و علامه نحیر حاوی فضل و صلاح ابو عمرو بن الصلاح متغیر شدن او در آخر نقل کرده .

و ابن سعد پرهیز کردن مردم از او به سبب رأی (۱) او نقل نموده .

ذهبی در “ میزان الاعتدال ” گفته :

ربیعہ بن أبی عبد الرحمن فروخ ، المدنی ، الفقیه ، ربیعہ الرأی ، مولی آل المنکدر ، یکنی : أبی عثمان ، ویقال : أبی عبد الرحمن ، سمع السائب بن یزید وأنساً وسعید بن المسیب ؛ وعنه شعبه ومالك وأبو حمزه (۲) ، وثقه أحمد وغيره . وقال أبو عمرو بن الصلاح : قيل : إنه تغیر فی الآخر ، ولم أذكره إلا لأن أبی حاتم < ۱۴۶۴ > ذكره فی ذیل الضعفاء . وذكره أبو العباس البناتی ، وقد احتج به أصحاب الكتب كلها ، وقد قال سوار بن عبد الله القاضي : ما رأيت أحداً أعلم من ربیعہ الرأی [ قيل له : ولا الحسن ولا ابن سيرين ؟ ! قال : (۳) ولا الحسن ، ولا ابن سيرين .

وعن عبد العزيز بن الماجشون قال : والله ما رأيت أحداً

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( برای ) آمده است .

۲- فی المصدر : ( ضميره ) .

۳- الزیاده من المصدر .

أحفظ للسنه من ربيعه . قلت : مات سنه ۱۳۶... (۱).

و نیز ذهبی در “ مغنی ” گفته :

ربيعه بن أبي عبد الرحمن ، فقيه المدینه (۲) ، ثقة ، قال ابن الصلاح : قيل : إنه تغير في الآخر من عمر (۳).

و در “ تذهیب التهذیب ” ذهبی به ترجمه ربیعہ مذکور است :

قال ابن سعد : كان ثقة كثير الحديث ، وكانوا يتقونه لموضع الرأي (۴).

### نهم :

نهم : آنکه راوی این روایت از ربیعہ رأی ، عبدالعزیز درآوردی است که ارباب رجال از اساطین ائمه سنیه قدح و جرح او در آورده اند ، احمد بن حنبل در حق او ارشاد کرده که : هرگاه تحدیث میکند از حفظ خود ، وهم میکند ، لیس هو بشیء ، و نیز گفته که : هرگاه تحدیث میکند از حفظ خود ، میآرد بواطیل را . و ابوحاتم هم او را از ثقات أثبات خارج کرده و او را لایق احتجاج و استدلال ندانسته ، یعنی ارشاد کرده که : احتجاج کرده نمیشود به او . و ابوزرعہ گفته که : او سئء الحفظ است . و نسائی نفی قوت از او نموده .

۱- میزان الاعتدال ۲ / ۴۴ .

۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( للمدینه ) آمده است .

۳- المغنی ۱ / ۲۳۰ .

۴- تذهیب التهذیب ۳ / ۲۲۷ ، وانظر : تهذیب التهذیب ۳ / ۲۲۴ .

و حاکم ارشاد کرده که : روایت میکند او احادیث موضوعه را . و ابوسعید نقاش نیز روایت موضوعات [ را ] بر او ثابت کرده . و خلیلی هم تضعیف او از ارباب رجال نقل کرده . و ابوعلی نیشابوری تصریح فرموده به آنکه : او متروک است . و بالای این همه آن است که - حسب تصریح معاویه بن صالح - ابن معین ، کذابت او بعد قسَم شرعی (۱) ثابت کرده ، یعنی فرموده که : بود او - قسم به خدا - کذاب . ذهبی در " میزان الاعتدال " گفته :

عبد العزیز بن محمد الدراوردی ، صدوق من علماء المدینه ، غیره أقوى منه ، قال أحمد بن حنبل : إذا حدّث من حفظه [ یهم ، لیس هو بشیء ، وإذا حدّث من کتابه فنعم .

وقال أحمد - أيضاً - : إذا حدّث من حفظه [ (۲) جاء ببواطیل .

وأما ابن المدینی فقال : ثقّه ثبت .

وقال أبو حاتم : لا یحتجّ به .

وقال یحیی بن معین : هو أثبت من فلیح .

وقال أبو زرعه : سیء الحفظ .

وقال معن بن عیسی : یصلح الدراوردی أن یكون أمير المؤمنين (۳) .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( شرع ) آمده است .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- میزان الاعتدال ۲ / ۶۳۳ .

و نیز ذهبی در “مغنی” گفته :

عبد العزیز بن محمد الدراوردی صدوق ، غیره أقوى منه ، قال أحمد بن حنبل : إذا حدّث من حفظه بهم (۱) ، لیس هو بشیء ،  
وإذا حدّث من كتابه فنعیم . قال أيضاً : إذا حدّث من حفظه جاء ببواطیل . وقال أبو حاتم : لا یحتجّ به (۲) .

و در “کاشف” گفته :

عبد العزیز بن محمد الدراوردی ، أبو محمد ، عن صفوان بن سلیم وزید بن أسلم وعنه ابن حجر و یعقوب الدورقی . قال ابن  
معین : هو أحبّ إلی من فلیح . وقال أبوزرعه : سئء الحفظ . توفي ۱۸۷ (۳) .

و علامه ابن حجر عسقلانی در “تهذیب التهذیب” به ترجمه دروردی گفته :

قال أبو زرعه : سئء الحفظ ، فرّبما حدّث عن حفظه السئء (۴) فیخطئ .

وقال ابن أبی حاتم : سئل أبی عن یوسف بن الماجشون

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( بهم ) آمده است .

۲- المغنی ۲ / ۳۹۹ .

۳- الکاشف ۱ / ۶۵۸ .

۴- فی المصدر : ( الشیء ) .



والدراوردی ، فقال : عبد العزيز محدّث ، ویوسف شیخ .

وقال النسائی : ليس بالقوی .

وقال < ۱۴۶۵ > فی موضع آخر : ليس به بأس ، وحديثه عن عبد الله بن عمر منكر (۱) .

و نیز عسقلانی در “ تهذیب التهذیب ” به ترجمه دراوردی گفته :

قلت : وقال الحاكم : يروى أحاديث موضوعه . وكذا قال أبو سعيد النقاش ، وقال الخليلي : ضَعْفُوهُ ، والحمل عليه .

وقال معاوية بن صالح - عن ابن معين - : كان - والله - كذّاباً .

وقال أبو علي النيسابوري : متروك .

وقال أبو نعيم : روى عن مسعر والثوري [ المناكير ، لا شيء .

وقال ابن حزم : متفق على ضعفه . [ (۲) حكي البخاري أنه مات سنة ست . وجزم به ابن قانع والفرات .

وقال ابن حبان في الثقات : مات في شهر صفر سنة ست وثمانين ، وكان يخطئ ، وكان أبوه من دار الحرد (۳) - : مدینه بفارس

- فاستقلوا أن يقولوا : دار الحردی (۴) ، فقالوا :

---

۱- تهذیب التهذیب ۳۱۶ / ۶ .

۲- الزیاده من المصدر . إلى هنا جاء في تهذیب التهذیب ۲۹۵ / ۶ .

۳- فی المصدر : ( درابجرد ) .

۴- فی المصدر : ( درابجردی ) .

الدراوردى . وقيل : إنه من اندرانه ، وقد قيل : إنه توفى سنة اثنتين وثمانين . (١) انتهى كلامه .

و نیز عسقلانى در " تهذيب " به ترجمه دراوردى گفته :

وقال العجلى : مدنى ثقہ . وقال الساحى : كان من أهل الصدق والأمانه إلاّ أنه كثير الوهم . قال : وقال أحمد : حاتم بن إسماعيل أحبّ إليّ منه . وقال عمر بن على : حدّث عنه ابن مهدي حديثاً واحداً (٢) .

و حافظ عبدالغنى بن عبدالواحد در كتاب " كمال فى معرفه الرجال " (٣) به ترجمه عبدالعزیز دراوردى گفته :

وقال أحمد بن حنبل : ليس هو فى الثبوت مثل غيره (٤) .

١- تهذيب التهذيب ٦ / ٣١٦ .

٢- تهذيب التهذيب ٦ / ٣١٦ .

٣- لم نعلم بطبعه ، ولا نعرف له نسخه فعلا . ذكر فى مقدمه تقريب التهذيب لابن حجر ١ / ٤ : جاء الامام الحافظ أبو محمد عبد الغنى بن عبد الواحد المقدسى ( المتوفى سنة ٦٠٠ ) بجمع رجال الكتب الستة ، فكان عملاً لم يسبقه به أحد ، بل كل من جاء بعده عيال عليه ، وأسماء : الكمال فى أسماء الرجال . . . فكتاب الكمال للمقدسى يعتبر أصلاً لمن جاء بعده من الكتب فى هذا الباب إلاّ أنه أطال فى ذكر تاريخ الراوى ، فأعوزه بعض الاستدراك والتحرير والتهذيب . . أقول : ولاحظ ما جاء فى مقدمه تهذيب الكمال للمزى ١ / ٣٨ - ٤٠ .

٤- كمال فى معرفه الرجال : وراجع : تهذيب الكمال ١٨ / ١٣٨ ، تهذيب التهذيب ٦ / ٣٠٢ ، ضعفاء العقيلي ٣ / ٨ ، الجرح والتعديل ٥ / ٣٩٤ . . وغيرها .

دهم : آنکه (۱) علامه قسطلانی در “ ارشاد الساری ” - در شرح قول بخاری : باب التمتع والإقرا ن والإفراد بالحج ، وفسخ لمن لم یکن معه هدی - گفته :

وفسخ الحج إلى العمرة . . أي قلبه عمره ؛ بأن يحرم به ثم يتحلل منه بعمل عمره ، فيصير متمتعاً لمن لم يكن معه هدى ، وجوزّه أحمد وطائفه من أهل الظاهر ، وقال مالك والشافعي وأبو حنيفة وجماهير العلماء من السلف والخلف : إنه خاصّ بالصحابه وتلك السنه ، ليخالفوا ما كانت عليه الجاهليه من تحريم العمرة في أشهر الحج ، واعتقادهم أن إيقاعها فيه من أفجر الفجور .

ودليل التخصيص حديث الحارث بن بلال ، عن أبيه - المروى عن أبي داود والنسائي وابن ماجه - قال : قلت : يا رسول الله ! رأيت فسخ الحج إلى العمرة لنا خاصّه أم للناس عامّه ؟ فقال : بل لكم خاصّه .

وأجاب القائلون بالأول بأن حديث الحارث بن بلال ضعيف ، فإن الدارقطني قال : إنه (۲) تفرد به عبد العزيز بن محمد الدراوردي . وقال أحمد : إنه لا يثبت ، ولا يرويه غير الدراوردي ،

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( إن ) آمده است .

ولا يصحّ حديث في الفسخ أنه كان لهم خاصه (۱).

از این عبارت ظاهر است که مجوزین فسخ حج، حدیث حارث بن بلال را تضعیف مینمایند. دارقطنی هم ضعف و مقدوحیت آن به تفرد درآوردی به آن ظاهر ساخته، و این ارشاد با سدادش دلیل تضعیف مضعّفین است. و امام احمد بن حنبل به تصریح ارشاد فرموده که: این حدیث ثابت نمیشود و روایت نمیکند آن را غیر درآوردی. و باز به ترقّی و تعلّی - بلا تخصیص و تقييد این حدیث - به تعمیم و استغراق و استیعاب و اطلاق، نفی کلی صحت حدیثی در خصوصیت فسخ حج به اصحاب نموده، شکوک مشککین و تسویلات مسؤلین را (۱۴۶۶) از بیخ برکنده. و قسطلانی هم استطاعت ردّ توهین و قدح و جرح این حدیث نیافته.

آری، جواب ترجیح روات فسخ بر بلال بن حارث از نووی نقل کرده و بس، چنانچه بعد عبارت سابقه گفته:

وقال - یعنی أحمد - مره - : حدیث بلال لا أقول به، لا يعرفون (۲) هذا الرجل، ولم يروه إلا الدرأوردی، وأما الفسخ فرواه أحد وعشرون صحابياً، وأین يقع بلال بن الحارث منهم؟

وأجاب النووی بأنه لا معارضة بينه وبينهم حتى يرجح؛

۱- [ الف ] از کتاب المناسك . ( ۱۲ ) . [ ارشاد الساری ۳ / ۱۲۷ ] .

۲- فی المصدر : ( لا تعرف ) .

لأنهم أثبتوا الفسخ للصحابه ، والحارث يوافقهم ، وزاد زياده لا تخالفهم (۱).

محتجب نماند که هرگاه این حدیث ضعیف و مقدوح و مجروح باشد ، و مانعین فسخ یارای اثبات آن نداشته ، پس تشبث به مجرد عدم معارضه فایده ندارد .

با آنکه غرض از : ( این یقع بلال بن الحارث . . ) إلى آخره اشاره است به آنکه : هرگاه فسخ حج در غایت شیاع و ذیاع و ظهور و اشتها باشد ، به مجرد روایت یک کس مجهول حکم به تخصیص آن نتوان کرد ، و عقل حاکم است به آنکه اگر این تخصیص اصلی میداشت - چون این امر عام ، عام البلوی است ، مشهور میگشت - و شخص واحد به روایت آن متفرد نمیشد ، پس قاعده اصولیه دلیل عدم اعتبار این خبر است .

و تقریر ابن کثیر در ردّ حدیث نهی عمره قبل حج نیز در اینجا جاری است (۲) .

### یازدهم :

یازدهم : آنکه ابن القیم در “ زاد المعاد ” در بیان وجوه ردّ نسخ فسخ حج گفته :

۱- ارشاد الساری ۳ / ۱۲۷ .

۲- از البدایه والنهایه ۵ / ۱۵۹ - ۱۶۰ گذشت .

الثالث : إنه من [ أمحل ] (۱) المحال أن ينهى عنها - . . أى عن المتعه النسخ (۲) - وقد قال - لمن سأله : هل هى لعامهم ذلك أو للأبد ؟! فقال : - « بل للأبد » . وهذا قطع لتوهم ورود النسخ عليها ؛ وهذا أحد الأحكام التى يستحيل ورود النسخ عليها ، وهو الحكم الذى أخبر الصادق المصدوق [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] باستمراره ودوامه ، فإنه لا خُلف لخبره (۳) .

و این بیان بلاغت توأمان چنانچه بر بطلان نسخ دلالت دارد همچنان از آن بطلانِ اختصاص به اصحاب هم نهایت ظاهر است .

و نیز دانستی که ابن القیم در “ زاد المعاد ” گفته :

ثم من المعلوم أن دعوى الاختصاص باطله بنصّ النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : أن تلك العمره التى وقع السؤال عنها ، وكانت عمره فسخ لأبد الأبد لا تختصّ بقرن دون قرن ؛ وهذا

۱- الزيادة من المصدر .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( الفسخ ) آمده است ، و در مصدر اصلاً قسمت : ( أى عن المتعه النسخ ) نیامده ، ظاهراً این قسمت توضیح مؤلف ( رحمه الله ) است ، و صحیح ( عن المتعه بالنسخ ) میباشد ، یعنی محال است که پیامبر ( صلى الله عليه وآله وسلم ) مطلبی را به عنوان حکم ابدی اعلام کرده و سپس به نسخ از آن نهی نمایند .

۳- زاد المعاد ۲ / ۱۸۹ .

أصحّ سنداً من المروى عن أبي ذرّ ، وأولى أن يؤخذ به منه لو صحّ عنه (١) .

### دوازدهم :

دوازدهم : آنكه ابن القيم در “ زاد المعاد ” گفته :

قال المانعون من الفسخ : قول أبي ذرّ وعثمان : أن ذلك منسوخ أو خاصّ بالصحابه لا يقال مثله بالرأى ، فمع قائله زياده علم خفيت على من ادّعى بقاءه وعمومه ، فإنه مستصحب لحال النصّ بقاءً وعموماً ، فهو بمنزله صاحب اليد فى العين المدعاه / ومدعى نسخه أو اختصاصه بمنزله صاحب اليه الذى يقدم على صاحب اليد .

قال المجوزون للفسخ : هذا قول فاسد لا شك فيه ، بل هذا رأى لا شك فيه ، وقد صرح بأنه رأى من هو أعظم من عثمان وأبى ذر : عمران بن الحصين . .

ففى الصحيحين - واللفظ للبخارى - تمتعنا < ١٤٦٧ > مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ونزل القرآن ، قال رجل برأيه ما شاء .

ولفظ مسلم : نزلت آيه المتعه فى كتاب الله تعالى - يعنى متعه الحجّ - وأمر بها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ثم لم تنزل

آیه تنسخ متعه الحجّ ، ولم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم حتّى مات ، قال رجل برأيه ماشاء .

وفى لفظ : يرید عمر (۱) .

از این عبارت ظاهر است که مجوزین فسخ ، نسخ و اختصاص نسخ را از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) غیر ثابت ، و استناد آن را به آن حضرت باطل محض و کذب بی اصل میدانند ؛ و حکم به اختصاص فسخ حج بلاشک محض رأی است نه حکم سنت ؛ و استدلال بر استناد این رأی به حکم آن حضرت بی شک فاسد و باطل است ، و به تصریح عمران بن الحصین - که از عثمان هم اعظم و افضل است - ثابت و محقق است که منع فسخ حج رأی است ، یعنی مستند به ارشاد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نیست ، پس بطلان این روایت اختصاص - حسب تصریح عمران که اعظم و (۲) افضل از عثمان و مخدوم ملائکه و حفظه رحمن ، حسب افترای اخوان شیطان بوده - ثابت گشت ، والله الحمد علی ذلک .

قرطبی در " مفهم " گفته :

وقول عمران : وقد كان يسلم علىّ حتّى اکتویت ، یعنی أن الملائکه کانت تسلم [ علیه ] إكراماً له واحتراماً إلى أن اکتوی ،

۱- زاد المعاد ۲ / ۱۹۴ - ۱۹۵ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( او ) آمده است .



فتركت السلام عليه .. ففيه إثبات كرامات الأولياء (١) .

### سيزدهم :

سيزدهم : آنكه نيز ابن القيم در “ زاد المعاد ” گفته :

وقال عبد الله بن عمر - لمن سأله عنها وقال له : إن أباك نهى عنها - : [ أ ] (٢) أمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أحق أن يُتبع أو أبي ؟

وقال ابن عباس - لمن كان يعارضه فيها بأبي بكر وعمر - : يوشك أن تنزل عليكم حجاره من السماء ! أقول : قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وتقولون : قال أبو بكر وعمر !

فهذا جواب العلماء ، لا جواب من يقول : عثمان وأبو ذر أعلم برسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم منكم ، فهلاً قال ابن عباس و عبد الله بن عمر : أبو بكر وعمر أعلم برسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم منّا ؟ !

ولم يكن أحد من الصحابه ولا أحد من التابعين يرضى بهذا الجواب فى دفع نصّ عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وهم كانوا أعلم بالله ورسوله (٣) وأتقى له من أن يقدّموا على قول

١- المفهم ٣ / ٣٥١ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- در [ الف ] اشتبهاً : ( ورسول ) آمده است .

[ المعصوم ] (۱) رأی غیر المعصوم (۲) .

از این عبارت ظاهر است که حضرت ابن عمر نهی فسخ حج را باطل محض و مخالف امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) میدانست ، و بطلان و شناعت آن ظاهر میساخت ، و اصلا لحاظ به جلالت مرتبه پدر بزرگوار و حقوق آن عالی تبار به مقابله ارشاد سرور اخیار - صلی الله علیه وآله الأطهار - نمیکرد ! پس ثابت گردید که اختصاص فسخ به اصحاب نزد حضرت ابن عمر هم باطل بود .

و نیز [ باید ] از آن دانست که ابن عباس هم کسی را که تمسک در منع فسخ حج به قول شیخین مینمود ، مستحق عذاب عاجل فضلا عن العقاب الآجل میدانست ، و نهایت فظاعت معارضه شان ظاهر میفرمود . < ۱۴۶۸ > و ابن قیّم جواب ابن عباس و ابن عمر را جواب علما دانسته ، و تمسک را به اعلیّت ثالث بلکه ثانی و اول هم خارج از طریقه علما و قریب به شیوه جهلا دانسته ، و ساحت علیای صحابه و تابعین را برتر از آن دانسته که راضی به این جواب ناصواب شوند ، و تقوا و ورع و دین و امانت را ترک داده ، ترک نصّ نبوی [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] به سبب رأی اول یا ثانی یا ثالث نمایند .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۹۵ - ۱۹۶ .

**چهاردهم :**

چهاردهم : آنکه نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” گفته :

ثم قد ثبت النص عن المعصوم بأنها باقية إلى يوم القيامة ، وقد قال ببقائها على بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] وسعد بن أبي وقاص [ (۱) ] ، وابن عمر ، وابن عباس ، وأبو موسى ، وسعيد بن المسيب . . وجمهور التابعين (۲) .

از این عبارت لائح است که نص جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به بقای فسخ حج تا روز قیامت ثابت شده ، و جناب امیرالمؤمنین [ ( علیه السلام ) ] و سعد بن ابوقاص و ابن عمر و ابن عباس و ابوموسی و سعید بن المسيب و جمهور تابعین به بقای فسخ حج قائل اند . پس احدی از اهل اسلام را مقام ارباب در جواز فسخ الی یوم القیامه و بطلان تخصیص آن باقی نماند ، و به کمال ظهور ثابت گردید که روایت تخصیص از اختراعات یاران است که به غرض تشیید مبانی نهی عمری ساخته و بافته اند ، و باکی از افتضاح به ظهور کذب و مخالفت جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و معاندت جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و مشاقت أجله صحابه و جمهور تابعین بر نداشته [ اند ] .

**پانزدهم :**

پانزدهم : آنکه نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” گفته :

ويدلّ على أن ذلك رأى محض لا ينسب إلى أنه مرفوع إلى

۱- الزیاده من المصدر .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۹۶ .

النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أن عمر بن الخطاب . . . لَمَّا نهى عنها قال له أبو موسى الأشعري : يا أمير المؤمنين ! ما أحدثت في شأن النسك ؟ ! فقال : إن نأخذ بكتاب ربنا / فإن الله تعالى يقول : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۱) و إن نأخذ بسنة رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم / فإن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لم يحلّ حتى نحر .

فهذا اتفاق من أبي موسى وعمر على أن منع الفسخ إلى المتعه والإحرام بها ابتداءً إنما هو رأى من عمر أحدثه في النسك ، ليس عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وإن استدل له بما استدلّ .

وأبو موسى كان يفتي الناس بالفسخ في خلافه أبي بكر كلّها وصدراً من خلافه عمر حتى فاوض عمر في نهي عن ذلك ، واتفقا على أنه رأى أحدثه عمر في النسك ، ثم صح عنه الرجوع عنه (۲) .

از این عبارت ظاهر است که بودن منع فسخ حج رأى محض - که نسبت این منع و رفع آن به جناب رسالت مآب ( صلى الله عليه وآله وسلم ) غیر جایز است - از اتفاق ابوموسی و خود عمر بن الخطاب ظاهر است که این روایت مکالمه ابوموسی با عمر دلالت دارد بر آنکه این هر دو اتفاق کردند بر آنکه منع فسخ حج به

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۹۶ .

سوی متعه الحج و احرام به آن ابتدائاً جز این نیست که رأی محدث در نسک است ، و نیست این منع از رسول خدا ( صلی الله علیه و آله و سلم ) پس هر گاه بطلان رفع منع فسخ ، و بودن آن رأی محض حسب اتفاق خود عمر بن الخطاب ظاهر گشت ، مثل < ۱۴۶۹ > مشهور صادق آمد که : ( مدعی سست ، گواه چیست ؟ ) و اعجاب ! که خلافت مآب بر ابطال فسخ به محض آیه : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۱) و عدم احلال جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله و سلم ) - که هر دو با مطلوبش مناسبتی ندارد ! - تمسک نموده ، و به جواب اعتراض و ایراد ابوموسی - که از احداث آن منبع احداث استعجاب و استغراب آغاز نهاد - اصلاً ذکر تخصیص جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله و سلم ) فسخ حج را به اصحاب بر زبان نیاورده ، و یاران - به مزید بلند پروازی و نهایت خیرخواهی ! - روایت مرفوعه تخصیص فسخ بافتند ، و اصلاً استحیا از مخالفت خود ابن خطاب هم نساختند !

و هر چند دلالت روایت مکالمه ابوموسی بر آنکه منع عمر رأی محض بلااستناد به ارشاد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله و سلم ) بوده ، از عبارت ابن القیم ظاهر است ، لکن این دلالت بعد حمل آن بر فسخ حج - کما صنعه ابن القیم - به وجوه عدیده ظاهراست :

## وجوه استدلال به کلام ابو موسی

### اول:

اول: آنکه از آن ظاهر است که ابو موسی به خلاف این منع در امارت ابی بکر و عمر فتوا میداد و کسی بر او انکار نکرد؛ پس اگر حدیث تخصیص فسخ حج اصلی میداشت چگونه باور توان داشت که کسی از صحابه بر آن مطلع نشد و مؤاخذه ابو موسی در این فتوا نکرد و انکاری بر او نمود؟! پس تقریرات ائمه سنی در حجیت ترک نکیر که به آن اصابه افعال خلفا ثابت میکنند، با وصف غیر تام بودن آن به مقابله اهل حق در اینجا بالاولی جاری است.

و همچنین تقریرات ایشان در نفی نصّ خلافت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که ابطال آن به زعم عدم ظهور آن در صدر اول صحابه و تابعین مینمایند - در اینجا به اکمل وجوه جاری خواهد شد.

### دوم:

دوم: آنکه از این روایت ثابت است که خلافت مآب هم تا این زمان منع از فسخ حج نکرده بود، و فسخ حج تا این زمان خلافتش رایج و معمول به بود، و ابو موسی فتوا به آن میداد؛ پس اگر حدیث تخصیص ثابت باشد لازم آید که در زمان خود خلیفه ثانی هم این امر باطل و فاسد جاری بوده، پس اثبات این تخصیص در حقیقت توهین زمان خلافت نشان هم است!

### سوم:

سوم: آنکه در این روایت - کما فی صحیح مسلم - مذکور است که:

إني لقاتم بالموسم إذ جاءني رجل ، فقال : إنك لا تدري ما

أحدث أمير المؤمنين في شأن النسك (۱).

و ظاهر است که قائل این مقوله از تابعین و معتقد امارت مؤمنین برای رئیس المتغلبین بوده ، و چون صدق و صلاح تابعین - حسب افاده مخاطب فطین (۲) - ثابت است ، لهذا قائل این مقوله در ادعای احداث خلافت مآب صادق باشد !

پس ثابت شد که منع او احداثی بود در دین ، نه مستند به ارشاد جناب خاتم النبیین [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] ، فبطل بالیقین عزو روایه التخصیص إلی سید المرسلین - صلی الله علیه وآله أجمعین - وظهر أنه من أكاذیب المرجفین ، وافتراءات المفترین ، و لیس له أصل عند الصحابه و التابعین .

#### چهارم :

چهارم : آنکه قول ابوموسی : ( یا أمير المؤمنين ! ما أحدثت في شأن النسك ؟ .. ) إلی آخره . دلالت صریحه دارد بر آنکه عمر این منع را احداث کرده و این منع از ارشاد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ثابت نیست .

#### پنجم :

پنجم : آنکه چون عمر بر نسبت احداث به خود انکاری نکرده ، و نگفته که : این امر را من < ۱۴۷۰ > احداث نکرده ام بلکه حسب ارشاد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ثابت است . لهذا به تسلیم و اتفاق او ثابت شد که این منع رأی محض بود ، و نسبت آن به جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ناجایز و غیر صحیح است .

۱- صحیح مسلم ۴ / ۴۵ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۶۲ .

## ششم :

ششم : آنکه عمر بن الخطاب بر منع خود به آیه : ( وَأَتِمُّوا الْحَيْجَّ ) (۱) و عدم احلال آن حضرت استدلال کرده ، و این استدلال دلالت دارد بر آنکه ادله منع محصور و مقصور در هر دو امر مذکور است ، چه حدیث تخصیص در منع فسخ نهایت صریح است ، به خلاف این هر دو دلیل که عدم دلالت آن بر مطلوب پر ظاهر کما سبق ، پس اگر این حدیث تخصیص اصلی میداشت چگونه خلافت مآب از تمسک به دلیل صریح اعراض میفرمود و - به مزید عجز ! - تمسک به عدم احلال آن حضرت - که اصلاً با مقصودش مناسبتی ندارد بلکه تمسک به آن دلیل اختلال عقل ملازمان خلافت مآب است ! - مینمود ، و نیز آیه متقدمه را مانع از حکم متأخر میگردانید .

و نیز مخاطب در باب فقهیات سکوت را در معرض بیان ، مفید حصر دانسته (۲) ، پس اینجا سکوت خلافت مآب از استدلال به این حدیث مفید حصر ادله در ما ذکر باشد .

و ابن حجر در “فتح الباری” در شرح حدیث عمران بن الحصین :

تمتّعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ و آله ] وسلم ونزل القرآن ، قال رجل برأیه ما شاء (۳) .

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۵۶ .

۳- صحیح بخاری ۲ / ۱۵۳ .



گفته :

(ونزل القرآن) .. أى بجوازه ، يشير إلى قوله تعالى : ( فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ .. ) (١) إلى آخر الآية ، رواه مسلم - من طريق عبد الصمد بن عبد الوارث - ، عن همام بلفظ : لم ينزل فيه القرآن .. أى بمنعه .

وتوضيحه روايه مسلم الأخرى - من طريق شعبه وسعيد بن أبى عروبه - كلاهما - ، عن قتاده بلفظ : ثم لم ينزل فيها كتاب الله تعالى ، ولم ينه عنها نبى الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وزاد - من طريق شعبه - ، عن حميد بن هلال ، عن مطرف : ولم ينزل فيه قرآن بحرمه .

وله - من طريق أبى العلاء - ، عن مطرف : فلم ينزل (٢) آيه بنسخ ذلك ، ولم ينه عنه حتى مضى لوجهه .

وللإسماعيلي - من طريق عفان - ، عن (٣) همام : تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ونزل فيه القرآن ، ولم ينهنا رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ولم ينسخها شيء (٤) .

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- فى المصدر : ( تنزل ) .

٣- فى المصدر : ( بن ) .

٤- [ الف ] باب التمتع على عهد رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] من كتاب المناسك . ( ١٢ ) . [ فتح البارى ٣ / ٣٤٤ ] .

و بعد فاصله گفته :

وفیه من الفوائد أيضاً : جواز نسخ القرآن بالقرآن ، ولا خلاف فيه ، وجواز نسخه بالسنة ، وفيه اختلاف شهير ؛ ووجه الدلالة منه قوله : ( ولم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ) ؛ فإن مفهومه : أنه لو نهى عنها لامتنعت ، ويستلزم رفع الحكم ، ومقتضاه جواز النسخ .

وقد يؤخذ منه : أن الإجماع لا ينسخ به لكونه حصر وجوه المنع في نزول آیه أو نهی من النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم .

وفیه : وقوع الاجتهاد فى الأحكام بين الصحابه ، وإنكار بعض المجتهدين على بعض بالنص (۱) .

از این عبارت ظاهر است که ابن حجر حدیث عمران را دلیل حصر وجوه منع در نزول آیه و نهی جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و عدم صلوح (۲) اجماع برای نسخ گردانیده ، پس به هر وجهی که این حدیث دلیل حصر و نفی نسخ اجماع باشد ، < ۱۴۷۱ > به همان وجه روایت استدلال عمر به آیه ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ

۱- فتح الباری ۳ / ۳۴۵ .

۲- صلوح : صلاحیت .

وَالْعُمْرَةَ . . ) (۱) إلى آخر الآية وعدم احلال آن حضرت نیز دلیل حصر در این هر دو دلیل و عدم صحت روایت تخصیص خواهد بود .

و از غرائب خرافات آن است که علامه طیبی - با آن همه مهارت و عربیت دانی و تبحر و جلالتِ نفس ! - حدیث جابر را دلیل اختصاص فسخ حج به اصحاب گردانیده ، چنانچه در " شرح مشکاه " در شرح حدیث جابر گفته :

قوله : ( أهللنا أصحاب محمد [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] ) ( مح ) ( ۲ ) ؛ اختلفوا في هذا هو خاص للصحابه تلك السنه أم باق لهم ولغيرهم إلى يوم القيامة ؛ فقال أحمد وطائفه من أهل الظاهر : ليس خاصاً بل هو باق إلى يوم القيامة ، فيجوز لكل من أحرم بحجّ وليس معه هدى أن يقبّل إحرامه عمره ويتحلّل بأعمالها .

وقال مالك والشافعي وأبو حنيفة : هو مختص بهم في تلك السنه ، لا- يجوز بعدها ، وإنما أمروا به ليخالفوا ما كانت عليه الجاهليه من تحريم العمره في أشهر الحجّ ، واستدلّ بحديث أبي ذر : كانت المتعه في الحجّ لأصحاب محمد [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] خاصّه ، يعني فسخ الحجّ إلى العمره .

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- تقدّم عن المؤلف ( رحمه الله ) أنه رمز لشرح صحيح مسلم للنووي ، وهذا المطلب موجود في شرحه ، فليراجع : ۱۶۸ / ۸ .

وفى كتاب النسائي ، عن بلال : قلت : يا رسول الله ! فسخ الحج لنا خاصه أم للناس عامه ؟ فقال : بل لنا خاصه .

وأما الذى فى حديث سراقه : ألعاننا هذا أم لأبد ؟ فمعناه : يجوز الاعتمار فى أشهر الحج والقران ؛ والحاصل من مجموع طرق الأحاديث أن العمره فى أشهر الحج جائزه إلى يوم القيامة ، وكذلك القران ، وأن فسخ الحج إلى العمره مختص بتلك السنه .

### وجوه بطلان استدلال به قول جابر : أهللنا أصحاب محمد ( صلى الله عليه وآله وسلم ) [

#### إشاره

أقول : فى هذا الحديث نفسه دليل على الاختصاص ؛ لأن قول جابر : ( أهللنا أصحاب محمد [ صلى الله عليه وآله وسلم ] ) [ معناه : إنا معشر أصحاب محمد [ صلى الله عليه وآله وسلم ] ] مخصوص بالإهلال بالحج .. إلى آخره .

قال فى المفصل : وفى كلامهم ما هو على طريقه النداء ، ويقصد به الاختصاص لا النداء ، وذلك قولهم : نحن نفعل كذا أيها القوم ! واللهم اغفر لنا أيتها العصابة ! .. أى نحن نفعل متخصّصين من بين الأقوام ، واغفر لنا مخصوصه من بين العصابات (١) .

و صدور چنین کلام بی ربط و مهمل از چنین عالم جلیل و فاضل نبیل مورث حیرت تمام و موجب تعجب خاص و عام است ؛ زیرا که :

#### وجه اول :

اولاً : استدلال بر ثبوت اختصاص از قول جابر : ( أهللنا أصحاب

١- [ الف ] الفصل الثالث من باب قصه حجه الوداع . ( ١٢ ) . [ شرح الطيبي على مشكاة ٥ / ٢٦٣ - ٢٦٤ ] .

محمد [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] به عبارت مفصل به قدری که ذکر نموده صریح الاختلال و مورث تحیر ارباب کمال است ، چه از قدر مذکور در کلامش ثبوت اختصاص از لفظ : ( أيتها القوم ! ) و ( أيتها العصابة ! ) و مثل آن ظاهر میشود ، و قول جابر مثل آن نیست ، و اصل عبارت “ مفصل ” چنین است :

فصل ۲: وفي كلامهم ما هو على طريق النداء ، ويقصد به الاختصاص لا النداء ، وذلك قولهم : أما أنا فأفعل .. كذا أيتها الرجل ! ونحن نفعل .. كذا أيتها القوم ! واللهم اغفر لنا أيتها العصابة ! جعلوا ( أياً ) مع صفة دليل على الاختصاص والتوضيح ، ولم يعنوا بالرجل والقوم والعصابة إلا أنفسهم ، وما كنوا عنه ب : أنا ونحن والضمير في لنا كأنه قيل : أما أنا فأفعل متخصصاً بذلك من > ۱۴۷۲ بين الرجال ، ونحن نفعل متخصصين من بين الأقسام ، واغفر لنا مخصوصين من بين العصابات (۱) .

از ملاحظه این عبارت صاف ظاهر است که مفید اختصاص در این ترکیبات لفظ ( أياً ) مع صفت آن است ، حیث قال : جعلوا ( أياً ) مع صفة دليل على الاختصاص .. إلى آخره .

و ظاهراً طیبی به قصد ایقاع اشتباه در قلوب همج رعاع تغییر و حذف و اسقاط آغاز نهاده ، با آنکه پر ظاهر است که اگر عبارت “ مفصل ” همچنان باشد

که طیبی نقل کرده باز هم از ملاحظه آن ظاهر است که افاده اختصاص به چنین ترکیب دارد؛ آری بعد این عبارت در “مفصل” مذکور است:

ومّا یجری هذا المجری قولهم : إنا معشر القوم نفعل . . کذا ، ونحن آل فلان کرماء ، وإنا معشر الصعاليک لا قوه بنا علی المروه (۱).

پس کاش طیبی عبارت “مفصل” را مفصل بالتمام ذکر کرده ، استدلال به آن مینمود ، و راه حذف و اسقاط نمیپیمود!

### وجه دوم:

و ثانیاً: آنکه دلالت قول جابر بر اختصاص اصلاً نفعی به طیبی و اصحاب او نمیرساند؛ زیرا که او قصر نظر بر محض دلالت اختصاص داشته و از این معنا خبر (۲) نگرفته که اختصاص به کدام امر ثابت میشود؟ آیا از آن اختصاص به فسخ حج ثابت میشود؟ آیا از آن اختصاص به افراد حج؟ و همانا طیبی در حمایت اسلاف ناانصاف سراسیمه و مدهوش گردیده از مطابقت دلیل با دعوی خبری نگرفته ، به محض ادعای اختصاص ، عوام کالانعام را در فریب و ضلالت انداخته که ایشان گمان برند که از این حدیث اختصاص به فسخ حج ثابت میشود .

بالجمله؛ ظاهر است که غرض طیبی آن است که از این روایت جابر

۱- المفصل ۱ / ۷۰ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً: ( خیر ) آمده است .

اختصاص فسخ حج ثابت میشود (۱)، حال آنکه پر ظاهر است که عبارت جابر متعلق به افراد حج است ، چه جابر گفته است :  
 ( أهللنا أصحاب محمد [ صلی الله علیه وآله وسلم ] بالحج خالصاً وحده ) پس این عبارت را به فسخ حج اصلاً تعلق نیست ،  
 فضلاً (۲) عن الدلاله علی اختصاصه بالأصحاب !

وا عجباه ! که طیبی بر محض ذکر لفظ : ( أهللنا أصحاب محمد [ صلی الله علیه وآله وسلم ] ) اکتفا کرده ، و مابعد آن را چون حذف کرده است ، چنین ادعای باطل آغاز نهاده ، و ندانسته که کتاب “ مشکاه ” که شرح آن میکند عنقای مغرب نیست که حقیقت حال از اخفای او مخفی تواند شد ، آخر تمام عبارت از رجوع به اصل آن ظاهر خواهد شد ، و بطلان ادعایش بر بئله و صبیان هم واضح خواهد گردید .

### وجه سوم :

و ثالثاً : آنکه ضرر اثبات دلالت قول جابر بر اختصاص برای سینه اکبر است از نفع آن ، چه بنابر این ثابت میشود که افراد حج ، خاص به اصحاب بود ، پس افراد حج غیر اصحاب را جایز نباشد ، و بنابر این منع خلافت مآب از تمتع و تأکید و تشدید در افراد ، عین ضلال و عناد باشد ؛ پس در حقیقت اهتمام طیبی در اثبات دلالت قول جابر بر اختصاص عین لطف و عنایت بر اهل حق است که در این صورت اگر نهی خلافت مآب از تمتع بر طریق نهی اولویت و تنزیه و ترجیح افراد هم باشد باز هم خلافت مآب مطعون و ملوم خواهد بود .

۱- از ( بالجمله . . . ) تا اینجا در حاشیه [ الف ] به عنوان تصحیح آمده است .

۲- در [ الف ] اشتهاً : ( نقلاً ) آمده است .

**وجه چهارم :**

و رابعاً: آنکه اگر به فرض باطل این روایت دلالت بر اختصاص فسخ حج هم (۱) داشته باشد، و معنای: (أهللنا أصحاب محمد) [صلی الله علیه وآله وسلم] [بالحج خالصاً وحده]: فسخنا أصحاب محمد [صلی الله علیه وآله وسلم] [الحج خالصاً وحده] - به رعایت خاطر طیبی - گیریم، و از ثبوت آن لغه و عرفاً قطع نظر کنیم، < ۱۴۷۳ > باز هم از آن اختصاص اصحاب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) به فسخ حج ثابت خواهد شد، و اما اختصاص فسخ حج به این سال - که مدعای ارباب ضلال است، و خود طیبی نقل آن نموده حیث قال: وإن فسخ الحج إلى العمره مختص بتلك السنه - پس هرگز از این عبارت ظاهر نمیشود.

**وجه پنجم :**

و خامساً: آنکه چون حضار ركب سعادت انتساب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع همه اصحاب بودند و ایشان مأمور شدند به فسخ حج؛ لهذا اگر به این وجه کسی دعوی صدور حکم فسخ حج خاصه به اصحاب کند، به این معنا که مخاطب در آن وقت اصحاب بودند خاصه، چنین اختصاص موجب نفی حکم فسخ از غیر اصحاب نمیتواند شد، چه بسیاری از احکام شرعیه در قرآن و سنت به خطاب حاضرین واقع شده و به سبب دلالت دلائل قطعیه بر عموم احکام تعمیم آن احکام لازم است، پس گو حکم فسخ حج به خطاب حاضرین خاصه واقع شده لکن چون عموم و لزوم

---

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا: ( دلالت ) تکرار شده است .



احكام آن حضرت برای غائبین و معدومین هم ثابت است لهذا ثبوت چنین اختصاص نافی تعمیم نمیتواند شد .

ملا محب الله بهاری در " مسلم الثبوت " گفته :

مسأله : الخطاب التنجیزی الشفاهی نحو : ( يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ) لا یعمّ المعدومین فی زمن الوحی خلافاً للحنابله وأبی الیسر منّا .

لنا : أولاً : إن المعدوم لا ینادی ، ولا یطلب منه الفعل .

قيل : ذلك حق فی المعدومین فقط ، وأما المركّب من الموجودین والمعدومین فجایز فیہ تغلیباً .

أقول : المركّب من الموجود والمعدوم معدوم ، فلا- یجوز النداء والطلب تنجیزاً حقیقهً ، وإتّما الكلام فیہ علی أن التغلیب فی التّغییر بلفظ الموجود لا فی التّکلیف ، فإن کل واحد من المعدومین حینئذ مکلف حقیقهً ، فلیتأمل .

وثانیاً : إنه لم یعمّ الصبی والمجنون ، فالمعدوم أجدر .

قيل : عدم توجه التّکلیف بناءً علی دلیل لا ینافی عموم الخطاب وتناوله لفظاً .

أقول : خطاب المجنون ونحوه مستحیل الإراده من الطالب ، فلا یعمّمهم إرادةً ، ومطلق التناول غیر محل النزاع .

قالوا : أولاً : لم يزل العلماء يحتجّون به على من هو في أعصارهم ، وذلك إجماع على العموم .

قلنا : ذلك لعلمهم بعموم الشريعة ، وهو لا يتوقف على عموم الخطاب الشفاهي .

وثانياً : لو لم يكن مخاطباً لهم ، لم يكن مرسلًا إليهم ؛ إذ لا تبليغ إلا بهذه العمومات .

قلنا : ممنوع ، بل للبعض شفاهاً ، وللباقي بنصب الدليل على أن حكمهم كحكمهم (١) .

### وجه ششم :

سادساً : آنکه تمام این روایت جابر که در “مشکاه” مذکور است دلیل صریح است بر آنکه تجویز فسخ حج برای ابد و دوام بود نه مخصوص به این عام ، و هذه عبارة المشكاه :

عن عطاء ؛ قال : سمعت جابر بن عبد الله - في ناس معي - قال : أهللنا أصحاب محمد [ صلي الله عليه وآله وسلم ] بالحجّ خالصاً وحده .

قال عطا : قال جابر : فقدم النبي صلي الله عليه [ وآله ] وسلم صبح رابعه [ مضت ] (٢) من ذى الحجة ، فأمرنا أن نحلّ ، قال عطا : قال : « جَلُّوا وأصيبيوا النساء » ، قال عطا : ولم يعزم عليهم ، ولكن

١- لاحظ : مسلم الثبوت في ضمن شرحه : فواتح الرحموت ١ / ٢٧٨ - ٢٨٠ .

٢- الزيادة من المصدر .

أحلّهنّ لهم ، فقلنا : لَمَّا لم يكن بيننا وبين < ۱۴۷۴ > عرفه إلا خمس أمرنا أن نفضى إلى نساءنا فنأتى عرفه تقطر مذاكيرنا المنى ! قال : يقول جابر - بيده - كأنى أنظر إلى قوله بيده يحركها ، قال - : فقام النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فينا : « قد علمتم أنى أتقاكم لله ، وأصدقكم ، وأبرّكم ، ولولا هديي لحللت كما تحلون ، ولو استقبلت من أمرى ما استدبرت لم أسق الهدى ، فحلّوا » فحللنا ، وسمعنا ، وأطعنا .

قال عطا : قال جابر : فقدم على [ ( عليه السلام ) ] من سعائته ، فقال : « بما أهلت ؟ » قال : « بما أهل به النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم » ، فأهله ، وأمكث حراماً . قال : وأهدى له على [ ( عليه السلام ) ] هدياً ، فقال : سراقه بن مالك بن جعشم : يا رسول الله ! ألعامنا هذا أم لأبد ؟ قال : « لأبد » . رواه مسلم (۱) .

### عذرهای دیگر مانعین فسخ حج و ابطال آن

و محتجب نماند که سوای عذر اختصاص جواز فسخ - که مخاطب ذکر کرده - دو عذر دیگر نیز مانعین فسخ ذکر نموده اند ، و ظاهراً مخاطب نحریر (۲) و پیر دستگیر او - اعنی کابلی شریر ! - به سبب مزید قصور باع و

۱- [ الف ] فصل ثالث از باب قصه حجه الوداع . ( ۱۲ ) . [ مشکاه المصابیح ۲ / ۷۸۸ - ۷۸۹ ] .

۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( تحریر ) آمده است .

فقدان اطلاع ، و نهایت عجز بر مذاهب اهل نحلّه و شبهات و هفوات مؤیدین مذهبش نیز - فضلاً عما یردّها و یبطلها - و قوفی نداشته ، از این سبب اعراض از ذکر آن ساخته ، و لکن علامه ابن القیم آن دو عذر را هم نقل کرده ، ابطال آن - کما ینبغی - فرموده ، چنانچه ابن القیم در “ زاد المعاد ” بعد ذکر احادیث داله بر فسخ حج گفته :

والذین خالفوا هذه الأحادیث لهم أَعذار :

العذر الأول : انها منسوخه .

العذر الثانی : انها مخصوصه بالصحابه لا يجوز للغير مشاركتهم فی حکمها .

العذر الثالث : معارضتها بما دلّ علی خلاف حکمها .

هذا مجموع ما اعتذر به عنها ، ونحن نذكر [ هذه ] (۱) الأَعذار عذراً [ عذراً ] (۲) ، ونبین ما فیها بمعونه الله و توفیقه .

أما العذر الأول - وهو النسخ (۳) - فیحْتَاجُ إلى أربعة أمور لم یأتوا منها بشیء :

منها : إلى نصوص آخر . .

ثم تكون تلك النصوص معارضه لهذه . .

---

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( الفسخ ) آمده است .

ثم تكون مع المعارضه مقاومه لها . .

ثم يثبت تأخرها عنها .

قال المدّعون للنسخ : قال عمر بن الخطاب السجستاني : حدّثنا الفاريابي ، حدّثنا أبان بن أبي حازم ، قال : حدّثني أبو بكر بن حفص ، عن ابن عمر ، عن عمر بن الخطاب أنه قال - لَمَّا ولى - : يا أيها الناس ! إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أحلّ لنا المتعه ثم حرّمها علينا . رواه البزاز في مسنده .

قال المبيحون (١) للفسخ : عجباً لكم في مقاومه الجبال الرواسي التي لاتزعزعها الرياح بكثيب مهيل تسفيه الرياح يميناً وشمالاً ! فهذا الحديث لا سند ولا متن .

أمّا سنده ؛ فإنه لا يقوم به حجّه عند أهل الحديث .

وأمّا متنه ؛ فإن المراد بالمتعه فيه متعه النساء التي أحلّها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ثم حرّمها لا يجوز فيه غير ذلك - البتّه - لوجوه :

أحدها : إجماع الأمة على أن متعه الحجّ غير محرّمه ، بل إمّا واجبه ، أو أفضل الأنساك على الإطلاق ، أو مستحبه ، أو جائزه ، ولا نعلم للأمة قولاً خامساً فيها بالتحريم .

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( المستحبون ) آمله است .

الثانى : إن عمر بن الخطاب . . . صحَّ عنه - من غير وجه - أنه قال : لو حججتُ لتمتعتُ ، ثم لو حججتُ لتمتعتُ . ذكره الأثرم فى سننه وغيره .

وذكر عبد الرزاق < ١٤٧٥ > - فى مصنفه - عن سالم بن عبد الله : أنه سئل : أنهى عمر عن متعه الحجِّ ؟ قال : لا ؛ أبعد كتاب الله تعالى ؟ !

وذكر عن نافع أن رجلا قال له : أنهى عمر عن متعه الحجِّ ؟ قال : لا .

وذكر - أيضاً - عن ابن عباس أنه قال : هذا الذى يزعمون أنه نهى عن المتعه - يعنى عمر - سمعته يقول : لو اعتمرتُ ثم حججتُ ، لتمتعتُ .

قال ابن حزم : صحَّ عن عمر الرجوع إلى القول بالتمتع بعد النهى عنه ، ومحال أن يرجع إلى القول بما صحَّ عنده أنه منسوخ .

الثالث : إنه من المحال أن ينهى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عنها وقد قال - لمن سأله : هل هى لعامهم ذلك أو للأبد ؟ فقال : - « بل للأبد » . وهذا قطع لتوهم ورود النسخ عليها .

وهذا أحد الأحكام التى يستحيل ورود النسخ عليها ، وهو

الحكم الذى أخبر الصادق المصدوق [ صلى الله عليه وآله وسلم ] باستمراره ودوامه ؛ فإنه لا خلف لخبره (١) .

و بعد ذكر عذر ثانى - كه اختصاص به صحابه است و رد آن كه گذشته - گفته :

فصل ؛ وأما العذر الثالث ، وهو معارضه أحاديث الفسخ بما يدلّ على خلافها ، فذكروا منها ما رواه مسلم - فى صحيحه من حديث الزهري - عن عروه ، عن عائشه ، قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فى حجّ الوداع ، فمنا من أهلّ بعمره ، ومنا من أهلّ بحجّ ، حتّى قدمنا مكّه ، فقال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « من أحرم بعمره ولم يهد فليحلّ ، ومن أحرم بعمره وأهدى فلا يحلّ حتّى ينحر هديه ، ومن أهلّ بحجّ فليتمّ حجّه . . » وذكر باقى الحديث .

ومنها : ما رواه - فى صحيحه أيضاً - من حديث مالك بن أبى الأسود ، عن عروه ، عنها : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام حجّ الوداع فمنا من أهلّ بعمره ، ومنا من أهلّ بحجّ وعمره ، ومنا من أهلّ بالحجّ ، وأهلّ رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالحجّ ، فأما من أهلّ بعمره فحلّ ، وأما من أهلّ

بالحجّ أو جمع الحجّ والعمرة فلم يحلّوا حتّى كان يوم النحر .

و [ منها ] (١) ما رواه ابن أبي شيبه : حدّثنا محمد بن بشر العبدى ، عن محمد بن عمر بن علقمه ، قال : حدّثنى يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ، عن عائشه ، قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم للحجّ على ثلاثه أنواع : فمِنّا مَنْ أَهَلَ بعمره وحجّه ، ومِنّا مَنْ أَهَلَ بِحَجِّ مفرد ، ومِنّا مَنْ أَهَلَ بعمره مفرده ، فمن كان أَهَلَ بِالْحَجِّ والعمرة - معاً - لم يحلّل من شىء ممّا حرّم منه حتّى يقضى (٢) مناسك الحجّ ، ومن أَهَلَ بِحَجِّ مفرد لم يحلّل بشىء ممّا حرّم منه حتّى يقضى (٣) مناسك الحجّ ، ومن أَهَلَ بعمره مفرده فطاف بالبيت وبالصفا وبالمرّوه حلّ ممّا حرّم منه حتّى يستقبل (٤) حجّاً .

ومنها : ما رواه مسلم - فى صحيحه - من حديث ابن وهب ، عن عمر بن الحارث ، عن محمد بن نوفل : أن رجلاً من أهل العراق قال له : سل لى عروه بن الزبير عن رجل أَهَلَ بِالْحَجِّ فإذا طاف بالبيت أيحلّ أم لا ؟ فإن قال لك : لا يحلّ . . فذكر الحديث ، وفيه : قد حجّ رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فأخبرتني عائشه :

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : ( قضى ) .

٣- فى المصدر : ( قضى ) .

٤- فى المصدر : ( استقبال ) .



أنه أول < ١٤٧٦ > شىء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم حجّ أبو بكر ، وكان أول شىء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم يكن عمره ، ثم حجّ عمر مثل ذلك ، ثم حجّ عثمان ، فرأيته أول شىء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم تكن عمره ، ثم معاوية ، وعبد الله بن عمر ، ثم حججت مع أبي الزبير بن العوام فكان أول شىء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم تكن عمره ، ثم رأيت المهاجرين والأنصار يفعلون ذلك ، ثم لم يكن عمره ، ثم آخر من رأيت فعل ذلك ابن عمر ، ثم لم ينقضها بعمره . . فهذا ابن عمر عندهم أفلا يسألونه - ولا أحد ممن مضى - ما كانوا يبدؤون بشىء حين يضعون أقدامهم أول من طواف البيت ثم لا يحلّون ، وقد رأيت أمي وخالتي حين تقدمان لا تبدءان (١) بشىء أول من البيت تطوفان به ثم لا تحلان .

فهذا مجموع ما عارضوا به أحاديث الفسخ ، ولا معارضه فيها بحمد الله ومّنه . .

أمّا الحديث الأول فهو حديث الزهري ، عن عروه ، عن عائشه . . فغلط فيه عبد الملك بن شعيب ، أو أبوه شعيب ، أو جدّه الليث ، أو شيخه عقيل ، فإن الحديث رواه مالك ، ومعمّر ، والناس ، عن الزهري ، عن عروه ، عنها ، وبينوا : أن النبي صلى الله عليه

---

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( يبدءان ) آمله است .

[ وآله ] وسلم أمر من لم يكن معه هدى إذا طاف وسعى أن يحلّ .

فقال مالك : عن يحيى بن سعيد ، عن عمره ، عنها : خرجنا مع النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لخمس ليال بقين من ذى القعدة ، ولا نرى إلا الحج ، فلما دنونا من مكة أمر رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من لم يكن معه هدى إذا طاف بالبيت وسعى بين الصفا والمروة أن يحلّ . . وذكر الحديث .

قال يحيى : فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد ، فقال : أتتكم - والله - بالحديث على وجهه .

وقال منصور عن إبراهيم ، عن الأسود ، عنها : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ولا نرى إلا الحج ، فلما قدمنا تطوّفنا بالبيت ، فأمر النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من لم يكن ساق الهدى أن يحلّ . . فحلّ من لم يكن ساق الهدى ، ونسأؤه لم يسقن فأحللن .

وقال مالك ومعمّر - كلاهما - : عن ابن شهاب ، عن عروه ، عنها : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عام حجّه الوداع فأهللنا بعمره ، ثم قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « من كان معه هدى فليحلّ بالحج مع عمره ، ولا يحلّ حتى يحلّ منهما جميعاً » .

وقال ابن شهاب : عن عروه ، عنها بمثل الذى أخبر به (١) سالم ، عن أبيه ، عن النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ولفظه : تمتع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فى حجّه الوداع بالعمرة إلى الحجّ ، وأهدى فساق معه الهدى من ذى الحليفة ، وبدأ رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم فأهلّ بالعمرة ، ثم أهلّ بالحجّ ، فتمتّع الناس مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم بالعمرة إلى الحجّ ، فكان من الناس من أهدى فساق معه الهدى ، ومنهم من لم يهد ، فلمّا قدم النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم قال للناس : « من كان منكم أهدى فإنه لا يحلّ من شىء حرّم منه حتّى يقضى حجّه ، ومن لم يكن < ١٤٧٧ > أهدى فليطف بالبيت ، والصفاء والمروه ، وليقصّر ، وليحلّل ، ثم ليهلّ بالحجّ ، فمن لم يجد [ الهدى ] (٢) فصيام ثلاثة أيام فى الحجّ وسبعة إذا رجع إلى أهله .. وذكر باقى الحديث .

وقال عبد العزيز الماجشون : عن عبد الرحمن بن القاسم ، عن أبيه ، عن عائشه : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لا نذكر غير الحجّ .. فذكرت الحديث ، وفيه : قالت : فلمّا قدمت مكة قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لأصحابه : « اجعلوها عمره » ، فأحلّ الناس إلّا من كان معه الهدى .

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( اخره ) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

وقال الأعمش : عن إبراهيم ، عن عائشه : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لا نذكر إلا الحج فلما قدمنا أمرنا أن نحلّ . . وذكر الحديث .

وقال عبد الرحمن بن القاسم - عن أبيه ، عن عائشه - : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ولا نذكر إلا الحج ، فلما جئنا سرف طمشت (١) ، قالت : فدخل على رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأنا أبكى ، فقال : « ما يبكيك ؟ » قالت : فقلت : والله لوددت أن لا- أحج العام . . فذكرت الحديث وفيه : فلما قدمنا مكة قال النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : « اجعلوها عمره » . قالت : فحلّ الناس إلا من كان معه الهدى .

وكل هذه الألفاظ فى الصحيح ، وهذا موافق لما رواه جابر وابن عمر وأنس وأبو موسى وابن عباس وأبو سعيد وأسماء والبراء وحفصه . . وغيرهم من أمره صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أصحابه كلهم بالإحلال إلا من ساق الهدى وأن يجعلوا حجهم عمره ، وفى اتفاق هؤلاء كلهم - على أن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمر أصحابه كلهم أن يحلّوا وأن يجعلوا الذى قدموا به متعه إلا من ساق الهدى - دليل على غلط هذه الروايه [ و ] (٢) وهم وقع فيها ،

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( طمست ) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

يبين ذلك أنها من روايه الليث ، عن عقيل ، < ١٤٧٨ > عن الزهري ، عن عروه ، والليث بنفسه هو الذى يروى عن عقيل ، عن الزهري ، عن عروه ، عنها مثل ما رووه عن الزهري ، عن سالم ، عن أبيه فى تمتع النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وأمره من لم يكن أهدي أن يحلّ .

ثم تأملنا فإذا أحاديث عائشه يصدق بعضها بعضاً ، وإنما بعض الرواه زاد على بعض ، وبعضهم اختصر الحديث ، وبعضهم اقتصر على بعضه ، وبعضهم رواه بالمعنى ، والحديث المذكور ليس فيه منع من أهل الحج من الإحلال ، وإنما فيه أمره أن يتم الحج ، فإن كان هذا محفوظاً - والمراد به بقاءه على إحرامه - فيتعين أن يكون هذا قبل الأمر بالإحلال وجعله عمره ، ويكون هذا أمراً زائداً قد طرأ على الأمر بالإتمام ، كما طرأ على التخيير بين الأفراد والتمتع والقران ، ويتعين هذا ولا بدّ وإلا (١) كان هذا ناسخاً للأمر بالفسخ ، والأمر بالفسخ ناسخاً للإذن فى الأفراد ، وهذا محال قطعاً ، فإنه بعد أن أمرهم بالحلّ لم يأمرهم بنقضه والبقاء على الإحرام الأول ، وهذا باطل قطعاً ؛ فتعين - إن كان محفوظاً - أن يكون قبل الأمر لهم بالفسخ ، ولا يجوز غير هذا البته ، والله أعلم .

١- در [ الف ] اشتبهاً به جاى ( إلا ) : ( لا ) آمده است .

فصل ٧ / وأما حديث أبي الأسود ، عن عروه ، عنها ، وفيه : وأما من أهل بحج أو جمع الحج والعمرة ، فلم يحلوا حتى كان يوم النحر ٧ / وحديث يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عنها : فمن كان أهل بحج وعمرة معاً لم يحلل من شيء مما حرم منه حتى يقضى مناسك الحج ، ومن أهل بحج مفرد كذلك ٧ / فحديثان قد أنكرهما الحفاظ ، وهما أهل أن ينكرا . .

قال الأثرم : حدثنا أحمد بن حنبل ، حدثنا عبد الرحمن بن مهدي ، عن مالك بن أنس ، عن أبي الأسود ، عن عروه ، عن عائشة : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فمنا من أهل بالحج ، ومنا من أهل بالعمرة ، ومنا من أهل بالحج والعمرة ، وأهل بالحج رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم . .

فأما من أهل بالعمرة فأحلوا حين طافوا بالبيت والصفة والمروه .

وأما من أهل بالحج والعمرة فلم يحلوا إلى يوم النحر ، فقال أحمد بن حنبل : أيش في هذا الحديث من العجب ؟ هذا خطأ ؟ ! قال الأثرم : فقلت له : الزهري ، عن عروه ، عن عائشة بخلافه . فقال : نعم ، وهشام بن عروه .

وقال الحفاظ أبو محمد بن حزم : هذان حديثان منكران جداً ، قال : ولأبي الأسود في هذا النحو حديث لا خفاء بنكرته ووهنه

وبطلانه ، والعجب كيف جاز على من رواه . . ثم ساق من طريق البخارى عنه : أن عبد الله - مولى اسماء - حدّثه أنه كان يسمع أسماء بنت أبى بكر الصديق . . . تقول - كلما مرّت بالحجون - : صلّى الله على رسوله ، لقد نزلنا معه هاهنا ، ونحن يومئذ خفاف ، قليل ظهرنا ، قليله أزوادنا ، فاعتمرتُ أنا وأختى عائشه ، والزبير ، وفلان ، وفلان ، فلما مسحنا البيت أحللنا ، ثم أهللنا من العشى بالحجّ ، قال : وهذه وهله لا خفاء بها على أحد ممّن له أقل علم بالحديث لوجهين باطلين فيه بلا شك :

أحدهما : قوله : ( فاعتمرتُ أنا وأختى عائشه ) ولا-خلاف بين أحد من أهل النقل فى أن عائشه لم تعتمر أول دخولها مكّه ، ولذلك أعمرها من التنعيم بعد تمام الحجّ ليله الحصبه .

هكذا رواه جابر بن عبد الله ، ورواه عن عائشه الأثبات كأبى الأسود (١) ، وابن أبى مليكه ، والقاسم بن محمد ، وعروه ، وطاووس ، ومجاهد .

الموضع الثانى : قوله فيه : ( فلما مسحنا البيت أحللنا ، ثم أهللنا من العشى بالحجّ ) وهذا باطل لا شكّ فيه ؛ لأن جابراً وأنس بن مالك وابن عباس وعائشه - كلّهم - رووا : أن الإحلال كان يوم

---

١- فى المصدر : ( كالأسود بن يزيد ) .

دخولهم مكّه ، وأن إهلالهم بالحجّ كان يوم الترويه ، وبين اليومين المذكورين ثلاثه أيام بلا شك .

قلت : هذا الحديث ليس بمنكر ولا باطل ، وهو صحيح < ١٤٧٩ > وإنما أتى أبو محمد . . . فيه من فهمه ، فإن أسماء أخبرت : أنها اعتمرت هي وعائشه . . . وهكذا وقع بلا شك ، وأما قولها : ( لَمَّا مسحنا البيت أحللنا ) إخبار منها عنها نفسها وعمن لم يصبه عذر الحيض الذى أصاب عائشه ، وهي لم تصرّح بأن عائشه مسحت البيت يوم دخولهم مكّه ، وإنما حلّت ذلك اليوم ؛ ولا ريب أن عائشه قدمت بعمره ، ولم تزل عليها حتى حاضت بسرف ، فأدخلت عليها الحجّ وصارت قارنه ؛ فإذا قيل : اعتمرت عائشه مع النبيّ صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أو قدمت بعمره . . لم يكن هذا كذباً .

وأما قولها : ( ثم أهللنا من العشى بالحجّ ) ، فهي لم تقل : إنهم أهلّوا من عشى يوم القدوم ، ليلزم ما قال أبو محمد ، وإنما أرادت : عشى يوم الترويه ، ومثل هذا لا يحتاج فى ظهوره وبيانه إلى أن يصرّح فيه بعشى ذلك اليوم بعينه لعلم الخاصّ والعامّ به ، وإنه ممّا لا يذهب الأوهام إلى غيره ؛ فردّ أحاديث الثقات بمثل هذا الوهم ممّا لا سبيل إليه .

قال أبو محمد : وأسلم الوجوه للحديثين المذكورين عن



عائشه - يعنى اللذين أنكرهما - أن تخرج روايتهما على أن المراد بقولها : ( إن الذين أهلوا بحج أو بحج وعمره لم يحلوا حتى كان يوم النحر حين قضوا مناسك الحج ) ، إنما عنت بذلك من كان معه الهدى ، وبهذا ينفي النكره عن هذين الحديثين ، وبهذا يأتلف الأحاديث كلها ؛ لأن الزهرى عن عروه يذكر خلاف ما ذكر أبو الأسود ، عن عروه ؛ والزهرى بلا شك أحفظ من أبي الأسود ؛ وقد خالف يحيى بن عبد الرحمن عن عائشه فى هذا الباب من لا يقرب يحيى بن عبد الرحمن إليه ، لا فى حفظه ، ولا فى ثقته ، ولا فى جلاله ، ولا فى بطانه بعائشه كالأسود بن زيد ، والقاسم بن محمد بن أبي بكر ، وأبى عمر ، وذكوان مولى عائشه ، وعمره بنت عبد الرحمن كانت فى حجر عائشه ، وهؤلاء هم أهل الخصوصيه والبطانه بها ، فكيف ولو لم يكونوا كذلك لكانت روايتهم أو روايه واحد منهم - لو انفرد - هى الواجب أن يؤخذ بها ؛ لأن فيها زياده على روايه أبى الأسود ويحيى ، وليس من جهل أو غفل (١) حجّه على من علم وذكر وأخبر ، فكيف وقد وافق هؤلاء الحمله عن عائشه . . ؟ فسقط التعلق بحديث أبى الأسود ويحيى اللذين ذكرنا .

قال : وأيضاً ؛ فإن حديثى أبى الأسود ويحيى موقوفان غير

١- در [ الف ] اشتباهاً : ( عقل ) آمده است .

مسندين / لأنهما إنما ذكرا عنهما فعل مَن فعل ما ذكرت دون أن يذكران النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمرهم أن يحلوا ، ولا حجّه في أحد دون النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فلو صحّ ما ذكرناه - وقد صحّ أمر النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم من لا هدى معه بالفسخ - فتمادى المأمورون بذلك ولم يحلوا لكانوا عصاةً لله ، وقد أعادهم الله من ذلك وبرّأهم منه ، فثبت يقيناً أن حديث أبي الأسود ويحيى إنما < ١٤٨٠ > عنى فيه من كان معه هدى ، وهكذا جاءت الأحاديث الصحاح التى أوردناها بأنه صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمر من معه الهدى أن يجمع حجاً مع العمره ثم لا يحلّ حتّى يحلّ منهما جميعاً . . ثم ساق من طريق مالك ، عن ابن شهاب ، عن عروه ، عنها يرفعه : من كان معه هدى فليهلّ بالحجّ والعمره ، ثم لا يحلّ حتّى يحلّ منهما جميعاً .

قال : فهذا الحديث - كما ترى من طريق عروه ، عن عائشه - يبيّن ما ذكرنا أنه المراد بلا شكّ فى حديث أبي الأسود ، عن عروه ، وحديث يحيى ، عن عائشه ، وارتفع الآن الإشكال جملة ، والحمد لله ربّ العالمين .

قال : وممّا يبيّن أن فى حديث أبي الأسود حذفاً قوله فيه - عن عروه - : أن أمّه وخالته والزيبر أقبلوا بعمره فقط ، فلمّا مسحوا الركن حلّوا .

ولا- خلاف بين أحد أن من أقبل بعمره لا يحلّ بمسح الركن حتّى يسعى بين الصفا والمروه بعد مسح الركن / فصَحَّ أن فى الحديث حذفاً ، بينه سائر الأحاديث الصحاح التى ذكرنا ، وبطل التعلق (١) به جملة ، وبالله التوفيق .

فصل / وأمّا ما فى حديث أبى الأسود ، عن عروه - من فعل أبى بكر وعمر والمهاجرين والأنصار وابن عمر - فقد أجابه ابن عباس فأحسن جوابه فيكتفى بجوابه ، فروى الأعمش ، عن فضيل بن عمرو ، عن سعيد بن جبير ، عن ابن عباس : تمّعت رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فقال عروه : نهى أبو بكر وعمر عن المتعة . فقال ابن عباس : أراهم يهلكون ! (٢) أقول : قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وتقول : قال أبو بكر وعمر !

قال عبد الرزاق : حدّثنا معمر ، عن أيوب ، قال : قال عروه لابن عباس : ألا تتقى الله ! ترخص فى المتعة ؟ ! فقال ابن عباس : سل أمك يا عديه ! فقال عروه : أمّا أبو بكر وعمر فلم يفعلوا ، فقال ابن عباس : ما أراكم منتهين حتّى يعذبكم الله ، أحدّثكم عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وتحدّثوننا عن أبى بكر

١- فى المصدر : (التشغيب) .

٢- فى المصدر : (أراكم ستهلكون) .

وعمر ! فقال عروه : إنهما أعلم بسنة رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، وأتبع لها منك .

وفي صحيح مسلم : عن أبي مليكة : أن عروه بن الزبير قال - لرجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - : تأمر الناس بالعمرة في هذا العشر وليس فيها عمره ؟ ! قال : أو لا - تسأل أمك عن ذلك ؟ ! قال عروه : فإن أبا بكر وعمر لم يفعلوا ذلك ، قال الرجل : من هاهنا هلكتم ! ما أرى الله عز وجل إلا سيعذبكم ، إنى أحدثكم عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وتخبروني بأبي بكر وعمر ؟ ! قال عروه : إنهما - والله - كانا أعلم بسنة رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم منك . فسكت الرجل .

ثم أجاب أبو محمد بن حزم عروه عن قوله هذا بجواب نذكره ، ونذكر جواباً أحسن منه لشيخنا . قال أبو محمد : ونحن نقول لعروه : ابن عباس أعلم بسنة رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم صلى الله عليه [ وآله ] وسلم < ١٤٨١ > وبأبي بكر وعمر منك ، وخير منك وأولى بهم - ثلاثتهم - منك ، لا يشك في ذلك مسلم ، وعائشه أم المؤمنين أعلم [ و ] [\(١\)](#) أصدق منك . ثم ساق من طريق

الثوري ، عن أبي إسحاق السبيعي ، عن عبد الله ، قال : قالت (١) عائشه : من استعمل على الموسم ؟ قالوا : ابن عباس ، قالت : هو أعلم الناس بالحج . قال أبو محمد : مع أنه قد روى عنهما خلاف ما قال عروه من (٢) هو خير من عروه وأفضل وأعلم وأصدق وأوثق . . ثم ساق من طريق البزار ، عن الأشجع (٣) ، عن عبد الله بن إدريس الأودي ، عن الليث ، عن عطا وطاووس ، عن ابن عباس : تمتع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأبو بكر [ وعمر ، وأول من نهى عنها معاويه .

ومن طريق عبد الرزاق ، عن الثوري ، عن ليث ، عن طاووس ، عن ابن عباس : تمتع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأبو بكر [ (٤) حتى مات ، وعمر وعثمان كذلك ، وأول من نهى عنها معاويه .

قلت : حديث ابن عباس هذا رواه الإمام أحمد في المسند ، والترمذي ، وقال : حديث حسن .

وذكر عبد الرزاق : حدثنا معمر ، عن ابن طاووس ، عن أبيه

١- در [ الف ] اشتبهاً : ( قلت ) آمده است .

٢- في المصدر : ( ما قاله عروه ومن ) .

٣- في المصدر : ( الأشج ) .

٤- الزيادة من المصدر .

قال : قال أُبَيُّ بن كعب وأبو موسى لعمر بن الخطاب : ألا تقوم فتبين للناس أمر هذه المتعه ؟ فقال عمر : وهل بقي أحد إلا قد علمها ؟ أما أنا فأفعلها .

وذكر علي بن عبد العزيز البغوي ، حدّثنا حجاج بن المنهال ، حدّثنا حماد بن سلمه ، عن حماد بن أبي سليمان - أو حميد - ، عن الحسن : أن عمر أراد أن يأخذ مال الكعبه ، وقال : الكعبه غتبه عن ذا المال ، وأراد أن ينهى أهل اليمن أن يصبغوا بالبول ، وأراد أن ينهى عن متعه الحجّ . .

فقال أُبَيُّ بن كعب : قد رأى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم هذا المال وبه وبأصحابه إليه الحاجه ، فلم يأخذه ، وأنت فلا تأخذه . .

وقد كان رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم وأصحابه يلبسون الثياب اليمانيه ، فلم ينه عنها ، وقد علم أنها تصبغ بالبول . .

وقد تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فلم ينه عنها ، ولم ينزل الله تعالى فيها نهياً .

وقد تقدّم قول عمر : لو اعتمرت في وسط السنه ثم حججتُ لمتعتُ ، ولو حججتُ خمسين حجّه لمتعتُ . رواه حماد بن سلمه ، عن قيس ، عن طاووس عنده .

وشعبه ، عن سلمه بن كهيل ، عن طاووس ، عن ابن عباس ،

عنه : لو اعتمرْتُ في سنة مرّتين ثم حججتُ ليجعلتُ مع حجّتي عمره .

والثوري ، عن سلمه بن كهيل ، عن طاووس ، عن ابن عباس ، عنه : لو اعتمرْتُ ، ثم حججتُ لتمتعتُ .

قال ابن عباس : كذا وكذا مرّه ما تمت حجّه رجل قطّ إلا أن يتمتّع .

وأما الجواب الذي ذكره شيخنا فهو أن عمر . . . لم ينه عن المتعه البتّه ، وإنّما قال : [ إن ] (١) أتمّ لحجّكم وعمرتكم أن تفصلوا بينهما . فاختار لهم عمر أفضل الأمور ، وهو أفراد (٢) كل واحد منهما بسفر ينشئه له من بلده ، وهذا أفضل من القران والتمتّع الخاصّ بدون < ١٤٨٢ > سفره أُخرى ، وقد نصّ على ذلك أحمد وأبو حنيفة ومالك والشافعي . . وغيرهم ، وهذا هو الأفراد الذي فعله أبو بكر وعمر ، وكان عمر يختاره للناس ، وكذلك على [ ( عليه السلام ) ] .

وقال عمر وعلى [ ( عليه السلام ) ] - في قوله تعالى : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (٣) - قالوا : إتمامهما أن تحرم بهما من دويره أهلك .

١- الزيادة من المصدر .

٢- از قوله : ( وإنّما قال ) تا اینجا در حاشیه [ الف ] به عنوان تصحیح آمده است .

٣- البقره (٢) : ١٩٦ .

وقد قال النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لعائشه - في عمرتها - : « أجرك على قدر نصبك » .

فإذا رجع الحاج إلى دويره أهله ، فأنشأ معه منها العمره أو اعتمر قبل أشهر الحج ، وأقام حتى حج ، أو اعتمر في أشهره ، ورجع إلى أهله ، ثم حج ، فهنا قد أتى بكل واحد من النسكين من دويره أهله ، وهذا إتيان بهما على الكمال فهو أفضل من غيره .

فقلت : فهذا الذي اختاره عمر للناس ، فظن من غلط منهم أنه نهى عن المتعه ..

ثم منهم : من حمل نهيه على متعه الفسخ ..

ومنهم : من حمله على ترك الأول ترجيحاً للإفراد ..

ومنهم : من عارض روايات النهى عنه بروايات الاستحباب ، وقد ذكرناها ..

ومنهم : من جعل ذلك روايتين عن عمر ، كما عنه روايتان في غيرها من المسائل ..

ومنهم : من جعل النهى قولاً قديماً رجع عنه أخيراً ، كما سلك أبو محمد بن حزم ..

ومنهم : من يعدّ النهى رأياً رآه من عنده لكرهيته أن يظنّ



الحاج معرسين (١) بنسائهم فى ظل الأراك ، كما قال أبو حنيفه ، عن حماد ، عن إبراهيم النخعى ، عن الأسود بن يزيد ، قال : بينما أنا واقف مع عمر بن الخطاب بعرفه - عشيه عرفه - فإذا هو برجل مرجل شعره ، يفوح منه ريح المسك (٢) الطيب ، فقال له عمر : أمحرم أنت ؟ قال : نعم ، فقال عمر : ما هيئتك بهيئه محرم ، إنما المحرم الأشعث الأغبى الأذفر . قال : إني قدمت متمتعا ، وكان معى أهلى ، وإنما أحرمت اليوم ، فقال عمر - عند ذلك - : لا تمتعوا فى هذه الأيام ، فإنى لو رخصت فى المتعه لهم لعرسوا بهن فى الأراك ، ثم راحوا بهن حجاجا .

وهذا يبين أن هذا من عمر رأى رآه .

قال ابن حزم : وكان ماذا ! وحبذا ذاك ! قد طاف النبى صلى الله عليه [ وآله ] وسلم على نسائه ثم أصبح محرما ، ولا خلاف أن الوطى مباح قبل الإحرام بطرفه عين (٣) .

١- [ الف ] أعرس الرجل ، فهو معرس : إذا دخل بامرأته عند بنائها ، وأراد به هاهنا الوطى ، فسماه : إعراسا ؛ لأنه من توابع الإعراس ، و منه حديث عمر : نهى عن متعه الحج ، وقال : قد علمت أن رسول الله [ صلى الله عليه وآله وسلم ] فعله ، ولكنى كرهت أن يظلوا بها معرسين . . أى : ملهين [ ملمين ] بنسائهم . ( ١٢ ) نهايه . [ النهايه ٣ / ٢٠٦ ] .

٢- لم ترد كلمه ( المسك ) فى المصدر .

٣- زاد المعاد ٢ / ١٩٦ - ٢١١ .

و در "مختصر محلی" ابن حزم - بعد ذکر روایات بر جواز فسخ حج - مسطور است :

واحتج من خالف هذا باعترافات لا حجه لهم في شيء منها ، منها : خبر رويناه من طريق عائشه : خرجنا مع رسول الله [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] عام حجه الوداع ، فمننا من أهل بعمره ، ومننا من أهل بحج وعمره ، ومننا من أهل بالحج و أهل رسول الله [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] بالحج ؛ فأما من أهل بعمره فحل ، وأما من أهل بحج أو جمع بين الحج والعمره فلم يحلوا حتى كان يوم النحر .

وبخبر آخر - من طريق عروه - وقد ذكر له عن رجل ذكر عن النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنه طاف بالبيت وحل ، ثم طاف بالبيت وحل (١) - فقال عروه - عن عائشه ، في حديث - قالت - عن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - : أول شيء بدأ به حين قدم مكة أنه توضأ ، ثم طاف بالبيت ، ثم حج أبو بكر ، فكان أول شيء بدأ به الطواف ، ثم < ١٤٨٣ > لم يكن غيره ، [ ثم عمر مثل ذلك ، ثم حج عثمان ، فرأيته أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم يكن غيره ، ] (٢) ثم معاويه وعبد الله بن عمر ، ثم حججت مع الزبير أبي ، وكان أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ، ثم لم يكن غيره ، ثم

١- لم يرد في المحلي : ( ثم طاف بالبيت وحل ) .

٢- الزيادة من المحلي .

رأيت المهاجرين والأنصار يفعلون ذلك ، ثم لم يكن غيره ، ولا- أحد مَمَّن مَضَى [ ما ] (١) كانوا يبدؤون بشيء حتى (٢) يضعون أقدامهم أول من الطواف بالبيت ثم لا يحلّون ، وقد رأيت أُختي (٣) وخالتي تقدمان لا يبدآن بشيء أول من البيت تطوفان به ، ثم لا تحلّان ، وقد أخبرتني أُمِّي : أنها أقبلت هي وأختها والزبير وفلان وفلان بعمره ، فلما مسحوا الركن حلّوا .  
وقد كذب فيما ذكر من ذلك .

ويخبر آخر : عن عبد الرحمن بن حاطب ، عن عائشه ، قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم للحجّ . . ثم ذكرت : أن من كان منهم أهلّ بحجّ مفرد أو بعمره وحجه فلم يحلّ حتى قضى مناسك الحجّ ، ومن أهلّ بعمره مفرد طاف بالبيت وبالصفا والمروه ثم حلّ حتى يستقبل حجّاً .

فأما حديثنا عائشه هذان منكران وخطأ عند أهل العلم بالحديث ، وقد ذكر أحمد حديث أبي الأسود ، عن عروه ، عن عائشه ، فقال : أيش في هذا الحديث من العجب ؟ ! هذا خطأ ، قال الأثرم : فقلت له : الزهري ، عن عروه ، عن عائشه بخلافه . قال

١- الزيادة من هامش المحلّي عن صحيح مسلم .

٢- في المحلّي : ( حين ) .

٣- في المحلّي : ( أُمِّي ) .

أحمد : نعم ، وهشام بن عروه ، ولأبى الأسود ، عن عروه ، عن عائشه - أيضاً - فى هذا الباب حديث لا خفاء بفساده ، وهو ما روى أبو الأسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل : أن عبد الله مولى أسماء حدّثه : أنه كان يسمع أسماء بنت أبى بكر تقول - كلما مرّت بالحجون - : صلى الله على رسوله ، لقد نزلنا معه هاهنا ، ونحن يومئذ خفاف ، قليل ظهرا ، قليله أزوادنا ، فاعتمرت أنا وأختى عائشه والزبير وفلان وفلان ، فلما مسحنا البيت أحللنا ، ثم أهللنا من العشى بالحجّ .

وهذا باطل بلا خلاف من أحد ؛ لأن عائشه . . . لم تعتمر فى حجّه الوداع قبل الحجّ أصلاً ؛ لأنها دخلت وهى حائض ، حاضت بسرف ، ولم تطف بالبيت إلا بعد أن طهرت يوم النحر ، هذا أمر فى شهره الشمس .

وبليه أخرى فى هذا الخبر ، وهو (١) قوله فيه : ( ثم أهللنا من العشى بالحجّ ) ، وهذا باطل بلا خلاف ؛ لأن عائشه وجابراً وأنس بن مالك وابن عباس كلهم روى : أن الإحلال كان يوم دخولهم مكّه مع النبى [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] ، وأن إهلالهم بالحجّ كان يوم الترويه - وهو يوم منى - وبين يوم إحلالهم ويوم إهلالهم ثلاثه

---

١- فى المحلّى ( وبليّه أخرى فى هذا الخبر وهى ) .

أيام بلا شك ؛ لأن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم دخل مكة في حَجِّه الوداع صباح رابعه ذى الحِجَّة .

والأحاديث في ذلك مشهوره ذكرها كل من جمع في المسند ، فظهر عوار روايه أبي الأسود .

وقد روى الزهري ، عن عروه ، عن عائشه : أمر النبي عليه [ وآله ] السلام من لا هدى معه بفسخ الحج ، وأنهم فسخوه ولا يعدل أبو الأسود بالزهري .

وعن ابن شهاب ، عن سالم بن عبد الله بن عمر ، قال : قال عبد الله بن عمر - في صفة حج النبي < ١٤٨٤ > صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : فلما قدم النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم مكة قال للناس : « من كان منكم أهدي فإنه لا يحلّ من شيء حرم منه حتى يقضى حجّه ، ومن لم يكن منكم أهدي فليطف بالبيت ، وبالصفاء والمروه ، ويقصّر ، وليحلّل ، ثم ليهلّ بالحجّ ، فمن لم يجد هدياً فليصم ثلاثه أيام [ في ] [\(١\)](#) الحجّ وسبعة إذا رجع إلى أهله » .

قال الزهري - عن عروه - : أن عائشه أخبرته في تمتّعه بالعمرة إلى الحجّ : فتمتّع الناس بمثل ما أخبر به سالم ، عن أبيه .

ورواه - أيضاً - عن عائشه من لا يذكر معه يحيى بن عبد

الرحمن بن حاطب مثلُ القاسم بن محمد ، والأسود بن يزيد ، وذكوان مولاها - وكان يؤمّها - ، وعمره بنت عبد الرحمن ، وكل واحد من هؤلاء أخصّ بعائشه ، وأعلم ، وأضبط ، وأوثق من يحيى بن عبد الرحمن .

وقال - بعد ذكر حديث من طريق مسلم دالّ على الأمر بالفسخ - : ويكفى من كل هذا أن هذه الأخبار الثلاثة من طريق أبي الأسود ويحيى بن عبد الرحمن إنّما هي موقوفه لا مسنده ، ولا حجّه في موقوف ، فكيف إذا روى بضعه وعشرون من التابعين عن خمسة عشر من الصحابة خلاف ذلك .

وأسلم الوجوه لحديثي أبي الأسود وحديث يحيى بن عبد الرحمن أن يخرج على أن المراد بقولهما : ( ان الذين أهلوا بحجّ أو حجّ وعمره لم يحلّوا إلى يوم النحر ) أنّما كانوا ممّن معه الهدى ، فأهلّ بهما جميعاً أو أضاف العمره إلى الحجّ ، كما روى مالك ، عن الزهري ، عن عائشه ، فتخرج حينئذ هذه الأخبار سالمه ؛ لأن ما رواه الجماعة عنها فيه زياده لم يذكرها أبو الأسود ولا يحيى بن عبد الرحمن ، لو كان ما روى مسنداً فكيف وليس مسنداً ، ويحمل حديث أبي الأسود ، عن عروه في حجّ أبي بكر وعمر وسائر ما

ذكرنا على أنهم كانوا يسوقون الهدى فيتفق (١) الأخبار .

واحتجوا - أيضاً - بنهى عمر وعثمان عن ذلك ، وهذا عليهم ؛ لأنه إن كان نهيهما حجّه فقد صحّ عنهما النهى عن متعه الحجّ وهم يخالفونهما فى ذلك ، كما روينا عن أبى قلابه ، قال : قال عمر بن الخطاب : متعتان كانتا على عهد رسول الله وأنا أنهى عنهما وأضرب عليهما : متعه النساء ، ومتعه الحجّ .

وعن عثمان أنه سمع رجلا يهّل بعمره وحجّ ، فقال : علىّ بالمهّل . . فضربه وحلقه .

وهم يخالفونهما ويجيزون المتعه حتّى أنهما عند أبى حنيفه والشافعى أفضل من الأفراد .

[ فسبحان من جعل نهى عمر وعثمان . . . عن فسخ الحجّ حجّه ، ولم يجعل نهيهما عن متعه الحجّ وضربهما عليها حجّه !! إن هذا لعجب ! ] (٢) فإن قالوا : قد أباحها سعد بن أبى وقاص وغيره .

قلنا : قد أوجب فسخ الحجّ ابن عباس وغيره ، ولا فرق . واحتجوا بما روى عن عمر أنه قال : يا أيها الناس ! إن رسول الله أحلّ لنا المتعه ، ثم حرّمها علينا .

١- فى المحلّى : ( فتتفق ) .

٢- الزيادة من المحلّى .

وعن أبي ذر : كانت المتعه في الحج رخصه لأصحاب محمد [ صلى الله عليه وآله وسلم ] .

وعن عثمان : كانت متعه الحج لنا ، ليست لكم .

وهذا كله خالفه المالكيون والحنفيون والشافعيون ؛ لأنهم متفقون على إباحه متعه الحج ، وأما حديث عمر فإنما هو في متعه النساء بلا شك ؛ لأنه قد صح عنه < ١٤٨٥ > الرجوع إلى القول بها في الحج ، وهؤلاء مخالفون له إن كان محمولا عندهم على متعه الحج ، روينا عن ابن عباس ، قال : قال عمر بن الخطاب : لو اعتمرت في سنتي مرتين ثم حججت لجعلت مع حجتي عمره . (١)

اما آنچه گفته : قال النووي في شرح مسلم .. إلى آخره .

### سرقه وخیانت صاحب تحفه در کلام نووی

پس در (٢) نقل این عبارت ، ارتکاب سرقه و خیانت نموده به دو وجه :

اول : آنکه قول ثانی را که مازری نقل کرده ذکر نموده ، در شکم فرو برده ، و آن قول ثانی صریح است در آنکه مراد از این متعه الحج که عمر منع از آن کرده حج تمتع است نه فسخ حج به سوی عمره ، و چون این قول منافات صریح با انکار حتمی او داشت آن را از میان انداخت ، چه او در صدر کلام

١- [ الف ] باب کیفیه مرید الحج .. إلى آخره من کتاب الحج . [ المحلّی ٧ / ١٠٤ - ١٠٧ ] .

٢- در [ الف ] اشتبهاً به جای ( در ) : ( از ) آمده است .



حتماً گفته که : عمر از تمتع منع نکرده ، و این قول - که بلاشبهه از بعضی علمای اهل نحلّه اوست - برای تکذیب این منع حتمی که به مقابله اهل حق آغاز نهاده ، کافی و وافی است ، کما سبق بیانیه .

و از غرائب آن است که مخاطب با وصف نقل اختلاف در عبارت " شرح صحیح " اکتفا و اقتصار بر یک قول نموده ، و ندانسته که بعد ثبوت اختلاف اهل خلاف ، اخفای قول ثانی نفعی به او نخواهد رسانید ، و آخر ناظرین رجوع به اصل عبارت کرده ، حقیقت امر خواهند دریافت ، و اگر رجوع هم نخواهند کرد به مجرد لفظ : ( اختلف ) (۱) استدلال خواهند ساخت بر آنکه در این باب قول دیگر هم است ، و خواهند گفت که : چرا تو قول دیگر را ذکر نکردی ، به یک قول بلا دلیل تمسک مینمایی ؟ !

دوم : آنکه قطع نظر از آنکه مازری نقل اختلاف کرده ، خود علامه نووی - بعد نقل قول مازری و قاضی عیاض - ظاهر ساخته که مختار همین است که نهی عمر بلکه نهی عثمان نیز از همین متعه الحجّ بود که به معنای عمره (۲) کردن در اشهر حج بعد از آن حج نمودن در همان سال است .

- ۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( افظ اخلف ) آمده است . و مراد لفظ : ( اختلف ) است که در عبارت صاحب تحفه آمده : ( قال النووی - فی شرح مسلم - قال المازری : اختلف فی المتعه التي نهی عنها عمر . . . ) .
- ۲- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( نهی عمر ) تکرار شده است .

واعجاب! که مخاطب به عبارت قاضی عیاض - که نووی نقل کرده - تمسک مینماید، و ردّ نووی را که بر این عبارت کرده در شکم فرو میبرد، و سرقت فضح مینماید، حال آنکه اگر نووی ردّ این عبارت هم نمیکرد لائق احتجاج نبود چه جا که ردّ آن کرده باشد!

و مخفی نماند که این حذف و اسقاط و خیانت و اختباط از اختراعات مخاطب با کمالات است، و عذر تقلید کابلی و انخداع به تخدیعش نیز در آن متمشی نیست، چه کابلی عبارت "شرح مسلم" را رأساً ذکر نکرده (۱)، آری والد مخاطب در "قره العینین" آن را وارد کرده (۲)، و مخاطب از آنجا برداشته، لکن پدرش عبارت را بالتمام وارد کرده بود، این پسر رشیدش او را پیر خرف دانسته، و در ذکر عبارت بالتمام قصور وار انگاشته (۳)، جسارت بر حذف و سرقت و خیانت ساخته.

و خود مخاطب به جواب طعن هفتم از مطاعن صحابه به تهمت حذف تتمه حدیث بر اهل حق طعن و تشنیع بلیغ نموده، و آن را از قبیل تمسک ملحدی به کلمه: ( لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ ) (۴) دانسته، و آن را سرقت حدیث

۱- الصواعق، ورق: ۲۷۱ - ۲۷۲.

۲- قره العینین: ۲۱۱ - ۲۱۲.

۳- کذا.

۴- النساء (۴): ۴۳.

پنداشته (۱)؛ حال آنکه اهل حق هرگز تتمه حدیث را حذف نکرده اند .

پس کمال عجب است که به تهمت و افترا ، حذف تتمه روایت خصم را مایه طعن و تشنیع میگردانند ، و خود حذف عبارت عالم خویش مینمایند ، و از عود این همه تشنیعات بلکه بالاتر از آن به خود < ۱۴۸۶ > باکی بر نمیدارد ، و نمیدانند که به اعتراف خودش مماثله آن منبع فساد با اهل الحاد متحقق میگردد .

و عبارت نووی در “ شرح صحیح مسلم “ چنین است :

قال المازری : اختلف في المتعه التي نهى عنها عمر في الحج ، فقيل : هي فسخ الحج إلى العمرة ، [ وقيل هي العمرة ] (۲) في أشهر الحج ، ثم الحج من عامه ، وعلى هذا إنما نهى عنها ترغيباً في الأفراد الذي هو أفضل ، لا أنه يعتقد بطلانها أو تحريمها .

وقال القاضي عياض : ظاهر حديث جابر وعمران وأبي موسى أن المتعه التي اختلفوا فيها إنما هي فسخ الحج إلى العمرة ، قال : ولهذا كان عمر . . . يضرب الناس عليها ، ولا يضربهم على مجرد التمتع في أشهر الحج ، وإنما ضربهم على ما اعتقده هو وسائر الصحابه : أن فسخ الحج إلى العمرة كان مخصوصاً في تلك السنه للحكمه التي قدمنا ذكرها .

۱- تحفه اثنا عشرية : ۳۴۲ .

۲- الزيادة من المصدر .

قال ابن عبد البر: لا خلاف بين العلماء [ أن التمتع ] (۱) المراد بقول الله تعالى: ( فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ) (۲) هو الاعتمار في أشهر الحج قبل الحج .

وقال: ومن التمتع - أيضاً - القران ؛ لأنه تمتع بسقوط سفره للنسك الآخر من بلده .

قال: ومن التمتع أيضاً فسخ الحج إلى عمره .

هذا كلام القاضي ، والمختار أن عمر وعثمان وغيرهما إنما نهوا عن المتعه التي هي الاعتمار في أشهر الحج ثم الحج من عامه ، ومرادهم : نهى أولويه للترغيب في الأفراد لكونه أفضل ، وقد انعقد الإجماع بعد هذا على جواز الأفراد والتمتع والقران من غير كراهه ، وإنما اختلفوا في الأفضل منها ، وقد سبقت هذه المسألة في أوائل الباب مستوفاه (۳) .

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که مازری اختلاف در متعه [ ای ] که عمر نهی از آن نموده نقل کرده ، و بعد نقل احتمال فسخ حج قول به اراده عمره در اشهر حج هم صراحتاً ذکر فرموده ، و خود نووی بعد ذکر تحتم قاضی

۱- الزیاده من المصدر .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- [ الف ] صفحه : ۳۹۴ ، آخر باب بیان وجوه الإحرام .. إلى آخره من كتاب الحج . [ شرح مسلم نووی ۱۶۹ / ۸ ] .

عیاضی به اراده فسخ حج ، رد آن نموده ، و حصر نهی عمر و عثمان در اعمار فی أشهر الحج کرده .

### بطلان حمل نهی عمر و عثمان بر اولویت و تنزیه

باقی ماند حمل مازری و نووی ، نهی عمر [ را ] بر اولویت و تنزیه و فرار از تحریم .

### بطلان تأویل کلام عمر

فهو تأویل ذمیم ، و توجیه غیر مستقیم ؛ زیرا که اعتراف خود خلافت مآب به تحریم متعه در اشهر حج ثابت است ، و والد ماجد مخاطب آن را در “ ازاله الخفا ” نقل نموده ، ازاله خفا فرموده ، و به حدیث مشتمل بر آن فضل و جلالت خلافت مآب ثابت کرده ، آن را از فضائل و مناقب حضرتش شمرده (۱) ، پس این تأویل در حقیقت تکذیب خود خلافت مآب و مصداق مثل مشهور : ( مدعی سست ، گواه چیست ) [ است ] .

ومع ذلك كله فلا دليل على ترك الظاهر ، والانصراف عن المتبادر .

و نیز به تصریح نووی ظاهر است که نهی عمر محصور و مقصور در متعه است که آن اعمار است در اشهر حج ؛ زیرا که کلمه ( إنما ) در این معنا صریح است ، و پر ظاهر است که خلافت مآب بعد نهی از متعه الحج وعید و تهدید به عقاب و ضرب بر آن نیز فرموده ، پس این وعید شدید دلیل صریح بر تحریم است ، و حمل آن بر فسخ حج - حسب حصر نووی - غیر جایز [ میباشد ] .

---

۱- در طعن یازدهم عمر بخش متعه النساء از ازاله الخفاء ۲ / ۲۰۵ گذشت .

با آنکه اگر تسلیم کنیم (۱) که خلافت مآب اقدام بر تحریم نکرده ، مجرد نهی خلافت مآب - ولو کان علی سبیل التنزیه - از امر منصوص < ۱۴۸۷ > کتاب و سنت - خصوصاً امری که جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) تمنای آن فرموده ، و صحابه را به تأکید شدید حمل بر آن نموده ، و به سبب تثبیط و تأمل در آن غضبناک شده - باعث اتجاه طعن بر اوست ؛ زیرا که امر جایز و مباح را مکروه ساختن نیز ناجایز است مثل تحریم حلال .

و ابن کثیر در " تاریخ " خود گفته :

فَأَمَّا الَّذِي كَانَ يَنْهَى عَنْ مَتَعَةِ الْحَجِّ ؛ إِنَّمَا هُوَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ . . . ، وَلَمْ يَكُنْ نَهَى ذَلِكَ عَلِيَّ وَجَهَ التَّحْرِيمِ وَلَا الْحَتْمِ ، كَمَا قَدَّمْنَا ، وَإِنَّمَا كَانَ يَنْهَى عَنْهَا لِيَفْرُدَ الْحَجَّ ، [ بِسَفَرٍ آخَرَ لِيَكْثُرَ زِيَارَةُ الْبَيْتِ ، وَقَدْ كَانَ الصَّحَابَةُ . . . يَهَابُونَ كَثِيرًا ، فَلَا يَتَجَسَّرُونَ عَلَيَّ مُخَالَفَتِهِ ] (۲) وَكَانَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَخَالِفُهُ ، فَيَقَالُ لَهُ : إِنَّ أَبَاكَ كَانَ يَنْهَى عَنْهَا ، فَيَقُولُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيَّكُمْ حِجَارُهُ مِنَ السَّمَاءِ ! قَدْ فَعَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ ، أَسْنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [ وَآلِهِ ] وَسَلَّمَ تُتَّبَعُ أَوْ سَنَّهُ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ ؟

و كذلك كان عثمان بن عفان ينهى عنها ، وخالفه علي بن أبي طالب [ ( عليه السلام ) ] ، كما تقدّم ، وقال : « لا أدع سنّه رسول الله صلى الله عليه وآله »

۱- در [ الف ] اشتباهاً : ( کنم ) آمده است .

۲- الزيادة من المصدر .

علیه [ وآله ] وسلم لقول أحد من الناس .. « إلى آخره (۱) .

از این عبارت ظاهر است که نهی عمر بن الخطاب از متعه الحجّ به حدی شنیع و فطیح بود و بطلان آن به مرتبه [ ای ] ظاهر و واضح که فرزند ارجمند حضرتش مخالفت آن میکرد ، و بر کسانی که تمسک به نهی والد عالی تبارش به مقابله حکم محکم او مینمودند ، غضب شدید و عتاب عظیم مینمود ، یعنی ارشاد میکرد که : به درستی که خوف میکنم که نازل شود بر شما سنگی از آسمان ، به درستی که کرده است آن را - یعنی متعه الحجّ را (۲) - رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ، پس سنت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) اتباع کرده میشود یا سنت عمر بن الخطاب ؟

از این عبارت ظاهر است که حضرت ابن عمر - که نبذی از محامد و مناقب او در ما سبق یافتی تا آنکه دریافتی که ادعای عدم خفای امری از امور جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) و امور اصحاب آن حضرت بر او دارند ، و کرامات و مقامات عالیه برای او ثابت میسازند ! (۳) - تمسک را به نهی عمر نهایت شنیع و فطیح و قبیح و فضح میدانست که به سبب آن خوف نزول حجاره عذاب و عقاب رب الارباب بر متمسکین ذوی الأذنب - که از جمله تابعین یا

۱- [ الف ] مقام حجه الوداع ، قویل علی أصل تاریخ ابن کثیر ، والحمد لله علی ذلك . [ البدایه والنهایه ۵ / ۱۵۹ ] .

۲- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( یعنی ) تکرار شده است .

۳- تقدّم عن تهذیب الأسماء ۱ / ۲۶۱ - ۲۶۲ ، الإصابه ۴ / ۱۶۰ و غیرهما .

اصحاب بودند - داشت ، پس هر گاه تمسک به این نهی به این مثابه شیعی باشد ، خود این نهی هم نهایت قبیح خواهد بود .

و نیز از افاده اش ظاهر است که سنت عمریه - یعنی نهی او از متعه الحج - مخالف و مصادد سنت نبویه [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] بوده که مقابله در بین السنتین نموده ، تعیین سنت نبویه [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] به اتباع ظاهر فرموده .

بالجمله ؛ هر گاه شناعت و فظاعت نهی عمری و مصادد و مخالفت آن با سنت نبویه [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] حسب افاده حضرت ابن عمر ظاهر گشت ، مطلوب اهل حق بر زبان دُرر بیان حضرت ابن عمر ثابت گردید ، و واضح شد که تأویل نووی و ابن کثیر و امثالشان به حمل این نهی بر اولویت و فرار از تحریم ، اصلاً فایده به ایشان نمیرساند ، و گلوی امامشان از طعن و تشنیع نمیرهانند . < ۱۴۸۸ > و چنانچه بطلان حمل نهی عمری بر اولویت و تنزیه باطل و فاسد و غیر وجیه است ، همچنین حمل نهی عثمانی هم که فرع نهی عمری و تابع آن است بر این محمل نهایت شیعی و کریه است ؛ چه :

اولاً : تابع بودن عثمان در نهی تمتع عمر بن الخطاب را - حسب افاده علامه عسقلانی در " فتح الباری " - سابقاً گذشته (۱) ، پس باید نهی عمری و



نهی عثمانی بر [ یک ] سیاق باشد تا (۱) اتفاق در تابع و متبوع متحقق شود .

و ثانیاً : به تصریح ابن حزم سابقاً دریافتی که از عمر و عثمان هر دو نهی از متعه الحجّ صحیح شده است ، و مانعین فسخ ، مخالفت عمر و عثمان در این باب مینمایند که تجویز متعه الحجّ میکنند (۲) ، پس اگر عثمان هم مجوّز متعه الحجّ باشد ، مخالفت مانعین فسخ با او لازم نیاید ؛ و اگر به اعتبار نفی کراهت متعه الحجّ مخالفت سازند ، آن هم برای طعن کافی است ؛ که حکم به کراهت (۳) غیر مکروه هم ناجایز است .

و ثالثاً : روایتی که ابن حزم از عثمان نقل کرده صریح است در آنکه عثمان کسی را که اهلل به عمره و حج نموده معاقب به ضرب و حلق ساخت ، و عقاب و تعزیر دلیل صریح بر تحریم و تنفیر است .

و عبارت قاضی هم - که نووی نقل کرده - دلالت دارد بر آنکه ضرب عمر بر فسخ حج دلیل تحریم آن است ، فکذا هذا .

و اگر کسی بگوید که : ضرب عثمان بر قران بود نه بر تمتّع .

پس باز هم تخلص او از طعن ناممکن [ است ] ؛ چه جواز قران و تمتّع هر

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( در ) آمده است .

۲- المحلّی ۱۰۶ / ۷ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( کافی است که حکم به کراهت ) تکرار شده است .

دو قطعی است ، فالفرار عن تحریم أحدهما ، وإیثار تحریم الآخر لا یجدی نفعاً ، ولا یثمر للإشکال دفعاً .

اما آنچه [ گفته : و آنچه ] از عمر نقل کرده اند که : ( أنا أنهی عنهما ) معنایش همین است که نهی من در دل‌های شما تأثیر بسیار دارد .

پس از لطائف آن است که مخاطب نقل قول : ( أنا أنهی عنهما ) را منسوب به شیعیان ساخته و بس ، و غرضش از این ، تخدیع عوام است تا که ثبوت این قول را نزد سنیه محقق ندانند ، و پندارند که اگر تأویل شاه صاحب ضعفی هم داشته باشد مضر نیست که در اصل این قول ثابت نیست ، تأویل محض بنا بر تسلیم است ، حال آنکه سابقاً دانستی که این قول عمر به روایت ائمه اعلام و اساطین فخام محدثین سنیه ثابت است ، و خود اکابر محققین شان به این قول استدلال و احتجاج میکنند .

و نیز سکوت مخاطب بر این قول و عدم ردّ و ابطال آن - حسب افاده خودش در باب چهارم (۱) ، و حسب تمسک اسلاف و اخلاف سنیه به سکوت صحابه جابجا - دلیل صحت آن است .

وکیف ما کان ظاهر است که معنای : ( وأنا أنهی عنهما ) حسب دلالت لغت و

۱- اشاره به استدلال صاحب تحفه به سکوت علامه شوشتری ( رحمه الله ) که از تحفه اثنا عشریه : ۱۱۷ گذشت .

عرف همین است که : من منع میکنم از آن هر دو . و هر گاه انضمام آن با فقره سابقه - ( أعنی : متعتان کانتا علی عهد رسول الله ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ) - ملحوظ باشد ، قطع نظر از تقدیم مسند الیه ، دلالت صریحه بر اختصاص نهی به ذات با کمالات خلافت مآب دارد .

آری ائمه سنیه - به سبب لزوم شناخت عظیمه تحریم حلال بر خلیفه با کمال ! - فرار از دلالت صریحه کرده ، ( أنا أنهی ) به معنای ( أنا أظهر النهی ) میگیرند (۱) ، چنانچه سابقاً شنیدی که کابلی در " صواقع " گفته :

أمّیا ما روی عنه أنه قال : متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ وآله ] وسلم ، وأنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما (۲) . فالإضافة مجازیه ، والمراد : أنا أظهر النهی ، كما يقال : نهی الشافعی عن شرب کل مسکر قلیلا کان أو کثیراً ، وإنّما أثر هذا القول علی < ۱۴۸۹ > ذکر الدلیل وأضاف النهی إلی نفسه لکونه أشدّ تأثیراً فی قلب المنکر الخائف من صولته ! (۳) از ملاحظه این عبارت واضح است که کابلی ( أنا أنهی ) را بر ( أنا أظهر النهی ) حمل کرده ، و ایثار این اضافه و ترک دلیل را معلل کرده به اینکه آن أشدّ تأثیراً میباشد .

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( میگیرید ) آمده است .

۲- لم یرد فی المصدر : ( وأعاقب علیهما ) .

۳- الصواقع ، ورق : ۲۷۲ .

و مخاطب خلط و خبط را به غایت قصوی رسانیده میگوید که : معنای ( انا أنهی عنهما ) همین است که : نهی من در دل‌های شما تأثیر بسیار دارد . . . الی آخر ، حال آنکه هرگز معنای ( انا أنهی عنهما ) چنین نیست ، آری اشدّیت تأثیر را کابلی ، تعلیل اضافه نهی سوی خود و ترک دلیل گردانیده بود ، و مخاطب آن را نفس معنای ( انا أنهی عنهما ) گردانیده !

مقام غایت استعجاب است که حمل ( مولی ) بر ( اولی ) که موافق تصریحات اکابر مفسرین و ائمه لغویین است موجب استهزا و طعن و تشنیع مخاطب گردد ؛ و معنای ( انا أنهی عنهما ) این باشد که : نهی من در دل‌های شما تأثیر بسیار دارد !

این عجب طریقه تبیین و تفسیر است که اصل معنای صریح را گذاشته ، معنای آخر تراشیده ، حصر معنا در آن نمایند !

کجا ( انا أنهی [\(۱\)](#) عنهما ) و کجا اینکه نهی من در دل‌های شما تأثیر بسیار دارد ؟ !

بالجمله ؛ نهایت ظاهر است که کلام ابن الخطاب دلالت صریحه دارد بر آنکه او خودش نهی از این هر دو متعه نموده ، و در عهد جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) آن هر دو مباح بوده ، و نهی از آن در عهد کرامت مهد آن حضرت واقع نشده ، چه هرگاه کسی بگوید که : فلان چیز در عهد جناب

۱- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( عنها ) اضافه شده است .

رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) مباح بوده و من نهی میکنم از آن، یا من حرام میگردانم آن را، بالبدهه هر ذی بصیرت که ادنی فهم داشته باشد همین میفهمد که: این کس مباح آن حضرت را از طرف خود ممنوع و حرام میگرداند.

والله الحمد والمنه که دلائل عدیده و براهین سدیده دلالت این قول خلافت مآب بر حصر نهی در ذات او، و انتفای نهی نبوی سابقاً شنیدی، و دانستی که طائفه [ای] از اهل سنت به این قول عمر استدلال بر نفی ثبوت نهی و نسخ متعه از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ذکر کرده اند، کما سمعت سابقاً، فلتکن منک علی ذکر، فإنها برمتها تکفی لردّ هذا التأویل العلیل الذی لا یروی الغلیل.

و نیز سابقاً دانستی که فخر رازی بر تقدیری که عمل اصحاب به اخبار آحاد نباشد بلکه عملشان به سبب امر آخر باشد، مثل آنکه اجتهادی برایشان متجدد شده، یا یاد کردند حدیثی که آن را شنیدند از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل و ذکر این حدیث یا رأی و اجتهاد را از روی عادت و از روی دین واجب دانسته (۱)؛ پس همچنین در اینجا میگوییم که: بر خلافت مآب از روی عادت و از روی دین ذکر حدیث تحریم متعه واجب بود، و چون ذکر آن نکرد، این معنا دلیل قاطع است بر آنکه عمر در این باب نصی از آن حضرت نداشت، پس این افاده رازی هم برای ابطال این تأویل علیل که

مخاطب نبیل دست بر آن انداخته ، دلیل وافی شافی و برهان وافی است .

و همچنین تأویل فخر رازی در “ تفسیر کبیر ” (۱) و “ نهایه العقول ” (۲) و تأویلات دیگر ائمه فحول ایشان مردود و نامقبول میگردد .

عجب که رازی در حجیت اخبار آحاد ایهام باطل را جایز نداند و اظهار نصّ و متمسّک را در مقام عمل به اخبار واجب گرداند ؛ و در مقام تأویل < ۱۴۹۰ > قول عمر این افاده متینه [ را ] به طاق نسیان گذارد ، و کتمان نصّ تحریم متعه با وصف علم آن بر خلافت مآب ثابت نماید ، و ایهام باطل بر حضرتش به قول خودش ثابت گرداند .

و نیز علامه تفتازانی در “ تلویح ” در اثبات حجیت اخبار آحاد گفته :

وربما يستدلّ بالإجماع ، وهو أنه نقل من الصحابه وغيرهم الاستدلال (۳) بخبر الواحد ، وعملهم به فی الوقائع المختلفه التي لا تكاد تحصى ، وتكرّر ذلك وشاع من غير تكبير ، وذلك يوجب العلم عادةً بإجماعهم كالقول الصريح ، وقد دل سياق الأخبار على

۱- مراجعه شود به تفسیر رازی ۱۰ / ۵۰ .

۲- حیث قال : قوله : سابعاً : إنه قال : متعتان مباحان فی زمن رسول الله علیه [ وآله ] السلام وأنا أمنع منهما . قلنا : إنّما ذکر ذلك ؛ لأنّهما كانا مباحین ثم صارا محرّمین ، فلا جرم بالغ عمر . . . فی إنکاره . ( نهایه العقول ، ورق : ۲۷۳ ، صفحه : ۵۵۲ ، یک صفحه مانده به آخر کتاب ) .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( لاستدلال ) آمده است .

أن العمل في تلك الوقائع كان بنفس خبر الواحد إنما كان عند قصور في إفادة الظن ووقوع ريبه في الصدق (۱).

از این عبارت ظاهر است که تفتازانی افاده کرده که : سیاق (۲) اخبار متضمنه استدلال صحابه به اخبار آحاد و عملشان به آن در وقائع مختلفه ، دالّ است بر آنکه عمل صحابه در این وقائع به نفس خبر واحد بوده و متمسّکی دیگر در دست نداشتند ؛ پس همچنین سیاق کلام عمر دلیل است بر آنکه نهی عمر از متعتین ناشی از رأی او است و نصّی در این باب نداشت .

و تفتازانی هم مثل رازی - با وصف اثبات حجیت اخبار آحاد به قطع - (۳) در مقام حمایت خلافت مآب ، دست بر تأویل علیل قول او ، و التزام احتمال عدم ذکر نصّ با وصف علم آن نموده ، و از مخالفت این افاده نیاندیشیده ، چنانچه در " شرح مقاصد " گفته :

ومعنى (أحرّمهنّ) : أحکم بحرمتهنّ ، وأعتقد ذلك لقيام الدليل ، كما يقال : حرّم المثلث الشافعي وأباحه أبو حنيفة . (۴)  
انتهی .

۱- شرح التلويح على التوضيح ۴ / ۲ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً : ( به سیاق ) آمده است .

۳- در [ الف ] اشتبهاً ( احتمال وجود نصّ ) اینجا اضافه شده بود ، و گذشته از زائد بودن آن ، با کلام تفتازانی منافات دارد که او نصّ و دلیل را بر متعه الحجّ قائم میدانند نه محتمل .

۴- شرح المقاصد ۲ / ۲۹۵ .

عجب است که تفتازانی در مقام تحقیق مسأله دینیه سیاق اخبار استدلال به اخبار آحاد را حجت و دلیل گرداند ، و به مقابله اهل حق مثل رازی هوش و حواس گم کرده ، این دلالت را پس پشت (۱) اندازد و توجیه و تأویل علیل آغازد !

و مولوی عبدالعلی در “ شرح مسلم الثبوت ” - در مقام ذکر اعتراضات بر اثبات حجیت قیاس به احتجاج صحابه به آن - گفته :

فمنها : لا نسلم أن أحداً من الصحابه قاس ، وما نقل عنهم أخبار آحاد لا تفيد القطع ، فيجوز عدم الصحه .

ومنها : أن ما نقل عنهم لا يدلّ دلاله واضحه على كون فتواهم بالقياس ، بل يجوز أن يكون عندهم نصوص جليه أو خفيه لم يذكرها .

و منها : أنه سلّمنا أن فتواهم للقياس ، لكن لأقيسه جزئيه من نوع ما ، فلا يدلّ على صحه الاستدلال بجميع الأقيسه .

والجواب عنها : أن المنقولات وإن كانت كلّ واحد واحد منها أخبار آحاد إلا أن القدر المشترك بينها ، وهو الفتوى بالقياس وكون عادتهم كذلك (۲) متواتر ، فحدث العلم به بكثره مطالعه أفضيتهم وتواريخهم .

۱- یعنی : پشت سر .

۲- فی المصدر : ( ذلك ) .



وَعُلْمٌ أَيْضاً بِتَكَرُّرِ عَمَلِهِمْ بِالْأَقْيَسِ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِخُصُوصِ نَوْعٍ أَوْ فَرْدٍ .

وَعُلْمٌ أَيْضاً بِقِرَائِنِ قَاطِعِهِ لِلنَّاقِلِينَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ نَصٌّ . وَأَيْضاً الضَّرُورَةُ الْعَادِيَةُ قَاضِيَةٌ بِأَنَّهُ لَوْ كَانَ عِنْدَهُمْ نَصٌّ اسْتَدَلُّوا بِهِ فِي فِتَاوَاهُمْ لِأَظْهَرِهَا ، وَإِنْكَارُ هَذَا مَكَابِرَةٌ .

وما نقلنا عنهم وقائع متعدده تمثيلاً ، فلا يضّرّ عدم دلالة البعض على كونها بالقياس (۱) .

از این عبارت ظاهر است که احتجاج صحابه به قیاس و عدم ذکر نصّ دلالت < ۱۴۹۱ > صریحه دارد بر آنکه صحابه نصّ در دست نداشتند ، و ضرورت عادی به این معنا حکم میکنند ، و اگر نزد صحابه نصّ میبود ضرور است که ذکر آن میکردند ، پس چون ذکر آن نکردند انتفای نصّ و انحصار حجت در قیاس قطعاً معلوم شد ، و انکار دلالت عدم اظهار صحابه نصّ را بر عدم آن نزد ایشان ، مکابره محض است .

پس به همین تقریر بعینه عدم ذکر خلافت مآب نصّ تحریم متعه را دلالت صریحه خواهد کرد بر آنکه نصّی نزد حضرتش نبود ، و ضرورت عادی حکم میکند که اگر نصّی در دست میداشت ، اظهار آن میکرد ، پس تأویل منکرین این دلالت - بحمد الله حسب افاده بحر اجاج سنیه - مکابره شیعه و معانده صریحه است که ضرورت عادی بر بطلان آن دلالت دارد .

---

۱- فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت ۲ / ۳۱۴ .

و لطیف تر آن است که این بحر اجاج هم به سبب مزید خبط و اعوجاج و انهماک در عناد و لجاج در مقام تأویل قول عمر ، التزام سکوت عمر از ذکر نصّ تحریم متعتین و حیّ علی خیر العمل نموده / و نیاندیشیده که حسب افاده خودش مکابره او ثابت میگردد / زیرا که او در همین کتاب - اعنی " شرح مسلم " - قول عمر : ( ثلاث کنّ علی عهد رسول الله صلی الله علیه [ و آله ] وسلم أنا أحرمهنّ و أنهی عنهنّ : متعه الحجّ ، و متعه النکاح ، و حی علی خیر العمل ) - را بر تقدیر صحت حمل کرده بر آنکه :

إن الثلاثة التي وقعت في العهد الشريف أحياناً أنا أُبين حرمتهنّ التي ثبتت منه - عليه و آله و . . . (۱) الصلاة والسلام - وأنا أنهی عنهنّ لأجل الحرمة الثابتة في الشرع الشريف بعد الإباحه (۲) .

و ظاهر است که بنا بر این تأویل لازم میآید که عمر علم به نصّ تحریم متعتین و حی علی خیر العمل داشت و ذکر آن نکرد ، حال آنکه حسب اعترافش ضرورت عادیه قاضی است به آنکه اگر نزد خلافت مآب نصّ میبود - که استدلال به آن میکرد در فتوای خود - هر آئینه اظهار آن میکرد ، و انکار این معنا مکابره است .

۱- أصحابه حذف شد .

۲- [ الف ] مسأله استقرّ [ استقرار ] اتفاق العصر الثانی بعد استقرار الخلاف من مبحث الإجماع . ( ۱۲ ) . [ فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت ۲ / ۲۲۷ ] .

و نیز سابقاً دانستی که حسب افاده مخاطب در باب فقهیات ، سکوت در معرض بیان صریح مفید حصر است (۱)؛ و چون خلافت مآب در معرض بیان (۲) نهی و تحریم متعه ، سکوت از ذکر نهی خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) کرده اند ، به اعتراف مخاطب انتفای نهی خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) از متعه الحجّ ظاهر گردید ، و بطلان این تأویل (۳) عیلیلش حسب افاده خودش واضح گشت .

و نیز دانستی که نقل بعض حدیث خصم هم نزد مخاطب سرقت است و به غایت قبیح (۴)؛ پس اگر خلافت مآب بر نسخ متعه مطلع بوده و میدانست که نهی از آن در قرآن نازل شده و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را بیان فرموده ، باز اکتفا بر ذکر بودن متعه نسا در عهد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نموده و نسخ آن ذکر نکرده ، لازم آید که خلافت مآب - حسب افاده مخاطب - مرتکب خیانت فزیح و سرقت قبیح گردیده باشد ، پس در این صورت هم مطلوب اهل حق حاصل است ، والله الحمد علی ذلک .

و نیز دانستی که یافعی قول ذهبی را درباره حکم که طرد کرده او را

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۵۶ .

۲- قسمت ( صریح مفید حصر است ، و چون خلافت مآب در معرض بیان ) در حاشیه [ الف ] به عنوان تصحیح آمده است .

۳- در [ الف ] اشتهاً اینجا : ( این ) آمده است .

۴- تحفه اثناعشریه : ۳۴۲ .

نبی ( صلی الله علیه وآله وسلم ) [ به غیر ذکر عذر عثمان ، اطلاق قبیح است که استبشاع میکند آن را هر ذی ایمان به فضل صحابه (۱) و ظاهر است که کلام عمر هم مثل این کلام ذهبی است ، یعنی چنانچه ذهبی ذکر ادخال عثمان ، مطرود عهد حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) را بی ذکر عذر نموده ، همچنان عمر ذکر نهی و تحریم خود مباح حضرت رسول خدا ( صلی الله علیه وآله وسلم ) را بی ذکر عذر نموده ، پس این اطلاق [ (۲) و نهی کردن خود از آن ، نیز اطلاق قبیح و اغفال شنیع خواهد بود .

و نیز سابقاً دانستی که فضل الله تورپشتی در “ میسر شرح مصابیح ” گفته :

حدیث أنس . . . : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لبس خاتم فضه في يمينه . . إلى آخر الحديث .

قلت : قد خالف هذا الحديث آخره الذي يتلو < ۱۴۹۲ > هذا الحديث ، ولا أرى القول برد أحدهما بالآخر ؛ لأنهما صحيحان ، ولا الذهاب في أحدهما إلى النسخ ؛ لأنه حدّث بهما بعد ارتفاع النسخ بوفاه الرسول صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ولم يكن

۱- حيث قال - في مرآة الجنان ۱ / ۸۵ - : وأما قول الذهبي : ( طرده النبي صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فلما استخلف عثمان أدخله المدينة ، وأعطاه مائة ألف ) ، من غير ذكر عذر لعثمان ، فإطلاق قبیح يستبشعه كل ذی ایمان بفضل الصحابه أولى الحق والإحسان .

۲- کلام مؤلف ( رحمه الله ) در اینجا افتادگی داشت ، از مطلبی که در مورد متعه النساء ذیل کلام یافعی فرموده بودند استفاده شد .

الصحابی لیتحدّث بالناسخ مع المنسوخ من غیر بیان علمه بذلك ، أو يذكر السنّه المتروکه ، وقد عرف أن النبى [ ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ] عدل عنها . (۱) انتهى .

از این عبارت تورپشتی ظاهر است که تحدیث صحابی به امر منسوخ با ناسخ ، به غیر بیان علم خود به نسخ جایز نیست ، پس میباید که حدیث لبس خاتم در یمین و مخالف آن هر دو معمول به باشد ؛ پس همچنین تحدیث خلافت مآب به وجود متعین در زمان جناب رسالت مآب ( صلى الله عليه وآله وسلم ) دلیل اباحه و عدم نسخ آن در زمان آن حضرت باشد .

و هر گاه تحدیث به منسوخ با ناسخ بی بیان نسخ و ذکر سنت متروکه بر مثل انس روا نباشد ، چگونه تجویز بیان امر منسوخ بی بیان ناسخ اصلا و ذکر سنت متروکه بر خلافت مآب تجویز توان کرد؟!

و مخفی نماند که فضل الله تورپشتی از اکابر فقها و محدّثین اهل سنت

۱- [ الف ] باب الخاتم من کتاب الأدب [ اللباس ] . [ المیسر فی شرح مصابیح السنّه ۳ / ۹۸۴ ] . قوبل علی أصل المیسر من نسخه عتیقه کتب فی آخرها : أوقع فراغ کتابه ، کاتبها العبد الأصغر الجانی علی بن الحسین بن محمد الکرمانی - أصلح الله حاله ، وحقّق فی الدارین آماله - فی الیوم الثلثاء الرابع والعشیرین من شهر رمضان المبارک - عمّت میامنه - لسنه ثلاث وسبعین و سبع مائه بمدینه کرمان حماه الله تعالی عن طوارق الحدّثان . ( ۱۲ ) .

است ، چنانچه تقی الدین ابوبکر بن احمد بن شهبه الدمشقی الأسدی در “طبقات فقهاء شافعیه” گفته :

فضل الله التوربشتی ، قال السبکی - فی الطبقات الكبرى - : فقیه ، محدث من أهل شیراز ، شرح مصابیح البغوی شرحاً حسناً ، ولعله كان فی حدود الست مائه .

وَتُورِبِشْت : بضمّ التاء المثناه من فوق ، بعدها واو ساکنه ، ثم راء مکسوره ، ثم باء موحدہ مکسوره ، ثم شین معجمه ساکنه ، ثم تاء مثناه من فوق (۱) .

و نیز دانستی که شمس الاثمه محمد بن احمد بن ابی سهل سرخسی حنفی که از اکابر ائمه و فقهای ایشان است ، و صاحب “هدایه” تلمیذ تلمیذ او است ، در “مبسوط” گفته :

وَبَلَّغْنَا عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ [أَنَّهُ] (۲) قَالَ : لِأَمْنَعِ النِّسَاءِ فِرَاجَهُنَّ إِلَّا مِنَ الْأَكْفَاءِ .

وفی هذا دلیل علی أن للسلطان يداً فی الأنکحه ، فقد أضاف المنع إلى نفسه ، وذلك يكون بولاية السلطنة .

وفیه دلیل علی أن الکفاه فی النکاح معتبره ، وأن المرأه غیر

۱- طبقات الشافعیه ۲ / ۳۴ ، ولاحظ : طبقات الشافعیه الكبرى للسبکی ۸ / ۳۴۹ .

۲- الزیاده من المصدر .

ممنوعه من أن تزوج نفسها ممن يكافئها ، وأن النكاح ينعقد بعبارتها . (۱) انتهى .

از این عبارت ظاهر است که اضافه عمر منع را به نفس خود دلیل است بر آنکه این منع از خود عمر بوده نه مستند به منع خدا و رسول [ ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ] ؛ زیرا که سرخسی بر اضافه عمر منع را به نفس خود استدلال کرده بر آنکه برای سلطان ید است در انکحه ، و این منع را مسبب به ولایت سلطنت نموده ، و ظاهر است که اگر این منع مستند به منع خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) میبود ، این استدلال صحیح نمیشد ؛ چه بنابر این معنای قول عمر آن خواهد بود که منع (۲) از نکاح غیر اکفا ثابت باشد ، و عمر به این سبب منع از آن کند ، این معنا هرگز دلیل ثبوت ولایت ید برای سلطان در انکحه نمیتواند شد ، و ظاهر است که مراد سرخسی از ثبوت ید برای سلطان در انکحه آن است که سلطان به رأی خود بلااستناد به دلیل شرعی اگر حکمی در انکحه صادر کند ، نافذ گردد و مقبول شود به سبب ولایت سلطنت ؛ و نیز منع خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) از نکاح < ۱۴۹۳ > غیر اکفا غیر ثابت ، پس حمل این منع بر منع خدا و رسول باطل محض است .

و نیز بنابر این معنای قول سرخسی چنین خواهد بود که : این قول عمر دلالت میکند بر آنکه سلطان را میرسد که منع کند از امری که منع کرده باشند

۱- [ الف ] شروع کتاب النکاح . [ المبسوط ۴ / ۱۹۶ ] .

۲- در [ الف ] اشتباهاً اینجا : ( خواهم کرد ) اضافه شده است .

از آن خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ، و این دلالت به این وجه هست که اضافه کرده عمر منع را به نفس خود ، و این منع به سبب ولایت سلطنت است .

و ظاهر است که این کلام لائق سخریه و استهزای علما است ، ناقابل اعتنا و لائق اصغا ؛ زیرا که اضافه نهی را به نفس خود ؛ چه دخل است در اثبات جواز منع از امری که منع آن شرعاً ثابت باشد ؟!

پس ثابت شد که غرض سرخسی همین است که اضافه عمر منع را به نفس خود دلالت دارد بر آنکه این منع مخصوص به او بوده و از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت نشده ، و به این سبب استدلال کرده بر آنکه سلطان را اختیار است در انکحه .

و نیز سابقاً دانستی که رازی در اثبات اباحه متروک التسمیه استدلال کرده به آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت میکند بر نفی حکم از ماعدای آن (۱) ؛ پس قول عمر هم دلالت خواهد کرد بر اختصاص نهی به او ، و نفی آن از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) .

و نیز دانستی که مخاطب لفظ (صاحبکم) را که صدور آن از مالک بن نویره احتمالاً نقل کرده ، دلیل ارتداد گردانیده (۲) ؛ و این معنا هم دلالت دارد بر آنکه از قول عمر اختصاص نهی به او ظاهر میشود .

۱- حیث قال فی کتاب ترجیح مذهب الشافعی : ان تخصیص الشیء بالذکر یدل علی نفی الحکم عما عداه . . . وقد تقدّم فی متعه النساء تفصیل کلامه ، فراجع .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۲ - ۲۶۳ .



و روایت عمران بن سواده لیثی - که والد مخاطب در "ازاله الخفا" نقل کرده ، و از فضائل و مآثر عمر شمرده ، و اثبات محامد عظیمه عمر به آن خواسته - نیز دلیل صریح است بر آنکه تحریم متعین از خلافت مآب به محض رأی و اجتهاد ، بلااستناد به نص جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع شده .

اما دلالت آن بر آنکه تحریم متعه الحج از خلافت مآب واقع شده و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را حرام نفرموده ، پس به کمال وضوح ظاهر است ؛ زیرا که در آن مذکور است که عمران به عمر گفت :

ذکروا أنک حرمت المتعه فی أشهر الحج . وزاد أبو جعفر : وهی حلال ولم یحرّمها رسول الله [ (صلی الله علیه وآله وسلم) ] وأبو بکر ، فقال : أجل (۱) .. إلى آخره (۲) .

و اما دلالت آن بر انتفای تحریم متعه النسا از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز پر ظاهر است ؛ زیرا که در آن مذکور است که عمران به عمر گفت :

ذکروا أنک حرمت متعه النساء ، وکانت رخصه من الله ، نستمتع بقبضه ونفارق عن ثلاث (۳) .

و عمر به جواب گفت :

إن رسول الله أحلّها فی زمان ضروره ، ورجع الناس عنها فی

۱- در [ الف ] اشتبهاً : (رجل) آمده است .

۲- ازاله الخفاء ۲ / ۲۰۵ .

۳- ازاله الخفاء ۲ / ۲۰۵ .

السعه ، ثم لم أعلم أحداً من المسلمين عاد إليها ولا عمل بها . . إلى آخره (۱).

از این روایت ظاهر است که عمران عیب مردم بر عمر به سبب تحریم متعه النساء ذکر کرده ، و مباح بودن آن و عمل اصحاب به آن بیان نموده ، و عمر در این مقام ضرورت از ذکر نصّ تحریم ، سکوت و صموت نموده ، به محض حيله تحليل آن در زمان ضرورت و رجوع ناس به سعه تمسک نموده ؛ حال آنکه ظاهر است که تحلیل - ولو كان في زمان الضروره - دليل تحليل است نه سبب تحریم ، و توضیح دلالت این روایت سابقاً به بیان شافی گذشته .

و نیز روایت راغب اصفهانی در “محاضرات” از شیخ اهل بصره که سابقاً مذکور شد (۲) صریح است در آنکه قول < ۱۴۹۴ > عمر در تحریم متعتین مفید حلیت آن در شرع است ، و دلالت دارد بر آنکه تحریم آن از جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) واقع نشده ، بلکه مخصوص به خلافت مآب بود .

و راغب اصفهانی - از اکابر ائمه و أجله اساطین سنیه مثل غزالی و غیر او است - سیوطی در “بغیه الوعاه” گفته :

المفضل بن محمد بن معلى الإصبهانی ، أبو القاسم ، الراغب ،

۱- ازاله الخفاء ۲ / ۲۰۵ .

۲- محاضرات الادباء ۲ / ۲۳۵ .

صاحب المصنفات ، كان في أوائل المائة الخامسة ، له : مفردات القرآن ، وأفانين البلاغه ، والمحاضرات ، وقفت على الثلاثه ، وقد كان ظنّي أن الراغب معتزلي حتّى رأيت بخطّ الشيخ بدر الدين الزركشى على ظهر نسخه من القواعد الصغرى لابن عبد السلام ما نصّه : ذكر الإمام فخر الدين الرازى - فى تأسيس التقديس فى الأصول - : أن أبا القاسم الراغب من أئمة السنّه ، وقرنه بالغزالي ، قال : وهى فائده حسنه ، فإن كثيراً من الناس يظنون أنه معتزلي (١) .

و علامه ارنيقى - تلميذ محمود بن محمد بن قاضى زاده رومى - در " مدينه العلوم " كفته :

وفنون المحاضرات للراغب الإصفهاني ، وهو المفضل بن محمد الإصفهاني ، أبو القاسم ، الراغب ، صاحب المصنفات ، كان في أوائل المائة الخامسة ، له مفردات القرآن ، وأفانين البلاغه ، والمحاضرات ، وله تفسير سمعناه من بعض الثقات ، وله تفصيل النشأتين ، وله كتاب الذريعه فى أحكام الشريعه ، والناس يظنون أنه معتزلي ، لكن قال السيوطى : رأيت بخطّ الشيخ بدر الدين الزركشى على ظهر نسخه من القواعد الصغرى لابن عبد السلام

ما نصّه : ذكر الإمام فخر الدين الرازى - فى تأسيس التقديس فى الأصول - : أن أبا قاسم الراغب من أئمة السنّه ، وقرنه بالغزالي ، وهذه فائده حسنه ، فلا عبره بظنون الناس ، و ( إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ) (١) .

و در “ كشف الظنون ” كفته :

محاضرات الأُدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء / لأبى القاسم حسين بن محمد ، المعروف ب : الراغب الإصهاني ، وهو عمده هذا الفنّ بين الفضلاء ، أوله : الحمد لله الذى تقصر الأقطار أن تحويه .. إلى آخره ، ورتبه على خمسة وعشرين حدّاً وذكر فصولاً وأبواباً (٢) .

و نیز در “ كشف الظنون ” مسطور است :

تفسير الراغب ، هو الفاضل العلامة أبو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل ، المعروف ب : الراغب الإصهاني ، المتوفى فى رأس المائة الخامسة ، وهو تفسير معتبر فى مجلّد ، أوله : ( الحمد لله على آلائه .. ) أورد فى أوله مقدّمات نافعه فى التفسير ، وطرزه : أنه أورد جملاً من الآيات ثم فسرها تفسيراً مشبعاً ، وهو أحد ما أخذ

١- [ الف ] علم المحاضره من الشعبه الثانيه . ( ١٢ ) . [ مدينه العلوم ] : .

٢- [ الف ] حرف الميم . [ كشف الظنون ٢ / ١٦٠٩ ] .

أنوار التنزيل للبيضاوى (١).

و نیز در "كشف الظنون" گفته :

تفصیل النشأتین وتحصیل السعادتین ; للإمام أبى القاسم الحسين بن محمد بن المفضل ، الراغب الإصفهاني ، المتوفى [ فى ] (٢) رأس المائة الخامسة .. إلى آخره (٣).

و نیز در "كشف الظنون" گفته :

مفردات ألفاظ القرآن فى اللغة لأبى القاسم حسين بن محمد بن المفضل ، المعروف ب : الراغب الإصفهاني ، المتوفى سنه [ ٥٠٢ ] (٤) وسمّاه السيوطى - فى طبقات النحاه - : المفضّل بن محمد ، وقال : كان فى أوائل < ١٤٩٥ > المائة الخامسة ، ونقل عن خط الزركشى ما نصّه : ذكر الإمام فخر الدين الرازى - فى تأسيس التقديس فى الأصول - : أن الراغب من أئمه السنّه ، وقرنه بالغزالي .. إلى آخره (٥).

---

١- كشف الظنون ١ / ٤٤٧ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- كشف الظنون ١ / ٤٦٢ .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- كشف الظنون ٢ / ١٧٧٣ .

و نیز در "كشف الظنون" گفته :

أفانين البلاغه ؛ للعلامه أبى القاسم حسين بن محمد ، المعروف ب : الراغب (١) .

و نیز در "كشف الظنون" گفته :

الذريعه إلى مكارم الشريعة ؛ للإمام أبى القاسم حسين بن محمد بن المفضل الراغب الإصبهاني ، ذكره في أوائل مفرداته . .  
إلى أن قال : قيل : إن الإمام حجّه الإسلام الغزالي كان يستصحب كتاب الذريعه دائماً ويستحسنه لنفسه (٢) .

و در "معجم الادباء" ياقوت حموى - على ما نقل عنه - مذكور است :

الحسين بن محمد الراغب الإصفهاني ، أحد أعلام العلم [ متحقق ] (٣) بغير فنّ من العلوم أديبها وحكميها ، له كتاب تفسير القرآن قيل : وهو كبير (٤) .

١- كشف الظنون ١ / ١٣١ .

٢- در [ الف ] اشتبهاً : ( لفاسته ) آمده است . [ الف ] حرف الذال المعجمه . ( ١٢ ) . [ كشف الظنون ١ / ٨٢٧ ] .

٣- الزيادة من بحار الأنوار .

٤- لم نجد هذا النصّ في معجم الأدباء المطبوع ولا غيره ، نعم نقل هذا الكلام في بحار الأنوار ١٠٤ / ١٤ عن خط الشيخ الجبعي ( رحمه الله ) عن خط الشيخ الشهيد ( قدس سره ) ، فراجع .

اما آنچه گفته : زیرا که خلیفه وقتم ، و در امور دینی تشدد من معلوم شماست ، نباید که در این هر دو امر تساهل ورزید .

پس پرتظاهر است که این فقره طولانی هم از عبارت ثانی به هیچ وجه مستفاد نیست ، محض عنایت مخاطب است که مباحثات را به تشدد منسوب به خلافت مآب میسازد ، و صفت فظاظت و غلظت او [ را ] - که معائب آن از احادیث کثیره ظاهر و باهر است - یاد میدهند !!

### نزول نشدن تحریم متعه النساء در قرآن

اما آنچه گفته : و در حقیقت نهی از این هر دو در قرآن نازل است و خود پیغمبر صلی الله علیه [ و آله ] وسلم فرموده ، قوله تعالی : ( فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ .. ) الی آخر .

پس مخدوش است به آنکه : اگر غرض آن است که محصل این الفاظ هم در معنای کلام عمر داخل است ، پس قطع نظر از آنکه این محصل از کلام عمر به هیچ نوع دلالت و اشارت ظاهر نمیشود ، بلکه عکس آن از کلام عمر ظاهر است ، یعنی بودن این هر دو در زمان جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله وسلم ) البته ظاهر است ، افاده این معنا نکته [ ای ] را که کابلی و مخاطب مطمح نظر داشته اند - یعنی افاده اشدیت تأثیر [ را ] - به باد فنا میدهد ؛ چه هرگاه حسب افاده عمریه در حقیقت نهی از این هر دو امر در قرآن نازل باشد ، و خود جناب پیغمبر خدا ( صلی الله علیه و آله وسلم ) به آن امر فرموده باشد ، این نهی هم مثل سائر احکام شرعیه خواهد بود ، و اشدیت تأثیر که به محض اضافه به ذات تشددسمات

فَظَّ غَلِيظٌ حَاصِلٌ مِشْدٌ ، مَتَحَقِّقٌ نَخَوَاهِدُ كَرْدِيدُ .

و اگر غرض مخاطب از این قول نه تفسیر قول عمر به آن است ، بلکه غرض بیان حقیقت حال است ؛ پس باز هم لازم می‌آید که مخاطب با کمال ، الحال اشدّیت تأثیر نهی عمر در قلوب مردم نمیخواهد ؛ چه بنابر مزعومش هرگاه ثابت خواهد شد که این نهی از احکام قرآنی است ، مردم آن را به خاطر نخواهند آورد ، و در عمل به آن تساهل خواهند کرد .

و مع هذا بطلان ادعای دلالت قول حق تعالی بر نهی تحریم متعه سابقاً به بیان واضح دانستی ، و دریافتی که ائمه و اساطین ، این ادعای واهی را ردّ میکنند که تحریم متعه [ را ] از قرآن ثابت نمیدانند .

و محمد بن عبدالباقی بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المالکی در “ شرح موطاً ” گفته :

اختلف الأصوليون في الإجماع بعد الخلاف ، هل يرفع الخلاف السابق أو لا يرفعه ، فيكون الخلاف باقياً ، ومن ثمَّ < ۱۴۹۶ > جاء الخلاف في من نكح نكاح متعه هل يحدّ أم لا ؟ لشبهه العقد ، وللخلاف المتقدم (۱) فيه ، ولأنه ليس من تحریم القرآن ، ولكنه يعاقب عقوبه شديده (۲) .

۱- في المصدر : ( المتقرّر ) .

۲- شرح الزرقانی ۳ / ۱۹۹ .



و زرقانی از اکابر و أجله محدّثین سنیه است ، در “ کشف الظنون ” در ذکر “ موطأ ” گفته :

و شرحه - أعنی موطأ مالک - خاتمه المحدّثین محمد بن عبد الباقي ابن یوسف بن أحمد بن علوان الزرقانی ، المصری ، المالکی ، المتوفی سنه اثنتین وعشرین ومائه وألف شرحاً بسیطاً فی ثلاثه مجلدات (۱) .

و نیز بطلان ادعای واهی ثبوت تحریم متعه از قرآن از افاده خود خلافت مآب ظاهر است که از کلام خودش ثابت است که او تحریم متعه به حکم خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نکرده بلکه از رأی خود ، کما ظهر من روایه عمران بن سواده .

و طرفه تر از همه آن است که این آیه کریمه متقدم بر تحلیل متعه است ، پس چگونه متقدم ناسخ متأخر تواند شد ؟ !

و عجب که مخاطب در باب امامت و باب مکائد تشبث (۲) به تقدم نزول بعض آیات به مقابله اهل حق نماید ، و از غایت دانشمندی استدلال به آن بر کذب روایاتی که ائمه اعلام و اساطین فخام اهل اسلام آورده اند نماید (۳) ؛ و

۱- کشف الظنون ۲ / ۱۹۰۸ .

۲- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

۳- برای نمونه مراجعه شود به : تحفه اثنا عشریه : ۴۴ کید سی و دوم .

خود از لزوم این اشکال غفلت فرماید ، و از عود تشنیعات شیعه بر خود باکی ننماید (۱).

### دلالت نداشتن آیه شریفه : ( وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) بر تحریم متعه الحج

و دلالت آیه ( وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (۲) بر نهی از فسخ حج نیز صریح البطلان است .

و دانستی که علامه ابن حزم - که به تصریح خود مخاطب از علمای اهل سنت است (۳) ، و مدائح ظاهره و مناقب فاخره او بر زبان ذهبی که به تصریح کابلی و مخاطب امام اهل حدیث است (۴) ، سابقاً شنیدی (۵) - استدلال را به این آیه بر منع فسخ حج باطل ساخته و رد آن نموده (۶) .

و لطیف تر آن که آیه : ( وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (۷) مقدم است بر حکم فسخ حج ، پس کمال عجب است که مقدم چگونه ناسخ متأخر گردید ؟!

و همانا برهان علو حق و سطوع نور صدق این است که ارباب باطل برای

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( نماید ) آمده است .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- تحفه اثناعشریه : ۲۲۷ .

۴- الصواع ، ورق : ۲۴۶ ، تحفه اثناعشریه : ۲۱۲ .

۵- از العبر ذهبی ۳ / ۲۴۱ گذشت .

۶- از المحلّی ۷ / ۱۰۲ گذشت .

۷- البقره (۲) : ۱۹۶ .

تصویب نهی عمر از متعتین (۱) بهتان بر حق تعالی فرا بستند که ادعای نزول نهی متعتین در کلام الهی نمودند؛ و حق تعالی در هر دو دعوی تفضیح ایشان به ابلغ وجوه نمود.

و تقدم نزول آیه : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ .. ) (۲) إلى آخر الآیه بر حکم فسخ حج از عبارت ابن الهمام سابقاً ظاهر شد که او تصریح از صاحب "تنقیح" (۳) نقل کرده که قوله تعالی : ( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۴) در سنه ششم نازل شده ، و ظاهر است که حکم فسخ حج در حجه الوداع بود (۵).

و علامه قرطبی در "مفهم" در ضمن حدیث عائشه :

قالت : دخل رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم على ضباعة بنت الزبير ، فقال لها : « أردت الحج ؟ » قالت : والله ما أجدني إلا وجعه ، فقال : « حجّي ، واشترطي ، وقولي : اللهم محلي حيث حبستني » ، وكانت تحت المقداد (۶).

۱- در [ الف ] اشتبهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( تنصیح ) آمده است .

۴- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۵- از فتح القدير ۲ / ۴۱۳ - ۴۱۴ گذشت .

۶- [ الف ] باب ما يفعل بالمحرم إذا مات . [ صحيح مسلم ۴ / ۲۶ ] .

گفته :

وقوله عليه [ وآله ] السلام : « حجى ، واشترطى ، وقولى : اللهم محلّى حيث حبستنى » معناه : أنه عليه [ وآله ] السلام لما استفهمها عن إرادته الحج ، اعتلت بأنها مريضه ، وأنها خافت إن اشتد مرضها أن يتعدّر عليها الإحلال بناءً منها على أن المحصر بالمرض لا يتحلل إلا بالطواف بالبيت ، وإن طال مرضه ، كما هو مذهب مالك وغيره ، وسيأتى إن شاء الله ، فلما خافت [ هذا ] (١) أقرها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم على ذلك ، ثم رخص لها فى أن تشتط أن لها التحلل حيث حبسها مرضها ، وبظاهر < ١٤٩٧ > هذا الحديث قال جماعه من العلماء من الصحابه والتابعين . . وغيرهم ، منهم : عمر ، وعلى [ عليه السلام ] ، وابن مسعود ، وهو قول أحمد ، وإسحاق ، وأبى ثور ، وللشافعى قولان ، فقال كل هؤلاء بجواز الاشتراط فى الحج ، وأنه له الفسخ إذا وقع شرطه ; ومنع ذلك جماعه أخرى وقالوا : إنه لا ينفع ، منهم : ابن عمر والزهرى ومالك وأبو حنيفه ، متمسكين بقوله تعالى : ( وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (٢) وبقوله : ( وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ) (٣) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- البقره (٢) : ١٩٦ .

٣- سوره محمد ( صلى الله عليه وآله وسلم ) ( ٤٧ ) : ٣٣ .

واعتذروا عن هذا الحديث بوجهين :

أحدهما : ادعاء الخصوص بهذه المرأة .

وثانيهما : أنهم حملوه على التحلل بالعمرة ، فإنها أرادت أن تحج ، كما جاء مفسراً من روايه ابن المسيب ، وهو : أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أمر ضباعه أن تشتط وتقول : اللهم الحج أردت ، فإن تيسر ، وإلا فعمره .

وروى عن عائشه : أنها كانت تقول : للحج خرجت ، وله قصدت ، فإن قضيته فهو الحج ، وإن (۱) حال دونه شيء فهو العمرة . والله أعلم (۲) .

از این عبارت ظاهر است که ابن عمر و زهری و مالک و ابوحنیفه و امثال ایشان آیه : ( أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۳) را مانع از تحلل به عمرة - که همان است مراد از فسخ حج - میدانند ؛ زیرا که ایشان اشتراط فسخ حج را ، و ارتکاب فسخ حج به سبب تحقق شرط [ را ] غیر جایز داشته اند ، و آیه : ( أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۴) را مانع از آن دانسته ، و حمل حدیث ضباعه بر تحلل به

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( وإن ) تکرار شده است .

۲- [ الف ] من باب المحرم يموت ، ما يفعل به من كتاب الحج . ( ۱۲ ) . [ المفهم ۳ / ۲۹۵ - ۲۹۶ ] .

۳- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۴- البقره (۲) : ۱۹۶ .

عمره نموده پس اگر آیه ( أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (۱) منافی تحلل به عمره میبود، عدول از قول اول فایده نداشت .

و نیز از این عبارت واضح است که جماعتی از علمای صحابه و تابعین و غیر ایشان که از جمله ایشانند: جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و خود عمر بن الخطاب و ابن مسعود قائل اند به آنکه اشتراط فسخ حج و فعل آن به حصول شرط جایز است، و احمد بن حنبل و اسحاق و ابو ثور هم به آن قائل اند، و یک قول شافعی هم موافق آن است .

و ظاهر است که اگر آیه: ( أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (۲) را دلیل ابطال فسخ حج گردانند، لازم آید که این اشتراط و عمل فسخ در صورت حصول شرط جایز نباشد، چنانچه ابن عمر و زهری و مالک و ابوحنیفه به این آیه استدلال بر منع کرده اند، و لکن چون خود خلافت مآب تجویز این اشتراط فرمودند، حسب افاده خودشان متحقق گشت که آیه: ( أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۳) مانع از جواز فسخ (۴) نیست، و فتوای جناب امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) و ابن مسعود و دیگر تابعین و علما هم مؤید آن است، پس بنابر این هم استدلال به این آیه کریمه

۱- البقره (۲): ۱۹۶ .

۲- البقره (۲): ۱۹۶ .

۳- البقره (۲): ۱۹۶ .

۴- در [ الف ] اشتباهاً: ( نسخ ) آمده است .

بر تحریم فسخ (۱) نهایت باطل و واهی باشد .

و مسلم در " صحیح " خود گفته :

حدَّثنا محمد بن مثنى (۲) وابن بشار، قال ابن مثنى (۳) : حدَّثنا محمد بن جعفر ، حدَّثنا شعبه ، قال : سمعت قتاده يحدث عن أبي نصره ، قال : كان ابن عباس يأمرنا بالمتعه ، وكان ابن الزبير ينهى عنها ، قال : فذكرت ذلك لجابر بن عبد الله فقال : على يدي دار الحديث ، تمَّعنا مع رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، فلما قام عمر قال : إن الله كان يحلّ لرسول الله ما شاء بما شاء ، وإن القرآن قد نزل منزله : ف ( أَتَمُّوا الْحَيْجَ > ۱۴۹۸ < وَالْعُمْرَةَ ) (۴) كما أمركم الله ، وأبْتُوا (۵) نكاح هذه (۶) النساء ، فلن أوتى برجل نكح

۱- در [ الف ] اشتبهاً : ( نسخ ) آمده است .

۲- فی المصدر : ( المثنى ) .

۳- فی المصدر : ( المثنى ) .

۴- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۵- در [ الف ] اشتبهاً : ( وائتوا ) آمده است . قال ابن الأثير : ومنه الحديث : ( أبْتُوا نكاح النساء ) . . أى اقطعوا الأمر فيه ، وأحكموه بشرائطه ، وهو تعريض بالنهى عن نكاح المتعه ؛ لأنه نكاح غير مبتوت ، مقدّر بمده . انظر النهايه ۱ / ۹۲ .

۶- در [ الف ] اشتبهاً : ( هذا ) آمده است .

امراه إلى أجل إلا رجمته بالحجاره (۱).

و قرطبی در “ مفهم ” در شرح این حدیث گفته :

وقول عمر : ( ان القرآن قد نزل منازلہ ) . . ای استقرت احکامه وثبتت معالمه ، فلا يقبل النسخ ولا التبديل بعد أن توفي رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ، ويعنى بذلك أن متعه الحج قد رفعت لما أمر الله بإتمام الحج والعمرة .

ومتعه النكاح أيضاً كذلك ؛ لما ذكر الله شرائط النكاح في كتابه وبين أحكامه ، فلا يزداد فيها ولا ينقص منها شيء ولا يغير (۲).

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که قرطبی افاده کرده که : عمر به امر الهی به اتمام حج و عمره استدلال بر رفع متعه الحج مینمود ؛ پس اگر غرض قرطبی از متعه الحج ، تمتع است ، پس ثابت شد که ابن الخطاب تمتع را مرفوع و منسوخ میدانست ، و بطلان رفع و نسخ تمتع بالاتر از آن است که حاجت بیان داشته باشد ، و ائمه سنیہ تحریم تمتع [ را ] در غایت شناعت و فظاعت دانسته ، و آن را لائق تأویل و توجیه ندیده ، فرار از آن مینمایند و تحاشی از آن میزنند ؛ پس استدلال خلافت مآب [ را ] بر رفع تمتع به کلام

۱- صحیح مسلم ۴ / ۳۸ .

۲- [ الف ] باب ما جاء فی نسخ الحج ، من کتاب الحج . ( ۱۲ ) . [ المفهم ۳ / ۳۱۷ - ۳۱۸ ] .



الهی ثابت کردن ، در حقیقت غایت دانشمندی حضرتش و جسارت او بر نسبت (۱) تهمت نسخ تمتع به خدای تعالی ظاهر نمودن است !

و اگر غرض از متعه الحجّ ، فسخ حج است چنانچه کلام قرطبی در شرح صدر این حدیث دلالت بر آن دارد - کما سبق نقله - پس ظاهر شد که به زعم قرطبی ارتفاع فسخ حج به سبب امر به اتمام حج و عمره واقع شده ، حال آنکه بر ظاهر است که امر فسخ حج بعد نزول این آیه واقع شده بلاریب ، پس اگر بالفرض امر به اتمام مانع از فسخ حج باشد ، امر فسخ حج رافع این حکم خواهد شد ، نه آنکه متقدم رافع متأخر بگردد که بطلان آن بداهتاً ثابت است .

از تعصبات این حضرات تا کجا شکایت توان کرد که درباره متعه النساء که قطعاً و حتماً جواز آن به اجماع طرفین اولاً ثابت و محقق است ، احادیث دالّه بر نسخ تراشیدند و آیات عدیده را به افترا و بهتان - که اصلاً دلالت بر مطلوبشان ندارد - ناسخ گردانیدند ، و درباره فسخ حج - که آن هم قطعاً و حتماً ثابت است و احادیث متواتره بر آن دلالت دارد - نیز خود را از وضع اختصاص آن به صحابه باز نداشتند و آیه متقدمه را بر آن - کما وقع فی متعه النساء - ناسخ آن گردانیدند ، و الحق که در حمایت خلافت مآب گوی مسابقت ربودند و از تضييع دين و ايمان اصلا مبالات نمودند .

---

۱- در [ الف ] اشتهاً : ( نسب ) آمده است .

و ثبوت فسخ حج به احادیث متواتره از تصریح ائمه سنیه ثابت است ، چنانچه سابقاً دانستی که ابوبکر جصاص - بعد ذکر بعض روایات عایشه که دلالت میکند بر امر جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به فسخ حج - گفته :

وهذا هو الصحيح ، لما ورد فيه من الآثار المتواتره فی أمر النبى [ صلی الله علیه وآله وسلم ] أصحابه بفسخ الحج ، وقول عمر - بحضره الصحابه - : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أنا أنهى عنهما وأضرب عليهما : متعه النساء و متعه الحج . وهو يعنى هذه المتعه ، فلم < ١٤٩٩ > يظهر من أحد منهم إنكاره ولا الخلاف عليه . (١) انتهى .

و عجب که ابوبکر جصاص با وصف اعتراف به ثبوت فسخ حج به احادیث متواتره باز ادعای نسخ فسخ حج به آیه ( أَتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (٢) نموده چنانچه بعد عبارت سابقه گفته :

ولو تعارضت أخبار عائشه لكان سبيلها أن تسقط كأنه لم يرو عنها شيء ، ويبقى الأخبار الأخر في أمر النبى عليه [ وآله ] السلام أصحابه بفسخ الحج من غير معارض ، ويكون منسوخاً بقوله :

١- [ الف ] مبحث التمتع بالعمرة بالحج [ إلى الحج ] ، ذيل باب ٧٢ ذكر اختلاف أهل العلم في حاضرى المسجد الحرام . [ أحكام القرآن ١ / ٣٥٤ ] .

٢- البقره (٢) : ١٩٦ .

( وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) (۱) علی ما روی عن عمر ... (۲) انتهى .

این تعصب شدید قابل تماشا است که امری که به اعتراف خودش به احادیث متواتره [ ثابت ] است آن را به محض وهم سخیف و احتمال رکیک منسوخ میپندارد ، و نمیداند که آیه ( أَتِمُّوا الْحَجَّ ) (۳) مقدّم است بر امر به فسخ حج ، و متقدم ناسخ متأخر نمیتواند شد ، این مقدمه را اطفال و بُلّه و صبیان هم میفهمند لکن اعظم و اساطین ائمه شان در هوای خلافت مآب هوش و حواس باخته ، اصلاً تأمل نمینمایند !

و در حقیقت جصاص به ذکر مروی بودن منسوخیت فسخ حج به آیه ( أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ) (۴) از خلافت مآب ، مزید تفضیح و تقیح حضرتش نموده که از آن واضح گشت که خلافت مآب علاوه بر تحریم حلال الهی ، جسارت بر صریح بهتان و افترا بر حق تعالی هم آغاز نهاده .

### توهین صاحب تحفه اثنا عشریه به صحابه و تابعین

اما آنچه گفته : لکن فساق و عوام الناس نهی قرآنی و احکام احادیث را چه به خاطر میآرند ؟!

پس مخاطب به این حرف نغز جمیع مساعی جمیله و مجاهدات جلیله

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- أحكام القرآن ۱ / ۳۵۴ .

۳- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۴- البقره (۲) : ۱۹۶ .

ائمه و اساطین خود را در اثبات جلالت و عظمت و وثوق و اعتماد و شرف و فضل صحابه و تابعین به آیات و احادیث جناب سیدالمرسلین - صلی الله علیه و آله اجمعین - به خاک سیاه برابر ساخته ، داد تفضیح و تقبیح و تکذیب مقتدایان خود داده ؛ چه از این عبارت ظاهر است که حاضرین زمان کرامت نشان خلافت مآب فساق و عوام الناس بودند که نهی قرآنی و احکام احادیث را به خاطر نمیآوردند ، و احکام سلطانی را بر احکام رسول یزدانی و احکام ربانی تقدیم میدادند ؛ و ظاهر است که حاضرین زمان خلافت مآب یا اصحاب بودند یا تابعین ، لا ثالث لهما بالبداهه ، پس اگر اصحاب اخیار را فساق و فجار و معاندین اشرار و مهونین احکام ایزد جبار و احادیث سرور مختار - صلی الله علیه و آله الأطهار - قرار داده ، پس حضرات اهل سنت خود به دامانش خواهند آویخت ، و خاک تفضیح و تذلیل بر سر او خواهند بیخت ، و سررشته اسلام و جلالت و عظمت او خواهند گسیخت که قدح یک صحابی - حسب افادات این حضرات - زندقه و الحاد است ، فکیف بقدح الکثیر ، فإنه من أشد موجبات التذلیل والتکفیر ، ( وَلَا يُبْتِغُكَ مِثْلُ خَيْرٍ ) (۱) .

و اگر این ذمّ و توهین و تقبیح و تهجین و تفسیق و تحقیر و ازرا و تعبیر به جماعت کثیر تابعین اصحاب حضرت بشیر و نذیر - صلی الله علیه و آله اصحاب التطهیر - راجع خواهد ساخت ، فهو أيضاً فی الشناعه یضاهی الأول .

و قطع نظر از آنکه در این ، تکذیب افادات اساطین ثقات لازم می‌آید ، کذب و مجازفه < ۱۵۰۰ > خودش هم مثل تقدیر اول به کمال وضوح ظاهر میشود ؛ زیرا که خودش در باب دوم صدق و صلاح تابعین را به شهادت امام الائمه - یعنی جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه و آله و سلم ) - ثابت دانسته ، و نفی قبح تمسک به روایاتشان به مقابله اهل حق کرده (۱) ؛ پس کمال حیرت است که چسان آن افاده را بر طاق نسیان گذاشته ، تکذیب خود به شد و مدّ تمام آغاز نهاده ، کسانی را که بشارت جناب سید المرسلین - صلی الله علیه و آله و سلم - صادقین و صالحین اند ، از بدترین فاسقین و فاجرین و معاندین بی دین که نهی قرآن مبین و احادیث حضرت خاتم النبیین [ ( صلی الله علیه و آله و سلم ) ] را به خاطر نمی‌آرند ، گردانیده .

و چون تعدیل و توثیق جمیع صحابه و همچنین اثبات صدق و صلاح تابعین علی العموم از خصائص مذهب سنی است ، هر تقدیری که از این کلام اراده (۲) کنند مثبت تقدیر آخر است ، للإجماع المركب .

۱- تحفه اثناعشریه : ۶۲ .

۲- کذا ، ولی صحیح به جای ( اراده ) ( را رد ) است ، چون اراده هر تقدیر ، نفی تقدیر دیگر است ، ولی ردّ هر کدام مثبت دیگری . و حاصل کلام مؤلف ( رحمه الله ) این است که اگر صاحب تحفه بگوید : مقصود من صحابه نیستند بایستی تابعین مراد باشد ، و اگر بگوید : تابعین را اراده نکرده ام پس مقصود صحابه میباشند . و مراد از اجماع مرکب در مقام آن است که اجماع عامّه هم بر صدق و صلاح صحابه واقع شده هم بر صدق و صلاح تابعین .

### اعتراف صاحب تحفه به لزوم نصب امام عقلا من حیث لا یشعر

بالجمله؛ اگر مخاطب اندک بهره [ای] از حیا و تأمل و امعان میداشت هرگز چنین حرف واهی برای تصحیح و تأویل کلام خلافت مآب بر زبان جاری نمیساخت، و قیامت بر سر خود و اولیای خود بر پا نمیکرد، و قوانین مذهب و اصول آن را درهم و برهم نمینمود، و لکن برای تأویل شنایع کلمات ائمه خود چنان خرافات بر زبان میآورد که نزد اهل نحلّه خود هم - به ابلغ وجوه! - رسوا میشود، و کلمات و افادات خودش تکذیب آن مینماید!

اما آنچه گفته: اینجا احکام سلطانی باید.

پس این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه کلام خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) برای هدایت مردم کافی و وافی نیست، و احکام سلطان اشدّ تأثیراً من حکم الحدیث والقرآن است، و این دلیل شافی و برهان کافی است برای اثبات عناد و ضلال خلیفه با کمال که: (حسبنا کتاب الله) در مقام ردّ وصیت سرور انام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده.

واعجباه! که خلافت مآب کتاب خدا را کافی و وافی داند به حدی که

محتاج به حدیث سرور انام - صلی الله علیه (۱) و آله الکرام - هم نباشد و به این زعم فاسد مانع کتابت وصیت آن حضرت گردد؛ و مخاطب این افاده خلافت مآب را خلاف حق صریح و عین ضلال قبیح دانسته، آن را پس پشت انداخته، تنها قرآن را چه، ذکر قرآن را مع حدیث هم برای هدایت کافی نداند، و ضرورت احکام سلطان بر ملا ثابت گرداند! فحسبنا قول المخاطب المرتاب ردّاً لهفوه ابن الخطاب، القائل بحسبیه الکتاب، الرادّ علی سید الأقطاب، صلی الله علیه و آله الأنجاب.

و هرگاه حسب افاده مخاطب نهی قرآنی و احکام احادیث برای هدایت مردم و انزجارشان از قبائح کافی نباشد بلکه احکام سلطانی میباید، پس وجوب نصب امام عقلاً، و کمال حُسن و اشمال آن بر مصالح جمّه عظیمه به کمال بدهت ظاهر گردید؛ و غایت شناخت ادعای اسلاف نانصاف سنیه [در مورد] اشمال نصب امام بر مفسد و قبائح ظاهر شد.

مقام تدبر است که مخاطب به اهتمام تمام ضرورت احکام سلطانی ثابت مینماید و آن را به مرتبه [ای] مهم مینداند که به مقابله آن احکام قرآن و حدیث را بی مصرف میگرداند که اخفای آن را مستحسن میدانند و نسبت < ۱۵۰۱ > احکام را صرف به نفس سلطان مشتمل بر نکته لطیفه و موجب عمل مردم به آن مینماید؛ و علمای قوم اصل وجود امام را مشتمل

---

۱- در [ الف ] ( علیه ) افتاده است .

بر مفسده و قبیح و شنیع دانسته اند ، و افاده کرده [ اند ] که : ادای واجب و ترک قبیح با عدم امام اکثر است از روی ثواب ؛ زیرا که آن اشقّ است و اقرب به اخلاص که در آن احتمال بودن آن از خوف امام منتفی است ، یعنی وجود امام قبیح و شنیع است که در صورت وجود امام احتمال اتیان واجب و ترک حرام به سبب خوف امام متطرق میشود .

تفتازانی در “ شرح مقاصد “ گفته :

احتجّ القائلون بوجوب نصب الإمام علی الله تعالی بأنه لطف من الله تعالی فی حقّ العباد ..

أما عند الملاحده ؛ فلیتمکنوا به من تحصیل المعرفه الواجبه ؛ إذ نظر العقل غیر کاف فی معرفه الله تعالی .

وأما عند الإمامیه ؛ فلأنه إذا کان لهم رئیس قاهر یمنعهم من المحظورات ویحثّهم علی الواجبات ، کانوا معه أقرب إلی الطاعات ، وأبعد عن المعاصی منهم بدونه ، واللطف واجب علی الله تعالی لما سبق .

والجواب إجمالاً : منع المقدمتين والقدح فیما یورد لإثباتهما علی ما سبق حال الكبرى .

وتفصیلاً : إنه إنما یكون لطفاً إذا خلا عن جمیع جهات القبح ، وهو ممنوع ، والسند ما مرّ مع وجوه أخر ، مثل أن أداء الواجب



وترک القبیح مع عدم الإمام أكثر ثواباً؛ لكونهما أشقَّ وأقرب إلى الإخلاص انتفاءً لاحتمال كونهما من خوف الإمام (۱).  
و قوشجی در "شرح تجرید" گفته:

واحتجَّ المصنف (۲) بأن الإمام لطف من الله تعالى في حقَّ عباده؛ لأنه إذا كان رئيس يمنعهم عن المحظورات ويحثهم على الواجبات، كانوا معه أقرب إلى الطاعات وأبعد عن المعاصي منهم بدونه، واللفظ واجب عليه تعالى بناءً على أصلهم.  
واعترض بأن نصب الإمام إنما يكون لطفاً إذا خلا عن المفسد كلها، وهو ممنوع، فإن أداء الواجب وترك الحرام مع عدم الإمام أكثر ثواباً لكونهما أقرب إلى الإخلاص لانتفاء احتمال كونهما من خوف الإمام (۳).

از این عبارات و امثال آن ظاهر میشود که اتیان واجب و ترک حرام به خوف امام نهایت قبیح و شنیع است که محض احتمال آن موجب مفسده و قبیح است، پس شناعت آن با وجود اصل امام و تحقیق آن [به] چه [حد] رسد؟! (۴)

۱- شرح المقاصد ۲ / ۲۷۶.

۲- در [الف] اشتبهاً: (الإمام) آمده است.

۳- شرح التجريد للقوشجی: ۳۶۶.

۴- سطر اخیر در [الف] اشتبهاً چنین آمده است: (و شناعت وجود اصل امام است، پس با به تحقیق و وجود آن چه رسد) که اصلاح شد.

و کلام مخاطب بر کمال حسن حمل سلطان مردم را بر امتناع از حرام [ دلالت ] دارد که این معنا را به مثابه [ ای ] مستحسن و بهتر دانسته که اظهار تحریم خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) متعین را خلاف مصلحت و بیکار محض دانسته ، و نسبت نهی از آن به سلطان و اظهار بودن آن حکم سلطان در کار دانسته ، و رعایت این معنا را نکته لطیف و رشیق پنداشته ، به ایجاد آن - ولو تقلیداً للکابلی - بر خود بالیده ؛ پس در میان مخاطب و کابلی و اسلاف (۱) ناانصاف او تکاذب و تجاذب شنیع متحقق است که ایشان محض احتمال < ۱۵۰۲ > فعل واجب و ترک حرام را به خوف امام ، شنیع و قبیح میپندارند که به سبب آن وجود اصل امام را مشتمل بر مفسده و خلاف لطف میگردانند ، و اینها نهایت حسن انزجار مردم به خوف امام [ را ] ثابت میسازند ، و انزجار و امتناعشان را منحصر در خوف امام میسازند .

و لطیف تر آن است که از “ حاشیه ” کتاب مخاطب نیز تأیید این تقریر بر تزویر اسلاف سنیه ظاهر میشود ، مخاطب در باب امامت گفته :

بلکه اگر به تأمل نظر کنیم معلوم توانیم کرد که نصب امام از جانب خدا متضمن مفسد بسیار است ؛ زیرا که آرای عالمیان مختلف و خواهش نفوس ایشان متفاوت ، پس در تعیین شخصی بلکه اشخاصی چند برای تمام عالم در

---

۱- در [ الف ] اشتهاً اینجا : ( واو ) آمده است .

جميع از منة بقای دنیا ، موجب برانگیختن فتنه ها و کثرت هرج و مرج منجر به تعطیل امر امامت و غلبه متغلبین و خمول و تقیه آن اشخاص ، بلکه در معرض هلاکت انداختن ایشان و همیشه خائف و مختفی بودن آن اشخاص است ؛ چنانچه در حق جماعتی (۱) - که اعتقاد امامت [ آنها را ] دارند - همین قسم واقع است (۲) .

و در حاشیه این مقام مذکور است :

قوله : زیرا که آرای عالمیان مختلف ... الی آخر .

ولأن فی زمان وجود الإمام یختلف المكلف لیفعل الطاعة ویترك المعصیه لأجل الخوف منه لا لكونه طاعة أو معصیه ؛ وذلك من أعظم المفاسد ، بخلاف ما إذا لم یكن منصوباً من الله تعالی بل بنصب (۳) العامه فإنه حیثئذ لا یخافه إلا مقدر ما یخاف العامه ، لأنه نائبهم . ( ۱۲ ) منهاج (۴) .

از این عبارت ظاهر است که اگر امام منصوب از جانب خدا باشد ، مکلف فعل طاعت و ترک معصیت به سبب خوف از امام خواهد کرد ، و این معنا از اعظم مفاسد است ، و هرگاه امام منصوب به نصب عامه خلق باشد ، این

۱- در [ الف ] ( جماعه ) آمده است .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۷۴ .

۳- در [ الف ] اشتبهاً : ( ینصب ) آمده است .

۴- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۳۶۳ .

مفسده متحقق نخواهد شد ، یعنی فعل طاعت و ترک معصیت به خوف امام در این صورت نخواهد شد ، پس این افاده بدیعه هم مخالف و مناقض افاده این مقام است و از آن ظاهر میشود که امتناع و انزجار مردم از نهی عمری و مزید تأثیر آن در قلوب خلق ، ثابت کردن ، چیزی را که از اعظم مفسد است بر خلافت مآب ثابت نمودن است .

و اصل این تقریر فاسد - اعنی ادعای وجود امام بر مفسده (۱) - از امام المشککین و رئیس المفسدین ایشان امام رازی است ، چنانچه در " نهایه العقول " گفته :

ثم إن سلمنا أنه لا بد في القدر في كون الإمامه لطفاً من تعيين وجه المفسده ، فلم لا يجوز أن يقال : إن نصب الإمام يقتضى أن يكون المكلف تاركاً للقيح لا لكونه قبيحاً بل للخوف عن (۲) الإمام ، أمّا عند عدم نصب الإمام فالمكلف إنما يتركه لقبحه لا للخوف عن (۳) الإمام ، وإذا كان كذلك كان في نصب الإمام هذه المفسده (۴) .

۱- یعنی : ترتب مفسده بر وجود امام .

۲- کذا في [ الف ] والمصدر ، والصحيح : ( من ) .

۳- کذا في [ الف ] والمصدر ، والصحيح : ( من ) .

۴- نهایه العقول ، ورق : ۲۴۲ ، صفحه : ۴۹۰ .



أقول : لو قيل هناك : إن السلطان المهان يتزغ أكثر ممّا يتزغ الشيطان ، لكان أنسب بالمقام عند أرباب الأذهان وأصحاب الأديان ، فإن خليفتهم السلطان قد أبدع ، وخان ، وحرّم ما هو حلال بالسنة والقرآن ، واخترع أحكاماً ما أنزل الله بها من سلطان ، فهو النازغ ، الموسوس ، الشيطان ، لا الوازع ، الرادع عن أنواع الفسق والعصيان ، والله الموفق ، وهو المستعان .

بالجملة ؛ پر ظاهر است که غرض از فقره : ( يزع السلطان أكثر ممّا يزع القرآن ) نه آن است که سلاطین را میباید که احکام و احادیث سید الانس والجان ( صلی الله علیه وآله وسلم ) را مخفی و مستور سازند ، و نسبت احکام شرعیه به خدا و رسول ( صلی الله علیه وآله وسلم ) نکنند ، بلکه احکام خود قرار دهند تا مردم آن را قبول سازند ؛ بلکه غرض آن است که مجرد قرآن - به غیر تسلط سلطان عادل - مانع مردم از ارتکاب شر و فساد و إثارة انواع ضغائن و احقاد نیست ، پس تسلط سلطان عادل قاهر برای ترویج احکام قرآن و احادیث سرور انس و جان ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ضروری است که او مردم را از احکام شرعیه مطلع سازد و مردم را حمل بر آن کند ، و در صورت تخلف از آن حدود و تعزیرات شرعیه جاری نماید ، و در حقیقت این کلام ، مفید و خوب نصب امام است که مخاطب و اسلاف او اثبات مفسد عظیمه در آن میسازند ، کما تفوه به المخاطب فی صدر باب الإمامه (۱) ، عجب که آن را به باد غفلت داده ، در این مقام ضرورت وجود

امام - من حیث لا- یشرع! - ثابت میکند که اشدّیت تأثیر او از قرآن ثابت مینماید، و مجرد احکام قرآن و حدیث را برای هدایت کافی نمیدانند، و کلام بلاغت نظام خلافت مآب: (حسبنا کتاب الله) را به کمال وضوح و ظهور باطل مینماید.

اما آنچه گفته: پس اضافه نهی به سوی خود برای این نکته است.

پس هر چند نزد اولیا و معتقدین مخاطب این نکته بس لطیف و نفیس است، لکن در حقیقت آن محض تخدیع و تلبیس و تلمیع و تدلیس و تخریب ناشی از وسواس ابلیس است، و بطلان آن ظاهر است به وجوه عدیده:

### اشکالات کلام دهلوی که گوید: ترس از سلطان در مردم مؤثر است نه قرآن و حدیث

#### اشکال اول:

اول: آنکه بنابر این لازم میآید که سلاطین و حکام، واجبات و محرمات و مسائل حلال و حرام را احکام خود قرار دهند، و از اضافه آن به خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) حذر نمایند، و آیات قرآنی و احکام رسول یزدانی را بالکل مخفی سازند تا مردم بدانند که این احکام سلطانی است نه احکام قرآنی؛ و حال آنکه هیچ متدین < ۱۵۰۴ > راضی نخواهد شد به (۱) آنکه احکام شرعیه را به خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) منسوب نسازد و آن را احکام خود قرار دهد.

#### اشکال دوم:

دوم: آنکه از کلامش ظاهر میشود که نسبت حکمی به خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)

---

۱- در [ الف ] اشتباهاً: (با) آمده است.

موجب تهاون و تساهل مردم در عمل به آن میباشد زیرا که عدم نسبت عمر نهی متعه را به حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) معلل به همین وجه ساخته ، پس بنابر این لازم آید که جمیع فقهای مفسرین که اهتمام تمام در اثبات احکام شرعی از قرآن و حدیث دارند و آن را به خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) منسوب میسازند ، در حقیقت نهایت سعی در آن مینمایند که مردم عمل بر آن نکنند و تهاون به آن کنند ، پس مخاطب به این کلام غرابت نظام مساعی جمیله جمیع اهل اسلام را در اثبات احکام مسائل حلال و حرام باطل و بی کار و موجب طعن و تشنیع و استحقار گردانیده ، دین و مذهب را درهم و برهم ساخته !

زهی عالم محقق و محدث مدقق و فقیه حاذق و مفسر فائق که - مرّه بعد اولی و کثره بعد آخری ! - چنان جوامع کلم بر زبان گهرفشان میراند که هر یک از آن برای توهین و تهجین سائر مفسرین و فقها و محدثین ، و ابطال مساعی جمیله شان و هدم مبانی مشیده ایشان - که اعمار عزیزه در ابرام و تشیید آن صرف کرده اند - کافی است (۱).

آری ! اگر حاضرین زمان عمر را کفار و ملحدین و منکرین خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار دهد البته در این صورت میتوان گفت که : ایشان به سبب عداوت خدا و رسول [ (صلی الله علیه و آله وسلم) ] احکام خدا و رسول [ (صلی الله علیه و آله وسلم) ] را قبول

---

۱- در [ الف ] اشتباهاً : (افاده میکند) اضافه شده است .



نمی کردند ، و هر گاه میدانستند که فلان حکم از خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) است از اطاعت سر می‌تافتند ، پس به این سبب عمر از نسبت تحریم متعه به خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) اعراض کرد و به خود منسوب ساخت ؛ لکن بنابر این میباید که منکرین خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) احکام خلافت مآب را - که سنیه او را تابع خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) میگردانند - نیز به سمع اصغا نشنوند و کاره از آن گردند !

بار الها ! مگر آنکه بگویند که : چون عمر خود دشمن خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) بود ، لهذا منکرین خدا و رسول از حکم خاص خلافت مآب کراهت نمیکرد [ ند ] ، بلکه به مفاد : ( الجنس یمیل إلى الجنس ) مائل و راغب به آن میشدند !

### اشکال سوم :

سوم : آنکه مشاهد و معاین و محسوس و معلوم است که هر گاه سلطان قاهر امر به حکمی نماید و بودن آن حکم [ را ] از خدا و رسول هم بیان نماید ، ابلغ میباید در تأثیر ، و عمل اهل اسلام به آن بیشتر میباید از آن حکم که آن را به محض هوای نفس خود جاری نماید ، و این معنا محتاج به شاهد و دلیل نیست ، پس هر گاه مردم این زمان به حکم سلطان که موافق حکم خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) باشد زیاده عمل کنند از حکم ناشی از مجرد رأی سلطان ، پس یقین که صدر اول سنیان - اعی صحابه و تابعین - اولی و احقّ به این معنا باشند ، پس در حقیقت اضافه نهی به سوی خود نه خدا و رسول ( صلی الله علیه و آله وسلم ) مثبت خلاف این نکته است .

**اشکال چهارم :**

چهارم : آنکه بنابر این لازم می‌آید که خلیفه اول و ثالث بلکه ثانی هم که جاها نسبت احکام شرعیه را به خدا و رسول [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] کرده اند ، خواهان عدم عمل مردم بر آن بودند ، و این نکته لطیف که شاه صاحب به دقت نظر و غموض فکر از کلام < ۱۵۰۵ > بلاغت نظام خلافت مآب بر خلاف فهم سائر علمای اعلام بر آورده اند ، بلکه به تقلید کابلی ایشار آن کرده [ خلفا و دیگر علمای اعلام ] از دست دادند ، و سبب تساهل و تغافل و عدم اعتنای مردم به احکام شرعیه گردیدند که این احکام را به خود نسبت نمودند .

**اشکال پنجم :**

پنجم : آنکه مغفلین ائمه سنیه اهتمام بلیغ دارند در اثبات این معنا که تحریم متعه ، حکم جناب رسالت مآب [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] بلکه ارشاد رب الأرباب است ، پس حسب مقتضای نکته لطیفه شاه صاحب این حضرات مخالفت خلافت مآب مینمایند ، و سعی جمیل او را - در تأکید و تشیید این حکم جدید به محض نسبتش به نفس نفیس آن متعنت شدید - به باد میدهند ، و ابطال و تخریب و تضييع آن آغاز مینهند !

**اشکال ششم :**

ششم : آنکه فخر رازی در “ تفسیر کبیر ” تفسیر قول عمر به این نهج نموده :

( وأنا أنهي عنهما ) : لما ثبت عندی أنه صلی الله علیه [ وآله ] وسلم نسخها ! (۱)

از این عبارت ظاهر است که : معنای قول عمر آن است که من منع میکنم از متعه به این سبب که ثابت شد نزد من که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نسخ آن فرموده ، پس فخر رازی به صراحت تمام این نکته لطیفه را هبأً منثوراً ساخته ، و بدتر از نقش بر آب نموده چه بنای این نکته بر آن است که نسبت نهی متعه به محض ذات تشددسمات خلافت مآب ظاهر گردد ، و بودن آن حکم خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت نگردد ، چنانچه کلام مخاطب صراحتاً دلالت بر آن دارد .

و فخر رازی اهتمام شدید دارد در آنکه از این قول عمر نسبت نسخ آن به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت میشود ، و بطلان اختصاص نهی به خلافت مآب باطل است .

### اشکال هفتم :

هفتم : آنکه والد ماجد مخاطب نیز به سعی عظیم و کدّ کثیر در اثبات تحریم متعه از [قرآن و] حدیث [کوشیده] - کما سمعت سابقاً (۱) - ، پس لازم آمد حسب مزعوم مخاطب و خواجه کابلی که والد ماجد مخاطب هم سعی جمیل خلافت مآب را در تأکید این حکم و مزید تأثیر آن باطل و ضایع نموده .

### اشکال هشتم :

هشتم : آنکه از لطائف آن است که : مخاطب نیز سعی جمیل خلافت مآب

را در تأکید این حکم و مزید تأثیر آن به باد فنا داده که سابقاً و آنفاً در اثبات حرمت متعه از قرآن و حدیث کوشیده ، و از تزییع این نکته بلیغه ترسیده ، و کابلی هم - با آنکه بادی اختراع این نکته است - از مخالفت آن مبالغاتی نکرده ، در صدر کلام خود به اهتمام تمام حرمت متعه [ را ] از احادیث موضوعه بر حضرت خیرالانام ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ثابت کردن خواسته (۱) .

### اشکال نهم :

نهم : آنکه بغوی و ابن ماجه روایت نسبت خلافت مآب تحریم متعه به جناب رسالت مآب ( صلی الله علیه وآله وسلم ) [ را ] آورده اند ، و والد مخاطب دست بر آن انداخته چنانچه در " ازاله الخفا " گفته :

البغوی - فی تفسیره المعالم - : عن سالم ، عن عبد الله بن عمر : أن عمر بن الخطاب . . . صعد المنبر ، وأثنى على الله ، وقال : ما بال رجال ينكحون هذه المتعه وقد نهى عنها رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم ؟ ! لا - أجد رجلاً نكحها إلا رجمته بالحجاره .

وقال : هدم المتعه النكاح ، والطلاق ، والعدّه ، والميراث !

ابن ماجه القزوينی : عن ابن عمر ، قال : لَمَّا ولى عمر بن الخطاب . . . خطب الناس ، فقال : إن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أذن لنا فى المتعه ثلاثاً ، ثم حرّمها ، < ۱۵۰۶ > والله لا أعلم أحداً تمتّع وهو محصن إلا رجمته بالحجاره إلا

أن يأتيني بأربعة يشهدون أن رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم أحلها بعد إذ حرّمها (۱).

پس کمال عجب است که خود خلافت مآب - حسب زعم این حضرات - رعایت این نکته بلیغ - که شاه صاحب و کابلی به جودت قریحه و لطف طبیعت پی به آن بردند! - به خاک سیاه برابر ساختند پس شاه صاحب را در اینجا زار و نزار بر بی عقلی خلافت مآب میباید گریست که احسان و تبرع و منتشان را قبول نکردند، و سعی فضولی شان را به باد فنا دادند، و ندانستند که فساق و عوام الناس نهی قرآنی و احکام حدیث را چه به خاطر میآرند؟! اینجا احکام سلطانی میباید، و لهذا گفته اند: إن السلطان يزعم أكثر مما يزعم القرآن.

و در حقیقت این تحقیق رشیق مخاطب برای تکذیب روایت ابن ماجه و غیره کافی و وافی است، والله الحمد علی ذلك (۲).

- ۱- [ الف ] کتاب النکاح از فقهیات عمر . ( ۱۲ ) . [ أقول : لم نجد هذا النصّ في إزالة الخفاء ولا في قره العينين ، وتجد الروایات في غير واحد من مصادر العامه ، فلاحظ الروایه الاولى والثانيه مثلا في تفسير البغوی ۱ / ۴۱۴ وتفسير الثعلبی ۳ / ۲۸۷ ، والثالثه في سنن ابن ماجه ۱ / ۶۳۱ . نعم روی - في إزالة الخفاء ۱ / ۱۷۲ - عن عمر أنه خطب فقال : ما بال رجال ينكحون هذه المتعه ، وقد نهى رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم عنها ؟ ! لا أوتى بأحد نكحها إلا رجمته ] .
- ۲- در [ الف ] اشتباهاً : ( علی الله ذلك ) آمده است .

و عجب آن است که از روایت ابن ماجه ظاهر است که : خلافت مآب ثبوت تحلیل متعه را معلق به اتیان چهار شاهد کرده اند ، حال آنکه حجیت اخبار آحاد نزد حضرات سنیه پر ظاهر است ، پس تعلیق ثبوت حکم متعه بر دو شاهد هم خلاف دلائل دالّه بر حجیت اخبار آحاد است چه جا تعلیق بر چهار شاهد !

### اشکال دهم :

دهم : آنکه از روایات و افادات این حضرات ظاهر است که : خلافت مآب بر منع متعه الحجّج به کتاب و سنت استدلال کرده اند ، و خود این حضرات نیز در اثبات این منع به کتاب و سنت اغراق نموده اند ، پس این افاده خلافت مآب و مبالغات این حضرات نیز ابطال این نکته رشيقه مینماید .

\* \* \*

فهرست جلد یازدهم تشیید المطاعن لكشف الضغائن مطاعن عمر طعن یازدهم ادامه قسمت دوم : متعه الحج وجوه بطلان  
 تمسك به اجماع بر تحریم فسخ حج اول : ۱۹ دوم : ۲۰ سوم : ۲۱ چهارم : ۳۳ پنجم : ۳۶ ششم : ۳۹ هفتم : ۴۳ هشتم : ۴۴ نهم  
 : ۴۷ دهم : ۴۹ یازدهم : ۵۵ دوازدهم : ۵۹ سیزدهم : ۶۲ چهاردهم : ۶۵ پانزدهم : ۶۶ شانزدهم : ۶۸ هفدهم : ۷۰ هجدهم : ۷۳  
 بیستم : ۸۶ عبارات علمای عامه در ثبوت اختلاف و حکم به جواز فسخ حج ۸۹ وجوه بطلان تمسك به روایت صبی بن معبد  
 اول : ۱۱۸ دوم : ۱۱۸ سوم : ۱۱۸ چهارم : ۱۱۸ پنجم : ۱۱۸ ششم : ۱۱۹ هفتم : ۱۲۰ هشتم : ۱۲۰ نهم : ۱۲۱ دهم : ۱۲۳ وجوه  
 بطلان تمسك به روایت سنن ابوداود اول : ۱۳۱ دوم : ۱۳۳

سوم : ۱۳۳ چهارم : ۱۳۴ پنجم : ۱۳۵ ششم : ۱۳۷ هفتم : ۱۳۸ هشتم : ۱۳۹ نهم : ۱۴۲ دهم : ۱۴۳ یازدهم : ۱۴۴ دوازدهم : ۱۴۵  
سیزدهم : ۱۴۵ چهاردهم : ۱۴۶ پانزدهم : ۱۴۶ شانزدهم : ۱۴۸ هفدهم : ۱۵۰ هجدهم : ۱۵۱ نوزدهم : ۱۵۲ بیستم : ۱۵۲ وجوه  
خداشه در تعلیل حکم فسخ به مصلحت دفع رسم جاهلیت اول : ۱۶۳ دوم : ۱۶۳ سوم : ۱۶۴ چهارم : ۱۷۳ پنجم : ۱۷۳ ششم :  
۱۷۳ هفتم : ۱۷۴ هشتم : ۱۷۴ نهم : ۱۷۴ دهم : ۱۷۵ یازدهم : ۱۸۴ دوازدهم : ۱۸۵ دوازدهم : ۱۹۰ سیزدهم : ۱۹۲ چهاردهم :  
۱۹۳ پانزدهم : ۱۹۶ شانزدهم : ۲۰۰ هفدهم : ۲۰۴ هجدهم : ۲۰۵ نوزدهم : ۲۰۷ بیستم : ۲۰۹ بیست و یکم : ۲۱۰ بیست و دوم :  
۲۱۰ بیست و سوم : ۲۱۱ بیست و چهارم : ۲۱۳ بیست و پنجم : ۲۱۵ بیست و ششم : ۲۱۶ بیست و هفتم : ۲۱۶ بیست و هشتم :  
۲۲۷ بیست و نهم : ۲۲۷ سی ام : ۲۲۹ ردّ علمای عامه بر تعلیل فسخ حج به دفع رسم جاهلیت ۲۳۱



قلیل الاجر نبودن متعه الحجّ ۲۵۳ بطلان خوف استمرار عادت جاهلیت ۲۵۷ حقانیت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در مخالفت عثمان و بطلان نهی او ۲۶۰ صحابه - تقلیداً للکفار وخلافاً لرسول الله ( صلی الله علیه وآله وسلم ) - عمره را در شهر حج از افجر فجور دانستند ! ۲۶۷ بطلان اختصاص فسخ حج و حج تمتّع به صحابه ۲۷۳ بطلان استدلال به روایت حارث بن بلال : فسخ الحجّ لنا خاصّه اول : ۲۸۸ دوم : ۲۹۳ سوم : ۲۹۵ چهارم : ۲۹۷ پنجم : ۲۹۸ ششم : ۲۹۸ هفتم : ۳۰۱ هشتم : ۳۰۶ نهم : ۳۰۸ دهم : ۳۱۳ یازدهم : ۳۱۵ دوازدهم : ۳۱۷ سیزدهم : ۳۱۹ چهاردهم : ۳۲۱ پانزدهم : ۳۲۱ وجوه استدلال به کلام ابوموسی اول : ۳۲۴ دوم : ۳۲۴ سوم : ۳۲۴ چهارم : ۳۲۵ پنجم : ۳۲۵ ششم : ۳۲۶ وجوه بطلان استدلال به قول جابر :

أهللنا أصحاب محمد [ ( صلی الله علیه وآله وسلم ) ] .

وجه اول : ۳۳۰ وجه دوم : ۳۳۲ وجه سوم : ۳۳۳ وجه چهارم : ۳۳۴ وجه پنجم : ۳۳۴ وجه ششم : ۳۳۶ عذرهای دیگر مانعین فسخ حجّ و ابطال آن ۳۳۷

سرقه و خیانت صاحب تحفه در کلام نووی ۳۶۶ بطلان حمل نهی عمر و عثمان بر اولویت و تنزیه ۳۷۱ بطلان تأویل کلام عمر ۳۷۱ نزول نشدن تحریم متعه النساء در قرآن ۳۹۷ دلالت نداشتن آیه شریفه :

( وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) بر تحریم متعه الحجج ۴۰۰ توهین صاحب تحفه اثنا عشریه به صحابه و تابعین ۴۰۹ اعتراف صاحب تحفه به لزوم نصب امام عقلا من حیث لا یشعر ۴۱۲ اشکالات کلام دهلوی که گوید :

ترس از سلطان در مردم مؤثر است نه قرآن و حدیث .

اشکال اول : ۴۲۱ اشکال دوم : ۴۲۱ اشکال سوم : ۴۲۳ اشکال چهارم : ۴۲۴ اشکال پنجم : ۴۲۴ اشکال ششم : ۴۲۴ اشکال هفتم : ۴۲۵ اشکال هشتم : ۴۲۵ اشکال نهم : ۴۲۶ اشکال دهم : ۴۲۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

